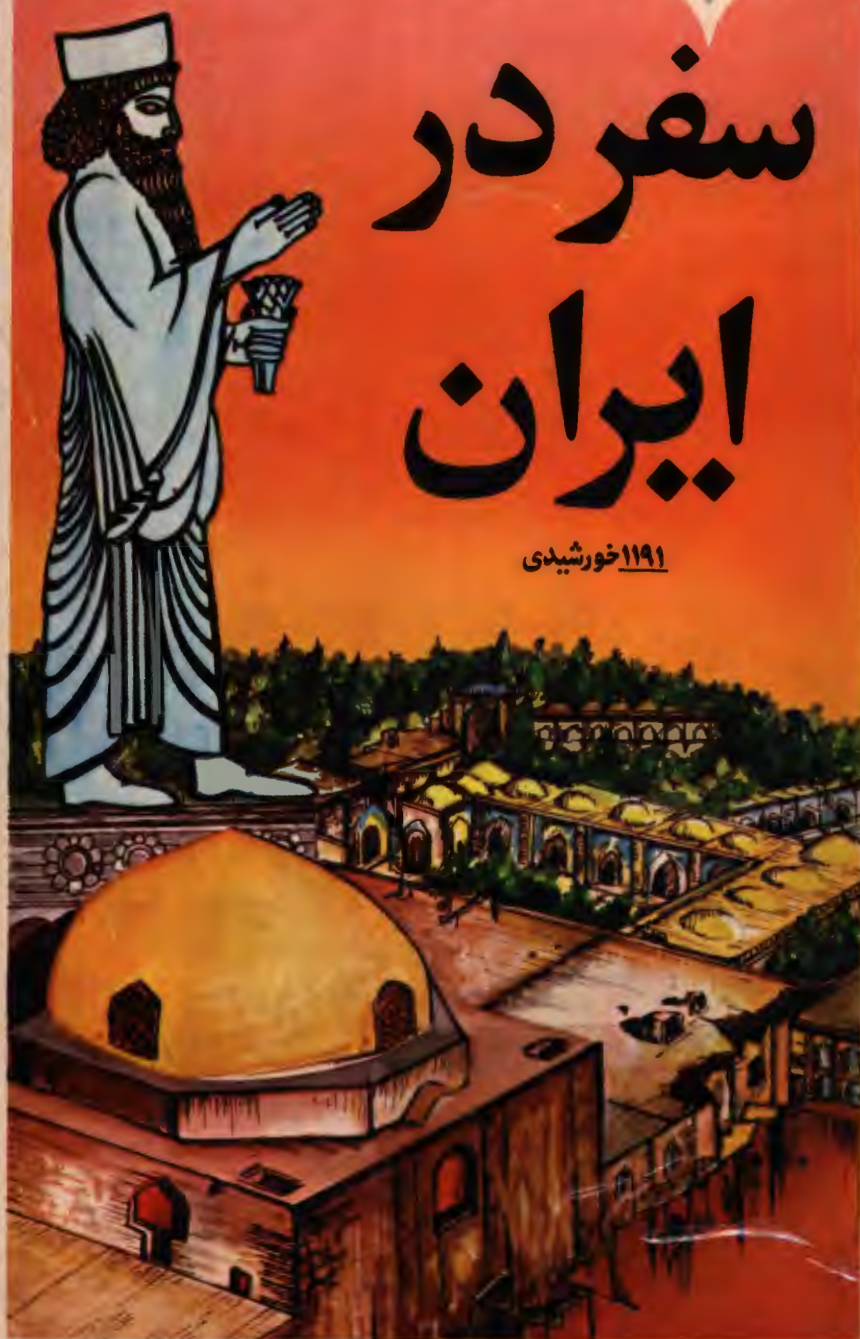


کاسپار دروویل



سفر در ایران

۱۱۹۱ خورشیدی



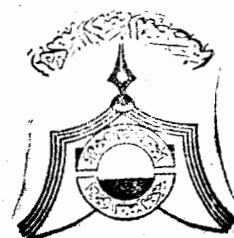


شباويز

۶۶۰ رپال



سفر در ایران



۴۲۷

سفر در ایران

گاسپارد روویل



VOYAGE EN PERSE

Par Gaspard Drouville

Firmin Didot

1819



سفر در ایران

شهریور ماه ۱۳۶۴ - چاپ اول

خرداد ماه ۱۳۶۵ - چاپ دوم

نویسنده: گاسپارد درویل لیتوگرافی: امین گرافیک

مترجم: منوچهر اعتماد مقدم چاپ: سعید نو

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه صحافی: میخک

حق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است

فهرست

	پیامی از ما
۱	پیشگفتار
۷	د بیاجه
۲۵	کتاب اول :
۲۷	اطلاعاتی درباره‌ی وضع فعلی ایران و نظری به صلح اخیر
۳۷	درباره‌ی آب و هوای استانهای مختلف و خصوصیات مردمانی که در آن جا زندگی می‌کنند
۴۳	درباره‌ی کاهش جمعیت ایران و علل آن
۴۹	درباره‌ی مردان و زنان
۶۱	درباره‌ی حمایهای عمومی
۶۷	درباره‌ی حرمسراها، زنان عقدی، کنیزان، اشتغالات و تفریحات آنها
۷۱	درباره‌ی طرز ساختمان عمارات
۷۵	درباره‌ی کاروانسراها
۷۹	درباره‌ی بازارها
۸۳	درباره‌ی طرز پخت و پز، اغذیه و مشروبات ایرانیان
۸۷	درباره‌ی ضیافتها و آداب غذا خوردن ایرانیها
۹۳	درباره‌ی قهوه و قلیان
۹۹	درباره‌ی اثاثی منزل ایرانیها
۱۰۳	درباره‌ی دارایی و تقسیم اموال بین اولاد
۱۰۷	درباره‌ی مراسم نامزدی و عروسی

- ۱۱۳ درباره‌ی طلاق و زنان بیوه
- ۱۱۵ درباره‌ی مذاهب مختلفی که در ایران از آنها پیروی می‌شود
- ۱۲۳ درباره‌ی روز جمعه و عبادات
- ۱۲۷ درباره‌ی روحانیون، سیدها، حاجیه‌ها، دراویش و فقیرها
- ۱۳۵ درباره‌ی نوروز، رمضان و محرم
- ۱۴۱ درباره‌ی شاه، زنان و فرزندان او
- ۱۶۹ کتاب دوم:
- ۱۷۱ درباره‌ی شاهزاده عباس میرزا ولیعهد ایران
- ۱۸۱ درباره‌ی اختیارات شاه، قوانین، دستگاه قضایی و طرز اداره‌ی آن و مجازات‌ها
- ۱۹۱ درباره‌ی دربار، مقامات عالی، سلسله مراتب
- ۲۰۱ درباره‌ی بیگلربیگیها، اختیارات و عایدات آنها
- ۲۰۷ درباره‌ی ادبیات، شعر، موسیقی، تأثر و رقص ایرانیها
- ۲۱۵ درباره‌ی ورزشکاران و عملیات ورزشی
- ۲۲۱ درباره‌ی گردشگاهها و شکار
- ۲۲۷ درباره‌ی سفر و زیارت
- ۲۳۳ درباره‌ی بردگی
- ۲۳۹ درباره‌ی اسب و دیگر حیوانات اهلی ایران
- ۲۴۵ درباره‌ی قشون، فرماندهان و شوراها و نظامی
- ۲۵۹ درباره‌ی قشون غیرمنظم و طرز جنگیدن آنها
- ۲۶۹ درباره‌ی سازمان لشگرها و تعداد آنها
- ۲۸۵ درباره‌ی توپخانه‌ی قدیم و جدید و درباره‌ی زرادخانه و وسایل حمل و نقل نظامی
- ۲۹۷ درباره‌ی راه پیماییها و اردوگاهها
- ۳۰۷ درباره‌ی طبابت، جراحی و مراسم تشییع جنازه
- ۳۱۵ درباره‌ی کردها
- ۳۲۹ درباره‌ی گبرها (زردشتیان)
- ۳۳۳ شرح مختصری درباره‌ی جغرافیای منطقه

پیامی از ما

کشوری کهن، همگام با تاریخ، با هزاران سال پیشینه، با ملتی سرد و گرم چشیده، با مردمی رنج بیش و کم دوران برده، آشنا به زیر و بم آهنگ تاریخ، چنین کشوری در زمره واقعیاتی است که نادیده اش نمی توان گرفت، گذشته اش را ناشنوده نمی توان گذاشت و دفتر روزگارانیش را نانوشته نمی توان رها کرد.

کشوری که دیر زیسته است و در بیش از نیمی از عمر خویش کوس سروری زده، لاجرم از رشك بدانندیشان، دستبرد متجاوزان، و تاراج آزمندان در امان نمی ماند. از روزگار و از مردمان بدکردار چشم زخم بسیار می بیند و راه پایندگیش سخت پرفراز و نشیب می شود. چنین نیز بوده است.

با همه ی حوادثی که هریک از آنها برای منهدم ساختن قومی و کشوری کفایت می کرد، مردم غیرتمند و شریف این ملك در کان بشریت همچون رگه ای پربها از بامداد مدنیّت تا به امروز امتداد یافته اند. امروزشان از دیروز، دیروزشان از پاروپیرار، و پیرارشان از سده ها و هزاره های سرشار از بزرگی و برازندگیشان حکایت می کند و باز نوید شکوه و بزرگواری آینده را می دهد.

در طول سده ها و هزاره هایی که یکی پس از

دیگری آمد و رفت، این بوم کهنسال فرزندان
فرخنده خصال بی‌شمار به بار آورد. بسیاری از اینان
در پربارکردن فرهنگ بالنده می‌این سرزمین گهرخیز
اهتمام فراوان به کار بردند و برگی بر صفحات زرین
تاریخ آن افزودند. از بعضی از آنان کلام به یادگار
ماند و از برخی پیام. یادگارها از گزند ایام به
سلامت گذشت، سینه به سینه و نامه به نامه به
آیندگان رسید. هر کلامی از آبخوری مایه داشت
و هر پیامی از سرچشمه نشأت می‌گرفت. کلام و پیامی
که بسیاری را به تحسین و تقلید و جمعی را به
حسد ورزی و کین‌توزی واداشت.

چنین بود که دیگران هم، چه دوست و چه
دشمن، پیرامون حیات اجتماعی و فرهنگی این دیار
بسیار گفتند و نوشتند. گفته‌ها و نوشته‌های آنان
بازتابی از برداشتهای شخصی، دیدگاههای
شکل گرفته بر اساس آموخته‌ها و شنیده‌ها، و
احساسات برانگیخته شده به وسیله رویدادهای
تجربه گردیده یا مصلحت شخصی و قومی بوده‌است -
گاه مثبت، گاه منفی - زیرا که قلم همواره در اختیار
دست پروردگان این ملک و در کف دوستانش نبوده
است و نمی‌تواند باشد. بیگانگان و بدخواهان
هم خامه بر نامه کشیده‌اند و بسیاری کوشیده‌اند تا
خورشید حقیقت را گل‌اندود کنند و راست را کژ
جلوه دهند. اگرچه دیر نپاییده است.

جمعی نیز، هرچند خالی از بدنهادی، اما
با سادگی و بی‌خبری، یا به فرمان تعصب کورکورانه
و اعتقاد به نادرست، در سیاه نمودن سپیدی
اهتمام داشته‌اند. غافل از آن که فرهنگ و فرزندان
فرزانه‌اش صافیهای راستین زمانه‌اند، پیامها را
می‌پالایند، صواب را از خطا و نکور را از نکوهیده
باز می‌شناسند، و سرانجام حقیقت را عریان در
برابر چشمها نمایان می‌کنند.

گفته‌ها و نوشته‌های پیشینیان، چه دور و چه نزدیک، روشنگر راهند - راه دیروز، راه امروز - تاریکی‌ها را می‌زدایند تا پویندگان زمان در پرتو دلنواز حقیقت بهتر به داوری بنشینند و در گوهر از خرف باز شناسند. اما شرط توفیق آن است که نامه و دفتر بیگانه و آشنا را به یکسان بادیده‌ی عبرت‌آموز فروخوانیم، به پیشداوری راه ندهیم که فهمان را کور و شعورمان را تیره کند. نوشته‌ها را بخوانیم، و با چشم باطن نانوشته‌ها را نیز دریابیم تا پرده‌ی پندار به کنار رود و ظواهر آمیخته با نیرنگ نیروی حقیقت‌سنجی را از ما وانستاند و دید می‌واقع بینمان را تار نگرداند.

حقیقت همواره در فضای زندگانی موج می‌زند، گوهرشناس باید تا گوهر راستی را باز شناسد. نه آن که سخنش تمام مدح و ثنا است به حق سخن می‌گوید و نه آن جز عیب نمی‌بیند و جز نقص نمی‌شناسد، همیشه دروغ پرداز است. نه هر که سخن تایید و تحسین پیش می‌آورد، دوست است و نه هر که تکذیب و تنقید می‌کند دشمن. نه هر که قلم بر نامه می‌کشد پیام ماندنی دارد و نه هر که زبان سخن می‌گشاید کلام شنودنی:

نه هر که چهره برافروخت دلبری داند
 نه هر که آینه سازد سکندری داند
 نه هر که طرف کله‌کج نهاد و تند نشست
 کلاه‌داری و آیین سروری داند
 غلام همت آن رند عافیت سوزم
 که در گذار صفتی کیمیاگری داند
 مدار نقطه‌ی بینش ز خال تو است مرا
 که قدر گوهر یکدانه جوهری داند
 محک زدن یادگارها نظر گوهرشناس می‌طلبد
 و دل درد آشنا می‌خواهد.

شباوین

پیشگفتار

تغییرات قابل ملاحظه‌ای که در دوران سلطنت کنونی در اوضاع نظامی ایران پدیدار گشته است ابتدا مرا به این فکر انداخت که به نحو کامل و با جزئیات مربوط منحصر این رکن حکومت را مورد بحث و بررسی قرار دهم، اما بعداً فکر کردم که چنین کتابی برای اشخاص غیرنظامی که میل دارند از جمیع جهات با این کشور آشنا شوند سود چندانی دربر نخواهد داشت. از این رو، تصمیم به تغییر نقشه‌ام گرفتم به طوری که آنچه را که قبلاً می‌بایستی موضوع اصلی کتابم باشد به صورت فرعی مورد توجه قرار دادم. همچنین مشاهده کردم که تمام نویسندگانی که تاکنون راجع به ایران کتاب نوشته‌اند، خواه به عنوان مورخ و خواه جهانگرد، اهمیت بیشتری به امکانه داده‌اند و از آداب و رسوم ساکنین این قسمت جالب قاره‌ی آسیا به طور سطحی گذشته‌اند. این امر مرا تشویق کرد تا آنجا که ممکن است جزئیات اختلافات قابل ملاحظه‌ای را که بین زندگی خصوصی اروپاییان و این اقوام وجود دارد بشناسانم. باید تذکر دهم که آداب و رسوم این اقوام تشابه بسیار اندکی با آداب و رسوم مغرب‌زمینیها دارد.

این را نیز یادآور شوم که قصد من نوشتن تاریخ جدیدی در باره‌ی ایران نیست زیرا فکر می‌کنم و اطمینان دارم که از نقطه نظر تاریخی نمی‌توان به آنچه نویسندگانی مانند آقایان شاردن (Chardin)، تونو (Thevenot)، اولیویه (Olivier)، کینر (Kinneir)، پیکو (Picault) و دیگران

در ادوار مختلف نوشته‌اند چیزی اضافه نمود. در عین حال با این که در آثار آنان توصیف‌های کاملاً آموزنده‌ای در باره‌ی امکنه، وسعت کشور، مرزها، اقلیم، محصولات، تجارت و غیره یافت می‌شود باید اعتراف کرد که این توضیحات برای شناسایی ساکنین کشور کافی نیست. ایرانی‌ها که از گذشته‌ای نه چندان دور ارتباطات نزدیکی با قسمت‌های مختلف اروپا به هم رسانده‌اند بیش از پیش مایلند در باره‌ی آنها اطلاعات صحیح و دقیق، بخصوص درست تر از آنچه تاکنون در اختیار همگان قرار گرفته است نوشته شود، زیرا بیشتر اطلاعات کنونی بر پایه‌ی فرضیات یا گزارش‌هایی که به درستی آنها اطمینان نیست نهاده شده است.

با این که بعضی از نویسندگانی که در بالا اسم بردم تا اندازه‌ای از روی دقت و صحت و حقیقت در باره‌ی مرد‌ها نوشته‌اند اما در باره‌ی آن چه راجع به زن‌ها نوشته‌اند نمی‌توان به نوشته‌های آنها اعتماد کرد زیرا يك اروپایی در هر مقام و منصبی که باشد ممکن است سالیان سال در يك شهر ایران سکونت نماید بدون آن که حتی يك بار موفق به دیدار رخسار زن ایرانی شده باشد. يك اقامت طولانی همراه با کیفیات کاملاً ویژه لازم است تا اجازه‌ی ورود به بعضی حرمسراها، که تنها مکان برای آشنایی با جنس لطیف است، به دست آید.

از این رو چه‌گونه ممکن است جهانگردان که اوقاتشان صرف پیمودن راه‌ها و دیدار از کشور بوده است، توانسته باشند در مدت چند ماه اقامت اطلاعات صحیح در باره‌ی زن‌ها به دست بیاورند؟ به علاوه اطمینان می‌دهم که با گفت و شنود نمی‌توان روزنه‌ای از واقعیات در باره‌ی زن ایرانی گشود و کسی که چنین کند سعی بیهوده نموده است، مضافاً به این که حتی بردن اسم زن در محاوره بسیار نا به جا و شدیداً خلاف آداب دانی است. همچنین اطمینان دارم که پرسش نمودن از هرکس در باره‌ی آن چه به زن ارتباط دارد نه تنها سودمند نیست بلکه ممکن است به عنوان يك اهانت تلقی گردد و باعث شود که آنها از مرز احترام عمیقی که نسبت به بیگانگان

قایلند خارج شوند .

نتیجه‌ی طبیعی این امر آن است که تاریخ نویسان یا جهانگردانی که قبلا از آنها نام برده شد قادر نبودند در باره‌ی زنهای ایرانی سخنی بگویند و مطالبی بنویسند و آن‌چه را هم که نوشته‌اند یا از روی تصورات خود بوده ، یا از روی گفته‌های آقای شاردن که خود بیش از آنها اطلاعی نداشته است . گفته‌های شاردن که خود در اشتباه بوده ، موجب شد که دیگران هم در اشتباه باقی بمانند . لازم به یادآوری است که شاردن خود اعتراف می‌کند آن‌چه را که در باره‌ی زنهای ایران بیان نموده ، از روی گزارشهایی است که به وسیله‌ی يك خواجهمی حرمسرای شاهی که با او عقد دوستی بسته بوده ، به دست آورده است .

در مدت سه سال اقامت در این کشور به سبب برقراری روابط بسیار صمیمانه‌ای که موجب تسهیلاتی برای دخول در بعضی حرمسراها (به ویژه حرمهای خانوادہ‌ی عسکرخان آخرین سفیر ایران در فرانسه) گردید ، توانستم شناخت زیادی راجع به این موضوع کسب نمایم . من مدت شش ماه در قسمتی از خانه‌ی این مرد سالمند مهربان زندگی کردم . او همیشه مطابق آداب و رسوم فرانسویان که به آنها خو گرفته ، پذیرفته بود رفتار می‌نمود و کمتر روزی بود که مرا نزد بانوان خانوادہ‌اش نبرد . این احترام که ابتدا از روی نزاکت بود منجر به عادت گردید و از این رو بعدها آزاد بودم که همانند زنهای اروپایی آنها را ملاقات نمایم و با وجود حسادت شرقیها که بسیار مشهور و معروف است هرگز به نظرم نیامد که باعث بدگمانی آنها شده باشم یا حتی از توجهاتی که نسبت به من داشتند چیزی کاسته شده باشد .^۱

بر خلاف غالب نویسندگانی که در باره‌ی این کشور قلمفرسایی کرده ، نوشته‌های خود را با جزئیات داستان

۱ - این موضوع حقیقت دارد که اگر کسی (به استثنای شاه و شاهزادگان) بدون اجازه‌ی صاحب‌خانه ، گستاخی عبور از در یک حرمسرا را داشته باشد ممکن است بی‌درنگ با دشنه از پا درآید . در این گونه موارد ضارب از خطر جلب شدن به دادگاه مصون است .

شاهانی که از ابتدای شاهنشاهی ایران بر اریک‌های شاهی نشسته‌اند شروع نموده‌اند، کتابم را با شرح کوتاهی از سلسله‌های مختلف که جانشین یک دیگر شده‌اند آغاز می‌کنم. این سلسله‌ها با کیفیات کم و بیش مشابه دوران تعالی و سقوط را پیموده‌اند. در کشوری که خشونت دایما در حال پیشرفت بوده، دشنه و زهر وسیله‌ی راه‌گشایی به اریک‌های لرزان و خونین پادشاهی بود، این امر تا اندازه‌ای طبیعی است.^۲ در باره‌ی وضع جغرافیایی کشور و وسعت آن به طور سطحی می‌گذرم و به طور کلی از شرح محصولات، تجارت، و غیره خودداری می‌کنم زیرا این موارد به طور گسترده‌ای توسط جهانگردان فرانسوی و انگلیسی که در ادوار مختلف از طرف دولتهایشان برای مطالعه و دقت در باره‌ی همین موضوعات اعزام شده‌اند به خوبی توصیف گردیده‌است و چنانچه بخواهم این موضوعات را در نوشته‌ام بگنجانم، ناچار از رونویس کردن آنها هستم و این چیزی است که دقیقا از آن پرهیز دارم، بخصوص که این مسایل از هدفی که برای خود تعیین نمودم خارج است و علاوه بر این که کتابم را طولانی‌تر و خسته‌کننده‌تر می‌کند باعث آموزندگی بیشتری نخواهد شد. با این حال مقتضی دانستم که اجمالا نکاتی در باره‌ی نتایج آخرین عقدنامه‌ی صلحی که اخیرا با روسیه منعقد گردیده است به رشته‌ی تحریر درآورم و آن بدین نیت است که امتیازات تازه‌ای را که پادشاه ایران برای به دست آوردن صلح ناچار به واگذاری آنها گردیده است بشناسانم و چون در کلیه‌ی اقداماتی که منجر به صلح گردیده شرکت داشته‌ام، به نظرم سودمند افتاد که در این کتاب به آن اشاره شود.

توجه به تاثیر آب و هوا بر خواص جسمانی و معنوی آدمیان مرا بر آن داشت که در این باره نیز چند کلمه‌ای بیان کنم و بعدا به خصوصیات ساکنین استانهای مختلف بپردازم.

۲ - در مدت نزدیک به یک قرن که هرج و مرج ادامه داشته، از میان همه‌ی غاصبین تاج و تخت فقط کریم خان است که با مرگ طبیعی سلطنتش پایان یافته است.

راجع به عروسیهای ایرانی و کیفیات شگرفی که با آن همراه است سخن خواهم گفت و فکر می‌کنم این کار را با رعایت کامل احتیاطی که از يك نویسنده در باره‌ی چنین موضوعاتی توقع دارند انجام داده باشم. سفر از قسطنطنیه تا ایران به قدری سریع انجام گرفت که نه تنها نتوانستم مسیری را که پیمودم تعیین نمایم، بلکه به زحمت وقت مراجعه به نقشه‌هایی را که همراه داشتم پیدا کردم. این خط سیر را که آقایان گاردان (Gardanne)، موریه (Morier)، واسکات و ارینگ (Scott-Waring) تعیین کرده‌اند به نظرم صحیح می‌آید و جهانگردان سخت گیر را نیز ارضا می‌نماید. در بازگشت، از گرجستان، قفقاز، دن، و سواحل شمالی دریای سیاه گذشتم و چون این مسیر کمتر مورد رفت و آمد قرار دارد لذا ذکر جزئیات آن برای تعداد زیادی از خوانندگان سود چندانی در بر نخواهد داشت.

اما در باره‌ی کلمات ترکی و فارسی که در این کتاب ملاحظه می‌شود سعی کرده‌ام که تا آن جا که ممکن است، این کلمات را همان گونه که تلفظ می‌شود به حروف لاتین بنویسم، ولی از آن جا که حروف، با حروف شرقیها که به درشتی از حلقا داده می‌شود به هیچ وجه مطابقت ندارد آنها که می‌خواهند مطابق دستور زبان درست نویسی بنمایند بهتر است به تالیفات آقای لانگلس (Langles) که این موضوع را با دقت کامل مورد بررسی قرار داده است مراجعه نمایند.

من غالباً آزموده‌ام سفرنامه‌هایی که اسامی زیاد در بر دارند تا چه اندازه برای خواننده خسته کننده‌اند زیرا به دلیل نامانوس بودن اسامی، حافظه آنها را نمی‌پذیرد و از این رو لازم است دایمیک فرهنگ جغرافیایی در دست داشت و یا این که به صفحات اول برگشت و اطلاعات کافی از مکانهایی که موقعیت آنها فراموش شده‌اند، به دست آورد. بدین جهت فکر کرده‌ام چنان چه خواننده در مقابل دیدگانش نوشته‌ی مختصری در باره‌ی جغرافیا داشته باشد خواندنش را آسان خواهد نمود. البته این مختصر از آن چه دانستنش برای ادامه‌ی خواندن سودمندانه‌ی کتاب لازم است تجاوز

نخواهد کرد .

در این جا دیگر سخنی ندارم جز این که از خوانندگان تقاضا نمایم که ضعف موجود در شیوهی نگارش را در برابر صحت مطالب مندرج به دیدهی اغماض بنگرند . میل دارم شخصی که بیش از من در هنر نویسندگی چیره‌گی داشته باشد مطالبی را که برای تالیف گرد آورده‌ام و امروز به عموم ارائه می‌دهم ، در دست گیرد و اثر شایسته‌تری تقدیم بنماید . چنین کسی دست کم این مزیت را خواهد داشت که در بارهی صحت مطالب مورد ایراد قرار نخواهد گرفت زیرا برخود واجب شمرده‌ام که جز در بارهی آنچه در این کشور جالب به چشم خود دیده‌ام و شناخته‌ام ، سخن نگویم . خوشبختانه این منظور با کمک موقعیتهایی که هرگز برای یک خارجی پیش نیامده ، چه بسا که برای مدتهای مدید هم پیش نیاید ، حاصل گردیده است .

دیباچه

چنانچه بخواهیم ایران را از نظر وسعت اولیه‌ی آن مورد بررسی قرار دهیم تعیین مرزهای بسیار گسترده‌ی آن مشکل است، اما چون وسعت آن در دنباله‌ی هر انقلابی به طور محسوس کاسته شده، در این جا از سرحدات ایران پیش از انعقاد صلح اخیر با روسیه گفت و گو خواهد شد و البته در موقع خود در باره‌ی امتیازاتی که ایران برای به دست آوردن صلح به روسیه داده است سخن خواهد رفت. ضمناً اطلاعاتی چند در مورد کسانی که از قدرت شاه سرپیچی می‌کنند ذکر خواهد شد. این یاغی‌گریها که جنبه‌ی موقت دارد باعث رهایی شورشیان نمی‌شود و دیر یا زود سرانجام به قدرت حکومت گردن خواهند نهاد.

ایران کشور پهناوری است که حدود آن اکنون از شمال به گرجستان، بحر خزر، ترکمنستان و از جنوب به خلیج فارس و دریای هند، از شرق به تبت کوچک و هندوستان و از مغرب به ارمنستان ترکیه و کوههای زاگروس که آن را از کردستان جدا می‌کند محدود است. کردستان در عین این که خراج‌گزار ایران است با این حال حکومت متمایزی را دارا است. ایران از نه استان بزرگ تشکیل شده است: آذربایجان، گیلان، مازندران، عراق عجم، فارس، خوزستان، لرستان، کرمان و خراسان. آذربایجان که کشور ماد باستان باشد از يك سمت تا دریای خزر و يك قسمت از کردستان و پاشانشین بایزید و از سوی دیگر تا مرزهای گرجستان گسترده است. این استان

معتدل از جمیع جهات جالبتر از سایر استانها می باشد . به علت آب و هوایش که معتدلتر از سایر استانها است جمعیت فوق العاده های در آن سکونت دارند . کشت و زرع در این استان از همه جا بهتر است و چون سالیان دراز صحنه ای اصلی جنگهای متعدد دی که ایران در آنها شرکت داشته ، بوده است از این رو ساکنین این استان جنگجو تر از اهالی سایر استانها می باشند به طوری که در زمان جنگ به تنهایی و تقریباً برابر تمام استانهای کشور سپاه تدارك می بینند و کلیه ی قشون منظم و قسمت عمده ی سلاحهای گوناگون مبد اشان در این استان می باشد .

دفاع از این استان به وسیله ی سه شهر مستحکم و مهم صورت می گیرد ^۱ که گرچه از لحاظ نظامی در سطح پایین قرار دارند ، با این حال برای کشوری که فاقد راههای اراهه رو است بسیار حایز اهمیت می باشند . در ایران جاده های بزرگ وجود ندارد ، وسایل نقلیه ناشناخته اند و کلیه ی نقل و انتقالات به وسیله ی شتر و قاطر انجام می گیرد . فقط از ابتدای تشکیلات اخیر ارتش و از موقعی که توپخانه ی منظم با توپهایی که به وسیله ی اسب کشیده می شود جانشین توپخانه ی محقری که زنبورک نامیده می شد گردیده است ، مشغول مرمت بعضی جاده های اصلی شده اند . این جاده ها از نزدیکترین شهرهای مجاور صحنه ی جنگهای اخیر شروع و به مرز منتهی می گردند . این استان تحت فرمانروایی شاهزاده عباس میرزا دومین پسر شاه می باشد که برای جانشینی وی تعیین گردیده است . این انتخاب به زیان محمد علی میرزا پسر ارشد شاه که در حال حاضر حکمران کرمانشاه می باشد توسط شخص پادشاه صورت گرفته است . آذربایجان به چند منطقه تقسیم شده است و شهرهای مهم آن عبارتند از تبریز ، ارومیه ، خوی ، مراغه ، مرند ، ایروان ، نخجوان ، اهر ، اردبیل و میانه . هر یک از این نواحی به وسیله ی يك خان که عنوان بیگلر بیگی دارد و تابع شاهزاده ولیعهد می باشد اداره می شود .

۱ - ایروان ، عباس آباد ، و خوی .

استان جنگلی و باتلاقی گیلان در طول کرانه‌ی غربی بحر خزر گسترده است. آب و هوای آن بخصوص در فصل گرمای شدید بسیار غیر بهداشتی است و به همین جهت اهالی فقط چهار یا پنج ماه از سال را در آن جا سکونت می‌کنند و بقیه‌ی ایام سال را به طور چادر نشین در دره‌های استانهای مجاور که چراگاههای خوبی دارند می‌گذرانند. با این حال این استان بسیار حاصلخیز است. میوه، به خصوص انگور، به طور وفور در آن جا به دست می‌آید و طعم بسیار خوبی دارد. و نیز چنین است تولید برنج که به قسمتهای مختلف ایران و گرجستان صادر می‌شود. اهالی گیلان از کلیه‌ی اهالی کشور خوش‌ترو کم اطلاع‌ترند.

مازندران يك استان کوهستانی است که در انتهای جنوبی دریای خزر قرار دارد. در سابق گروه قلیلی از ترکها در آن جا گرد هم آمده، ایلی را تشکیل دادند که آن را قاجار (پناهندگان) نام گذاردند. این ایل به دنبال وقایع و کیفیاتی تا آن جا پیشرفت نمود که پس از مدتی که ایرانیها آنها را به چشم افرادی زبون می‌نگریستند عاقبت امر پادشاهانی از میان آنها برخاست. آغا محمد خان عمو و سلف فتحعلی شاه از افراد این ایل بود. فتحعلی شاه خود در آسترآباد مرکز حکومتی این استان تولد یافته است. گرچه در این شهر خبری از نیروی دریایی و کشتی و دریانورد نیست، با این حال تنها بندری در کنار بحر خزر است که می‌توان نام بندر بر آن نهاد. ایرانیها نسبت به دریا نفرت شدیدی دارند.

عراق عجم، مرکز پارتهای باستان، استان بزرگی است که تقریباً در مرکز ایران قرار دارد. این استان از زنجان تا یزد منطقه‌ای را به طول قریب دویست فرسنگ و عرض متجاوز از شصت فرسنگ در بر می‌گیرد. این استان مانند سایر استانها به نواحی بزرگ تقسیم می‌شود و شهرهای مهم آن عبارتند از: اصفهان، تهران، کاشان، قم، ساوه، قزوین، زنجان، همدان، کرمانشاه و ری (Raghes باستان). این استان که سابقاً بسیار حاصلخیز بوده، اکنون محصول آن بسیار اندک است. يك خشکسالی بسیار شدید موجب گردید که عده‌ی

بسیاری از کشاورزان دهکده‌های خود را ترك نمایند .
 ویرانه‌های این دهکده‌ها هنوز هم وجود دارند و شاهد عظمت
 سابق این سرزمین هستند که اکنون به علت خشك شدن
 نهرهایی که آن‌جا را مشروب می‌کرده ، قسمتی از آن به صورت
 بایر درآمده است . این استان همچنین کویر وسیع نوبنجان
 (Noubendjan) را که به طول قریب هشتاد فرسنگ و عرض سی
 فرسنگ می‌باشد در بر می‌گیرد .

فارس‌ستان یا فارس بزرگترین استان ایران است ، همچنان که
 زیباترین و زرخیزترین آنها است . حدود این استان از سمت
 جنوب خلیج فارس است که ۲۵ فرسنگ طول آن می‌باشد ،
 یعنی از خوزستان تا کرمان . شهرت این استان براساس نامش
 است که به تمام کشور داده شده ، نیز آب و هوای خوب ، آثار
 باستانی ، شهرهایش که در زیبایی شهرت دارند و مردان
 نامداری که از آن‌جا برخاسته‌اند . شهرهای عمده‌ی آن عبارتند
 از شیراز (زادگاه سعدی و حافظ) ، جهرم و یزد . در چند
 فرسنگی شیراز که به راستی می‌توان آن را بهشت روی زمین
 دانست ویرانه‌های شگفت تخت جمشید (پرسپولیس) قرار دارد .
 خوزستان و لرستان دو استان کوچک هستند که همسایه‌ی
 عراق عرب و فارس و عراق عجم می‌باشند . این دو استان با
 کردستان ایران و منطقه‌ی کرمانشاه یکجا تیول مادام العمر
 محمدعلی میرزا فرزند ارشد پادشاه می‌باشند .

کرمان (کارامانی باستان) استان وسیعی است که در
 انتهای خلیج فارس واقع است . شهرت این استان سابقا به
 سبب بندر گمبرون بوده ، که شاه عباس اول آن را بنا نهاد و
 در نظر داشت در آن‌جا يك ناوگان نظامی و بحریه‌ی بازرگانی
 ایجاد نماید . این استان اکنون مرز ایران از سمت خاور
 می‌باشد . مکران که در جوار کرمان واقع و جزء لایتجزای آن
 است امروزه به مانند سجستان (سیستان کنونی) و تخارستان
 و خراسان سر از فرمان شاه پیچیده‌اند . سه منطقه‌ی اول
 به‌طور کامل و خراسان فقط بخشی از آن سربه طغیان گذارده
 است . شهرهای عمده‌ی کرمان عبارتند از سیرجان ، کرملین
 (Kermelin) ، بردسیر ، بم ، ولا سگرد ، هرمز ، گمبرون و

لازمه شهر اخیر مرکز ایالت کوچک لا رستان است که سابقا وضع حکومت ویژه ای داشته ، ولی اکنون جزئی از کرمان است .
 گرچه قدرت شاهی اکنون در قسمتی از خراسان آن هم به طور ضعیف اعمال می شود با این حال اقتضا دارد گزارشی در باره ی وضع این استان داده شود . اهالی این استان با مختصر اختلافی نه تنها خصوصیات ایرانیها را واجدند بلکه ادعا دارند که کهن ترین و اولین ساکنین این کشور می باشند .
 به منظور نمایاندن تصویر صحیحی از وضع این استان وجهه گونگی تجزیه ی آن یاد داشته های دقیق آقای ژوردن (Jourdan) را مورد بحث و بررسی قرار خواهیم داد . این یاد داشته ها را آقای ژوردن از خاطرات جغرافیایی آقای کینر که در دنباله ی جلد اول کتابش در باره ی ایران درج نموده ، برگزیده ، ترجمه کرده است . لازم به تذکر است که نویسندگی نامبرده مانند دیگر مولفینی که در پیشگفتار از آنها نام بردم دچار اشتباهاتی شده اند ، به طوری که سه چهارم آن چه در باره ی مردم و آداب و رسوم آنان نوشته ، دور از صحت و حقیقت است .
 او چنین می نویسد :

شاهنشاهی ایران تنها قسمت باختری خراسان را دربر می گیرد (احتمالا نظرش این بوده که بر آن تسلط دارد) . با این حال نکاتی چند در باره ی این استان معروف بیان خواهیم کرد . قدرت پادشاه فقط تا مشهد ، نیشابور ، ترشیز ، طبس و توابع آنها گسترده است در حالی که افغانها و بعضی عشایر چادر نشین یاموک و پاتان قسمتهای جنوبی و تاتارهای ازبک و ترکمنها قسمتهای شرقی و شمالی این استان را اشغال کرده اند .

سرزمینهای واقع بین مشهد و استرآباد شامل شهرهای منطقه ی ابیورد ، نسا ، دیراو (Dirau) و کالپوک (Calpock) به ایل ترکمن گوکلان که دشمن آشتی ناپذیر ایل قاجار هستند تعلق دارد . بین مشهد و بیسائو (Bissau) منطقه ای است که میرکناه

خان بر آن فرمان می‌راند. نامبرده رئیس قدرتمند و مستقلی است که چهار هزار خانوار کرد، سه هزار و پانصد ترک و پنج هزار ایرانی تحت فرمان دارد. مرکز فرمانرواییش شهر خوبوشان (Kabouchan) است که در سیصد فرسنگی مشهد واقع است و دارای استحکامات می‌باشد. دو منطقه‌ی کوشنگ (Coschung) و راغوز (Raghouz) بین شهر اخیر و مرو یکی در قلمرو خان مستقلی واقع است که می‌تواند دوازده هزار مرد جنگی آماده نماید و دیگری در قلمرو لطفعلی خان رئیس ایل چپرو است که مردانش شجاعترین و در عین حال مودب‌ترین مردم خراسان می‌باشند. یکی از برادران حیدرشاه امیر بخارا در شهر مرو که جمعیت آن قریب سه هزار نفر است فرمانروایی می‌کند.

هرات که به سبب بادهای ملایم و زیبایی بناهای بزرگ آن همچنین سیه روزیهایش بسیار مشهور است و نزد شعرا از این جهت که امیرعلی شیر مرد بزرگ سیاست و حامی و مروج ادبیات و علوم در این شهر چشم به جهان گشوده، معروفیت دارد بار دیگر از ویرانیهایش سر بلند می‌کند. هرات را می‌توان پرجمعیت‌ترین شهر خراسان به حساب آورد. بازرگانی گسترده‌اش به آن شایستگی داده که به صفت بندر موصوف شود. جمعیتش که صد هزار نفر برآورد شده، مرکب از پاتانها، یهودیها، هندیها و افغانها می‌باشد که افغانها و پاتانها در اکثریت هستند. هرات قسمتی از نیکبختی و ثروت خود را مدیون فعالیت و صنعت هندیها می‌باشد. این مردم مهربان که شوق زیادی به هنر دارند از سیه روزیهها درمانده‌اند و از بیدادگریها نالانند. وضع آنان در هرات بهتر است و مورد احترام مردم می‌باشند. حکومت به آنها توجه دارد

و حتی به آنها اختیاراتی هم ارزانی داشته، به خصوص آنها را در اجرای آیین و شعایر مذهبی خود آزاد گذاشته است. شهر به امیر کابل تعلق دارد و پسرش حاجی فیروز بر آن فرمان می‌راند. بر طبق قراردادها او باید سالانه مبالغی به ایران بپردازد. خراج مزبور تاکنون از روی اضطرار و به دلیل نیافتن فرصت مناسب برای شانه خالی کردن از زیر آن مرتباً پرداخت گردیده است.

ساکنین بلخ که مرکب از افغانها، ازبکها و تنگوزها می‌باشند نیکبختی کمتری دارند. اخلاق ملایم و رفتار مودب ازبکها که بعضی مواقع زنانه است آنها را از سایرین متمایز می‌کند. در حالی که تمام بدنهادیهای شرم‌آور که اثرات آن برای جامعه بسیار وخیم و شوم است به تنگوزها که مردمان فاسد منحطی هستند اختصاص دارد. این اقوام گوناگون که متناوباً به شبانی یا سپاهیگری اشتغال دارند به مقتضای درجه‌ی حرارت و وضع هوا و طبیعت زمین گاهی در زیر چادرها و زمانی در شهرها سکونت می‌گزینند. شهر بلخ نیز به امیر کابل تعلق دارد.

امیران بی‌شماری که مستقل از یک دیگرند و فقط در بعضی مواقع به امید تاراج یا برضد دشمن مشترک باهم متحد می‌شوند سیستان را بین خود تقسیم کرده‌اند. ساکنین سیستان را پاتانها و بلوچها تشکیل می‌دهند. ضمناً یکی از اینان به نام بهرام خان خود را پادشاه سیستان می‌خواند.

آنچه در بالا گفته شد درباره‌ی برخی از ولایات کرمان نیز صادق است. در قسمتی از آن طوایف افغانی و بلوچ سکونت دارند که از روسای خود فرمان می‌برند. قسمت دیگر کویر و بقیه در حیطه‌ی فرمانروایی پادشاه ایران می‌باشد. منطقه‌ی مرزی

نرماشیر به رشید خان تعلق دارد. شهر مهم بم
 شهر سرحدی کرمان محسوب می شود. ایرانیها از
 موقعی که افغانها راراندند بلوچها را که کمتر از
 آنها وحشت دارند، به خود نزدیک کرده اند. در
 همین شهر بم بود که لطفعلی خان شاهزاده ی
 دلاور و نگونبخت و آخرین شاهزاده ی خاندان زند
 درواپسین مرحله ی عقب نشینی خود در آن جا گرفتار
 و تسلیم رقیب خونخوارش آغا محمد خان گردید. از
 جمعه ی هواداران و خدمت گزاران با وفای
 لطفعلی خان در میدانی که این وقایع در آن جا
 رخ داده بود هرمی برپا شده است - یادگار
 شومی در خور قومی که در مدت یک قرن از خون
 انسانی رفع عطش نموده است!

امام مسقط از آشوبهای ایران استفاده نموده ،
 خود را داخل معرکه کرده است. تمام این قسمت
 خلیج فارس شامل بندعباس یا گمبرون تا هرمز
 (که امروزه صورت تخته سنگ لمیزرع و غیر مسکونی
 درآمده) در تصرف وی می باشد .

مکران کلا به بلوچها تعلق دارد . منطقه ی سند
 تحت قدرت مستبدانه و مطلق العنان سه برادر
 به اسامی میرغلام ، میرکریم ، و میرمراد از دودمان
 تول پور که از نژاد بلوچ می باشند قرار دارد .
 ارشد آنها که قدرت بیشتری دارد عنوان حاکم
 (شاهزاده) را اختیار نموده است و از نظر اقوام
 همسایه فرمانروای واقعی سنده به شمار می رود . دو
 برادر دیگر به اسامی میرطهره و میرزهره بدون
 آن که در ظاهر صاحب مقام والایی باشند در قلمرو
 خود از مطلق العنانی کامل برخوردارند .

بیشتر ساکنین سند را بلوچها که مسلمان هستند
 تشکیل می دهند . مذهب اسلام با تغییراتی که
 به سبب خرافات در آن پدید آمده ، تحولاتی که
 زمان ، جهالت و پیش داوریه در آن به وجود

آورده، با آداب و رسوم آنها مطابقت پیدا کرده است. در ناحیه‌ی سند نیز به مانند هرات هندیها مورد حمایت و احترام هستند. آنها با مسلمانان دارای حقوق متساوی بوده، از تمام امتیازات زندگی شهری بهره‌مندند. هندیها که تعدادشان در سند بالنسبه زیاد است طبقه‌ی بازرگانان و مسلمانان طبقه‌ی سپاهی را تشکیل می‌دهند. نادرشاه این استان را به موجب قرارداد ۱۷۳۹ به امیر کابل واگذار نمود و از آن تاریخ تحت تصرف وی باقی مانده است.

به طوری که مشاهده می‌شود در این یادداشت‌های جالب نه تنها در باره‌ی خراسان بلکه در باره‌ی کلیه‌ی استانهای همسایه‌ی ایران کنونی که همگی جزء لایتنج‌زای این کشور هستند، بحث شده است. سرکردگان یاغی و غاصبینی که بر آن جا حکومت می‌کنند فقط در دوران جنگ که سپاه ایران در جای دیگر سرگرم نبرد بوده، می‌توانستند اعلام استقلال بنمایند ولی اکنون که دولت از صلح خوبی که آرامشی طولانی را نوید می‌دهد برخوردار است بدون شك به زودی و با استفاده از تمام قوایش يك مشت خان و شاهزاده‌ی زبون را هرچه زودتر نابود خواهد کرد. بی‌کیفر ماندن آنها به دلیل دوری از پایتخت، ضعف پادشاه و به ویژه استفاده از کلیه‌ی قشون در مناطق دیگر بوده است.

از آن جا که ذکر کلیه‌ی پادشاهان که از ازمه‌ی بسیار دور بر تخت سلطنت ایران تکیه زده‌اند ملالت‌آور است و ضمناً سودی هم در بر ندارد لذا به نوشتن یادداشت ساده و مختصری از سلسله‌های مختلف که از ابتدای شاهنشاهی ایران تا امروز یکی جانشین دیگری شده است، اکتفا می‌کنم. به این منظور و بدون آن که کلمه به کلمه از کتاب آقای ژوردن (که دو جلد از تالیفات خود را وقف تاریخ ایران باستان نموده است) رونویسی بکنم تنها به ذکر مهمترین وقایع می‌پردازم و مانند وی اصالت آنها را هم تضمین نمی‌نمایم. البته این به آن معنی نیست که ارزش کارهای آقای ژوردن مورد تردید قرار بگیرد، زیرا که تمام آنها

از روی بهترین نسخه‌های خطی موجود در ایران که تنها وسیله‌ی پرتو افکندن بر رویداد‌های گذشته است استنساخ گردیده است. این رویداد‌های بسیار شگفت‌انگیز به صورت افسانه نقل شده، غالباً با آنچه مولفین یونانی نوشته‌اند مغایرت دارد. اضافه می‌کنم که مولفین یونانی در باره‌ی آنچه مربوط به ایران باستان است به طور سطحی و محدود بحث کرده‌اند، در صورتی که می‌بایستی آنها با اندک تفاوتی با تاریخ ایران به اندازه‌ی تاریخ خودشان آشنایی داشته بوده باشند. آقای ژوردن تاریخ ایران را به دو دوره‌ی باستانی و جدید تقسیم نموده است. منظور وی از دوران باستان تاریخ ایران از ابتدای شاهنشاهی تا ظهور محمد (ص) و دوران جدید پس از ظهور محمد (ص) تا عصر حاضر است. به طوری که او می‌گوید این تقسیم بندی هم‌اکنون در زبان فرانسه وجود دارد، زیرا که فرانسویها به اقوامی که تا قرن هفتم میلادی ساکن ایران بودند نام پارسها را داده‌اند در صورتی که آنها بی‌راکه به دین اسلام گرویده، یا اندکی بعد مسلمان شده‌اند، ایرانی می‌نامند. بحث در باره‌ی تقسیمات مختلفی که آقای ژوردن نموده، علاوه بر آن که از موضوع کتاب خارج است مرا از هدفی که برای خود تعیین کرده‌ام دور خواهد نمود. از این رو نوشته‌ی خود را با ذکر نخستین سلسله‌ها که به طور قطع اساطیری هستند محدود نموده، تنها در باره‌ی برخی پادشاهان که مورد رویداد‌های مهم تاریخی گشته‌اند به اختصار می‌پردازم.

نخستین سلسله‌ی شناخته شده، پیشدادیان هستند. در دوران سلطنت این سلسله همه‌ی رویداد‌ها شگفت‌آور است. آقای لانگلس با حوصله‌ی زیاد وارد این پیچ و خم تاریخ تاریخ گردیده، اطلاعات موثق در باره‌ی تاریخ باستانی ایران به دست آورده است. به عقیده‌ی وی قبل از پیشدادیان چندین سلسله‌ی دیگر وجود داشته‌اند و صحت این ادعا را به طور روشن بیان می‌نماید. پس از پیشدادیان سلسله‌ی پادشاهان کیانی به سلطنت رسیدند. داستان رستم نامدار، هرکول ایرانیها، مربوط به این دوره از تاریخ ایران است. داستان مزبور شامل اتفاقات افسانه‌ای و کارهای بزرگ و غول‌آسا در

ردیف داستانهای رولاند خشمناک می باشد .
آقای لانگلس می نویسد که در دوران فرمانروایی اشکانیان
و ساسانیان افسانه ها پایان می پذیرد و رویدادهای واقعی
جانشین او هام گذشته می گردد . به عقیده ی وی تاریخ مستند
ایران از این زمان آغاز می شود .

به این دلیل من هم از این جا شروع می کنم و به ذکر بعضی
جزئیات که روشنگر حقایق درباره ی این قسمت از تاریخ جالب
ایران است خواهم پرداخت .

بنابراین ، سومین سلسله اشکانیان است که موسس آن
شخصی به نام آرشال بوده ، که بعد ا به نام اشک اول معروف
شده است . این پادشاه همان کسی است که در سال ۲۵۶ قبل
از میلاد مسیح شاهنشاهی پارت را بنیان نهاد که در مدت
چندین قرن شهره ی آفاق بود .

این سلسله در مدت چهارصد و هفتاد سال دوران
فرمانرواییش فقط توانست تصویری از جنگهای وحشتناک و
انقلابها و جنایات نفرت انگیز عرضه بدارد . تحت فرمانروایی
این سلسله جنگهای دراز مدت پارتها و رومیها آغاز گردید .
شکست کراسوس که باعث نامور کردن پارتها شد کینه ی دشمنان
مغرور را از نو برانگیخت و بالاخره به نوبه ی خود آنها را شکست
دادند و سبب اصلی نابودی اشکانیان در سال ۲۵۵ گردیدند .
همین طور ، دوران سلطنت سلسله ی ساسانیان که جانشین
اشکانیان گردید برای رومیها نکبت بار بود . والرین امپراتور
روم در ارمنستان شکست خورد و به اسارت شاپور اول درآمد^۱ .
در این سلسله شاپور اول و دوم ، اردشیر و خسرو ملقب
به انوشیروان (عادل) افتخاراتی برای ایران کسب نمودند
که همراه با کشتارها ، مسموم کردنها و اعمال خشونت آمیز و

۱ - امپراتور مغلوب مورد بزرگترین تحقیری که به وسیله ی نقوش برجسته
به نسلهای بعد منتقل شده ، قرار گرفته است . این نقوش که
تا اندازه ای خوب حفظ گردیده ، روی صخره هایی نزدیک شهر شاپور
حجاری شده است . روی یکی از آنها امپراتور نگون بخت دیده
می شود که زانو بر زمین نهاده ، در برابر فاتحش خم شده است . دو
دستش به هم متصل می باشد و به سوی جلو ، گویی برای جلب ترحم
استغاثه می نماید .

نفرت انگیز از هر نوع بود. سرانجام خسرو پرویز معروف که به دلیل ولخرجیهای دیوانهوار و تجمل پرستی و حشمتناکش شهرت یافته، با یغماگریهای ننگین تیشه بر ریشه پایههای این امپراتوری زد که بالاخره در زمان پادشاهی یزدگرد سوم به وسیلهی محمد (ص) منهدم گردید. لشگریان عرب به هواخواهی محمد (ص) در جنگ معروف نهانند پیروز شدند. در این جنگ سیصد هزار نفر از طرفین در میدان جنگ کشته شدند و در پی آن تمام ایران تسلیم اعراب گردید. اعراب این واقعهی فراموش نشدنی را فتح الفتوح نام گذاردند.

از این پس یعنی با ورود اسلام و حکومت اعراب تاریخ عصر جدید شروع می شود. اعراب در مدت زمان کوتاهی سلسلهی بسیار قدرتمند ساسانی را که همیشه دشمن رومیها و اغلب بر آنها پیروز بود و حتی در این دوره هم قدرت بسیار داشت، نابود کردند. در زیر این یوغ جدید همانند ادوار گذشته شاهد رویدادهای بزرگ و سفاکیهای عظیم هستیم.

پس از جدا شدن مذهب شیعه از سنی، جنگهای داخلی بروز کرد و سرانجام از مسلمانها دو ملت متمایز به وجود آمد که کینهی متقابل آنها... تا حال حاضر رو به فزونی بوده است و هیچ حادثهای نتوانسته است آن را فرو بنشانند.^۲

پس از سلسلهی کم و ام بنی امیه، عباسیان جانشین آنها می شوند که به نوبهی خود مقهور سلجوقیهایی گردند. سلجوقیهها نیز بعداً به وسیلهی خوارزمشاهیان رانده شدند و سلسلهی اخیر هم به وسیلهی ایلخانیان منقرض گشت. در دوران يك قرن فرمانروایی ایلخانیان رویدادهای مهمی رخ داد که در بین آنها می توان اضمحلال خلافت را ذکر نمود که از مدتها پیش تنها يك مقام افتخاری و بدون هیچ گونه قدرت واقعی بود. سرانجام سلسلهی تیموریان بر روی کار آمد که اولین پادشاه آن تیمور لنگ بود که به غلط تاملان نامیده شده است. غولی که

۲ - روزی استخوان ران یکی از افسران شیعی زیر دست من شکست. به جراح دستور دادم او را درمان کند. یارانش گفتند "چه گونه چنین چیزی ممکن است، او یک سنی است."

برای سیه روزی بشر به دنیا آمده ، اسمش فقط به دلیل وحشتی که در دوران حکومت او حکمفرما بود ، به نسلهای بعد منتقل گردیده است . پس از مرگ وی پسرانش امپراتوری او را تجزیه کردند و در بین آنها دودستگی ظاهر شد . دو گروه نگوینخت که مدتها به نام سیاه گوسفندان و سفید گوسفندان شناخته شدند (گوسفند سیاه و سفید نشان بیرقهای آنها بود) ، به میزان فوق العاده ای باعث وخامت وضع ایران و تضعیف آن شدند به طوری که سلسله ی تیموریان به طور نامحسوسی خاموش شد و جای خود را به صفویه داد . شاه عباس اول با آن همه شان و شوکت از این سلسله است .

این پادشاه هنگام جلوس بر اریکه ی سلطنت کشور را در شرف قطعه قطعه شدن دید زیرا قسمت اعظم آن تحت استیلای ترکها ، ازیکها و کردها بود . هر سال از دوران سلطنت شاه عباس با موفقیت های بزرگ همراه بود . او کرمان ، فارس ، گیلان ، مازندران و چندین استان یاغی را مطیع خود ساخت . همچنین گرجستان ، کردستان و ارمنستان را به تصرف درآورد و ساکنین ارمنستان را به مرکز ایران در جلفا که در حومه ی اصفهان واقع است کوچ داد و در نتیجه آن را به بیابانی تبدیل نمود . شاه عباس جزیره ی هرمز را از وجود پرتغالیها پاک کرد . قندهار را خراج گزار ایران نمود و سرانجام بغداد و قسمت بزرگی از عراق عرب را از ترکها گرفت . در داخل کشور هنر را تشویق نمود . از هنرمندان خارجی استقبال کرد و با صرف هزینه ی گزاف هنرمندان از هر طبقه و حرفه را به ایران آورد . در تمام ایران به ساختن مسجدها ، کاروانسراها ، بازارها و جاده ها همت گماشت . فرستادگان دیارهای معظم اروپا را که به حق به او لقب کبیر دادند پذیرفت . در برابر لقب کبیر می توان به همان اندازه و به درستی به او لقب بیدادگر داد زیرا این پادشاه در عین ملایمت و گذشت ، خویی بی رحم ، بدگمان و کینه جو داشت . جانشینان وی به جای تقلید از او با ضعف و بی کفایتی و لا قیدی که داشتند آن چه را که این مرد بزرگ برای عظمت کشورش به دست آورده بود به هدر دادند . دیاریان و بزرگان که در تجمل و ناشایستگی و بیکارگی غوطه ور

بودند هر دم ویرانی بنای بزرگی را که شاه عباس بنیان نهاده بود به چشم می‌دیدند بدون آن که سعی کنند از این بی‌قیدی خانمان برانداز که سرانجام اثرات آن دامنگیر شاه سلطان حسین ضعیف و نگوینبخت شد خود را رها کنند .

این پادشاه ضعیف النفس و مسامحه‌کار که اسیر لذات و بازیچه‌ی دست وزیرانش بود هنگامی خطر را احساس کرد که دیگر وقتی برای چاره‌جویی باقی نمانده بود . برای وزیران ، عدالتخانه و سایر مشاغل دولتی وسیله‌ای برای سوداگریهای نفرت‌انگیز شده بود . در چنین احوالی پایه‌ی دلاوریها سست یا منهدم و افکار عمومی به کلی خاموش شده بود . ملت بی‌تفاوت پیش‌بینی نمی‌کرد روزی فرا خواهد رسید که بدبختیها بیش از آن چه از مدت‌ها قبل دامنگیرش شده است ، فزونی یابد . در چنین موقعیتی ملت فقط می‌توانست وسیله‌ای برای نگاه‌داری پایه‌های لرزان اریکه‌ی سلطنت باشد که سرانجام با ظهور مشتی راهزن به رهبری میرمحمود افغان فرو ریخت . میرمحمود پسر میرویس معروف ربیب افغانه بود . محمود راه تاج و تخت را با پوشاندن آن از نعشها برای خود هموار کرد^۳ ولی ستمگریهایش باعث سقوط وی گردید . او توسط یکی از اتباعش به نام اشرف به قتل رسید . شخص اخیر که از لحاظ جنایتکاری دست کمی از محمود نداشت به نوبه‌ی خود مزد عادلانه‌ی تمام جنایاتش را در زیر دشنه‌ی یکی از همدستان جنایاتش دریافت نمود .

طهماسب میرزا پسر ارشد شاه سلطان حسین که موفق شده بود از اصفهان بگریزد بیهوده به دنبال هواخواهانی می‌گشت زیرا دلها همه سرد و بی‌تفاوت شده بودند . روسها و ترکها در آن زمان ولایاتی را که در دسترسشان قرار داشت از ایران منتزع و به تصرف خود درآورده بودند و طهماسب که

۳ - در لحظه‌ای از خشم محمود با دست خود فرزندان شاه سلطان حسین و چندتن از شاهزادگان خاندان این شاه تیره روز را به هلاکت رساند . شاه سلطان حسین هم که می‌خواست در این بین کوچکترین فرزندش را نجات دهد زخم برداشت . او سپس بزرگان دربار را به ضیافتی دعوت نمود و در آن جا به اشاره‌ی وی همگی را بدون استثنا بی‌رحمانه گردن زدند .

مجبور بود از نقطه‌ای به نقطه‌ی دیگر فرار بنماید حتی از جانب اتباع خودش هم احساس امنیت نمی‌کرد. ولی تاریخ شهادت خواهد داد که او به دلیل ضعف و بی‌رحمیهایش سزاوارچنین سیه‌روزیهایی بوده است. وی به نامردی تنها برادرش را که از قتل عام محمود رسته بود، هنگامی که در اصفهان به اوییوست، به هلاکت رسانید و چون خاطرش از این سفاکی ارضانی گردید، خواهان آن شد که گواه شکنجه دادن وی نیز باشد.

در چنین اوضاع و احوالی مرد حادثه جویی به نام نادر از ایل افشار که سرشار از دلاوری و کارآمدی بود در صحنه‌ی این نمایش اندوهناک ظاهر شد. نادر که در ابتدا سردسته‌ی راهزنان بود به جهت شهامت و پیروزیهای برجسته‌اش سرانجام موفق به تصرف تاج و تخت ایران گردید و در طول دوران فرمانرواییش این کشور را با رخسندگی نوینی آراست ولی بی‌رحمیهایش باعث گردید که به وضع فجیعی سرنگون شود. نادر که اولین عملیاتش محدود به راهزنی و غارت اهالی خراسان بود، به زودی خود را سردسته‌ی سه چهار هزار مرد که تشنه‌ی راهزنی بودند یافت. در این دوره بود که نادر خدماتش را به شاه طهماسب عرضه داشت که با حق شناسی مورد پذیرش وی قرار گرفت. شاه طهماسب تمام گناهانی را که در سابق از نادر سر زده بود بر او بخشود. تعداد سپاهیان نادر هر روز زیادتر می‌شد و به زودی توانایی این را در خود دید که به افغانها حمله ور شده، آنها را یکسره از ایران براند و در نتیجه طهماسب برای مدت کوتاهی فرمانروای قسمت بزرگی از ایران و اصفهان گردید. وی با شکوه و جلال در پیشاپیش نادر که مردم به او نام طهماسب‌قلی خان داده بودند وارد اصفهان گردید. نادر به زودی نقاب از برنامه‌های جاه طلبانه‌اش برداشت و به بهانه‌های بیجا و سوء استفاده از قدرت خود شاه را تبعید نمود و پسرش را که در سنین کودکی بود به صورت ظاهر به مقام سلطنت رساند. اما پس از مرگ این بیجه، که پنج سال بعد روی داد، عذر قابل قبولی برای به دست آوردن تاج و تخت به دست نادر افتاد و از این رو در تاریخ ۱۵ ژانویه ۱۷۳۵ در دشت مغان در حضور

بزرگان، که به منظور تعیین جانشین جهت کودک درگذشته دعوت شده بودند، خود را رسماً پادشاه ایران اعلام کرد.^۴

اقدامات اولیه‌ی نادر بسیار درخشان و افتخارآمیز بود. او خانه‌های یاغی را مجازات کرد و ترکها را چندین بار با شکستهای فاحش تحقیر نمود. هندی را در سال ۱۷۳۸ فتح کرد و از دهلی پایتخت هند (که در آنجا بیش از صد هزار تن را به قتل رسانید) طلا و جواهراتی به ارزش صد میلیون لیره‌ی انگلیسی به غنیمت آورد. از این تاریخ به بعد ثنات و حرص و ولعش حد و مرزی نمی‌شناخت و هرروز فزونی می‌گرفت. مرگی بس وحشتناک در کمین کسانی بود که دارای مال و منال بسیار بودند. بدگمانی او را تحلیل می‌برد و عذاب و اضطراب روانی دایماً سوءظنش را تشدید می‌نمود. سرانجام پس از هزاران عمل نفرت‌انگیز که قلم از ذکرش شرمسار است، برای این که سفاکیش را به اوج برساند به طوری که تاریخ نویسنش می‌گوید بر آن شد که به وسیله‌ی اعراب و تاتارهایی که قسمتی از قشونش را تشکیل می‌دادند کلیه‌ی سربازان ایرانی را که در خدمتش بودند قتل عام کند. در این موقع سه تن از افسران نگهبان شبانه وارد چادر نادر شدند، سر او را از تن جدا نمودند^۴ و بر سر نیزه‌ی بلندی قرار دادند. این عمل علامت نوعی آشتی احساسات بشردوستانه بود که از مدتها پیش در نتیجه‌ی بیدادگریهای نادر در تمام دلها خفه یا فلج شده بود. هیچ کس گمان نمی‌برد که این واقعه که می‌بایستی پایان بخش دردهای کشور باشد راه گستر مشقتها بزرگتری گردد چه قتل نادر مقدمه‌ای برای شروع جنگهای داخلی بود که تا جلوس پادشاه کنونی ادامه پیدا کرد و سبب ویرانی کشور گردید. در این دوره، ایران از هر جهت ضعیف و ناتوان شده بود. دسته‌های گردنکشان در هر نقطه‌ی کشور پراکنده شده بودند و به راهزنیهای وحشتناک دست می‌زدند. هر کاروانسرای که قابلیت دفاع داشت تحت سلطه‌ی یک یا چندین دسته درآمده بود که از غارت مال مردم امرار معاش می‌نمودند. خزانه‌ی

۴ - این واقعه در ۲۳ مه ۱۷۴۷ روی داد.

دولت تاراج شده بود. تخت و تاج سلطنت مورد نزاع مدعیان بی‌شماری قرار گرفته بود که این سرزمین مصیبت زده را به صورت صحنه‌ی جنگ‌های داخلی درآورده بودند. آدمکشی و جنایات گوناگون تصویری از وضع ایران را در این دوره نشان می‌دهد. در این موقعیت هرکس که می‌توانست دست به چپاول می‌زد و از زیان رساندن به غیر فروگذار نمی‌کرد. اهالی نیز ترجیح می‌دادند برای فرار از این صحنه‌های وحشت‌انگیز خود را در معرض گرسنگی دهشتناک قرار دهند و همچنین به جای تحمل بی‌نظمی لگام گسیخته‌ی سربازان بی‌رحم که تنها برای خون و چپاول زنده بودند، خانه‌ی خود را ترك نمایند. سرانجام تخت سلطنت ایران پس از آن که شاهد و بهانه‌ی جنایات بسیار نفرت‌انگیز (که مدعیان هر یک به نوبه دست خود را به آن آلوده می‌نمودند) گردید با ظهور کریم خان پرتوی از نیکبختی بر آن افکنده شد. خوشبختانه کریم خان خود را در عداد مدعیان قرار داده بود. کریم خان مردی از ایل زند که اصلش کرد^۵ و زمانی هم‌رمز نادر بوده، با ظاهر موقر و قدرت طبع و شجاعت جبلی قلوب سپاهیان را به تسخیر درآورد. وی با اعتدال و بردباری در مدت سی سال که تاج و تخت ایران را با اسم ساده و بی‌تجمل وکیل (وکیل الرعایا) در اختیار داشت در برابر طوفانها ایستادگی نمود. او کوشش داشت تا آن‌جا که اوضاع و احوال اجازه دهد زخمهای بسیار ژرفی که این کشور نگونبخت را مصیبت‌زده کرده بود، التیام بخشد.^۶

با مرگ کریم خان ایران بار دیگر دستخوش هرج و مرج و جنگ‌های داخلی گردید. عده‌ی زیادی مدعی تاج و تخت شدند

۵- ظاهراً اروپاییها کلیه‌ی طوایف و عشایر غرب ایران را کرد می‌خوانده‌اند و الا پوشیده نیست که کریم خان لر بوده است نه کرد. - م.

۶- کریم خان به‌طوری‌که خواهید دید دارای قدرتی پهلوانی بود. در شمشیرزدن مهارت بسیار و در برابر مخاطرات حضور ذهن بسیار داشت. پس از یک شکست که تمام افرادش کشته، اسیر یا پراکنده شده بودند برای نجات خود به تنهایی در حال فرار بود که به‌وسیله‌ی سه مرد که اسبهایی به راهواری مرکب او داشتند مورد تعقیب قرار گرفت و چیزی نمانده بود که به او برسند. او یکی از بازویندهای مرصع به الماس خود را فوراً باز کرد، سپس دومی و بالاخره دشنه‌ی مرصع خود را بر زمین انداخت. همان‌طور که پیش‌بینی نموده بود مردانی

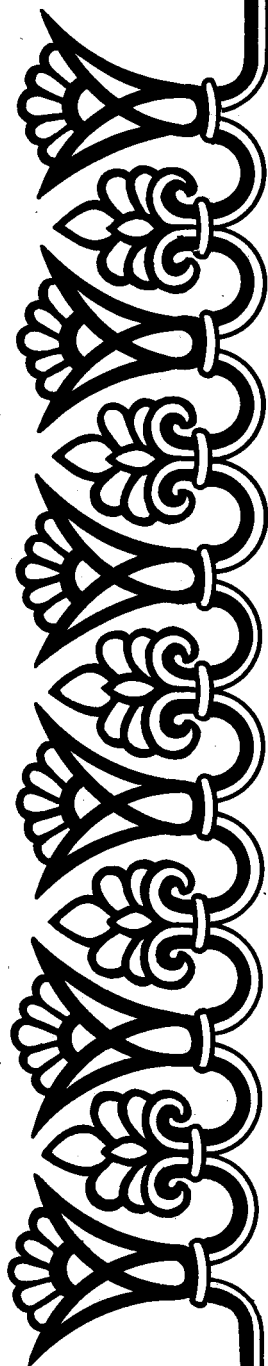
ويك ديگر راه قتل رساندند تا اين كه يكي از آنها كه آغا محمد خان
عموی پادشاه كنونی باشد موفق گرديد كه همگی را از میان
بردارد و فرمانروای تمام ايران بشود. كريم خان برای اين كه
داعیهی سلطنت را از او سلب نمايد وی را خواهج نموده بود اما
رویداد های بعدی نشان داد كه اين تدبير تاچه حدی فايده
بوده است. در واقع تعداد قلیلی از پادشاهان به اندازهی او
دارای جرات و شهامت بوده اند. آغا محمد خان به سبب
علاقهی بی اندازهای كه به جنگ داشت و مغرور از كسب چند
موفقیت بر آن شد كه دست به عملیاتی بزند كه از توانایی او
خارج بود. اين امر موجب نارضایتی زیردستانش گردید. بزرگان
نه تنها به قدرت و نبوغ او رشك می بردند. بلكه از خشونت های
هم خسته شده بودند، از این رو، با يك ديگر دسیسه كردند
و موجبات قتل او را فراهم آوردند. آغا محمد خان در تاریخ ۱۴ مه
۱۷۹۷ از یرد شنهی یکی از خدمتکاران خود كه توسط صادق خان
تطمیع شده بود نفس آخر را كشید.

در این موقع يك بار ديگر سه مدعی تاج و تخت بین خود
به نزاع پرداختند ولی فتحعلی شاه كه نیکبخت تر و پادشاه ماهرتر از
ديگران بود سرانجام رقیبان خود را رام كرد و به اتفاق آرا
رسم پادشاه ايران اعلام گردید.

فتحعلی شاه اينك با شكوه تمام بر ايران كه صلح اخير
آرامش طولانی و پادشاه را برایش تامین نموده است سلطنت
می كند. شیوهی فرمانرواییش مورد دلخواه ملت است و صفات
نیکش وی را محبوب رعایای خود نموده است. انسانیت و خلق
و خوی ملایم و مهربانش موجب شده كه تمام نقاط ضعفش را
ببخشند و قلب نیکش را ستایش بنمایند.

چون در نظر دارم بعد از زندگی خصوصی، عادات و به طور
كلی هرآنچه را كه به این پادشاه مربوط می شود بشناسانم، يك
بخش از این كتاب را به او و خانواده اش اختصاص خواهم داد.

كه او را تعقیب می كردند از اسب پیاده شدند كه غنیمت خود را
بردارند. وی فوراً برق آسا به سوی آنها برگشت و با حمله به یكایك
آنان هر سه را از پای درآورد. این ماجرا كه تقریباً در دوران معاصر
اتفاق افتاده، تاریخ جنگهای هوراس (Horace) را كه برای روم
سرنوشت ساز بود باور كردنی می نماید.



تاج
یح



اطلاعاتی در باره‌ی وضع فعلی ایران و نظری به صلح اخیر^۱

به طوری که قبلاً گفتیم ایران در نتیجه‌ی جنگهای داخلی که
قریب يك قرن از آغاز آن می‌گذشت ناتوان گردیده بود و
نمی‌توانست يك باره از سقوطی که سبب آن ادامه‌ی سیه روزیها
بود سر بلند کند. پس از مرگ آغا محمد خان و پایان یافتن
اختلافات داخلی برادرزاده‌اش باباخان (پادشاه کنونی)
بر تخت نشست.

باباخان پس از آن که چندتن از رقبای ضعیف خود را با
اندک کوششی مغلوب کرد و از بین برد به نام فتحعلی شاه
بر تخت نشست و برای اطمینان بیشتر برادرزاده‌ی خود را کور
کرد تا هر نوع رقابت را از میان برداشته باشد.^۲

در این دوره، چنانچه شهرزیبای شیراز و چند شهر دیگر
فارس و عراق عجم را مستثنا کنیم، سراسر ایران از ویرانه‌ها و
جلگه‌های وسیع لم یزرع پوشیده شده بود. مصایب جنگ و تاراج
اموال مردم همان جمعیت کمی را هم که باقی مانده بود از آباد

۱ - مراد عهدنامه‌ی گلستان می‌باشد. - م.

۲ - تا زمانی که مادر این دو شاهزاده زنده بود با نفوذ و تسلطی که بر
روان پادشاه داشت برادر سیه‌روزش را از پیش آمدن چنین فاجعه‌ای
حفظ می‌کرد ولی به محض درگذشت مادر، فتحعلی شاه فرمان داد
تا میله‌ی آهن گداخته بر چشم برادر بکشند. هنگامی که این حکم
را به شاهزاده اعلام نمودند او فقط این کلمات را بر زبان راند:
"اوه مادر من!" از این رو می‌توان پنداشت که مادرش که بیم
چنین خطری را احساس کرده بود از شاه قول گرفته بود که برادرش
را از دید محروم نکند.

کردن زمینهای خود ناتوان کرده بود. این وضع اسف بار هنوز هم ادامه دارد و قرنهای لازم است که ایران دوباره از رونق خیره کننده‌ی دوره‌ی صفویه برخوردار شود.

باتوجه به قریحه‌ی آشکار نیکوکاری پادشاه جدید به نظر می‌آمد که او با شتاب به زخمهایی که هنوز از آن خون می‌چکد و بلایایی که بر سر ملتش فرود آمده، التیام خواهد بخشید اما جریان امور صورت دیگری پیدا کرد و پادشاه نه تنها به جبران بدیهایی که اسلافش از روی جاه‌طلبی و سنگدلی مرتکب شده بودند نپرداخت بلکه به سبب دنایت و عشق مفرطش به طلائین بدیهها را تشدید نمود. با این حال پادشاه فرمانهایی مبنی بر دوباره سازی شهرها و دهکده‌ها و همچنین بهبشود بخشیدن به وضع کشاورزی صادر نمود، ولی چون این فرامین در مواردی همراه با کمکهای لازم پولی نبود بی نتیجه ماند و یا نتایج بسیار اندکی به بار آورد.

از سوی دیگر ادامه‌ی جنگ با روسیه فد اکاریهای تازه‌ای را از نظر انسانی و پولی ایجاب می‌نمود و چنانچه صلح اخیر که سخاوتمندانه به او ارزانی شد و دور از انتظار بود وی را تقریباً به‌طور معجزه‌آسا^۳ نرها نده بود، شکست ایران غیرقابل اجتناب بود زیرا هیچ جای شک نیست که اگر کمی قبل از انعقاد صلح آقای ژنرال کوتلوروسکی (Kotlorowski) فرمانده قوایی که در جبهه‌ی بحر خزر عمل می‌کرد آن چنان به طور

۳ - جنگ هیچ‌گاه به این شدت پادشاه را در مخاطره‌ای که پس از تسخیر دوباره‌ی گندان توسط روسها صورت گرفت قرار نداده بود. یک ستون نیرومند به‌سوی اردبیل در حرکت بود که از آن جا به آسانی می‌توانست تهران را فتح کند درحالی‌که دو ستون دیگر که یکی ایروان و دیگری تبریز را تهدید می‌کردند ولیعهد را مجبور نموده بود که تمام توجه خود را به این سو معطوف دارد تا بتواند از استان آذربایجان و تبریز که کلید آن محسوب می‌شود حرکت نماید. قشون ایران پس از جنگ اصلاندوز شدیداً روحیه‌ی خود را باخته، از تعداد آن کاسته شده بود. کلیه‌ی وسایل و تجهیزات آتشبار از دست رفته، اکثر توپچیهای کشته شده و یا در حال فرار بودند. از فوج پیاده نظام هم چیزی باقی نمانده بود. در چنین موقعیتی ولیعهد هم از آشفتگی اوضاع حیرت زده شده بود. حال می‌توان تصور کرد که اگر موفقیتها دنبال شده بود نتیجه‌ی آن چه می‌توانست بوده باشد.

هولناک مجروح نشده بود^۴، توانسته بود حرکت خود را که با سه ستون به سوی ایروان، نخجوان و اردبیل آغاز نموده بود ادامه دهد، می توانست به تهران که امروز پایتخت کشور است برسد و حتی از آن هم بگذرد، قبل از آن که مجالی برای مشاوره در باره ی تصمیمی که در این موقعیت باید گرفته می شد پیدا شود و به خصوص قبل از آن که بتوانند صد يك خزانه ی عظیمی را که در تهران گرد آورده شده بود خارج نمایند. چنان چه جنگ ادامه می یافت فرمانده قوای روسی می توانست بدو و شهر ایروان و نخجوان را که تصرف آن بسیار حایز اهمیت بود، تسخیر نماید و سرحدات ایران و روسیه را بر خط مرزی آریاچای^۵ که به وسیله ی طبیعت ترسیم گردیده است، مستقر سازد. ولی کیفیاتی که بحث در باره ی آن را صلاح نمی دانم موجب شد که سفیر انگلیس (که آن وقت در ایران بود) در این موقعیت میانجیگری بنماید. بهترین چیزی که به نظر سفیر رسید این بود که در مذاکرات حفظ وضع موجود را خواستار گردد. البته حفظ وضع موجود برای منافع امپراتور روس بسیار زیان آور بود زیرا که قسمت اعظم منطقه ی زرخیز و زیبای آران را که در ساحل چپ ارس واقع است در مالکیت ایران باقی می گذاشت. این منطقه دماغه ای را تشکیل می دهد که تا سرحدات مشترک گرجستان ادامه دارد و از طریق همین راه ارتباطی ایرانیها می توانند به آسانی به ماموریت های تجسسی احتمالی مبادرت ورزند و چون این منطقه دارای تنگه های متعددی می باشد حفظ آن در برابر این گونه قشونکشیها بسیار

۴ - در یورش به قلعه ی کندان سه گلوله به او اصابت کرد که یکی از آنها آرواره ی پایین وی را خرد کرد ولی این امر مانع از آن نشد که عملیاتش را ادامه دهد و قرین کامیابی گردد.

۵ - این خط بهترین سرحدی است که روسیه در این منطقه می تواند داشته باشد و چون شامل قسمت بزرگی از طول ارس می باشد چنانچه در کرانه های این رود استحکاماتی بسازند و سنگرهایی در هم با قلعه هایی به فاصله ی پنج یا شش فرسنگ از یک دیگر در نقاط مرتفع بنا نمایند دیگر از فرار نظامیان، قاچاق و بالاخره تجسسات نظامی ایرانیها بیمی نخواهد بود. گرچه این گونه تجسسات از لحاظ نظامی اهمیت کمی دارد، ولی برای کشور تولید دردسری می کند.

مشکل است.^۶

در حقیقت ایرانیها در این دوره لزوم پایان دادن قطعی به جنگی را که به اشکال می توانستند ادامه دهند احساس می کردند. نبردهای قبلی به ویژه عملیات جنگی اصلاندوز و فتح دوباره ی لنکران از جانب روسها تقریباً باعث اضمحلال کلیه ی قوای نظامی ایران گردیده بود. تقریباً تمام توپخانه ی آنها که تحت فرماندهی یک افسر انگلیسی قرار داشت و همچنین کلیه ی مهمات و ذخایر اردوی ولیعهد به دست روسها افتاده بود به طوری که حتی یک چادر و یک شتر هم از آن میان نجات نیافت.

چنانچه موضوع این کتاب مرا نسبت به آنچه مربوط به سیاست است تا حد زیادی محدود نمی کرد می توانستم خیلی چیزها درباره ی اقدامات پنهانی و حتی خارق العاده ی سفیر انگلیس در این موقعیت بنویسم ولی چون این موضوع با هدف این کتاب مبیانت دارد لذا اجمالاً و به طور سطحی فقط نظری بر نتایج سیاست مزبور می اندازم و می گذرم. این صلح گرچه به نظر می آید که با سیاست تغییرناپذیر انگلیس مغایرت داشته باشد، به طور کامل ساخته و پرداخته ی سفیر انگلیس بود. به طوری که می دانیم سیاست دولت انگلیس در این منطقه ی آسیا همیشه مبتنی بر این بوده و هست که روسها را به دست ایرانیها و متقابلاً تضعیف نمایند به طوری که هیچ کدام قادر نباشند خواه جداگانه و خواه متفقاً نسبت به مستملکاتشان در هند که مجاور ایران است اقدامی به عمل بیاورند.

با این همه در حالی که سفیر انگلیس مشغول این اقدامات بود کوشش می کرد تا به هر وسیله جلو نفوذ روسها را در

۶ - من کاملاً مطمئنم که ایرانیها انتظار داشتند روسها منطقه ی ایران را از آنها بخواهند. آنها شاید این خواست را بر واگذاری طوالتش ترجیح می دادند زیرا دردست داشتن طوالتش جای پای است بر ساحل ارس به طوری که در موقع مقتضی می توان از این راه تمام گیلان و حتی مازندران یعنی تمام کرانه های غربی و جنوب بحر خزر را به سهولت تسخیر نمود.

دولت ایران بگیرد و از این رو خواهان آن گردید که در اولین شرط پیمان متارکه قید شود که امپراتور روسیه حق نداشته باشد سفیری به دربار ایران بفرستد و فقط بتواند يك کنسول ساده برای حفظ روابط بازرگانی فیما بین اعزام دارد. شخص اخیر که فاقد هرگونه قدرت سیاسی خواهد بود محل اقامتش باید در استرآباد باشد و به هیچ دلیل و بهانه نتواند در دربار شاه حضور یابد.

به سهولت می توان دریافت که این یادداشت مهمل و مضحك بدون جواب ماند زیرا سفیری که آن را تهیه و انشا کرده بود نتوانست دلیل قابل قبولی برای پذیرش آن ارائه دهد. اما این یادداشت آشکارا نشان داد سفیر که با آشتی دادن دو کشور از حدود اختیاراتش تجاوز نموده بود از ترس این که مبادا نتیجهی این اقدام برای دولت متبوعش زیان آور باشد به تکاپو افتاده است و می خواهد بدین وسیله از خطر بسیار واقعی عقد اتحاد بین دو دولت جلوگیری نماید زیرا در صورت اتحاد، وقوع جنگ آنها را قادر می نمود که به سهولت ضربه ای وخیم و کاری بر پیکر انگلیس وارد آورند و در مدت زمان کوتاهی هند را بگیرند، بدون آن که انگلیس هیچ گونه وسیله ای برای مقابله در اختیار داشته باشد.

بنابراین پادشاه ایران برای به دست آوردن صلحی که خواستار بود (برخلاف میل و تصمیم آشکار ولیعهد) مجبور شد که بادکوبه، دربند، قزاق، شیروان، گیلان و طالش را به مالکیت مطلق اعلی حضرت امپراتور روسیه واگذار نماید و بدین ترتیب قسمت اعظم کرانه ی باختری بحر خزر را از دست بدهد. علاوه بر این از کلیه ادعاهایش در مورد گرجستان صرف نظر کند. در گرجستان یاغیها که در داغستان پناه گرفته بودند تا آن زمان از کمکهای عباس میرزا برخوردار بودند در مقابل ایران در پی این صلح منطقه ی مهم ایروان را حفظ می کرد و این مایه ی خوشوقتی آنان بود زیرا دلایل بسیاری وجود داشت که خان ایروان قصد دارد در صورت ادامه ی جنگ حکومت مستقلی تحت حمایت روسیه تشکیل بدهد، همان گونه که خان

طالش از چندین سال پیش مرتکب چنین کاری شده بود.^۷ ایران ضمناً يك قسمت از این ایالت زیبا را که وابسته به ایروان است و بر روی کرانه‌ی چپ ارس باریکه‌ای بین ارمنستان ترکیه و قرا داغ را تشکیل می‌دهد، حفظ می‌کرد. چنان‌چه این منطقه به گرجستان واگذار می‌گردید ایالت مزبور سرحد مناسبی با ایروان و شیروان در امتداد ارس تا مسیر آریاچای از يك سو و از سوی دیگر تا سلسله جبال زاگروس بین پاشانشینهای قارص و بایزید پیدا می‌کرد.

از طرف دیگر ایرانیها که در بحبوحه‌ی جنگ طریقه‌ی سازمان‌دادن به سبك اروپایی را آغاز نموده، افواج با انضباطی از تمام رسته‌ها تشکیل داده بودند از این که به چنین جنگ نابرابر پایان داده شود، ناراضی نبودند. این نه از آن جهت بود که به نقطه‌ی تکامل برسند بلکه لا اقل تاحدی توانایی این را پیدا کنند که در برابر سپاهیان روس با شرایط بهتری ظاهر شوند. اخیراً روسها اعتراف کرده‌اند که با کمال شگفتی گاهی اوقات با مقاومت‌های سرسختانه‌ای رو به رو شده‌اند که به آن عادت نداشته‌اند و چنان‌چه به ایرانیها که نسبت به حرفه‌ی سربازی ذوق سرشاری دارند مجال داده شود به خیلی بیش از اینها نایل خواهند شد. آنها آماد دارند که عزیزترین چیزهای خود را در این راه فدا کنند. آنها برخلاف ترکها که از نوآوری

۷ - حسین خان بدون آن که خود را مستقل اعلام نماید همانند آن عمل می‌کند. او تمام عواید را برای خود نگاه می‌دارد. یک نیمه‌گردان آتشبار که با اسب کشیده می‌شود، سه گردان منظم با انضباط که به سبك اروپایی ملبس هستند، به اضافه‌ی یک سوار نظام چریک با افراد کثیر که به او بسیار وفادار هستند تحت فرمان دارد. در ماه دسامبر ۱۸۱۳ شاهزاده ولیعهد که به خوی آمده بود، به حسین خان دستور داد که به او ملحق شود و به تنهایی حضور یابد. البته حسین خان اطاعت امر کرد، اما به جای آن که تنها بیاید قسمت اعظم سوار نظامش را برای حراست خود همراه آورد. او در خارج شهر اردو زد و هنگامی که در برابر شاهزاده ظاهر شد، بین ششصد نفر از شجاع‌ترین محافظینش احاطه شده بود. این احتیاطات مانع توقیف او گردید که قصد آن را داشتند. تصور می‌کنم که حسین خان را قبلاً از این موضوع واقف نموده بودند. در مراجعتش او را نزدیک ایروان ملاقات نمودم. به من گفت "اعتراف کنید که با آمدن چنین همراهان خوبی عده‌ی زیادی را غافلگیر نمودم".

نظامی به طور مضحکی دوری می‌جویند ادراک خوبی دارند و با در نظر گرفتن موقعیت خطرناک کشورشان ضرورت این نوآوریها را احساس می‌نمایند و از این رو موفقیت‌های بیشتری در انتظارشان می‌باشد. آنها تحت رهبری شاهزاده عباس میرزا که چشم امید همه به او دوخته است با حرارت و شوق غیرقابل توصیفی تن به این کار می‌دهند. این شاهزاده‌ی جوان که غرق افکار اصلاح طلبانه است فقط در میان اردو احساس خوشبختی می‌نماید. او در حالی که از طرف رسته‌های مختلف قشون احاطه شده است، از فرماندهی کردن لذت می‌برد و از هر چیزی برای آگاه کردن خود بهره می‌گیرد. او چنان تشنه‌ی آموختن است که دستور داده کتابهای مهم نظامی را که به او توصیه شده است ترجمه نمایند و خود تقریباً تمام آنها را به خاطر سپرده است. عباس میرزا مردی است قانع و میانه رو و رفتارش بازیردستان، تا آن جا که مقامش اجازه می‌دهد، دوستانه و نزد آنها از محبوبیت خاصی برخوردار است. با این خصوصیات با کوشش کمتری می‌تواند سپاهیان را وادار نماید که مطابق دستورهایش عمل کنند و او امر او را به درستی اجرا نمایند. علاوه بر این برای ایرانیها لازم بود در این دوران زرادخانه‌های خود را که به کلی خالی شده بود انباشته نمایند. توپ ریزی و به ویژه وارد نمودن مهمات از هند از ضروریات حتمی بود. این مواد را تا آن تاریخ انگلیسیها به قیمت گزاف و همسنگ طلا به ایران می‌فروختند. خواه بنا به علل سیاسی یا مقتضیات دیگر انگلیسیها این مواد را همیشه فقط به تعداد خیلی کم در هر وهله تحویل می‌دادند به طوری که ایرانیها همیشه با کمبود ساچمه‌ی توپ، گلوله‌ی خمپاره، سنگ چخماق و فتیله مواجه بودند، در صورتی که تمام این مواد به حد وفور در هند یافت می‌شد و در ایران به کلی نایاب بود. علاوه بر این لازم بود در آذربایجان که معادن آهن فراوانی دارد کارخانه‌ی ذوب آهن ایجاد شود. پیرامون این معدن سنگ آهن از بهترین نوع و رودخانه و جنگل انبوهی که برای تاسیس کوره‌ی ذوب آهن بسیار مناسب است وجود دارد اما به سبب بی‌قیدی شاه نسبت به امور بسیار سودمند، تاسیس

کوره‌های مزبور تا این تاریخ سرنگرفته است. بدون شك به نظر عجیب می‌آید که در کشوری که سنگ آهنش از ۸۵ تا ۹۰ درصد آهن خالص دارد، از مهمات ساخته شده از مس، که علاوه بر ارزش فوق‌العاده اثری خیلی کمتر از آهن دارد، استفاده نمایند. گلوله‌ی توپ ۱۲ پوس^۸ و خمپاره‌های ۶ پوس (بزرگترین کالیبری که ایران دارا است) هر يك ۵۰ فرانك ارزش دارند. ساجمه‌ی توپ را هم به جای آهن از سرب می‌ریزند که به دلیل سنگینی و نرمی این فلز قابلیت اصلی آن که کمانه کردن باشد، از آن سلب می‌گردد. باروت هم به مقدار نسبتاً کم و به طریق بسیار خطرناك تهیه می‌شود. من بارها به چشم خود دیده‌ام که مواد ترکیب‌کننده‌ی آن را در وسط کوچه می‌کوبند. این عمل را در يك خیش چوبی که به شکل هاون گود کرده‌اند با يك دسته‌ی هاون که برای این که سنگین‌تر شود در وسط آن سرب مذاب ریخته‌اند انجام می‌دهند. اشخاصی که به این کار گماشته می‌شوند، بدون دغدغه‌ی خاطر و فکر این که جرقه‌ای از چپق رهگذری می‌تواند آنها و آنچه آنها را احاطه کرده یکجا نابود سازد، به کار خود ادامه می‌دهند. باید متذکر شوم که در این دوران ایرانیها تعداد زیادی اسیر نزد روسها داشتند که همگی کارکشته و جنگ دیده بودند. این سربازان برای برقراری و تقویت سیستم انضباط قشون نوین یاد بسیار با ارزش بودند. متارکه‌ی جنگ اسیران را بدون آن که مبادله‌ای در بین باشد به ایران بازمی‌گرداند زیرا ایرانیها قبل از این که رسوم نظامی اروپایی را اختیار کرده باشند عادت به اسیر گرفتن نداشتند.^۹ این

۸- مقیاس سابق طول ۰-۰ م.

۹- هنگام انعقاد صلح عده‌ی معدودی از اسیران روسی در دست ایرانیها بودند که بنا به استدعای افسران انگلیسی که آن موقع در ایران بودند و به موجب فرمان شاه به آنها آسیبی رسانده نشد. سابق براین آنها را سر می‌زدند و برای هر سر یک سکه‌ی طلا جایزه می‌گرفتند. اما هنگام تسخیر قلعه‌ی سلتامبوت (Soltambot) توسط ایرانیها در ماه مارس ۱۸۱۲ بین سرباهایی که برای دریافت جایزه ارائه می‌دادند سر یک گروه‌بان انگلیسی شناخته شد. این موضوع آنها را واداشت که استدعای صدور این فرمان را بنمایند که هنوز هم اجرا می‌گردد.

صلح باعث شد که بازارهای گرجستان دوباره به روی محصولات ایران گشوده شود و گرجستان هم به نوبه‌ی خود محصولات خود را به ایران بفرستد. برقراری مجدد مناسبات بازرگانی و مبادله‌ی کالا نوعی پیوستگی بین این دو ملت را، که مدت زمان مدیدی متقابلاً به یک دیگر کمک می‌کرد، هاند، موجب می‌گردد و تأمین امنیت هر دو ملت را آسانتر می‌سازد.

در حقیقت مردم گرجستان همیشه نسبت به ایرانی‌ها وفادار بوده، سربازان گرجی در قشون ایران افراد زبده‌ای به شمار می‌رفته‌اند اما شاه سلطان حسین با متحدش چنین رفتاری ننمود و از همان زمان شاهزاده‌ی گرجستان به شمشیرش سوگند خورد که هرگز حتی در برابر بزرگترین مخاطرات ایرانی‌ها را کمک نکند و بر سر قول خود ایستاد. به هنگام هجوم افغانه، شاه صفوی بیهوده خواستار سهمیه‌ی سرباز آنها شد و شاهزاده‌ی مزبور هم بدون آن که کمترین جنبشی بنماید گذاشت تا افغانها بر ایران استیلا یابند.





درباره‌ی آب و هوای استانهای مختلف و خصوصیات مردمانی که در آن جا زندگی می‌کنند

آب و هوای استانهای ایران به دلیل نزدیکی یا دوری آنها از خط استوا اختلاف بسیار دارد. در حالی که احساس يك حرارت خفه کننده در اطراف خلیج فارس تا اندازه‌ای عادی است در آذربایجان سرمایي که بعضی اوقات از ۱۲ درجه و حتی گاهی اوقات از ۱۸ درجه زیر صفر هم تجاوز می‌کند با ۵ یا ۶ پا برف همراه است.

بی چون و چرا آب و هوای ایران در مقایسه با کشورهای همجوار، بی‌نهایت سالم است و با وجود این که طاعون و بیماریهای واگیردار دیگر همواره نزد همسایگانش شیوع دارد، ایران از این امراض مصون است. حتی ناخوشیهای کوچک و یا کسالت‌های فصلی که تقریباً در همه جا وجود دارد در ایران بسیار کم است. ولی باید چند منطقه‌ی مجاور دریای خزر را مستثنا نمود. این مناطق که بسیار باتلاقی هستند اغلب اوقات باعث تب نوبه می‌شوند که بعضی اوقات بسیار خطرناک است. من شخصا این تجربه‌ی تلخ را آزموده‌ام.

گرمای هوا حتی در استانهای شرقی و جنوبی‌تر هم به ندرت باعث ناراحتی می‌شود زیرا بادهایی که با شدت فوق‌العاده از سمت غرب می‌وزد همیشه هوا را معتدل می‌کند. این بادهای که سبب گرد و خاک فرساینده‌ای که همراه دارد چشم را به طرز وحشتناکی مورد حمله قرار می‌دهد. برای این که تصویری از این گرد و غبار در نظر آید ذکر این نکته لازم است که در این کشور به طور تقریباً نه ماه از سال باران

نمی‌آید و ، باورزش باد های سخت بر روی زمینهای خشك ، گرد و خاك به صورت گرد باد به هوا بلند می‌شود . این باد ها علاوه بر گرد و غبار ذرات کوچکی با خود می‌برند که از خانه‌هایی که غالبا از خشت خام ساخته شده است جدا می‌شود . خشتها که فقط در زیر آفتاب خشك شده‌اند چندی بعد تبدیل به گرد و غبار می‌شوند و به قدری نرم هستند که با تمام احتیاطهایی که برای جلوگیری از آن به عمل می‌آید از لباسهای بسیار ضخیم هم نفوذ می‌کند و سخت به پوست بدن می‌چسبد . برای رفع این ناراحتی آزار رساننده باید چندین بار با صابون و آب گرم شست و شو نمود تا پینه‌ی بسته شده به طور کامل زدوده شود .

با این حال در ایران مناطقی وجود دارد که به نظر می‌آید طبیعت مزایایی به آنها ارزانی داشته است . ساکنین اطراف این مناطق که در استانهای شمالی تر واقعند در آغاز فصل سرما با کلیه‌ی لوازم زندگی ، احشام و چادرهایی که از پارچه‌های ضخیم و از پشم سیاه بافته شده است به صورت چادرنشینی کوچ می‌کنند .

من خودم دره‌های بسیاری دیدم که گرد آرد آن را کوهها فرا گرفته ، به صورت آبیگری درآمده است . در اعماق این دره‌ها در ماه ژانویه هوا به اندازه‌ی نقاط دیگر در ماه ژوان گرم و دلپذیر است . این مناطق پوشیده از علفهای بلند و انبوه است و به وسیله‌ی نه‌رهایی با پاک‌ترین و زلال‌ترین آبها مشروب می‌شود . ایرانیها شاید نيك بخت‌ترین و ملایم‌ترین مردم مشرق زمین باشند و چنانچه خصوصیات آنها از استانی به استان دیگر تفاوت می‌کند ، به دلیل آن است که تعداد بسیاری خارجی در بین آنها زندگی می‌کنند . این خارجیها را از روی اجبار و برای جبران کمبود جمعیت که در نتیجه‌ی جنگهای متعدد و طولانی به شدت تقلیل یافته ، به کشور انتقال داده‌اند . از این رو خون ایرانی اکنون با خون عرب ، هندی ، تاتار و ترك آمیخته است و با تمام این احوال زیباییش را حفظ نموده است . به طوری که در مقدمه‌ی کتاب ذکر شد تعداد بسیاری از افراد ایل افشار که محل سکونت اصلیشان ترکمن صحرا است

در ادوار گوناگون در قسمت‌های مختلف ایران مستقر شده‌اند .
 نادرشاه که خود از این ایل بود و به دلاوری و شهامت آنها
 وقوف داشت، آنها را جمع کرد و از میان آنها تعدادی افراد
 زیده به عنوان محافظ شخصی برگزید و برای این که آنها را
 بیشتر به سوی خود جلب کند استان ارومیه را به آنها بخشید .
 این استان در کرانه‌ی دریاچه‌ی بزرگ نمکی به همین نام در
 همسایگی کردستان واقع است . گرچه بسیاری از آنها هنوز
 پاره‌ای از خلق و خوی خشن و وحشی نیاکان ترکمنشان را حفظ
 کرده‌اند با این حال امروز مردم این استان به عنوان یکی از
 نجیب‌ترین ، دلیرترین و میهمان نوازترین مردم ایران به‌شمار
 می‌روند ^۱ .

امور کشاورزی ، به ویژه ، نزد آنها چنان با دقت و کوششی
 انجام می‌گیرد که برای قاره‌ی آسیا شگفت‌انگیز است و با وجود
 این که زمینهایشان به طور طبیعی کم حاصل است ، آنها با
 مهارت بسیار آن را آماده می‌کنند و از دیگر استانهای ایران
 بارورتر می‌نمایند .

افشارها مردمانی کم حرف ، ولی فوق‌العاده شجاع و
 سوارکارانی ورزیده‌اند . آنها به مانند نیاکان خویش استعمال
 زوبین و نیزه را ، که با مهارتی شگفت به کار می‌برند ، همچنان
 حفظ کرده‌اند و با این سلاحها واقعا برای هر نوع سوار نظام
 خوفناک می‌باشند .

سکنه‌ی تمام قسمت‌های دیگر استان آذربایجان کم و بیش
 دارای خلق و خوی مشابهی هستند و عموماً عبوس و دراندیشند .
 به آسانی می‌توان دریافت که آنها خیلی چیزها را از ترکها
 کسب کرده‌اند . ترکها که سالیان دراز در ایران سکونت داشته‌اند
 در پایان سلطنت نادرشاه یکسره از ایران رانده شدند ^۲ .

۱ - اصول میهمان نوازی به قدری در ایران مقدس است و با وسواس به‌کار
 گرفته می‌شود که به ندرت می‌توان با کسی برخورد کرد که در موقع
 ورود یک غریبه به شهر یا دهکده‌ای او را با کلمات " منیم گوناخ "
 (شما میهمان من هستید) پیشواز نکند . این کلمات مانند دیگر
 تعارفات در ایران خشک و خالی نیست ، به‌طوری‌که رد دعوت نوعی
 توهین تلقی می‌گردد .

۲ - ترکها مدت مدیدی تبریز را در اشغال داشتند و حتی در این شهر

ایرانیها تقریباً تا آنجا که قوانین مذهبی اجازه می دهد، اصول تمدن را پذیرفته اند. آنان مردمانی ملایم، مهربان و با ادبند. در میهمان نوازی نمونه، در گفتار روان و در روابطشان با یک دیگر دقیق و حیلہ گرند: آنها به ندرت می توانند به امور جدی بپردازند به طوری که جالبترین محاورات را ناگهان با صحبتی از اسب، شکار، بیلاق و یا برای توجه دادن به پرواز یک پرنده یا یک مگس قطع می کنند. ایرانیها تحمل و خودنمایی را دوست می دارند و در تمام کارهایی که می کنند نشانه ای از بزرگ منشی به چشم می خورد. به صورتی وصف ناپذیر، ذاتاً تنبل هستند، ولی در مواقعی که ضرورت ایجاب کند چابکی شگفت انگیزی از خود بروز می دهند. با این که شجاعتشان تا سرحد بی باکی می رسد اما در مقابل مخاطرات فاقد عقل و پشتکارند. ایرانیها به منتها درجه خرافاتی هستند، علی الخصوص در مورد عقایدشان درباره ی علی (ع)^۳ ایرانیها شیفته ی سفر، شکار، و زیارتند. همسرانی خوب، پدرانی مهربان اما غالباً سختگیرند. اربابهایی با گذشت، با فتوت و نیکوکارند اما برای بالا بردن مقام و ثروت خود بی عاطفه و دورو هستند. در برابر شاه مطیع و فرمانبردار و در باطن آزاد ماند. با این که دشمن سوگند خورده ی یک دیگرند، ولی در ظاهر مودبند و مانند صمیمانه ترین دوستان با هم برخورد می نمایند. ایرانیها مردمانی باتربیتند و با نزاکت صحبت می کنند. آنها دوست دارند افکار و دانش خود را به رخ دیگران بکشند. علاقه ی وافری به اسبهای نجیب و از آن بیشتر به سلاحهای خوب دارند. به سبب بالا بردن احترام خود علاقه ی عجیبی دارند که زنهایشان همیشه لباسهای فاخر بپوشند و با مقدار زیادی جواهرات آراسته باشند.

برج و بارو به سبک خود یعنی با دیوارهای قطور و بسیار مرتفع ساخته اند. این باروها به وسیله ی برجهای عظیم مدوری حراست می شود که قاعده ی آنها از راس آنها بزرگتر است. مشابه آن راهنوز در شهر لاوالت در مالت می توان دید.

۳- نویسنده، عقاید خرافی بعضی از کسانی که با آنها برخورد داشته است را کلیت بخشیده، به حساب جمله ی ایرانیان گذاشته است. - م.

به نظر می‌آید اهالی کرمانشاه تنها استثنا برای این اصل باشند زیرا صفاتی که به این مردم نسبت داده شده، نه تنها از آن به دورند بلکه خود آنها هم آن صفات را مورد نگرهش قرار می‌دهند. گذشته از میهمان نوازی که آن هم بیشتر از روی عادت است، می‌توان آنها را با موجوداتی بی‌تمدن برابر دانست. آنها نسبت به تمام احساسات بشری و آنچه به انسانیت وابستگی دارد بیگانه‌اند و از انسان فقط صورت ظاهر آن را دارند. بدون شك برای شاهزاده‌ای مهربان و معتدل ممکن بود توفیق یابد که این خشونت ذاتی و تنیدی اخلاق آنها را تعدیل نماید ولی به نظر می‌آید از موقعی که محمدعلی میرزا پسر ارشد پادشاه بر آنها حکومت می‌کند این خشونت‌ها افزون شده است. این شاهزاده به سبب خشونت فطری و بی‌اطلاعی کینه‌ی عمیق خود را نسبت به آن چه از اروپا نشانی دارد آشکارا ابراز می‌نماید. تصور می‌کنم این اختلاف عظیم را که بین ساکنین این منطقه و سایر مناطق ایران وجود دارد باید به نامساعد بودن زمینهایشان نسبت داد و این امر سبب شده است که آنها از روی ناچاری همانند همسایگان کرد و عربشان به شغل راهزنی و سپاهی‌گری روی آورند و با همدستی آنها راه را بر کاروانها ببندند.





درباره‌ی کاهش جمعیت ایران و علل آن

کلیه‌ی اقداماتی که تا به امروز برای تهیه‌ی سرشماری ایران حتی به طور تقریب به عمل آمده، بی‌نتیجه بوده‌است و تازمانی که بیگلربیگیها و حکام قدرتی تا این اندازه نامحدود داشته باشند این وضع ادامه خواهد داشت زیرا روشن است که چنانچه پادشاه به طور دقیق از تعداد جمعیت حوزه‌ی حکومتشان واقف گردد احتمال دارد عواید بیشتری مطالبه نماید. از این رو حکام تعداد جمعیت را از او پنهان می‌کنند و همیشه کمتر از نصف تعداد واقعی جمعیت را اظهار می‌نمایند.

بدون شك پیش از آشفته‌گیهای دوران سلطنت شاه سلطان حسین آخرین پادشاه سلسله‌ی صفویه، جمعیت ایران بسیار زیاد بوده است. چنانچه تعداد بی‌شمار دهکده‌های ویران شده که سراسر ایران را پوشانده است و از آنها فقط اثری باقی مانده از طرفی و از سوی دیگر قسمت اعظم شهرهایش که تبدیل به ویرانه شده است مورد توجه قرار گیرد به آسانی می‌توان دریافت که ایران از زمان هجوم افغانه بیش از هفت هشتم جمعیتش را از دست داده است و چنانچه نظری به خاطرات آقای شاردن افکنده شود می‌توان از روی مقایسه‌ی تابلویی که او از اصفهان و حومه‌اش تصویر نموده، با تابلویی که آقای پیکو در کتاب تاریخ انقلابات ایران ترسیم نموده، تصور درستی از مصایب و بلایای تقریباً باورنکردنی که در مدت

يك قرن بر سر این کشور تیره بخت آمده ، به دست آورد .
 در این جا بدون آن که بخواهم نظر آقای پیکو را درباره‌ی
 علت این کاهش خارق‌العاده‌ی جمعیت رد کنم فقط متذکر
 می‌شوم که علاوه بر جنگ‌های داخلی که از زمان سلطنت شاه
 سلطان حسین آغاز شد و در دوران افغانها ، نادرشاه ،
 کریم خان و جانشینانش ادامه یافت (آقای پیکو آن را منحصر
 به این جنگ‌ها نسبت می‌دهد) در ادوار مختلف به ویژه در
 اواخر سلطنت نادرشاه یعنی هنگامی که آزمندی وی اوج گرفت
 و ظلم و ستم رابه نهایت رسانید ، مردم به ستوه آمدند و دست
 به مهاجرت دسته جمعی بزرگی زدند . در آن زمان خیلی عادی
 بود که دهکده‌ها حتی شهرها به طور کامل و بدون دلیل ،
 به وسیله‌ی ساکنین نگونبخت آن جا رها شوند . ساکنین
 مزبور آن چه را که ارزش بیشتری داشت با خود می‌بردند و از
 میان کوه‌ها می‌گریختند . در آن جا هم از تعقیب این ببربی‌رحم
 در امان نبودند به طوری که هر وقت به آنها دست می‌یافت به
 نامردی قتل عامشان می‌کرد و بقیه‌ی هست و نیستشان را به
 یغما می‌برد .

هنوز هم بین تبریز و سلماس سه چهار شهر منجمله
 تسوج وجود دارد که در آن زمان بین چهل تا پنجاه هزار
 سکنه داشت و امروز فقط چهار یا پنج خانه‌ی مسکونی دارد .
 قزوین مقر سابق پادشاهان ایران که چنانچه از روی آثار
 خرابه‌های حصارش سنجیده شود ، می‌بایست بیش از صد
 هزار نفر جمعیت می‌داشت ، به زحمت ده هزار نفر جمعیت
 دارد .

در سلطانیه هنوز سه مسجد دیده می‌شود ^۲ که در سه

۱ - انقلابی که به سلسله‌ی صفویه پایان داد در سال ۱۷۲۱ شروع شد و
 از تاریخ ۲۲ سپتامبر ۱۷۲۲ که محمود اصفهان را تسخیر نمود تا
 واقعه‌ی به تخت نشستن فتحعلی شاه در سال ۱۷۹۷ انقلاب همچنان
 ادامه داشته است . بنابراین در تاریخی که این پادشاه زمام امور
 کشور را در دست گرفته ، یک دوران ۷۶ ساله‌ی هرج و مرج در ایران
 وجود داشته ، تازه پس از جلوس فتحعلی شاه هم ۱۸ سال جنگ
 ادامه داشته است .

۲ - بزرگترین آنها که در مرکز شهر واقع است سابقاً آرامگاه سلاطین

نقطه‌ی اصلی شهر واقع بوده‌اند. فاصله‌ی بین این مساجد به حدی است که می‌توان نتیجه‌گیری کرد که این شهر بسیار بزرگ بوده است اما اینک از آن فقط سه خانه‌ی مسکونی باقی مانده است که یکی از آنها چا پارخانه است.

تبریز که تصویری کنند اکباتان باستان باشد (گرچه بعضی از مورخین همدان را اکباتان^۲ می‌دانند)، از آن‌جا که میدان‌ش به تنهایی می‌توانست بیش از سی هزار مرد جنگی را دربر گیرد به عنوان یکی از بزرگترین شهرهای مشرق زمین شهرت داشت. این شهر مانند دیگر شهرها علاوه بر حوادث مذکور، قربانی بلایای دیگری نیز شده به طوری که در مدت زمان کوتاهی به شهر متوسطی تبدیل گردید. این میدان عظیم امروز به طور تقریب محدودی کنونی شهر را دربر می‌گیرد. بقایای خرابه‌های حصارهای سابق در هر سمتی به فاصله‌ی دو، سه و حتی چهار میلی محدودی کنونی قابل رویت می‌باشد، حصارهای سمت شمال که بر روی دامنه‌ی تپه بنا شده، بهتر از حصارهای جلگه محفوظ مانده است. در جلگه، خیش کشاورزان در نقاط بسیاری آنها را با خاک یکسان کرده است. هنگامی که ترکها که سالیان درازی در این شهر سکونت داشتند از ایران رانده شدند، تمام افراد خانواده‌هایشان هم پا به فرار گذاردند. تبریز چندین بار دست به دست گشته، ولی همیشه به سختی از آن دفاع شده، شاهد قتل عامهای وحشتناکی هم بوده است.^۳ گویی تمام این عوامل

ایران بوده، لذا می‌بایستی یکی از زیباترین بناهای این کشور بوده باشد. این مسجد هنوز هم خیلی خوب حفظ شده، با مختصر مرمتی می‌توان آن را دوباره به صورت اولیه درآورد ولی افسوس که ایرانیها به تعمیر آثار باستانی آشنایی ندارند.

۳- پژوهشهای عالمانی خاورشناسان معاصر شکی باقی نگذاشته است که همدان پایتخت پرشکوه مدی بوده است.

۴- به هنگام آخرین حمله‌ی ترکها به تبریز که در سال ۱۷۲۵ صورت گرفت ایرانیها تمام کوچه را سنگربندی نموده، دیوار خانه‌ها و مساجد را کنگره کنگره کرده بودند و با چنان خشم و عنادی می‌جنگیدند که محاصره کنندگان ناچار شدند چند خانه و مسجد را که در برابر آتش توپخانه مقاومت می‌کردند با استفاده از مین منفجر کنند. در مدت شش شبانه روز که قتل عام ادامه داشت، قریب دویست هزار نفر

برای از بین بردن آن کافی نبود که چند سال بعد زمین لرزه‌ی
موحشی رخ داد که آن را از سرتا بن ویران نمود و زیر
خرابه‌هایش ۹۰ هزار تن مدفون شدند.^۵

علاوه بر تمام این مصیبت‌ها که باعث ویرانی ایران گردید
بلیه‌ی بی‌آبی و خشک سالی در این دوره تقریباً بر تمام نقاط
این کشور وسیع سایه افکنده بود و چون این سرزمین همیشه
مدت نه ماه در سال از نعمت باران محروم است آبیاری آن
وابسته به استفاده از آب رودخانه‌ها و نهرها است که اهالی
بامهارت خاصی آنها را به طور ماریج به مزارع خود می‌رسانند
ولی ناگهان از این کمک هم محروم شدند زیرا که بیشتر چشمه‌ها
خشک شد.

به عقیده‌ی آقای پیکو تمام این عوامل باعث گردیده که
زمین از یک قشر جامد نمک پوشیده شود. اما من به خود اجازه
می‌دهم که او را متوجه اشتباهش بنمایم زیرا او مدعی است که
این قشر مانع از دوباره حاصلخیز شدن زمین شده است در
صورتی که تجربه ثابت نموده است و من شخصاد رموارد بسیاری
شاهد بوده‌ام که با جا به جا کردن مشتی خاک و زیرورو کردن
زمین می‌توان اراضی بسیار حاصلخیزی شبیه زمینهای بکریا
پوشیده از کود فراهم نمود. به هر حال این امر مسلم است که
هنگامی که مضیق‌های آب احساس شد بیشتر ساکنین جلگه‌ها
ناچار شدند که آن‌جا را ترك بنمایند. عده‌ی معدودی هم که
باقی ماندند دور هم گرد آمدند و پس از یک کار دشوار و
طولانی موفق شدند از کوه‌های مجاور و رودخانه‌های بزرگ

جان خود را از دست دادند.

۵- در زمین لرزه‌ی تبریز پدیدار شگفت‌آوری از دل زمین بیرون آمد.
در بحبوحه‌ی شدیدترین تکانها که از شرق به غرب ادامه داشت
ناگهان در سمت شمال غرب شهر بین شهر و کوه تپه‌ای خاکستری رنگ
سراز خاک به‌در کرد. این تپه که قریب دو میل طول و نزدیک به
پنجاه تواز (مقیاس سابق طول برابر با ۱/۹۴۹ متر) ارتفاع و
بیش از دویست تواز عرض دارد در جهت شرقی غربی واقع است و
از شن و گوگرد ترکیب شده است. این تپه هنوز رنگ خاکستریش را
حفظ نموده است و با خاک سرخ تیره‌ای که تمام سراسیمی شمال کوه را
می‌پوشاند، سبزه‌ای که از تمام جوانب آن را احاطه کرده است به‌طور
خاصی متمایز می‌باشد.

به وسیله‌ی مجاری زیرزمینی آب بیاورند و در تمام فصول سال از آب پاك و خنك آن استفاده بنمایند .

نگاهداری این مجراها مستلزم کار دایمی و دشوار است زیرا برای جلوگیری از ریزش که جلو شبکه‌ی ضعیف آب را می‌گیرد مرمت‌های مداومی ضرورت دارد . اضافه می‌کنم که آبی که از این طریق به دست می‌آید به زحمت کفاف احتیاجات روزانه‌ی دهکده‌هایی را که قنات به آن جا منتهی می‌شود، می‌نماید .

قنات مجراهای زیرزمینی گرد به قطر سه یا چهارپا است که به طور ساده وبدون هیچ نوع چوب بست ویا پایه در زیرزمین حفر شده است . مسیر این مجراها از خارج به وسیله‌ی توده‌های خاك که روی خطی کم و بیش منظم قرار گرفته ، شناخته می‌شود و اغلب به چندین شاخه تقسیم می‌گردد که به سوی نقاط مختلف می‌رود . این توده‌های خاك به فاصله‌ی پنجاه تا شصت پا از يك دیگر قرار دارند و هريك از آنها روی گودالی به شکل قیف ، که تا نهر پایین می‌رود ، واقع است . این چاه‌ها برای شناخت فوری و مرمت نقاطی که ریزش کرده است ضرورت دارد .

در نقاطی که این قنات‌ها به جاده نزدیک‌اند و یا با آن تلاقی می‌نمایند ، به منظور آسایش مسافرین پناهگاه‌هایی ساخته‌اند که به وسیله‌ی پلکان‌هایی به نهر منتهی می‌شود . در این آسایشگاه‌ها حوض‌هایی از سنگ ساخته‌اند و به وسیله‌ی جامه‌های مسی که به زنجیرهای آهنی بسته شده‌اند ، از آن آب می‌کشند .

مجاری مزبور که کاریز نامیده می‌شود اکنون در بسیاری از نقاط ایران به چشم می‌خورد . در بین آنها کاریزهای بسیار بزرگی هم وجود دارد که پس از عبور از مسیر بسیار طولانی در زیرزمین موقعی که به سطح زمین می‌رسند نهرهای بزرگ و عمیقی به وجود می‌آورند که در مسیر خود بیش از هزار دهکده را مشروب می‌کنند و تعداد بسیاری آسیاب را نیز به حرکت درمی‌آورند .

ظاهراً مهارت ایرانی‌ها را در رشته‌ی آبیاری باید منحصر ا معلول ضروریات دانست . در شهرها ، هر خانه يك یا چند حوض یا فواره‌ی زیبا دارد . تعداد مجراهای زیرزمینی که

برای تقسیم آب کنده‌اند و به ویژه طریقه‌ی ساده‌ای که آن را درست می‌کنند شگفت‌آور است.

به این منظور لوله‌های سفالین به قطر ۵ تا ۸ پوس و به ضخامت ۶ لینی (Ligne برابر يك دوازدهم پوس است) را سرهم وصل می‌کنند و آنها را به همین حال به طور افقی روی بستری از ملات گل رس قرار می‌دهند. ملات مزبور پس از خشک شدن به صورت نوعی پوشش نفوذ ناپذیر درمی‌آید. این لوله‌ها گرچه اغلب فقط در يك پایی زیرزمین قرار داده شده‌اند با این حال مدت مدیدی دوام می‌آورند. تنها چیزی که ممکن بود باعث شکستن آنها بشود ارا به می‌باشد و ارا به کاملاً در این کشور ناشناخته است.^۶

با این حال نوعی ارا به‌ی سنگین و بسد قواره را که بر روی چرخهایی بسیار بی‌قواره تر سوار شده است باید مستثنا کنم. چنان‌چه بتوان به این وسایل نام‌گاری را داد باید گفت که تعداد آنها بسیار کم است و هرگز به شهرها نزد يك نمی‌شوند. گاری تنها برای حمل و نقل محصولات مزارع به کار می‌رود آن هم در جایی که فاصله‌ی بین مزارع و دهکده‌ها آن قدر زیاد باشد که نتوان بر پشت قاطر یا شتر بار حمل نمود. گاریها ارا به وسیله‌ی تسمه‌های چرمی دراز و باریک به یوغهای بسیار ساده، که به گردن دویا چهار راس گاومیش گذاشته شده است، می‌بندند.

۶ - تنها ارا به‌ای که ایرانیها از مدتها پیش دیده‌اند کالسکه‌ی بزرگ چهارنفره‌ای است که سفارت فرانسه به شاهزاده ولیعهد تقدیم داشته بود و در کالسکه‌خانه پوسید.



درباره‌ی مردان و زنان

مردان ایرانی بلند قد، قوی، خوش اندام، بسیار پرمو و سیه چرده هستند. خطوط سیمای آنها منظم است و با این‌که در ادوار مختلف تعداد بسیاری تاتار و هندی متناوباً در این کشور زیسته، نقصان جمعیت را جبران نموده‌اند. در قیافه‌ی آنها هیچ چیز غیرعادی دیده نمی‌شود. لباسهای مخصوصی دارند که با لباسهای اقوام دیگر مشرق زمین تفاوت دارد. ایرانیها به جای این‌که مانند دیگر ساکنین کشورهای آسیا از لباسهای گشاد و راحت استفاده بنمایند، برعکس تمام وقتشان مصروف بر این است که لباسهایشان شکل بدن باشد و بازوها را به خوبی بنمایاند.

کلاه مخصوصی بر سر می‌گذارند که به هیچ وجه با آنچه شهبسوار شاردن توصیف کرده است، شباهت ندارد.^۱ مدها از تاریخ اقامت این جهانگرد مشهور کلا در این کشور تغییر

۱ - هنگام توقف شاردن در این کشور و حتی تا چند سال بعد ایرانیها کلاههای بی لبه‌ی چهار ترک از ماهوت قرمز که با منگولیا پرزینت یافته بود بر سر می‌گذاشتند ولی بعدها کلاهشان را به کلاههای دیگری از پوست بره‌ی مشکی که به سبک قجری معروف است تغییر داده‌اند و جای تعجب است که آقای پیکو از این موضوع آگاهی نداشته است - در آن جا که می‌نویسد: "طرز لباس پوشیدن و شکل لباسها هیچ چیز از زمان شاردن عوض نشده است". نظری به تصویرهای موجود و آن چه این جهانگرد ارائه داده است، برای پی بردن به اختلاف بزرگی که بین این دو وجود دارد کافی است. این تفاوت به اندازه‌ای است که بیننده را از این‌که این تصاویر به مردمان کشور واحدی تعلق دارند دچار شک و تردید می‌نماید.

یافته است. مردان عموماً قبا‌های بلند در بر می‌کنند که تا کمر تنگ است و از آن جا گشاد می‌شود و تا پاشنه‌ی پا پایین می‌آید و شباهت بسیاری به لباس‌هایی که زن‌های فرانسوی در قرن شانزدهم بر تن می‌کردند، دارد. در زیر قبا نیم تنه‌ی بسیار بلندی از چیت هندی پنبه دوزی می‌پوشند. دلبه‌ی نیم تنه روی تهی‌گاه بر روی هم می‌افتد و به تدریج که بالا می‌آید باز می‌شود به طوری که سینه برهنه می‌ماند. برهنگی سینه به وسیله‌ی قبا‌یی که بر روی آن می‌پوشند کاملاً پنهان می‌شود.

پیراهن‌هایشان از پارچه‌ی ابریشمی به رنگ‌های گوناگون و بسیار کوتاه و بدون یقه است. سمت راست پیراهن چاک دارد و لبه‌ی آن با یک رشته‌ی باریک نخ ابریشم تابیده به رنگ‌های تند مغزی دوزی شده است.

شلوار مردان ایرانی بسیار گشاد و از تافته‌ی گلی یا سرخ تیره است. شلوار به وسیله‌ی لیفه‌ای که در آن یک بند ابریشمی کشی عبور داده شده است و در قسمت جلو گره می‌خورد بر روی کمر بند می‌شود و پیراهن بر روی آن می‌افتد. شلوار تا روی قوزک پا پایین می‌آید و گشادی آن در این قسمت باز هم از بالای ساق پا زیادتر است.

ایرانی‌ها جوراب ساق‌بلند به پا نمی‌کنند ولی پاپوش‌هایی دارند که آنها را، تقریباً به همان گونه که قالیه‌هایشان را می‌بافند، درست می‌کنند.

در شهرها کفش سرپایی بی‌پاشنه به رنگ سبز نظیر کفش‌های زنانه‌ی سی سال پیش فرانسه به پا می‌کنند. اما مردم فقیر که مجبورند دایماً پیاده راه بروند از نوعی پوتین دراز پنجه باریک شبیه کفش‌های سرپایی چینیه استفاده می‌کنند. به هنگام سواری چکمه‌ی چرم بلغار به پا می‌کنند که ساق‌هاش تا بالای زانو می‌رسد و انتهایش به شکل دماغه است. پاشنه‌های این چکمه‌ها خیلی بلند و ناراحت‌تر از چکمه‌های سوار نظام فرانسه است و از این رو موقعی که چکمه به پا دارند فقط ده دقیقه پیاده روی با آن، آنها را به سختی ناراحت می‌کند. مردان ایرانی تا سن و سال معینی یک قسمت از موهایشان

را حفظ می‌کنند، بدین معنی که موی سر را به پهنای پیشانی تا پشت گردن می‌تراشند و بدین ترتیب فقط در دو طرف شقیقه‌شان مو باقی می‌ماند. در جلو و پشت گوشهای جوانان دورشته زلف حلقه حلقه آویزان است که تاروی شانه فرومی‌ریزد. آنها تا ۴۵ یا ۵۰ سالگی آن را به همین صورت حفظ می‌کنند. در آن موقع ریششان تنها زینت صورتشان می‌شود و دقت زیادی به‌کار می‌برند که آن را لا اقل هر هشت روز یک بار سیاه بکنند زیرا در ایران علاقه به داشتن مو و ریش سیاه به قدری زیاد است که هرگز مو و ریش خاکستری دیده نمی‌شود، چه رسد به مو و ریش سفید. اگر هم بعضی از پیشوایان مذهبی ریش و موی سفید دارند برای این است که به خود حالت محترمانه‌تری بدهند.

ایرانیها روی کمرگاه يك کمر بند شال می‌بندند. غالبا از روی همین شال و دشنه‌ای که به پر شال می‌گذارند می‌توان مقام و یا تمول اشخاص را حدس زد. جنس شال طبقه‌ی متوسط ازبشم و غالبا از پارچه‌ی نخی است در صورتی که نجبا و ثروتمندان شال کشمیر بر کمر می‌بندند. دشنه‌ای که طبقات اخیر از آن استفاده می‌کنند، صاف و دسته‌ی آن با کنده‌کاری یا جواهر تزئین شده است. غلاف آن از چوب سبك وزن و خوشبویی می‌باشد که با میشن سیاه رنگ پوشانده شده است. مردمان طبقات متوسط خنجر خمیده و سربازان و مردم عادی خنجرهای معروف به سبك گرجی بر کمر می‌بندند.

هنگام زمستان ایرانیها خود را با پالتوی بلند گشاد می‌پوشانند. این پالتوها که از نوارهای كوچك از پرست گوسفند درست می‌شود، بی‌نهایت ظریف و پشم آن شش پوس درازی دارد. این پالتوها که پوستین یا چركسی نامیده می‌شوند گرمای فوق‌العاده‌ای دارند.

ایرانیها همچنین از نوع دیگری ردنكت استفاده می‌کنند که تقریبا شبیه شنلهای فرانسه است.^۲ این لباسها در مراسم

۲ - نوعی لباس گشاد و خیلی ساده که مردهای سی‌چهل سال پیش صبحها به تن می‌کردند.

و تشریفات دربار در تمام فصول سال بکار می‌رود و بدون آن نمی‌توان در دربار یا نزد بزرگان حضوریافت. ممتازترین آنها از ماهوت ارغوانی است ولی همه کس حق استفاده از این رنگ را ندارد. این رنگ به ویژه اختصاص به شاهزادگان، نجبا و مامورین عالیرتبه دارد. طبقات دیگر از رنگهای آبی، سبز یا قهوه‌ای استفاده می‌کنند.

اشخاص ثروتمند مانند همسرانشان هنگام سرمای سخت خود را با پوستهای فوق‌العاده زیبا که از هشرخان به قیمتهای گراف وارد می‌کنند می‌پوشانند، در حالی که افراد طبقات پایین در زمستان فقط نیم تنه‌ی کوتاهی که آستر آن از پوست گوسفند است بر تن می‌کنند. این نیم تنه‌ها در قسمت جلو کاملاً باز و آستینهایش فقط تا وسط بازو است.

زندهای ایرانی بدون هیچ‌گفت و گو خوشگلترین و زیباترین زنهای دنیا هستند. گرچه جهانگردان درباره‌ی زنهای گرجی و چرکسی مطالب زیاد نوشته‌اند، ولی من می‌توانم اطمینان بدهم که در مقام مقایسه نه تنها زنهای گرجی و چرکسی، بلکه هیچ نژادی نمی‌تواند از نظر تکامل به پای زن ایرانی برسد و برای این که در این مورد متهم به جانبداری نشده باشم تا آن جا که ممکن است مختصری از زیبایی خاص آنها و وسایلی که برای آرایش خود از آنها استفاده می‌کنند، بیان خواهم نمود.

زندهای ایرانی بلند قامت، صاف، باریک و بسیار خوش اندام هستند. نزد آنها همه چیز مصنوع طبیعت است و زیبایی بی نقص آنها به ندرت مدیون هنر آرایش می‌باشد. عموماً دارای رنگ سفید خیره کننده‌ای هستند و این نباید باعث تعجب شود زیرا آنها به ندرت خود را در معرض آفتاب قرار می‌دهند و صورتشان همیشه بسته است. گیسوان زیبا از نظر ایرانیها ارزش بسیار دارد و لذا به آن بی‌اندازه توجه می‌کنند. طبیعت هم از این لحاظ چیزی از آنها مضایقه نکرده است. موهایشان بسیار پر پشت است و غالباً به زمین می‌رسد. اگر هم دیده می‌شود که غالب اوقات موهایشان را رنگ می‌کنند این کار بیشتر جنبه‌ی تجمل دارد تا نیاز، زیرا موها عموماً به رنگ سیاه بسیار زیبایی هستند.

زنهای ایرانی هیچ وجه مشترکی با دیگر زنهای مشرق زمین ندارند مگر حالت نجابت و وقار صورت که در تقریباً همه زنهای آسیایی مشاهده می شود. به گمانم این حالت باید به دلیل خطوط بسیار منظم صورتشان باشد.

زنهای ایرانی پیشانی بلند و سفید دارند. ابروانشان پرپشت و سیاه است که به شکل دو قوس به نقطه‌ای که بینی از آن شروع می شود منتهی می گردد. چشمان بادامی سیاه بسیار درشتی دارند که مژگانهای بلند برزیبایی آن می افزاید. مجموع این زیباییها به آنها حالتی می دهد که تجسم آن از قدرت قلم خارج است و باید احساس شود. بینی آنها راست و دارای بهترین تناسب می باشد. اما راجع به دهان به جرات می توان گفت که دهانی کوچکتر از دهان زنان ایرانی وجود ندارد. در این مورد ضرب المثلی می گوید که زن زیبا باید دهانش کوچکتر از چشمهایش باشد. گرچه این ضرب المثل با حقیقت وفق نمی دهد ولی این تناسب بین بسیاری از زنهای دیده می شود. برخی از زنهای ایرانی که به این ضرب المثل معتقدند ولی تصور می کنند که چشمهایشان به اندازه‌ی کافی درشت نیست، روزی چند بار به چشم خود سوره می کشند. به این ترتیب که میله‌ای از عاج را که به این دارو آغشته کرده‌اند به طور سطحی از میان پلکهای بسته می گذرانند. این قسمت از آرایش برایشان بسیار خوشایند است، گرچه به عقیده‌ی من به آنها حالت خشنی می دهد و از زیباییشان می کاهد.

زنهای ایرانی دندانهای بسیار سفیدی دارند و با وجود این که عادت به کشیدن قلیان دارند هیچ زنی حتی در سنین بالا دیده نمی شود که دندانهایش از آن زرد شده باشد (قلیان نوعی چپق است که بعداً درباره‌ی آن سخن خواهم گفت). چانه‌هایشان کوچک و خوش ترکیب است که به چاه زنخدان ظریفی منتهی می شود. این قسمت خیلی با شکل صورتشان تناسب دارد و برزیبایی آن می افزاید.

با تمام این احوال چنانچه در صد عیب جویی برایم تنها عیب آنها به سلیقه‌ی من چهره‌ی بسیار گردشان است، در حالی که همین گردی صورت به نظر ایرانیها یکی از

شرایط اصلی زیبایی است. همه می دانیم که شاعران ایرانی در وصف جمال زن همیشه آن را با ماه شب چهارده مقایسه می نمایند. زنهای ایرانی عموماً نقص دیگری هم دارند و آن رنگ پریدگی آنها است. به گمان من این نقیصه در نتیجهی انزوا و گوشه نشینی به آنها عارض می شود اما خانمها به طرز بسیار ساده ای این عیب را از انظار می پوشانند، به طوری که حتی برای زبردست ترین آگاهان هم تشخیص آن دشوار است که آنچه را که می بینند مدیون طبیعت است یا موهن هنر. زنهایی که دست به این کار می زنند از نوعی صابون استفاده می کنند که ترکیب بسیار ویژه ای دارد و فقط در ایسن کشور شناخته شده است. طرز استفاده از آن به شرح زیر است:

پس از آن که صورت را کاملاً شست و شوی دادند و آن را با پارچه ی سفید بسیار لطیفی خشک کردند، صورت را با قطعه شالی به طور ملایم مالش می دهند تا پوست را تحریک نماید و به آن قابلیت جذب بدهد. آن گاه دو یا سه مرتبه این صابون را خشک خشک برگونه می مالند و سپس با همان شال آن را کاملاً پاک می کنند. این عمل چنان رنگ صورت را زنده و شفاف جلوه می دهد که ممکن است باعث اشتباه بیننده شود و رنگ را طبیعی پندارد. لازم به تذکر است که این صابون به هر صورت که مورد استفاده قرار گیرد هرگز پوست را خراب نمی کند و همواره نتیجه ی مشابهی به وجود می آورد. زنهای ایرانی با وصف آن که سر و گردن بسیار زیبایی دارند، خیلی کم به آن توجه می کنند. در عوض توجه زیادی به بازوانشان و به خصوص به دستهایشان دارند. آنها دستهایشان را هرچند يك بار حنا می بندند و در اثر آن دستها نرم، صاف، تپل و مانند عاج سفید می شود.

زنهای گرجی بدون شك زنهای بسیار زیبایی هستند و گرچه قدشان قدری بلندتر از زنهای ایرانی است با این حال از حیث لطف و جذابیت هرگز به پای زنهای ایرانی نمی رسند.

۳ - زنهای ایرانی با بستن کمرست آشنا نیستند و با این حال تا حدود سی سالگی اندام خود را خیلی موزون نگاه می دارند.

صورتشان کشیده و کمی لاغر است و با وجود زیبایی قامت به اندازه‌ی زنهای ایرانی موزون نیستند. من این را ناشی از تعلل و سهل انگاری ذاتی آنها می‌پندارم. دلیل دیگری هم دارد و آن تصویری است که از برازندگی دارند، به طوری که هرگز يك قدم بلندتر و تندتر از قدم دیگر بر نمی‌دارند.

شهرت زیبایی زنان گرجی بیشتر مربوط به رنگ چهره‌شان می‌باشد که درحقیقت تا اندازه‌ای زیبا است اما این زیبایی عمومیت ندارد. به جرات می‌توان گفت که زیبایی هشتاد درصد زنان گرجی مدیون سفیداب و سرخاب آنها است. این طرز آرایش خاص طبقه‌ی معینی نیست. حتی زنهای طبقات پایین هم بدون آن که خود را بدین سان آرایش کرده باشند، از منزل خارج نمی‌شوند. زنهای گرجی در فاصله‌ی چهل تا پنجاه قدمی یا زیر نور چراغ شاید به نظر زیباتر از زنهای ایرانی جلوه کنند، ولی کافی است که به آنها نزدیک شد تا این برتری از میان برود. معمولاً طرز آرایش آنها ناشیانه است و از روی بی‌سلیقگی رنگها را بدون توجه به تناسبشان روی هم می‌مالند. در نتیجه آرایششان به اندازه‌ای غلیظ و ضخیم می‌گردد که مانند اندودی که از دیوار جدا شود تکه تکه می‌افتد. آنها برخلاف زنان اروپایی که دقت دارند تصنع خود را در آرایش پنهان بنمایند سعی می‌کنند که این رنگهای عاریتی را نمایان‌تر سازند. اضافه می‌کنم که چون در نظر آنها مو و ابروی سرخ بر زیباییشان می‌افزاید از این رومو و ابروی خود را به این رنگ که به عقیده‌ی من بسیار زننده است درمی‌آورند.

گرچه چشمان زنهای گرجی به درشتی دیدگان زنهای ایرانی نیست باوصف این بسیار متناسب و سیاه است و حالت بی‌قیدی فریبنده‌ای دارد. بینی آنها خوش ریخت اما قدری دراز است. این نقیصه در مردان گرجی نیز مشاهده می‌شود. دهان بسیار زیبا و دندانهای فوق‌العاده قشنگ دارند. موهای خود را در دو رشته می‌بافند ولی هرگز آن را نشان نمی‌دهند. قسمتی از پیشانی‌شان را هم در زیر نواری پنهان می‌کنند. زنهای گرجی بسیار مهربان و عاشق پیشه‌اند و صبر

و شکبایی و وفاداریشان کم نظیر است. آنها خیلی زود بالغ می‌شوند به طوری که غالب اوقات در یازده سالگی عروسی می‌کنند و در دوازده سالگی مادر می‌شوند.

زیبایی زنان چرکسی بیشتر مربوط به تناسب و رعنائی اندامشان است خطوط چهره‌شان بسیار زیبا و تقریباً شبیه گرجیها است با این تفاوت که چون تقریباً همگی بور و سفید هستند احتیاج به نقاشی کردن صورت خود ندارند. چشمهایشان سیاه است و تحرك فوق‌العاده‌ای دارد. زنهای چرکسی بلند قامت و خوش‌ترکیب‌ولی درشت‌اند. از لحاظ زیبایی سروگردن به خصوص شایان توجه هستند و با لباسهای بسیار قشنگی که به تن می‌کنند آن را به طرزی فوق‌العاده برازنده آشکار می‌سازند.

زنهای ایرانی مانند فرشته مهربان و دارای خوی متعادل کم نظیری هستند. تربیت خانوادگی و سنتهای دیرینه نه تنها دخترها را به انزوای دایم محکوم می‌کند، بلکه تقریباً آنها را از مهر‌پدري هم محروم می‌نماید. دخترها به محض رسیدن به سن بلوغ و حتی پیش از آن قربانی سودجویی و بلهوسی پدر و مادرشان می‌شوند. حتی در طبقات بسیار بالای اجتماع هم دخترها وسیله‌ی تجارت قرار می‌گیرند. در ایران فروش دختران، شوهر دادن و یا تقدیم کردن آنان به شخصیت‌های عالیرتبه منجمله پادشاه برای به دست آوردن جاه و مقام و یا جلب حمایت آنها امر رایجی است.

زنهای ایرانی به طرز فوق‌العاده بدی لباس می‌پوشند و در عوض آرایش موهایشان بسیار زیبا است. به نظر من هیچ چیز مضحك تر از شکل لباسهایشان نیست. دستار آنها از شال کشمیری است که با مهارت تمام پیچیده می‌شود و از هر سو آن را با مروارید و جواهرات گوناگون زینت می‌دهند. زنهای از موهای سرشان در حدود سی رشته گیس می‌بافند که نصف آن را در بالای سر دور دستار گره می‌زنند و نصف بقیه را با دنباله‌های شال به پشت می‌افکنند. انتهای شال هم مانند گیسوان به شکل بسیار زیبایی در پشت آویزان است. علاوه بر آن

از طرفین صورت دو رشته زلف حلقه وار بلند فرو می‌آویزند که تا روی سینه می‌افتد و این با طرز آرایش سر آنان خیلی خوب جور درمی‌آید و به آن جذائیت می‌دهد.

اشتیاق زنهای ایرانی به جواهر به قدری شدید است که تصور نمی‌کنم زنی پیدا شود که چند قطعه جواهر نداشته باشد. بی چیزترین پیشه ور هم اگر بخواهد در خانه اش آرامش داشته باشد ناگزیر است خود را از ضروریات زندگی محروم کند و جواهری برای زنش فراهم نماید.

ارزش جواهرات زنان متمکن فوق العاده زیاد است و محققا بین آنها کسی پیدا نمی‌شود که علاوه بر پنج یا شش دست کامل جواهر گرانبه (گردن بند، آویز، دست بند و غیره) يك دو جین بازوبند، انگشتر برای هر انگشت، مروارید به درشتیهای گوناگون برای زینت دستار و مقداری دگمه و قرن قفلی و غیره و غیره نداشته باشد. مجموع این جواهرات ثروت بزرگی را تشکیل می‌دهد.

پیراهن زنهای مانند مردها بسیار کوتاه و بدون یقه است. تا حدود وسط سینه چاک دارد و روی گردن بایک دگمه‌ی طلا مزین به مروارید یا سنگهای قیمتی بسته می‌شود. جنس پیراهنها معمولا از پارچه‌ی موسلین است که به طرزی بسیار ظریف قلابدوزی می‌شود و دور یقه را با دوسه ردیف مرواریدهای ریز حاشیه دوزی می‌کنند. زنهای مانند مردها پیراهن را بر روی شلوار می‌کشند. آنها نیم تنه‌های بلندی به تن می‌کنند که آرخالق نامیده می‌شود. جنس آرخالقها معمولا از اطللس پنبه دوزی شده است و آن را در زیر لباس می‌پوشند.

لباسهایی را که شاپکین می‌نامند شاید بد شکل ترین و مضحك ترین لباسی باشد که برای زنهای اختراع شده است. این لباس از انواع لباس رو است که یقه ندارد و در جلو باز است به طوری که سینه را کاملا نمودار می‌سازد و فقط به وسیله‌ی سه دگمه، که نیم پوس با يك دیگر فاصله دارند، بسته می‌شود. این دگمه‌ها در محاذات کمرگاه دوخته می‌شود و لباس که جیبهای بسیار بزرگ دارد کمر را خیلی بیش از واقع بزرگ جلوه می‌دهد. شاپکین در زیر دگمه‌ها از چپ به راست روی هم می‌افتد و

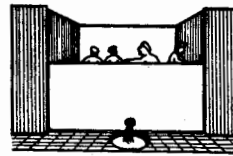
دنباله‌ی تخته‌ی دامن سمت چپ آن که شبیه به پیش‌بند بچه‌ها است به دگمه‌هایی که در يك پوسی کمرگاه راست دوخته شده ، متصل می‌گردد . قد این لباسها در نتیجه‌ی مرور زمان تغییر بسیار یافته است . از نقاشیهایی که از لباسهای قدیمی بانوان ایرانی در دست است چنین برمی‌آید که لباسها در سابق بسیار بلند بوده ، به پاشنه‌ی پا می‌رسیده است اما بنا به مقتضای زمان کوتاه و کوتاهتر شده ، به طوری که سرانجام به نوعی نیم تنه مبدل گردیده که به زحمت زانوها را می‌پوشاند . جنس این لباسهای فاخر از زربفت‌های بسیار گرانبها است که با قلابدوزیهای فوق‌العاده زیبا و مروارید و الماس که گاهی اوقات به آن می‌دوزند جلوه‌ی خاصی پیدا می‌کند .

دوخت شلوار زن‌ها مانند شلوار مرد‌ها است . با این تفاوت که جنس شلوار زن‌ها از زری یا پارچه‌های ابریشمی است که با نخ نقره یا طلا و غالباً با مروارید حاشیه‌دوزی شده است . از ویژگیهای این شلوار آن است که آن را به طرز بسیار مضحکی پنبه‌دوزی می‌کنند ، به طوری که ساقهای پا مانند دو ستون بد شکل به نظر می‌آید . با این حال مد روز است و هر قدر که پف شلوار بیشتر باشد حکایت از تشخیص صاحب آن می‌نماید . کفش زن‌ها از نوع کفشهای سرپایی بی پاشنه است که جنس آن از مخمل و با نخ طلا یا ابریشم گل‌دوزی شده است . زنان ایرانی هنگام خروج از منزل خود را با طاقه‌ی بسیار بزرگی از پارچه می‌پوشانند که تا روی زمین پایین می‌آید و آن را چادر می‌نامند . این روپوش از پارچه‌ی نخی سفید دوخته شده ، دامن آن گرد است . زن‌ها چادر را به وسیله‌ی نوارهایی که از داخل دوخته شده ، به سر و گردن بند می‌کنند و صورت خود را با نقابی که رویند نامیده می‌شود می‌پوشانند . رویند عبارت از پارچه‌ای است نخی به شکل مربع مستطیل که به وسیله‌ی دو قزن قفلی طلایی که در گوشه‌های بالای آن دوخته شده است به سر می‌چسبد . رویند را در دو طرف دستار به محاذات پیشانی قرار می‌دهند . در میان این رویند و جلو چشمان يك شكاف افقی به درازی دو پوس باز کرده‌اند که درون آن را مشبك یا توری دوزی می‌کنند . از میان همین

شکاف است که زن‌ها می‌توانند بیرون را ببینند. زن‌ها تحت هیچ عنوانی حق ندارند در خارج از منزل خواه برای نگاه کردن باشد یا هر انگیزه‌ی دیگر رو بند را از سر بردارند. از این دستور خیلی به ندرت سرپیچی می‌شود. زن‌ها هنگام خروج از خانه همیشه پوتین‌های گشاد پارچه‌ای (چاقچور) به پا می‌کنند. شلوار را داخل پوتین‌ها می‌کنند و در زیر زانو آن را با بند جوراب نگاه می‌دارند. به این ترتیب از تمام لباس‌های فاخرشان تنها کفش‌هایشان پیدا است. از این رو معمولاً از لطافت پارچه‌ی چادر و رو بند و ارزش کفش‌های توان موقعیت اجتماعی زن‌ها را در خارج از منزل حدس زد.

زنان مردم عادی که کمتر مقید هستند به ندرت این نوع نقاب‌ها را به کار می‌برند. آنها چادرهای تنگی از پارچه‌ی نخی راه راه آبی و سفید بر سر می‌اندازند و قسمت چپ چادر را به طرز خاصی روی کمرشان بالا می‌زنند و با دست راست قسمتی از آن را جلو صورتشان می‌گیرند به طوری که فقط جلو چشم‌هایشان کمی باز می‌ماند ولی هنگام برخورد با یک بیگانه خود را به نوعی می‌پوشانند که حتی تشخیص درشتی یا ریزی چشمان و یا رنگ آن غیرممکن می‌شود.





درباره‌ی حمامهای عمومی

حمام در تمام مشرق زمین فقط يك وسیله‌ی تجملی نیست بلکه از وسایل لازم زندگی است زیرا علاوه بر شرایط اقلیمی که گرمابه را ضروری می‌دارد تنها به این وسیله است که مردم می‌توانند خود را پاکیزه نگاه دارند .

لازم به تذکر است که مردان ایرانی پیراهن خود را دیر به دیر و ماهی یک بار عوض می‌کنند و مانند زنهایشان همیشه با شلوار می‌خوابند . مشاهده‌ی این که آنها تقریباً هر روز استحمام می‌کنند نباید باعث تعجب شود . محمد (ص) برای این که مسلمانان را به این امر وادار نماید آن را یکی از فرائض دینی بسیار سخت قرار داده که کمتر اشخاص می‌توانند از زیر آن شانه خالی کنند زیرا در قرآن آمده است که هر کس که هنگام شب با زن یا کنیزش نزدیکی کند نمی‌تواند نماز بخواند مگر آن که قبلاً و پیش از طلوع آفتاب به حمام رفته ، خود را طاهر کرده باشد . از این رو هر روز صبح و قبل از آن که ملاها مردم را به نماز دعوت نمایند (اذان) صدای زنگ (بوق) حمامها بلند می‌شود که مومنین را به طهارت فرا می‌خواند . مردم عامی گروه گروه به حمام می‌روند ، در حالی که نجبا و اغنیا در حرمسرای خود حمام دارند . حمامهای عمومی تاظهر در اختیار مردان است و از آن پس تا هنگام شب مورد استفاده‌ی زنان قرار می‌گیرد .

گرمابه‌های ایرانی با حمامهای اروپایی بسیار متفاوتند . ساختمان وسیع آنها در زیر زمین قرار گرفته ، سقف آن

گنبدی است در قسمت فوقانی گنبد سوراخهای بزرگی تعبیه گردیده که با ورقه‌های مرمر بسیار نازک پوشیده شده است. روشنائی حمام منحصر به وسیله‌ی این سوراخها تامین می‌شود. سرای اول حمامها معمولا گرد و بسیار بزرگ است که دروازه‌ور آن را نیمکت گذارده، درگاههایی در آن به صورت رخت‌کن تعبیه نمود هاند. برای خوش‌آیند مشتریها در وسط سرا حوض بزرگی از مرمر یا سنگ رخام با فواره‌های متعدد ساخته شده است.

ایرانیها به گمان من عقیف‌ترین مردان جهان هستند و از این رو پیش از آن که کاملاً برهنه شوند با تکه پارچه‌ای که از کمر تا زانویشان را می‌پوشاند، بدن خود را می‌پوشانند. از آن سرا به سرای دیگری می‌روند که بخار آب گرم آن را چنان دم‌دار نموده، که اشخاصی که بدان عادت ندارند تقریباً نفسشان بند می‌آید.

این سرا با سنگهای مرمر سفید چهارگوش مفروش شده، به وسیله‌ی آبی که دایماً و به طور وفور بر آن می‌پاشند گرم می‌شود. در انتهای آن پستوی کوچکی قرار دارد که مردان پشت سرهم برای ازاله‌ی مو به آن جا می‌روند. این عمل با به کار بردن خمیری مرکب از زرنیخ و آهک، که در آب سرد خیسانده شده، در يك چشم به هم زدن انجام می‌گیرد. خمیر را در قسمت‌های پرموی بدن می‌مالند و در عرض مدتی کمتر از پنج دقیقه این قسمت‌ها مانند کف دست صاف می‌شود.

ولی قبل از استفاده از این دارو باید طرز استعمال صحیح آن را دانست، زیرا اگر بیش از زمان لازم روی بدن بماند بسیار خطرناک خواهد بود به طوری که در ظرف چند ثانیه تمام پوست بدن تاول می‌زند و جای آن زخم می‌شود. همچنین اگر پس از استعمال دارو بی‌احتیاطی نمایند و خود را با آب گرم شست و شو دهند، باعث ناسور شدن پوست می‌گردد و این بدان جهت است که آب گرم باعث تحريك زیاد تری می‌شود. پس از ازاله‌ی مومشتریها دوباره به سرای گرم باز می‌گردند. در آن جا دو مرد نیرومند که دلاک هستند و مانند دیگران پرنیه می‌باشند مشتری را روی مرمر می‌خوابانند و زیر سرش

بالش کوچکی برای تکیه دادن قرار می دهند. در اندك زمان عرق فراوان از تن استحمام کننده جاری می شود. در این موقع دوفنر دلاك مشتری را مشت و مال می دهند و تمام اعضای بدنش را در جهت عضلات با فشار می کشند. سپس هر عضوی را با حرکات دورانی به جنبش درمی آورند. این عملیات در ابتدا سخت توان فرسا است، اما به زودی نتیجه ی عالی آن احساس می شود. عملیات مزبور برای آنها که برای اولین بار آن را آزمایش می کنند عذابی واقعی است اما به آسانی به آن عادت می کنند و به گمان من سودی که از آن عاید می گردد با بهترین روشهای پزشکی برابر است، زیرا هیچ چیز بدن را بدین سان ترو و تازگی نمی بخشد و خون را به راحتی به جریان نمی اندازد.

هنگامی که این دو دلاك با حد اکثر نیرو به کار خود مشغولند، کارگردیگری دایما آب گرم به سراپای مشتری می ریزد. این کار به نرم کردن عضلات کمک می کند و درد و ناراحتی مشت و مال را تخفیف می دهد. بلافاصله پس از خاتمه ی این عملیات دستکشی از جنس الیاف و موبه دست می کنند و بدن را از هر جهت کیسه می کشند. به این ترتیب دريك لحظه پوست مرده (چرك) به شکل لوله و به مقدار زیاد از بدن جدا می شود. این عمل برای سلامت بسیار اساسی و واجب است زیرا مجرای ترشح عروق که به وسیله ی این پوستها مسدود شده بوده، دوباره باز می شود. دلاكهای ایرانی روش بسیار ماهرانه ای برای برداشتن لوله های چرك دارند. آنها بدون این که پوست را خراش دهند با يك حرکت دست چرکهایی به درازای يك پا را که مانند خمیر کاغذ در زیر دستکش لوله شده است یکجا برمی دارند.

از آن جا که ایرانیها همیشه ریش و موی سر را در حمام رنگ می کنند، شمه ای در باره ی آن می نویسم. این عمل به سادگی انجام می گیرد و از خطرات ناشی از استعمال داروهایی که شارلاتانهای لندن و پاریس به این اسم به قیمت طلا می فروشند، به دور هستند و بالعکس برای موفوق العاده مفید است زیرا باعث نمو و پریشیت شدن آن می گردد. به این منظور از گرد بسیار نرمی که از ساییدن برگ

خشك شده‌ی درخت رنگ به دست می‌آید استفاده می‌نمایند .
 گرد مزبور را در مقدار کمی آب می‌خیسانند و خمیر شلی از آن
 تهیه می‌کنند . قبل از استعمال آن موها یا ریش را با آب صابون
 تندی کاملاً شست و شومی دهند تا چربی‌هایی که از عرق ریختن
 تولید شده ، زدوده شود . آن‌گاه مقدار زیادی آب گرم روی
 سر می‌ریزند تا صابونها پاک شود ، سپس تا آن‌جا که ممکن
 است ریش و مو را خشك می‌نمایند . در این حال خمیر را بر
 روی قسمت‌های مورد نظری گذارند به طوری که تمام موها را آغشته
 می‌کند و می‌پوشاند . وقتی که از این امر فارغ شدند ، دلاکها عملیات
 استحمام را به شرحی که گذشت شروع می‌کنند . کار کیسه کشیدن
 که همیشه يك ساعت و نیم تا دو ساعت طول می‌کشد برای
 این که موها به خوبی رنگ بگیرند کاملاً کافی است^۱ . سرانجام
 این خمیر را با آب گرم می‌شویند و با شانه‌ی ظریفی
 شانه می‌کنند تا آن مقدار خمیری که هنوز در موها باقی
 مانده است ، خارج شود .

در صورتی که رنگ کردن مو به طریق فوق برای اولین بار
 باشد غالباً لازم می‌شود که این عملیات هر دو روز يك بار و پشت
 سرهم تکرار شود . در ابتدا رنگ موها به نظر قدری به سبزی
 می‌زند اما با تکرار خضاب کاملاً مشکی می‌شود . دوام این رنگ
 به آن اندازه است که در مدت شش هفته یا دو ماه احتیاجی
 به رنگ کردن مجدد نیست به خصوص که قبل از رنگ کردن
 حنا هم استعمال نموده باشند . حنا ابتدا موها را به رنگ
 خرمایی درمی‌آورد ، ولی بعداً سیاهی رنگ را تیره‌تر می‌کند ،
 مضافاً شخص را از استفاده‌ی مجدد رنگ تا مدت مدیدی
 بی‌نیاز می‌سازد .

بسیاری اشخاص ، چنان‌که قبلاً گفتیم ، به دست و پسای
 خود حنا می‌بندند و با شرحی که در بخش چهارم گذشت ، آنها
 را به رنگ حنائی درمی‌آورند . برخی دیگر موها و ریش خود را با

۱ - به درستی نمی‌دانم آقای اولیویه از کجا ترکیبی را که مدعی است
 ایرانیها با آن موی خود را رنگ می‌کنند به دست آورده است . در
 مدت اقامت طولانیم در ایران هرگز نسخه‌ی دیگری جز آن چه را که
 در این‌جا شرح داده‌ام ندیده‌ام .

حنا رنگ می‌کنند، اما این عمل شگفت‌آور بی‌معنی به ندرت انجام می‌گیرد و تنها عده‌ی معدودی از اشخاص متظاهر غیرعادی دست به این کارها می‌زنند. در کشور فرانسه هم از این قبیل اشخاص یافت می‌شود.

حمامهای عمومی همچنین محل ملاقات و دیدار افراد طبقات پایین ایرانی است. بیگانگان و سوداگران معمولاً برای آشنایی با یک دیگر یا مذاکره در باره‌ی معاملات به حمام می‌روند و با کشیدن چپق یا قلیان و نوشیدن قهوه ساعاتی را در آنجا می‌گذرانند. در این مدت اخباری بین خود رد و بدل می‌کنند و خبرها را به جای دیگری می‌برند.

اما زنهای ایرانی حمام را بهترین نقطه‌ی تجمع خود می‌دانند و همه روزه با یک دیگر در آنجا دیدار می‌کنند. هر شاه نشینی به گروه خاصی تعلق دارد و همواره پر از جمعیت است. در آنجا کلیه‌ی امور خانوادگی مورد گفت و شنود قرار می‌گیرد و چون تعداد زنهایی که موضوعی برای حسادت و شکایت دارند کم نیست صحنه‌ی حمام به صورت دادگاه زنانه درمی‌آید که ریاست آن برعهده‌ی گیس سفیدان می‌باشد. اخذ تصمیم‌هایی در مورد اختلافات فیما بین با همین گیس سفیدان است. زنهای ابتدایه طور کاملاً محرمانه آن‌چه را که از آخرین دیدار برایشان اتفاق افتاده، برای یک دیگر تعریف می‌کنند. مثلاً از مهریابی مهری شوهران و از توجه آنها به زنهای دیگر یا کنیزان سخن می‌گویند. زنهایی که توجه شوهرهایشان نسبت به آنها کم شده، با بدگویی و عیب جویی کینه توزانهای از رقبای سفید بخت خود انتقام می‌گیرند. البته وصفی که از رقیبان می‌کنند غالباً خیلی دور از واقعیت است.

پس از آن که صحبت در باره‌ی این موضوعها به پایان رسید و یک دیگر را از بی‌توجهی شوهرهایشان متقابل دلداری دادند سخن از عروسیهایی که در پیش است پیش می‌آید و این فرصتی است که به طور کامل در باره‌ی دخترهایی که نامزد شده‌اند موشکافی می‌نمایند. اگر بخواهم از روی گزارشهای

صادقانه‌ای که به من داده شده است قضاوت کنم باید بگویم
که زنان ایرانی در باره‌ی خصال نیکو به طور سطحی می‌گذرند
در صورتی که نسبت به معایب دیگران سختگیری نشان می‌دهند.
زنهاى ایرانی برای بدگویی و افترا زدن احتیاج به تعلیم
گرفتن از زنهاى اروپایی ندارند و با مقایسه‌ی آنها با زنان
ولنگار اروپایی می‌توان نتیجه گرفت که در این مورد
نیکخواهی و مروت مسلمانها و مسیحیها در يك سطح قرار
دارد .



درباره‌ی حرمسراها، زنان عقدی، کنیزان ، اشتغالات و تفریحات آنها

حرمسرا^۱ بنای مجزا و مستقلی است که به وسیله‌ی دیوارهای بلند محصور شده است و در آن جا زن‌ها و بچه‌ها زندگی می‌کنند. ولی برخلاف آنچه بسیاری از مردم تصور می‌کنند ، شباهتی به زندان ندارد .

حرمسراهای ثروتمندان را می‌توان بی چون و چرا با بهشت واقعی روی زمین مقایسه نمود زیرا گذشته از تعداد زیاد زن‌های زیبا که در آن به سر می‌برند و هریک با چشم و همچشمی سعی می‌کنند طرف توجه همسر ثروتمند خود قرار گیرند ، حرمسراها آکنده از اشیای ضروری و تفریحی گرانبها است .

حیاط‌های بزرگی که عموماً باغ‌های بسیار زیبایی هستند حرمسرا را از بنای مخصوص مردان مجزا می‌نمایند . باغچه‌هایی پر از زیباترین گل‌ها به ویژه گل سرخ و لاله که مورد پسند و علاقه‌ی ایرانی‌ها می‌باشد ، به حیاط‌ها جلوه‌ی خاصی می‌بخشد و انبوهی از درختان میوه با میوه‌های بسیار خوش طعم بر آنها سایه می‌افکند .

حرمسراها بسیار وسیع و خیلی خوب تقسیم بندی شده‌اند . هریک از زنان اتاق مخصوص به خود دارند . کودکان که

۱ - حرم به معنی محل مقدس است ولی آن را برای مجموع زن‌هایی که در حرمسرا سکونت دارند به کار می‌برند . اگر گفته شود که فلان شخص با حرمش حرکت نموده ، مفهومش این است که او تمام زن‌هایش را با خود برده است .

تقریباً همیشه تعدادشان زیاد است و همچنین کنیزان اتاق مخصوصی دارند. جمع این اتاقها به اضافهی آشپزخانهها، نانواخانهها، قفسههای جای غذا، انبارها، حمامها و اتاقهای خواب رییس خانواده که غالباً سالنهای وسیعی هستند تشکیل این مجموعه را می دهند.

مردان ایرانی تنها در حرمسراها خود را آزاد احساس می کنند. آنجا در میان خانواده سنگینی و وقاری را که در دیوانخانه دارند کنار می گذارند. آنها، موقعی که در دیوانخانه مشغول هستند همیشه رعایت آداب و تشریفات سختی را به زیرستان تحمیل می کنند اما در برابر همپایهها بسیار سرد و خویشان دارند و این به علت عدم اعتمادی است که همیشه نسبت به یک دیگر دارند.

ایرانیها چنانچه میهمانهای برجستهای نداشته باشند همواره در حرمسرا با زنها و بچههای خود غذا می خورند ولی بعضی اوقات هم به تنهایی غذا می خورند و چنانچه بخواهند کسی را در سفره خود شریک کنند این افتخار منحصراً نصیب زن اول که عنوان بیوک خانم (خانم بزرگ) را دارد می شود. آنها مانند سایر مشرق زمینها تا اندازه ای که قدرت مهریه دادن و نگاهداری از زن را داشته باشند همسراختیار می کنند^۲ و این بدون در نظر گرفتن کنیزهای جوان است که خریداری می کنند. این کنیزها از لحظه ای که با صاحبانشان هم بستر شوند از حالت بردگی خارج می شوند و در صورتی که این خوشبختی را داشته باشند که فرزندی به دنیا آورند حتی به مقام زنهای صیغه هم دست می یابند.

کلیهی زنهای عقدی دارای مقام مشخصی هستند. زن اول مورد احترام همه است. زنهای دیگر حتی وظیفه دارند که خدمات مختصری برای آنها یی که مقام بالاتر دارند، انجام دهند. این امر به خصوص جلو غریبهها صورت می گیرد و این خود وسیله ای است تا درجهی احترامی را که بین زنهای دیگر دارا

۲ - گرچه به موجب قرآن نمی تواند حداکثر بیش از چهار زن عقدی داشته باشند.

هستند به رخ غریبه‌ها بکشند .

کنیزها علاوه بر وظایفی که در برابر خانمهایشان دارند هر يك مسوول کار بخصوصی در حرمسراها هستند و ملزم به انجام دادن خدماتی از قبیل خدمتکاری ، کارگری حمام ، آوازخوانی و رقصندگی نیز می‌باشند .

کنیزهایی که در رقص و آواز مهارت دارند بعضی اوقات برای سرگرمی رئیس خانواده هنرنمایی می‌کنند . در این فرصتها کنیزها تمام جاذبه‌ی خود را به‌کار می‌برند و حساس‌ترین حرکاتی که بدان وسیله بتوانند نگاههای آقا را متوجه کنند و قلب او را بر بایند از خود بروز می‌دهند . آنها غالبا در این امر توفیق می‌یابند و خانمهایشان را که اغلب به نفع کنیزان کنار گذاشته می‌شوند ، مایوس و غصه دار می‌کنند .

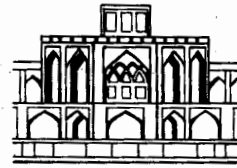
خانمهای ایرانی بسیاری اطلاع هستند . رسم این است که به آنها هیچ چیز حتی خواندن و خیاطی کردن آموخته نشود . این اصل کلی به ندرت استثنا بردار است .

در باره‌ی کار و سرگرمی زنهای ایرانی متحیرم چه بنویسم . تازمانی که مادر نشده‌اند به‌کاری جز آرایش خود نمی‌پردازند . این آرایش گرچه ساده تر از آرایش زنان اروپایی است ولی به همان اندازه وقتشان را می‌گیرد . معمولا اوقات فراغت را روی قالیه‌های بسیار زیبا و در مقابل پنجره‌هایی که در پایین آن حوض آبی قرار دارد می‌گذرانند و تا موقعی که هوا خنک شود ، در آن جا قلیان می‌کشند ، قهوه می‌نوشند و به دید و بازدید می‌پردازند . آن‌گاه برای گردش به خارج شهر می‌روند و غالب اوقات تا اوایل شب در آن جا می‌مانند .

اروپاییها افکار بسیار نادرستی در باره‌ی میزان آزادی زنهای ایرانی دارند . آن‌چه من می‌دانم زنهای هیچ کشوری به اندازه‌ی زنهای ایرانی آزادی عمل ندارند . ضمنا موقعی که صاحب فرزند می‌شوند کمتر زنی پیدا می‌شود که وظایف مادری را به اندازه‌ی آنها به درستی انجام دهد . آنها هرگز مراقبت از بچه‌های خود منجمله شیر دادن ، پرستاری و بزرگ کردن آنها را به غیر واگذار نمی‌کنند . فرزندان زیر دست مادران و تحت توجه مخصوص آنها تا یازده دوازده سالگی باقی

می‌مانند. در این سن و سال پسر بچه‌ها برای ختنه شدن و دخترها برای شوهر دادن، بخشیدن و یا به فروش رساندن از زیر دست مادر خارج می‌شوند.

در کمتر کشوری بچه‌های خردسال را به اندازه‌ی ایران شکنجه می‌دهند. با این حال بچه‌های بدقواره کمتر به چشم می‌خورد. به مجرد این که کودکی اعم از پسر یا دختر چشم به دنیاگشود، او را چندین بار با آب سرد می‌شویند و سپس قنداق می‌کنند. فشاری که موقع قنداق کردن به کودک وارد می‌آید چنان است که بچه را تا سرحد خفگی پیش می‌برد. آن‌گاه بچه را در گهواره (ننو) می‌خوابانند. ننه‌ها فاقد دوشک یا دوشک پوشالی هستند و کفشان را با چرم نازکی که مانند پوست طبل است می‌پوشانند. در وسط ننو سوراخهایی برای جریان‌آدرار تعبیه شده است. کودکان را با بندهای پنبه‌ای به عرض هشت پوسود رازی بیست و پنج تاسی پا، که آن را به تناوب از روی بچه و زیر ننو می‌گذرانند طناب پیچ می‌کنند. در این وضع بچه‌ها به قدری تحت فشار هستند که من از دیدن این که آنها از این خطر بزرگ جان سالم به در می‌برند در شگفتم. ولی کودک بینوا باید دوازده ساعت به همین حال باقی بماند و چون صدای گریه‌اش بلند شود تکانش می‌دهند. مادر جلو ننو زانو می‌زند و آن را به سمت خود می‌کشد. در این وضع پستان به دهان بچه می‌گذارد و تازمانی که بچه به خواب نرفته است، به همین حالت باقی می‌ماند. ضمناً هرگونه اتفاقی هم که بیافتد فقط هنگام صبح و شب است که بچه از این بند رهایی می‌یابد و مدت این خلاصی منحصر به زمان لازم برای نظافت و تعویض کپنه‌ها محدود می‌شود.



درباره‌ی طرز ساختمان عمارات

اصول شهرسازی در مشرق زمین به طور خاصی با اروپا تفاوت دارد و این تفاوت به علت فقدان سنگ در ایران بیشتر محسوس است. شهرهای ایران کم و بیش به یک نوع یعنی بسیار غیر منظم و بی ترتیب بنا گردیده اند. هر کس نمای خانه اش را از آن ستمی که مناسب می داند و به ابعاد ی که میل دارد می سازد بدون آن که کسی حق اعتراض داشته باشد.

خانه ها معمولاً از خشت خام و گل ساخته می شود ولی اشخاص متمول در ساختن بنا از آجر و حتی سنگ و ملات آهک استفاده می کنند، ولی مصالح اخیر در ایران بسیار کمیاب و خیلی گران است.

در ایران خانه با سرعت شگفت آوری ساخته می شود. غالباً ساختمان خانه ای را که صبح شروع کرد هاند تا غروب به پایان می رسانند. البته پوشاندن سقف که به شکل مهتابی است و مدت بیشتری وقت برای استحکام بخشیدن آن لازم است از این اصل مستثنا است. بناها با آهنگ خاصی کار می کنند و با خواندن آواز مصالحی را که احتیاج دارند طلب می کنند. بسیاری از دهکده های ایران به شکل مربع کامل ساخته

۱ - بسیاری از اشخاص چه در شهرها و چه در روستاها برای استفاده از خنکی هوا شب را روی پشت بام می گذرانند. سطح پشت بام با خاک آهکی کوبیده پوشیده شده، در زوایای آن ناودانهایی برای جریان آب تعبیه گردیده است. همچنین نرده هایی به ارتفاع دو پا به دور آن کشیده شده است.

شده، با دیوارهای گلی بسیار بلندی محصور است. در چهار گوشه مربع برجهای مدوری ساخته شده که مانند دیوارها دارای سوراخهایی در دو یا سه ردیف برای تیراندازی است. این نوع دهکدهها از دور بیشتر به قلعه شباهت دارند. ارتفاع حصارهای برخی از آنها تا ۵۰ پا بالغ می‌گردد.

علی‌الخصوص روستاییانی که در مناطق مرزی ایران و ترکیه سکونت دارند با به کار بردن طریقه‌ی فوق از خود مواظبت می‌کنند زیرا ترکها غالب اوقات برای ربودن دام یا محصولات کشاورزی به سرزمین آنها تجاوز می‌کنند.

دور شهرها استحکاماتی کم و بیش به همین شکل بر پا می‌شود ولی معمولاً تعداد برجها زیادتر و فاصله‌ی آنها از يك دیگر به اندازه‌ی نصف برد تفنگ است. غالب اوقات خندقهای عریض و عمیق شهرها را در بر می‌گیرد.

در سراسر ایران فقط دو شهر خوی و عباس‌آباد دارای استحکاماتی به سبک اروپایی می‌باشد ولی این استحکامات به طرز بسیار ناهنجاری ساخته شده است. حصارهای بدی که به صورت بسیار ناقص به وسیله‌ی برجهای بسیار تنگ احاطه شده است، تمام استحکامات آنجا را تشکیل می‌دهد. سکوی این برجها به قدری باریک است که به زحمت می‌توان دو توپ را در آن به کار انداخت. علاوه بر این فاقد پوشش، راهرو سرپوشیده، نقب و طارمی می‌باشند. ضمناً خاکریز بیرون قلعه هم به هیچ وجه قابلیت دفاعی ندارد و اشکال پایین رفتن از آن به همان اندازه است که بخواهند از یلگان قدری مرتفع پایین بروند. این ساختمانهای بد به وسیله‌ی يك افسرانگلیسی بنا شده که به قول خودش مهندس و در خدمت کمپانی هند شرقی بوده است. شاید به دلیل این که کس دیگری را پیدا نکردند او را به جای واوبان (Vavban) آسیا گرفته بودند.^۲ در شهرها خانه‌ها با دیوارهای بالنسبه بلندی محصور

۲ - واوبان مهندس نظامی و مارشال فرانسه در زمان لویی چهاردهم بود که استحکامات زیادی منجمله ۳۳ قلعه بنا کرد و بیش از سیصد قلعه را مرمت نمود. - م.

شد هاند به طوری که نمای آنها کاملاً مخفی می ماند. ساختمانها همیشه دور از کوچه ها و در انتهای حیاطهای بزرگی بنا می شوند. درهای ورودی منازل بسیار كوچك و تا اندازه ای شبیه به دریچه های زندان است. این درها تنها چیزی است که در شهرها به چشم می خورد و باعث تعجب نیست که غریبه ای که برای اولین بار به يك شهر در ایران قدم می گذارد راه را گم کند زیرا بنا و نمایی وجود ندارد و تنها چیز مریی دیوارهای بلند و تیره ای است که طرح کوچه ها را مشخص می سازد. کلبه ای خانه ها به اسلوب زیبایی ساخته شده اند و تقسیم بندی قسمتهای مختلف آن تا اندازه ای منظم است. خانه ها دارای اتاقهای متعدد است، تالار وسیعی که به دیوان خانه معروف است در میان اتاقها قرار دارد. در دیوان خانه، اشخاص سرشناس هر روز پیش از ظهر اطرافیان خود را به حضور می پذیرند. دیوان خانه همیشه بین يك حیاط و يك باغ و غالباً بین دو باغ قرار دارد. در هر دو سمت پنجره های بزرگی که بلندی آن به سقف می رسد وجود دارد که هنرمندانه از قطعات كوچك چوب به اشکال تزیینی ساخته شده است. نجبا و ثروتمندان پنجره ها را با شیشه های الوان تزیین می کنند ولی این کار برایشان گران تمام می شود زیرا شیشه در این کشور بسیار نایاب و خیلی گران است. مردمان عادی معمولاً به جای شیشه از کاغذ روغنی که از نفوذ هوای سرد جلوگیری می کند استفاده می نمایند.

ایرانیها به آب علاقه ی فراوان دارند و از این رو کمتر خانه ای می توان یافت که جلو پنجره هایش حوض بزرگی از مرمر سفید یا سنگ رخام نباشد. در وسط این حوضها فواره های بسیار زیبایی وجود دارد که زمزمه ی ریزش آن هنگامی که غرق در تفکرات هستید به طور خاصی گوش را نوازش می دهد و بسیار دلپذیر است. يك ایرانی می تواند از صبح تا شب چمباتمه کنار پنجره بنشیند و آبی را که از فواره جستن می کند تماشا کند. در تمام این مدت جز حرکت انگشتان که دانه های تسبیح را می گرداند حرکت دیگری از او مشاهده نمی شود. به طوری که قبلاً گفتیم خانه ها شامل قسمتهای دیگری نیز

هست و آن اتاقهایی است که با سقفهای کم و بیش بلند به صورت منظمی در طبقه‌ی بالا بنا شده، نام آن بالاخانه است. علاوه بر این در این خانه‌ها زیرزمینهایی با سقفهایی به شکل طاق وجود دارد که اتاقهای بالا را از آسیب رطوبت محفوظ می‌دارد و در آن جا هیزم و وسایل بیلاقی را نگاه‌داری می‌نمایند.

در حیاط نخستین تعدادی بناهای جنبی نیز به چشم می‌خورد. در يك طرف اتاقهایی برای غریبه‌های متوسط الحال و در اویش در نظر گرفته شده، در سمت دیگر طویله و انبارهای گاه و جو و لانه برای سگهای شکاری ساخته شده است.

ساختمان حرمسراها معمولا شبیه دیوان خانه، منتها با وسعت بیشتر و اتاقهای زیادتری است. در این قسمت نیز تعدادی بناهای كوچك وجود دارد که از ساختمان اصلی مجزا است. به طوری که قبلا گفتم آشپزخانه‌ها و حمامها و غیره و غیره در این قسمت واقعند.

تالار بزرگ حرمسراها اختصاص به رییس خانواده دارد و در آن جا است که او غذا می‌خورد، و غالبا هم می‌خوابد و ضمنا محل تجمع همه‌ی زنهایش نیز می‌باشد که به محض ورود وی داخل تالار می‌شوند. آقای خانه که معمولا دیر به رختخواب می‌رود به وسیله‌ی اشاره‌ی چشم یکی از زنهای کنیزها را که باید شب را با او بگذراند تعیین می‌کند. در این موقع سایرین بیدارنگ در حالی که شدیداً احساس حسادت می‌کنند به اتاقهای خود باز می‌گردند.

ایرانیها روی زمین می‌خوابند و مانند اروپاییها بستر ثابتی ندارند. رختخوابشان را هر شب پهن و صبحها جمع می‌کنند و در اتاق کوچکی برای تمام مدت روز می‌گذارند. رختخوابها بر حسب مقام یا ثروت اشخاص متفاوت است و از يك یا چند دوشك، يك شمد، يك لحاف پنبه دوزی از چیت، يك متكای بسیار بزرگ و بالش کوچکی به اندازه‌ی تقریباً يك پای مربع برای هر نفر تشکیل می‌شود.



درباره‌ی کاروانسراها

قبلا یاد آور شدیم که در شهرهای ایران هیچ‌گونه بنای مهمی دیده نمی‌شود، زیرا صرف‌نظر از چند مسجد بسیار محقر که بی‌شبهت به قهوه‌خانه‌ها نیستند بنای دیگری جز کاروانسراها و بازارها وجود ندارد. مناره‌های مساجد را هم چون از بالای آنها حرمرهای مجاور قابل رویت بودند به علت حسادت که در قلب ایرانیها عمیقاً نقش بسته است خراب نمودند.

کاروانسراها بناهای وسیع چهارگوش هستند که تعداد زیادی دکان را دربر می‌گیرند. در این دکانها تجار غیر محلی کالای خود را عرضه می‌دارند و با پرداخت نوعی مالیات به داروغه (رییس پلیس) مال التجاره‌ی خود را به فروش می‌رسانند. در این امکنه اتاقهایی در طبقه‌ی بالا، انبارهایی برای کالا، طولیه‌هایی برای اسب و محوطه‌های مسقف بدون دیوار برای نگاه‌داری شتر وجود دارد. کاروانسراها در وسط بازار قرار دارند و جزیی از آن محسوب می‌شوند و عایدات بسیاری دارند به طوری که بعضی از آنها سالی سه هزار تومان نصیب صاحبان خود می‌کنند. اشراف و دولتمندان این کاروانسراها را می‌خرند و یا در صورت دریافت جواز و پیدا کردن محل مناسب آن را بنا می‌کنند، زیرا که این بهترین راه برای سرمایه‌گذاری است. آنها چند تن از غلامانشان را به عنوان مباشر در آن جا می‌گمارند که در مقابل آنها مسوول پس دادن حساب هستند ولی این غلامها چندان صدیق نیستند.

کاروانسراها معمولاً محل تجمع عمومی همه‌ی اقوام به خصوص یهودیها می‌باشد که در ایران مانند غالب نقاط دنیا درهمه جا پیدا می‌شوند .

کاروانسراه‌های خارج شهرها از لحاظ شکل ساختمان و نوع استفاده با کاروانسراه‌های داخل شهرها بسیار متفاوتند و معمولاً از يك ردیف طویل که در دور ساختمان در طبقه‌ی پایین بنا شده‌اند تشکیل می‌گردند . در بالای آن چند اتاق ویناگاه‌های بدون در و پنجره وجود دارد که شتربانان در شب‌های زمستان و فصل باران به آنجا پناه می‌برند . این بناها اغلب بسیار کهنه ، خراب و بدون نگهبان هستند و معمولاً به صورت کمین‌گاه مورد استفاده‌ی سارقین قرار می‌گیرند .

شاه عباس کبیر در تمام نقاط ایران کاروانسراه‌های بسیار زیبا بنا نهاده بود . از این کاروانسراها در دوران سلطنت او و حتی در آغاز جنگ‌های داخلی به خوبی نگاهداری می‌شد اما بعداً تمام آنها رو به ویرانی نهادند و چون در ایران توجهی به تعمیر و مرمت ابنیه نمی‌نمایند بی‌گمان پس از چند سال از آنها اثری به جای نخواهد ماند . با این حال برخی اشخاص ثروتمند و متدین گاه به گاه کاروانسراهایی در نقاط کاملاً خالی از سکنه که در عین حال محل رفت و آمد باشد بنا می‌کنند اما این کاروانسراها هم مدت زیادی دوام نخواهد آورد زیرا آنها در اختیار هرتازه واردی قرار می‌گیرند و نگهبان هم ندارند . به این دلیل امروز این محلها به ندرت مورد استفاده‌ی اشخاص بالنسبه متشخص قرار می‌گیرد . این قبیل اشخاص هنگام مسافرت به خصوص موقعی که به زیارت‌های طولانی از قبیل مکه می‌روند کلیه‌ی وسایل رفاه لازم برای عبور از مناطق غیر مسکونی را با خود همراه می‌برند . زایرین مکه از گوشت شکار محروم هستند زیرا چه در موقع رفتن و چه در مراجعت از شکار کردن منع شده‌اند .

اغلب کاروانسراه‌های خارج شهرچه در سابق و چه هم اکنون صورت دژهای کوچکی را داشته و دارند که بابرجهای

کنگره‌داری محصور گردیده، سکوهایی برای دفاع از آنها تعبیه شده است. سکوها را در بالای دیوار می‌سازند و در آن سوراخهایی تعبیه می‌کنند که دژبانان بتوانند از آن‌جا به سوی محاصره‌کنندگان تیراندازی بنمایند. مسافرین غالباً مجبور بودند در این کاروانسراها سنگربندی کنند به خصوص هنگام جنگهای داخلی که در آن زمان سراسرایران را راهزنان آلوده کرده بودند و لگام گیسخته بر سر هر کس می‌تاختند. امروز هم این تاخت و تازها در طول سرحدات به خصوص در مرز ارمنستان توسط کردها صورت می‌گیرد. در این نقاط راهزنان کرد غالباً روستاییان را غافلگیر می‌کنند و حتی اتفاق افتاده است دیر مشهور اوج میازین را هم مورد حمله قرار داده‌اند. در این دیر کلیسایی وجود دارد که بیش از هزار و پانصد و شصت سال از تاریخ بنای آن می‌گذرد.^۱ در این کلیسا ثروت عظیمی از هر نوع انباشته شده است، به این جهت دایمآ گروههایی از بدکاره‌های نیم وحشی را به سوی خود جلب می‌نماید، ولی هر بار سارقین توسط اعضای کلیسا شجاعانه پس رانده می‌شوند. در این گونه مواقع همه با هم از فراز دیوارهایی که تاج آنها مانند قلعه‌ی کنگره دار است، به سوی مهاجمین تیراندازی می‌کنند و برای این که غافلگیر نشوند به طور منظم کشیک می‌دهند. این کار برای آنها خیلی خسته کننده نیست، زیرا همیشه بیش از صد پدر روحانی و سه برابر آن نوجه کشیش، خدمه و زوار در دیر هستند. ضمناً در مواقع خطر اهالی دهکده‌ای که به آنها تعلق دارد و در فاصله‌ی تیررس تپانچه واقع است به کمک آنها می‌شتابند.

۱ - یکی از رهبانان این دیر که بعدها وی را در سن پترزبورگ ملاقات نمودم با اطمینان اظهار می‌داشت که شالوده‌ی آن در سال ۳۵۷ میلادی در زمان پیشوایی گرگوار کبیر مقدس بنا نهاده شده در صورتی که این یک اشتباه تاریخی است زیرا پاپ گرگوار در سال ۶۰۴ وفات نموده است و بدون شک پایان قطعی ساختمان این بنای معظم در تاریخ اخیر بوده است. دیوارهای ضخیم از قطعات بزرگ سنگ خارا ی سیاه رنگ ساخته شده که درزهای بین آنها به زحمت قابل رویت بوده، ظاهراً از گزند زمانه در امان مانده است. گنبد کلیسا و دوبرج کوچک بالای سردر خیلی بعدها ساخته شده است.





درباره‌ی بازارها

شهرها و قصبات و روستاهای مهم ایران دارای بازارها یا مراکز تجاری می‌باشند. بازارها معمولاً در مرکز شهرها قرار دارند و بازرگانان و پیشه‌وران در آن‌جا گرد هم می‌آیند. بازارها به شکل دالانهای بزرگی تقریباً شبیه خوابگاههای صومعه‌ها هستند ولی قدری پهن‌ترند. در هر طرف دالان دکانهای کوچک کم وسعت با سقف کوتاه بنا شده است. دکانها از ساعت هفت صبح تا غروب آفتاب باز هستند. هر دالان مختص یک نوع مال التجاره یا پیشه‌ورانی است که دارای حرفه‌ی مشترک هستند و از این رو مردم بر حسب احتیاجاتی که دارند می‌دانند به کجا مراجعه نمایند.

اداره‌ی بازارها برعهده‌ی داروغه‌ها است و در آن‌جا حق قضاوت دارند. داروغه‌ها نسبت به بازرگانان و کسبه تعدی می‌کنند و هر نوع باج و رشوه که بتوانند از آنها می‌گیرند بدون آن‌که برای این عمل کیفر ببینند. برای آگاهی از درآمد شغل داروغگی باید مبلغی را که برای تصدی آن پیش‌کش می‌شود در نظر گرفت. در ارومیه شخصی از اهالی محل را دیدم که برای احراز این شغل ده هزار تومان پرداخت نمود. در هر دالان علاوه بر داروغه سه یا چهار مامور پلیس جزء هم هست که همانند روساشان، در صورتی که بازاریان تسلیم نظر آنها نشوند آنها را مرعوب می‌کنند. در بین این فرومایگان حتی یک نفر هم پیدا نمی‌شود که نتواند با مهارت چیزی از هر یک از دکانهای کارگاههای حوزه‌ی ماموریتش اخاذی نماید.

هیچ کس را یارای مقاومت در برابر آنها نیست زیرا در صورت استتکاف آن شخص را متهم می‌کنند که با وزنه‌های نادرست فروش می‌کند و یا این که دکان را دیر باز نموده یا زود بسته است. این جرایم مستوجب مجازات بدنی و جریمه است.

بازارها تقریباً مانند کاروانسراها ملك اشخاص ثروتمند هستند که توسط آنها برای کسب درآمد قابل توجه بنامی شود. بیگلربیگیها تقریباً همگی در ولایت خود صاحب بازار هستند و چون هیچ کس را قدرت رسیدگی به اعمالشان نیست، از این راه درآمد هنگفتی به دست می‌آورند و در نتیجه مردم را از اشتغال به هرگونه کسب دلسرد می‌نمایند. علاوه بر آن بیگلربیگیها حق دارند به میل خود دکانها را ببندند و هر موقع که خواستند دوباره باز کنند. این هم نوعی دیگر از اجحاف است که راه سوء استفاده از آن را به خوبی می‌دانند که چه گونه بازرگانان و پیشه‌وران نگویند راد معرض ستمگریهای تازه قرار دهند. آنها به این منظور از کلیه اخبار و شایعات بد از قبیل شکست در يك جنگ یا درگذشت یکی از بزرگان برای بستن بازار استفاده می‌نمایند. همچنین در مواقعی که از کسی احساس نارضایتی بکنند، به بستن دکان او مبادرت می‌نمایند و به خوبی می‌دانند که صاحب دکان برای گرفتن کلید با هدیه‌ای در کف مراجعه خواهد نمود.

هیچ کس حق ندارد در دکان بخوابد زیرا به مجرد بسته شدن دکانین بازار بلافاصله تحت حفاظت داروغه قرار می‌گیرد. به دستور داروغه مامورین او^۱ در تمام مناطق بازار کشیک شبانه دارند و کلیه اشخاصی را که بعد از ساعت ۹ در آنجا تردد کنند، توقیف می‌نمایند. در صورتی که شخص توقیف شده ناشناس باشد پای او را به فلك می‌بندند و چنانچه در مظان دزدی یا سوءظن قرار گیرد، دماغ یا گوشه‌هایش را می‌برند اما در صورتی که دزدی کرده باشد فوراً او را اعدام می‌کنند و سرش را جلو قصر حاکم می‌گردانند تا

۱ - این مامورین که میرآقا نامیده می‌شوند نوعی نایب‌مناب داروغه‌ها هستند و ماموریت آنها مراقبت از بازارها هنگام شب است.

عبرتی برای بینندگان باشد .

هر دالانی دو ریش سفید ویژه دارد که داروغه‌ها منحصر با آنها سروکار دارند . کلیه‌ی حرفه‌ها و هر نوع کسب و کار مشمول مالیات نقدی است که به حساب شاهزاده یا بیگلریگی توسط داروغه‌ها از ریش سفیدها وصول می‌گردد . ریش سفیدها معمولا از بین سابقه‌دارترین و امین‌ترین افراد انتخاب می‌شوند . آنها باید حساب مبالغی را که کسبه‌ی تحت اداره‌شان می‌پردازند، نگاه دارند و اشخاصی هم که ادعاهایی دارند از طریق همین ریش سفیدها می‌توانند به دستگاه حکومتی و حتی به شخص شاهزاده دسترسی پیدا کنند . البته این در صورتی است که موضوع دعاوی از نظر اهمیت ایجاب نماید که به نظر حاکم یا شاهزاده رسانده شود .

تعیین نرخ مواد خوراکی و همه‌ی اوزان قسمتی از وظایف بی‌شمار داروغه‌ها است که نسبت به اجرای مقررات آن خیلی سختگیر هستند و از این حیث در مقام مقایسه با کشور فرانسه بی‌نهایت برتری دارند، زیرا بدبختانه در باره‌ی این قسمت از وظایف پلیس غالباً در اروپا سهل‌انگاری می‌شود .

با این که کلیه‌ی مایحتاج زندگی نرخ‌بندی شده است، ولی نرخ‌گذاری واقعی در مورد نان، گوشت و نمک است و چنانچه فروشندگانه‌ی جرات این را داشته باشد که نسبت به این سه جنس از قیمت تعیین شده تجاوز کند و یا این که با وزنه‌های تقلبی هر اندازه هم که ناچیز باشد و یا با ترازوهای نامیزان فروش کند بدون معطلی سرخود را بر باد می‌دهد . دماغ يك نانواي ارومیه‌ای را در حضور من بریدند زیرا که وزنه‌هایش مختصری دست‌خوردگی داشت . هنگام اجرای مجازات داروغه به او تذکر داد که به علت شفاعت من بوده که به این مفتی از خطر مرگ نجات یافته است . این نوع خشونت‌ها در این کشور که همه چیز حتی هیزم و میوه را وزنی می‌فروشد بسیار لازم و مفید است .

بازار محلی است که بازرگانان غیر محلی و بیکاره‌ها صبح‌ها در آن جا گرد هم می‌آیند و چون اشعه‌ی آفتاب درون آن نمی‌تابد هنگام تابستان خنک و در فصل زمستان تا اندازه‌ای

گرم است. خانمها هم گاهی برای خرید یا ملاقات دوستانشان به بازار می‌روند اما زنهای طبقات پایین همیشه به تعداد زیاد در آن جا دیده می‌شوند که غالبا از صبح تا شب را در بازاری گذرانند و در تمام این مدت برای کسب خبر از دکانی به دکان دیگر می‌روند و از این راه نزد خانمهای کنجکاو جامعه‌ی اشراف و متمولین کسب اعتبار می‌کنند. این زنهای غالبا گماشته‌ی خانمهای مزبور هستند. من اغلب شاهد یاوه‌گوییهای بی‌پایان این زنهای بوده‌ام که پس از سه ساعت و راجی چنان گرم شده بودند که به صدای مکرر خبردار خدما می‌گویند که در این نوع معابر پیشاپیش اربابهایشان حرکت می‌کنند توجه ننموده‌اند. این معابر همیشه پر از جمعیت است که لاینقطع پرو خالی می‌شود.

زنهای ایرانی با این که از سرتاپایشان زیر حجاب پوشیده شده، مهارت خاصی در شناسایی یک دیگر از راه خیلی دور دارند و شگفت‌آور این که در موقع برخورد بایک دیگر اطمینان دارند که عوضی نگرفته‌اند در صورتی که مردها غالب اوقات از کنار زنهای خود می‌گذرند بدون آن که آنها را بشناسند.



درباره‌ی طرز پخت و پز، اغذیه و مشروبات ایرانیان

دست پخت ایرانیان را نباید دست کم گرفت و به نظر من آشپزی آنها بر آشپزی ایتالیاییها و اسپانیولیها برتری دارد. ایرانیها مانند برخی ملل اروپایی يك غذای ملی دارند که گاهی به صورت غذای اصلی است و بعضی اوقات هم تنها غذای آنها است. غذای ملی ایران پلو است که با دقت و مهارت از برنج و روغن فراهم می نمایند. خوب در آوردن پلو به قدری مشکل است که خود ایرانیها اعتراف می کنند که از هر صد نفر آشپز به زحمت دو نفر پیدا می شود که بتوانند به طور کامل در این امر توفیق یابند. پلو انواع و اقسام مختلفی دارد: پلو با کشمش، انگور فرنگی، دانه‌ی انار، پسته، بادام، زعفران، سبزی، خلر، به، دارچین، وانیل و غیره و غیره. در خانه‌ی بزرگان عادی است که پنج یا شش نوع پلو را در يك وعده غذا بر سر سفره مشاهده نمود. ایرانیها به ندرت سوپ می خورند، ولی نوعی آبگوشت با گوشت گوسفند و مرغ درست می کنند که نامش شوربا است و به راستی می توانم بگویم که خیلی به ندرت خوشمزه تر از آن را در اروپا خورده ام. غذاها معمولی دیگرشان عبارت است از خوراک بره، گوسفند، پرنده که با برگه‌ی میوه‌ی خشك می پزند، کوکو، شیرینی و کباب. کباب عبارت از قطعات کوچک گوشت است که خام خام ادویه می زنند و به وسیله‌ی سیخ بریان می کنند. بعضی از انواع کبابها بسیار لذیذند مخصوصا کباب گوشت شکار از قبیل آهو، گوزن، کل و بز کوهی و غیره.

ایرانیها از گوشت گاو خوششان نمی‌آید و هرگز آن را نمی‌خورند. گوشت گوساله مصرف بسیار کمی دارد و چون مسیحیها فقط از این دو نوع گوشت مصرف می‌کنند تهیه‌ی آن برایشان مشکل است. کبک و قرقاول در ایران خیلی فراوان است و غالباً سفره‌ی بزرگان را رنگین می‌سازد. از گوشت خرگوش تنفر دارند و آن را مکروه می‌دانند. ماهی خیلی کمیاب است. با این‌که در کمتر کشوری در دنیا سبزی به خوبی ایران به دست می‌آید ایرانیها به منتها درجه نسبت به آن بی‌اعتنا هستند. صبحانه‌شان خیلی ساده و عبارت از سرشیر کلفت خیلی شیرینی است که قیماق نامیده می‌شود و بعضی اوقات هم نیمرو می‌خورند. از خوردن گوشت امساک می‌کنند اما همیشه در سفره‌شان ماست وجود دارد که نوعی شیر ترش بسته شده است که در تمام کشورهای آسیا بسیار مصرف می‌شود. به منظور شیرین کردن ماست غالباً آن را با عسل مخلوط می‌کنند که به عقیده‌ی من طعم آن را بهتر نمی‌کند.

ایرانیها معمولاً خیلی میوه می‌خورند. میوه در این کشور بسیار خوشمزه است و درختها چنان پر بارند که شاخه‌ها زیر سنگینی آن می‌شکنند. انواع طالبی را خیلی دوست می‌دارند، مخصوصاً هندوانه را که قارپوز می‌نامند و بدون آن که ناراحت شوند به مقدار زیادی از آن می‌خورند. شگفت‌آور این که این میوه‌ها، که طبیعت تب‌انگیز دارند به آنها صدمه‌ای نمی‌زند. باید اضافه کنم که پزشکان هم در بعضی از انواع تبها آن را به صورت مسکن تجویز می‌کنند و من شخصاً شاهد نتایج بسیار خوب آن بودم. انگور که از خوبی بی‌نظیر است طعم خاصی دارد و در هیچ کشوری به خوشمزگی آن یافت نمی‌شود. انگور انواع مختلف دارد و در تبریز تنها ۳۲ نوع آن وجود دارد که چهار تای

۱- میرزا ابوالحسن خان در نخستین سفارتش به انگلستان از طرف یک شخصیت عالی‌مقام به شام دعوت شده بود. میزبان برای آن که مهمانش را به صورت خوشی غافلگیر نماید با این‌که تهیه‌ی مارچوبه در زمستان مشکل بود خوراکی از آن فراهم نمود اما خان که با دیدن آن حیرت‌زده شده بود با حالتی از نارضایتی به صاحب‌خانه گفت مگر او اسب است که علف برایش آورده است.

آن بی دانه است. یکی دیگر از خواص انگورهای ایرانی زودرسی آنها است.

ایرانیها خیار را خیلی دوست دارند و همان گونه که اروپاییها سیب یا گلابی می خورند، آنها هم خیار را به همان شکل و بدون ادویه می خورند.

ایرانیها هنگام صرف غذا جز شربت چیزی نمی نوشند. شربت نوعی افشرد است که با میوه و عصاره‌ی بعضی گیاهان و ادویه جات معطر می شود و آن را از توت فرنگی، تمشک، آناناس، لیمو، دارچین، گل سرخ، یاسمن و غیره فراهم می کنند. مردمان عادی که توان مصرف این مشروبات را ندارند به جای آن، آب قند یا عسل را با سرکه درهم می آمیزند و مصرف می کنند. نام این شربت سرکه شیر esi یا سرکه‌ی شیرازی است.^۲ گمان نمی کنم در جهان کشوری بتوان یافت که در آن جا به مانند ایران مشروبات را با یخ بنوشند. این کار علاوه بر جنبه‌ی تجملی آن ضرورت نیز دارد. بزرگان معمولاً یخ را از فاصله‌ی شصت فرسخی یا بیشتر به خیمه گاهشان می آورند. همچنین به هنگام سفر با اسب زیر آفتاب سوزان غلامان همیشه ظروف سربی بزرگی پر از آب یخ همراه دارند که آن را در خرجینهای مویی که به زین اسبهایشان آویزان است حمل می کنند.

گرمای خفه کننده‌ی بعضی مناطق ایران این تجمل را تا اندازه‌ای توجیه می کند. در این نقاط حتما باید آب خنك نوشید و الا در معرض امراض سخت قرار می گیرند که علاج آنها تنها آشامیدن آب یخ است. این شیوه‌ی معالجه در دیگر کشورهای گرمسیر نیز متداول می باشد و من خود در ایتالیا، اسپانیا و حتی در جزایر آنتیل شاهد نتیجه‌ی موفقیت آمیز این روش بوده‌ام. در این مناطق مانند نقاطی در ایران که فاقد یخ و برف است آب رایه شیوه‌ی مشابهی خنك می کنند، به این ترتیب که دوسوم کوزه‌ای را که از خاك خلل و فرج دار ساخته

۲ - ظاهراً در این جا نویسنده از قرابت لفظی دو کلمه‌ی سرکه شیر esi و سرکه‌ی شیرازی دچار اشتباه شده، سرکه شیر را سرکه‌ی شیرازی پنداشته است. - م.

شده است از آب پرمی‌کنند و پارچه‌ی سفید نمداری را چند بار به دور آن می‌پیچند. سپس آن را در برابر جریان هوا می‌گذارند. در مدت کوتاهی آب درون کوزه از هوای مجاور خنک تر می‌شود.

در جنوب ایران که تهیه‌ی یخ فراهم نیست از برف استفاده می‌کنند. برف را از قله‌ی بعضی کوه‌ها که از برف پوشیده است به دست می‌آورند. قله‌ی دماوند که قسمتی از کوه البرز و نزدیک تهران است برف این شهر و این استان را در تمام مدت سال فراهم می‌کند. این کوه بی‌نهایت مرتفع و به شکل کله‌قند می‌باشد و از هر طرف از فاصله‌های بیش از سی فرسنگ قابل رویت است. قله‌اش در تمام سال پوشیده از برف است، ولی رسیدن به آن جا کار آسانی نیست. کوه البرز در پنج فرسنگی شمال شرق تهران واقع است. تهران که در جلگه‌ی فوق‌العاده خشکی قرار دارد احتیاج به چنین منظره‌ای دارد و چشمان مسافری را که از تماشای نامطبوع اطراف این پایتخت غم‌انگیز خسته شده است آرامش می‌دهد.



درباره‌ی ضیافتها و آداب غذا خوردن ایرانیها

ایرانیها بسیار میهماندوست هستند و خودنمایی را خیلی دوست می‌دارند به طوری که غالب اوقات از دوستانشان به طرز بسیار باشکوهی پذیرایی می‌کنند.

هنگامی که یکی از بزرگان ضیافتی برپا می‌کند نه تنها رئیس خانواده، بلکه همه‌ی خدمه و به طور خلاصه تمام اهل خانه را دعوت می‌نماید و برای این که احترام بیشتری نسبت به میهمانان برجسته‌اش به جا آورد آشنایان را نیز دعوت می‌کند. میهماندار موقعی کاملاً ارضا می‌شود که اتاق ناهارخوریش پر از میهمان باشد. به علاوه ضیافت منحصرأ غذا دادن نیست بلکه باید وسایل سرگرمی مدعوین را در تمام مدت روز نیز فراهم نمود.

اتاق ناهارخوری مانند دیوان خانه به شکل مربع مستطیل است که دوازده دور آن همه روی زمین می‌نشینند. زمین پوشیده از نمد به عرض سه پا و به ضخامت سه یا چهار لینی^۱ است و مجموعاً شکل نعل اسب را دارد. در انتهای یکی از اضلاع، صاحبخانه می‌نشیند و از آن جا تمام مدعوین را زیر نظر دارد. طرز نشستن ایرانیها با ترکها خیلی متفاوت است. در این جامثل معروف، که عادت طبیعت ثانوی است، مصداق پیدا می‌کند. در عمل کسی که تا بیست سالگی طرز نشستن ایرانیها را

۱ - هر لینی (Ligne) برابر با یک دوازدهم پوس و هر پوس مساوی ۵/۰۲۷ متر می‌باشد. - م.

نیاموخته باشد نمی‌تواند به آن عادت کند و به زحمت ممکن است نیم ساعت دوام بیاورد. در صورتی که برای خودشان این طرز نشستن دلپذیر است و غالب اوقات در تمام روز در این وضع باقی می‌مانند. مدت سه سال سعی کردم به این حالت ناراحت کننده عادت کنم بدون آن که موفق شوم بیش از پنج دقیقه دوام بیاورم، به همین دلیل شاهزاده ولیعهد در حق من لطف نمود و مرا از آن معاف داشت و این از آن جهت قابل ملاحظه است که نشان دادن پا بی ادبی بزرگی محسوب می‌شود و البته چنانچه من مجبور می‌شدم که روی زمین بنشینم ناگزیر در عداد بی ادبان به حساب می‌آمدم.

ترکها مانند خیاطهای اروپا چهار زانو روی زمین می‌نشینند. به این طرز نشستن می‌توان بدون زحمت زیاد عادت کرد در صورتی که ایرانیها هم روی زمین اما روی پاشنه‌ی پا می‌نشینند.

طرز ورود ایرانیها در مجالس و نشستشان به قدری شگفت آور است که ارزش دارد چند کلمه در باره‌ی آن گفته شود. وقتی که کسی داخل مجلسی می‌شود، چنانچه حق نشستن داشته باشد، فوراً جایی را که در خور مقامش است می‌یابد و هرگز از مقام خود تجاوز نمی‌کند. از دم در که از مرکبش پیاده می‌شود بدون آن که به دور و بر نگاه کند و بدون سلام کردن و به خصوص بدون آن که حرفی بزنند سر جایش می‌رود. دویای خود را به هم جفت می‌کند و راست بلند می‌شود گویی که در حال ورزش است. سپس قبا یا لباسش را روی هم می‌اندازد و زانو می‌زند و بعد روی پاشنه‌ی پا می‌نشیند. فقط در این موقع است که سر را بلند می‌کند و به دیگران می‌پردازد. دست راست خود را روی سینه می‌گذارد و در همین وضع با حالت بسیار باوقار می‌گوید سلام علیکم. سپس به طرف چپ و راست سر خود را کاملاً خم می‌کند بدون آن که بدن حرکتی بکند. دیگران هم به همین شکل سلام او را پاسخ می‌دهند و می‌گویند علیکم سلام و بدین ترتیب تشریفات پایان می‌پذیرد. ضمناً میزبان میهمانان را با کلمه‌ی خوش گلدی (خوش آمدید) استقبال می‌کند.

موقع ناهار دور اتاق جلو میهمانان سفره‌های قلمکار بزرگی پهن می‌کنند. سپس پنج یا شش پیشخدمت آفتابه و لگنهایی قلم زنی شده، از جنس مس سفید، می‌آورند و آب روی دست راست میهمانان می‌ریزند که با دستمال خود آن را خشک می‌کنند. بعد از آن پیشخدمتها ابتدا جلو صاحبخانه و سپس جلو هر دو نفر از میهمانان سینیهای بسیار بزرگ^۲ محتوی شیرینی و بیسکویت و شیرینی خامه دار و نقل بادام و میوه می‌گذارند. میهمانان بیشتتر از روی نزاکت و نه از روی میل قدری از آن برمی‌دارند. این تنقلات بیشتر جنبه‌ی تجمّل و خودنمایی دارد. با يك اشاره‌ی صاحبخانه پیشخدمتها با عجله سینیها را از جلو میهمانان برمی‌دارند و چون به قدر اربابان مبادی آداب نیستند در يك چشم به هم زدن محتویات آن را خالی می‌کنند. بلافاصله آوردن غذا به ترتیب زیر شروع می‌شود:

پیشخدمتها نخست نانهای بزرگ به پهنای يك پا و طول دویا و قطر دویا سه لینی که چورك نامیده می‌شود، می‌آورند. نان منحصرا کاریشقاب را می‌کند و دانه‌های برنجی که موقع برداشتن و به دهان گذاردن از دور دست می‌ریزد، روی آن جمع می‌شود. سپس برای هر دو نفر يك سینی که این بار به جای تنقلات محتوی پلو است و قدحی شربت می‌آورند و جلو میهمانها می‌گذارند. وقتی که سفره چیده شد، میزبان با گفتن بسم الله (به نام خدا) شروع صرف غذا را اعلام می‌دارد، ولی پیشخدمتها با آوردن غذاها‌ی دیگری که آخرین آنها بریانی یا کباب است به پذیرایی ادامه می‌دهند.

برای تحريك اشتها و به طور جداگانه انگور، خیار، تربچه، بادام و حتی نمک برسر سفره می‌گذارند. برای استفاده از نمک نوك انگشت شست را کمی با آب دهان تر می‌کنند و به نمکدان می‌زنند. به هنگام صرف غذا صاحبخانه معمولا میهمانان را با موسیقی و بعضی اوقات بارقص سرگرم می‌کند. در غیر این صورت

۲ - سینی ثروتمندان از نقره و سینی مردمان عادی از مس آب نقره دار یا سفید کرده است.

در تمام مدت سکوت محض حکمفرما است.

ایرانیها با دست راست غذا می‌خورند و با به کار بردن قاشق، کارد و چنگال آشنایی ندارند. آنها با کمال مهارت با همین يك دست گوشت را قطعه قطعه می‌کنند. البته گوشت همیشه آن قدر پخته است که با کمترین فشار انگشتها از هم جدا می‌شود.^۳ دست چپ را که در موارد دیگری بدون واسطه به کار می‌برند هرگز سر سفره نشان نمی‌دهند و چون برداشتن هر يك از مواد خوراکی با دست چپ بی‌ادبی نابخشودنی محسوب می‌شود از این رو دست چپ را در تمام مدت غذا خوردن لای چین قبا در زیر بازوی راست پنهان می‌کنند.

طرز غذا خوردن ایرانیها نه تنها ناراحت، بلکه خیلی خسته کننده است و همان طور که قبلا گفته‌ام يك عادت طولانی لازم است برای این که بتوان به این طرز نشستن عجیب خو گرفت. مردی را که بازانوهاى خم شده به شکل Z روی پاشنه‌ی پاشسته، سر خود را طوری به جلو خم کرده است که فاصله‌ی دهانش از زمین بیش از يك پا و نیم نیست در نظر آورید تا بتوانید تصویری از سر سفره نشستن ایرانیها در ذهن خود مجسم نمایید.

همچنین در ایران با به کار بردن گیلان آبخوری آشنا نیستند. نوشیدنیها را در قدح می‌ریزند و کنار آن قاشق بزرگی از چوب که خیلی با ظرافت و بسیار هنرمندانه ساخته شده، می‌گذارند. دسته‌ی قاشقها تقریباً به طول هیژده پوس است و هر قدحی يك قاشق دارد که برای برداشتن شربت و نوشیدن آن به کار می‌رود. ظرفیت قاشقها متفاوت است اما

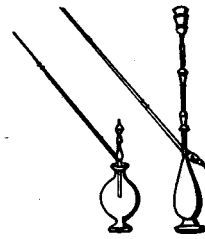
۳ - چنانچه میزبان بخواهد احترام خاصی نسبت به یکی از میهمانان معمول بدارد قطعه‌ای از گوشت مرغ یا گوشت گوسفند را جدا کرده، آن را در میان برنج می‌گذارد و به صورت کوفته‌ای تقدیم میهمان می‌کند. البته این نوع تعارف برای یک اروپایی چندان اشتها آور نیست ولی برگرداندن دستی که با این همه لطف و مرحمت دراز می‌شود ناشایست و کاملاً برخلاف ادب است.

۴ - منظور نویسنده طهارت گرفتن می‌باشد و بدون واسطه بدین معنی است که فی‌المثل از لیف یا نظایر آن برای طهارت گرفتن استفاده نمی‌شود. - م.

قاشق‌هایی که معمولا به کار می‌رود يك گیلای آب‌خوری ظرفیت دارد ولی قاشق‌هایی هم که دوبرابر آن جا می‌گیرد وجود دارد. ناهار به ندرت يك ساعت طول می‌کشد. موقعی که غذا خوردن پایان یافت، سینی‌ها را به همان ترتیب که آورده بودند بر می‌دارند و بعد سفره را با کمال دقت و مهارت جمع می‌کنند که چیزی از آن روی فرش نیافتند. سرانجام پیشخدمتها با آفتابه لگن که این بار از آب ولرم پر شده است وارد می‌شوند. میهمانها هريك دست راست خود را بدون آن که دست چپ را جلو بیاورند شست و شو می‌دهند، آب در دهان مزه مزه می‌کنند و همچنین ریش خود را می‌شویند و مانند پیش از ناهار با دستمال خود که غالبا خیلی کثیف است^۵ آن را خشک می‌کنند. بعد از آن قهوه و قلیان تعارف می‌کنند.

۵ - اعیان و نجای ایرانی نسبت به بعضی وسایل نظافت تا اندازه‌ای بی تفاوتی نشان می‌دهند. آنها دستمال جیب را موقعی عوض می‌کنند که بوی کثافت و عفونت مشمئز کننده‌ای گرفته باشد. من روزی این موضوع را به یکی از آنها متذکر شدم. اظهار داشت که تقصیر از پیشخدمتش بوده که دستمال تمیزی به او نداده، با این حال یک ماه بعد همین شخص را دیدم که هنوز هم آن را عوض نکرده بود.





درباره‌ی قهوه و قلیان

قهوه در ایران مانند ترکیه مایع بسیار غلیظی است که می‌شود گفت به جای آشامیدن آن را می‌خورند. دلیلش این است که شرقیها به جای آسیا کردن آن را درهاون و به نرمی تنباکوی اسپانیا می‌کوبند. ایرانیها قهوه را همان‌طور که اروپاییها درست می‌کنند می‌جوشانند اما به جای آن که قهوه جوش را بی‌حرکت بگذارند تا ته‌نشین شود بالعکس آن را شدیداً تکان می‌دهند که تفاله‌اش خوب مخلوط شود به طوری که موقعی که در فنجان می‌ریزند شباهت زیادی به شیرکاکاؤ خیلی غلیظ دارد. قهوه را بدون شکر در فنجانهای کوچک چینی بدون نعلبکی صرف می‌کنند. به جای نعلبکی از جا استکانیهای نقره‌ی کوچکی استفاده می‌کنند و فنجانهای چینی را در آن قرار می‌دهند تا دستشان نسوزد.

توصیف قیافه‌ی جدی که شرقیها هنگام نوشیدن قهوه به خود می‌گیرند بسیار دشوار است. با این که فنجانهای قهوه خیلی کوچک است، نوشیدن از آن گاه ده دقیقه طول می‌کشد. در تمام این مدت سکوت عمیقی در اتاق حکمفرما است و جز صدای لبها هیچ‌گونه صدایی شنیده نمی‌شود. آنها با تانی جرعه‌های کوچکی از قهوه را به کام خود می‌کشند و هر دفعه مدت چند ثانیه با لذت آن را مزه مزه می‌کنند.

شرط ادب آن است که شخص خود را با برجسته‌ترین شخصیتی که در مجلس حضور دارد، تطبیق دهد، به طوری که هیچ وقت قبل از این که او فنجان خالیش را پس نداد، نباید قهوه

را تمام کرد و فنجان را پس داد .

علاقه‌ی ایرانیها به قهوه تا سرحد جنون پیش می‌رود و من فکر نمی‌کنم حتی يك نفر هم در این کشور پیدا شود که چند فنجان قهوه در روز ننوشد . این امر به دلیل این که قهوه فوق‌العاده ارزان است به آسانی امکان پذیر می‌باشد . اشخاص مرفه که هنگام سفر نمی‌توانند هر وقت که میلشان کشید از آن بنوشند مقداری قهوه‌ی کوبیده‌ی فشرده که برای نرم کردن آن کمی عسل رقیق هم به آن اضافه شده است در نوعی انفیهدان با خود همراه دارند . این مخلوط صورت نوعی مربا را دارد که بد مزه هم نیست و آن را با قاشقهای کوچک مثل شکلات می‌خورند . بعضیها هم تریاک به آن اضافه می‌کنند ولی در این صورت به مقدار کمتری از آن مصرف می‌نمایند .

ایرانیها عشق مفرطی به قلیان دارند که نمتنها بر عشق به قهوه فزونی دارد ، بلکه از ضروریات زندگی آنها به شمار می‌آید . قلیان نوعی چپق است که مورد استعمال عموم می‌باشد . قلیان از قطعات مختلف : سر قلیان ، میانه ، کوزه و نیها تشکیل می‌شود . سر قلیان به شکل گلابی است که قسمت پایین آن را بریده و صاف کرده باشند . درون سر قلیان را که خالی است با گل آهک پخته به صورت استوانه‌ای که دو سر آن باز است اندود می‌کنند . ابتدا تا دو سوم سر قلیان را با قطعات زغال پر می‌کنند و سپس آن را بالای میانه که به صورت عمودی روی کوزه قرار داده شده ، می‌گذارند . قسمت تحتانی میانه تا دو پوس به ته کوزه مانده فرو می‌رود . وسط میانه يك سوراخ جنبی تعبیه شده که نی قلیان را در آن فرو می‌کنند و برای این که دود درست مکیده شود نی و میانه را با دقت آب بندی می‌نمایند .

طرز آماده کردن قلیان به این صورت است : اول قدری آب که غالبا آن را معطر می‌کنند در کوزه می‌ریزند و دقت می‌کنند که مقدار آب از حد اندازه تجاوز ننماید زیرا در این صورت موقعی که نفس را بالا می‌کشند حالت تلمبه را پیدا می‌کند و آب توی دهان می‌آید . مقدار آب باید آن اندازه باشد که فقط هوا از آن عبور کند . سپس سر قلیان را از تنباکو پر

می‌کنند و روی آن را با آتش تندی می‌پوشانند. روی سرقلیان بادگیری به شکل مخروطی قرار می‌دهند و آن را روی میانه می‌گذارند. اکنون قلیان برای کشیدن آماده است.

بزرگان هیچ وقت قلیان را خودشان آماده نمی‌کنند. آنها همیشه در کنار خود يك لوله‌ی دراز قابل انعطاف دارند (نی پیچ) که انتهای آن از بلور است و پیشخدمتها آن را به قلیان آماده شده وصل می‌کنند. موقعی که قلیان را جلو میهمان می‌گذارند يك نی قلیان چوبی به آن متصل می‌کنند زیرا نی قلیان ماریچی چرمی خاص خود ارباب است.

قلیان کشیدن برای ایرانیها امری تجملی و پرخرج و مستلزم نگاه داشتن خدمتگاری است که کارش منحصرآ تمیزکردن و آماده کردن و آوردن آن می‌باشد. این خدمتگاران که به پیشخدمت معروفند همواره با اسب به دنبال ارباب روانند. پیشخدمت تمام قطعات قلیان را در دو خرجین چرمی که به قلیاق زین اتصال دارد می‌گذارد. در يك طرف کوزه و میانه و نی و در سمت دیگر سرقلیان، انبر و تنباکو نهاده می‌شود. علاوه بر آن يك بطری چرمی پر از آب برای تعویض آب قلیان و منقلی که در آن همواره آتش آماده است به همراه می‌برند. بطری و منقل به وسیله‌ی زنجیرهای آهنی به قسمت عقب زین آویزانند و با حرکت دست و پای اسب به چپ و راست نوسان می‌کنند.

تنباکویی که در قلیان می‌ریزند با توتون چپق متفاوت است. بهترین نوع آن که بزرگان مرجحا مصرف می‌کنند مال شیراز است و گرچه خیلی ملایم می‌باشد با این حال آن را سه تا چهار بار قبل از استعمال می‌شویند و چون تنباکو همیشه باید نمدار روی قلیان گذارده شود، از این رو روشن کردن و آماده نمودن قلیان کار بالنسبه مشکلی است.

در ایران زن‌ها هم مانند مردان خیلی قلیان می‌کشند و در موقع دید و بازدید پس از صرف قهوه بلافاصله قلیان تعارف می‌کنند.

طرز قلیان کشیدن ایرانیها شبیه چپق کشیدن ترک‌ها است بدین معنی که دود را بالا می‌کشند اما چون دود قلیان

بی نهایت ملایم تر و مطبوع تر از چیق است، آن را معمولا در ریه نگاه می دارند تا موقعی که به طور غیرارادی ریه منقبض شود و در این موقع است که دود را از سینه خارج می کنند. ایرانیها با طمانینه و وقار خاصی قلیان می کشند و دود آن را بادست به سوی ریش خود می رانند تا آن را معطر سازند.

علاوه بر این در مورد قلیان آداب سختی وجود دارد که لازم است همیشه رعایت شود. باید قلیان خود را به متشخص ترین فرد مجلس تعارف نمود و این شخص با قبول آن و زدن چند پك به شما افتخار بزرگی می دهد. ضمنا نباید قبل از آن که صاحبخانه دستور آوردن قلیان را بدهد قلیان طلبید. نخست صاحبخانه پکی به قلیان می زند، بعد آن را به میهمان می دهد و به همین ترتیب قلیان دست به دست غالباً تا انتهای تالار می رسد و هرکس مختصری دود می کند. معمولا در همه جا تعارف قلیان نوعی ادب است ولی چون هرکس قلیان خود را دارد جز در مواقع تشریفاتی می توان تعارف را رد کرد. عموماً قلیان را بدون تکلف در همه جا می کشند، ولی باید توجه داشت که هیچ وقت قلیان را قبل از خالی شدن تمام دودی که در کوزه مانده است، نباید به هیچ کس تعارف کرد. به این منظور سر قلیان را قدری بلند می کنند و به بالا کشیدن نفس ادامه می دهند.

اشخاصی که با نی پیچ که قبلاً به آن اشاره کرده ام قلیان می کشند چون دستشان به سر قلیان نمی رسد با بالا بردن انگشت سبابه ی دستی که سر بلور را نگاه می دارد به پیش خدمت علامت می دهند. نامبرده سر قلیان را تا زمانی که دیگر دودی در کوزه باقی نمانده باشد، بالا نگاه می دارد. آن گاه با اشاره ی چشم ارباب قلیان را پیش شخص مورد نظر می برد.

ایرانیها در سفر و بر روی اسب هم قلیان می کشند. برای این منظور لوله هایی از چرم قابل انعطاف دارند که از نی پیچ سبکتر است. طول این لوله ها پانزده تا بیست پا می باشد و به این وسیله تا اندازه ای فاصله ی اسبها را می توان از یک دیگر حفظ نمود. پیش خدمت قلیان آماده را در دست راست نگاه می دارد و با دست چپ اسب خود را که همیشه عقب تر از

اسب ارباب در حرکت است هدایت می‌کند.

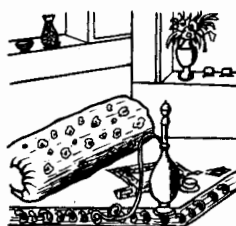
قبلا گفتم که این لوازم بسیار تجملی هستند. بعضی از این ادوات بدون آن که با مروارید و سنگهای قیمتی تزیین یافته باشند از صد تا صد و پنجاه تومان قیمت دارند. ادوات مزبور را از طلای میناکاری و کنده‌کاری شده می‌سازند. در ایران این نوع تزیینات با مهارت فوق‌العاده‌ای انجام می‌گیرد. جنس کوزه‌ی قلیان از بلور بسیار روشن است که به طرز فوق‌العاده زیبایی تراشیده، زرنشان شده است.

قلیانی که پادشاه هنگام تشریفات رسمی استفاده می‌کند پوشیده از مروارید، الماس، یاقوت و زمرد است که به قراری که می‌گویند بیش از ده میلیون فرانک ارزش دارد. پادشاه دو نوع قلیان دارد یکی قلیان شهری و دیگری قلیان سفری. کوزه‌ی قلیان اخیر به جای بلور از چرم است اما به قدری طلاکاری و میناکاری دارد که روی هم رفته بیش از کوزه‌ی قلیانهای دیگر قیمتی است.

شاه عباس کبیر در ابتدای سلطنتش معلوم نیست به چه جهت قلیان کشیدن را با برقراری مجازات اعدام منع کرده بود و با این که چند نفر هم در حین ارتکاب فی‌المجلس به اعدام سپرده شدند، هرگز موفق نشد عادت مزبور را از بین ببرد و بالاخره مجبور شد این دستور را لغو کند.^۱

۱ - حکایت می‌کنند که روزی شاه عباس دستور داد تمام قلیانها را با پهن اسب پر کنند. پس از آوردن قلیانها از همه پرسید که نظرشان در باره‌ی این تنباکو که اخیرا از شیراز آورده شده چیست. جملگی صریحا پاسخ دادند که فوق‌العاده است و طعم عالی دارد. پادشاه که خشمگین شده بود فریاد زد " لعنت بر این داروی بسیار بد که نتوان آن را از تپاله‌ی حیوانات تشخیص داد " .





درباره‌ی اثاثه‌ی منزل ایرانیها

در هیچ کشوری نمی‌توان آسان‌تر و کم‌خرج‌تر از ایران اسباب و لوازم خانه را فراهم نمود زیرا حواجی زندگی مردم حتی معمولترین آنها به قدری محدود است که تدارک آن کار مشکلی نیست.

اثاثه‌ی يك خانه‌ی ایرانی به هر اندازه که اهمیت داشته باشد بسیار اندك است یا بهتر بگوییم آن چه را که اثاثه می‌نامند به زحمت سزاوار چنین اسمی است. در ایران از صندلی، میز، نیمکت، قفسه، پرده، آئینه‌ی قدی، تخت‌خواب و غیره اثری نیست. قالی و کچه (نمد) نه فقط تنها زینت اتاق‌هایشان است بلکه تنها چیزی است که به چشم می‌خورد.

در این کشور نفرت خاصی برای زندگی کردن در خانه‌ای که دیگری ساخته وجود دارد حتی اگر خانه‌ی پدری باشد که تقریباً همیشه به حال خود می‌گذارند تا ویران شود و از این رو وقتی که يك ایرانی در صد تشکیل عایله برمی‌آید، نخست شروع به ساختن خانه می‌کند که معمولاً قبل از پانزده روز به اتمام می‌رسد. حتی در صورتی که زنهای متعدد بگیرد، ساختمان حرمسرا بیش از این مدت طول نمی‌کشد. خانه و حرمسرا دارای ملحقاتی هستند که در یکی از فصول گذشته شرح آن را داده‌ام.

از آن جا که ایرانیها اشکاف و قفسه برای گذاشتن اسباب ندارند معمولاً در هر اتاق به ضخامت دیوارها فاصله به فاصله طاقچه‌های کوچکی به عمق هشت تا ده پوس و به ارتفاع

و عرض سه پاتعبیه می نمایند. در این طاقچه ها تمام لباسهایشان را که معمولا بسیار مختصر است می گذارند. لباس مردان معمولا از دو یا سه قبا، یک شلوار، یک پیراهن، یک کلاه بی لبه، یک پالتو و یک شل تشکیل می شود. در بین بزرگان اشخاصی پیدا می شوند که قدری بیشتر از این مجهزند ولی تفاوت اندک است.

زنها از این حیث خیلی بیشتر از مردها مجهزند. البته باید پیراهن، دستمال و پوشش زیرین که اروپاییها آن را دریک کلمه زیرجامه می گویند، مستثنا داشت. دلیلش هم این است که آنها این لوازم را تقریبا همیشه از ابریشم یا پارچه های زریفت و اغلب مروارید دوزی فراهم می نمایند و آن قدر آن را می پوشند تا کهنه شود و فقط در این موقع است که به فکر تهیه جامه های دیگری می افتند.

در ایران بچه ها مانند بزرگترها فوق العاده بد لباس هستند، حتی اگر پدر و مادرشان هم ثروتمند باشند. غیر از فرزندان پادشاه و شاهزادگان به یاد ندارم بچه ای را که واقعا درست لباس پوشیده باشد دیده باشم.

رختخواب که منحصر از چند دوشک و چند روانداز تشکیل می شود، چندان ارزشی ندارد. با این حال پس از قالیها و نمدها گرانبهاترین قسمت اسباب خانه است. حرمسراها هم بهتر از این مجهز نیستند و به استثنای چند عدد صندوق که زنها جواهرات و اشیای قیمتی خود را در آن می گذارند و قهوه جوش، قوری، فنجان و آئینه که جزئی از جهیزیه آنها را تشکیل می دهد چیز دیگری به چشم نمی خورد. آئینه برای زنهای ایرانی اهمیت خاصی دارد به طوری که اگر بیش از یک روز از خانه خارج باشند آن را با خود می برند. با توجه به اهمیتی که برای آئینه قایلند چنانچه مردی به قدر وسع خود آئینه ای مناسبی برای زنش خریده باشد تا آخر عمر روی آرامش نخواهد دید. قاب دور آئینه ها معمولا پوشیده از ورقه ی طلا یا نقره است که به طرز بسیار زیبا و با سلیقه قلم خورده، میناکاری شده است. همچنین آئینه هایی وجود دارد که با جواهر و مرواریدهای قیمتی تزیین یافته،

تا پنج شش هزار تومان ارزش دارد .
 لوازم آشپزخانه نیز بسیار محدود و از چند عدد
 دیگر برای پختن پلو و شوربا تشکیل می شود . ایرانیها برای
 پخت و پز از تاوه و روغن داغ کن که برایشان ناشناخته است
 استفاده نمی کنند . در هر خانه بر حسب احتیاج يك دوجین
 دیگهای بزرگ و كوچك یافت می شود که آنها را داخل يك دیگر
 می گذارند و در سفر و حضر مورد استفاده قرار می دهند .
 هنگام سفر آنها را در يك کیسه ی چرمی می گذارند و بر پشت
 قاطر حمل می کنند . کیسه ی چرمی مزبور که دیگر بر نامیده
 می شود از دیگر اسباب آشپزخانه ی ایرانیها جالبتر است .
 لوازم آشپزخانه با چند عدد سیخ ، يك کارد بزرگ ، يك ساطور
 يك دوجین سینی و چند عدد بشقاب کاشی غذا خوری
 تکمیل می شود .

جمع کلی این اشیا ارزش اندکی دارد و من مطمئنم که
 اگر يك ایرانی بخواهد برای خانه و حرمنسرایش حتی اثاثه ی
 بالنسبه مناسبی تهیه کند ، می تواند با کمتر از پانصد تومان
 آن را فراهم نماید . این مبلغ در کشوری که طلا و نقره فراوان
 است وجه قابل ملاحظه ای نیست .

با وجود این ، باید اضافه کنم که دستگاه آشپزخانه ی
 بزرگان تراز اول بسیار مفصل تر است و دارای سرویسهای
 چینی اعلا و ظروف سرمیزی از نقره می باشد . فقط پادشاه است
 که ظروف طلا دارد و موقعی که یکی از بزرگان افتخار آن را
 پیدا می کند که میزبان پادشاه باشد این ظروف را به منزلش
 می فرستند که میهمانی را مجلل تر سازد .





درباره‌ی دارایی و تقسیم اموال بین اولاد

ثروت افراد در ایران مانند دیگر کشورهای که اصول ملوک الطوائفی بر آن حکم فرماست یا هنگفت و یا بسیار ناچیز است. از این نقطه نظر می‌توان افراد جامعه را به دو طبقه یعنی طبقه‌ی ثروتمندان و مالکین بزرگ و طبقه‌ی اشخاص مرفه تقسیم نمود. پیشه‌وران و کشاورزان که غالباً به خطا برای آنها ارزشی قایل نیستند و به زحمت آنها را جزیی از جامعه به حساب می‌آورند در این تقسیم بندی جایی ندارند.

ثروتمندان معمولاً مالک چندین ده هستند و بعضی اوقات هم سر مباشرت يك یا چند ایل چادر نشین را برعهده دارند و حقوق مخصوصی از آنها دریافت می‌نمایند. ایلات علاوه بر مبالغی که به طور معمول در موعد معین می‌پردازند باید مالیات سنگینی هم به نفع حکامی که در حوزه‌ی فرمانروایی آنها چادر می‌زنند پرداخت نمایند. عده‌ای از دولتمندان نیز ثروت خود را از مشاغل عالی دولتی و یا درباری به دست می‌آورند. درآمدی که از این راه عاید می‌شود آن قدر زیاد است که برای به دست آوردن آن مشاغل مبالغ قابل توجهی می‌پردازند و سپس به میل خود مالیاتهایی هم وضع می‌کنند. در ایران مالکیت دهکده‌ها هیچ گونه حقی را برای مالک بر رعایا ایجاد نمی‌کند.^۱ اگرچه رعایا مجبورند هر موقع که رباب بخواهد برای او کار بکنند، پادشاه منحصر اختیاردار آنها است.

۱ - منظور این است که رعایا هنگام خرید و فروش ملک به طوری که در روسیه معمول بوده است مورد معامله قرار نمی‌گیرند. - م.

هر دهکده‌ی مسلمان نشین ریسی به نام کدخدا و دهکده‌های مسیحی نشین ریسی به نام مالک دارد. کدخداها و مالکها مسؤول پرداخت عواید سالانه‌ی دهات به صاحب ملک و پادشاه می‌باشند. کوچکترین دهکده و به عبارت دیگر هیچ دهکده‌ای وجود ندارد که عواید سالانه‌اش کلا نقدی پرداخت شود. غالباً این عواید جنسی از طریق محصولات زمینی مانند گندم، جو و پنبه پرداخت می‌گردد. ضمناً برخی از رعایا که به زراعت محصولات دیگری اشتغال دارند باید مبالغ معینی نقداً بپردازند. برای روشن شدن مطلب روستایی را که از دویت خانوار تشکیل شده، سالانه ۱۸۰۰ خروار غله (یک خروار معادل ششصد لیور) و پانصد باتمان یا من (یک باتمان یا من معادل شش لیور) پنبه محصول دارد در نظر بگیریم. در قراردادی که یک نسخه‌ی آن نزد کدخدا است میزان سهم مالکانه و مالیاتی که به دولت باید پرداخت شود معلوم گردیده است. اگر از این بابت مثلاً دویت من پنبه و ششصد خروار غله مقرر شده باشد، حق ارباب و مالیات دولت به نسبت محصول هر خانوار بین رعایا سرشکن می‌شود به طوری که اگر زمین یکی از رعایا محصول کمتری داشته باشد به نسبت برداشت مقدار کمتری تحویل می‌دهد و آنهایی که محصولشان خوب بوده است، باید کسری را جبران کنند. اگر محصول غله آن قدر کم باشد که مجموعاً به ۱۸۰۰ خروار نرسد، ارباب از مطالباتش می‌کاهد و به همین ترتیب هم نسبت به پنبه و مالیات نقدی عمل می‌کند. برای توضیح این نکته باید توجه داشت که در ایران اراضی مزروعی برحسب تعداد افراد خانواده‌ها تقسیم بندی می‌شود. بعضی اوقات رعیت به این بهانه که نمی‌تواند همه‌ی زمین را کشت نماید قسمتی از آن را به مالک واگذار می‌نماید و مالک هم با این امر موافقت می‌کند زیرا مطمئن است که کلیه‌ی زمینها زیر کشت خواهد رفت.

هر دهکده علاوه بر پرداخت حقوق عادی باید تعدادی پرنده، مقداری کره، سرشیر، خربزه و طالبی، هیزم و چوب برای خانه‌ی ارباب و گاه برای علیق اسبهایش تحویل بدهد. همچنین ارباب می‌تواند در تمام مدت سال به استثنای فصل

درو تعدادی کارگر که برای امور مختلف مورد احتیاج وی
 باشد خواستار شود. حق مطالبه‌ی بیگاری غالباً بی‌عدالتیهای
 آشکاری را به دنبال دارد زیرا در مواقعی که به دلیل
 رویدادهای ناگوار رعایا نتوانسته باشند حقوق مقرر را تماماً
 پرداخت نمایند ارباب می‌تواند مطالبه‌ی تعداد زیادی تری
 کارگر بنماید و رعایا برای این که از کاری که به آنها تحمیل
 می‌شود، رهایی یابند، به عنوان پیشکشی معادل آنچه را که از
 اجاره‌ی سالانه‌ی ارباب کسر شده است تقدیم می‌دارند.
 بزرگان تراز اول هر يك مالك چند روستا می‌باشند و بین
 آنها اشخاصی وجود دارد که صاحب صد پارچه آبادی هستند.
 ولی نباید تصور کرد که همه‌ی دهکده‌ها به يك اندازه حاصلخیز
 و پردرآمد هستند. حاصلخیز بودن زمین بستگی به مقدار آب
 آن دارد. مثلاً يك روستای ششصد خانواری به دلیل کم‌آبی
 به زحمت دویست خروار سهم مالکانه می‌دهد در صورتی که
 روستای دیگری که بین چهل تا پنجاه خانوار رعیت دارد ممکن
 است بیش از چهارصد خروار بدهد. باور کردنی نیست که
 بعضی حکام آزمند برای استفاده از آب نهرها و رودخانه‌های
 مجاور حق از رعایا دریافت می‌کنند که این هم نوعی تعدی
 و ستمگری است. رعایا حتی در قلمرو خود از این زورگویی در
 امان نیستند. بهترین دهکده‌هایی که مورد علاقه‌ی ایرانیها
 است، رعایای آنها مسیحی هستند از قبیل کلدانیها،
 نسطوریها و ارمنه زیرا که مسیحیها درخت مو می‌کارند و شراب
 درست می‌کنند و این چیزی است که مسلمانها جرات آن را
 ندارند. موقعی که ارباب بخواهد میگساری کند با دوستان
 خود به این قبیل املاک می‌رود و چون در محلی که به ساکنین
 آن اجازه‌ی شراپخواری داده شده، کسی کاری به کارشان
 ندارد، دهکده‌های مزبور می‌توانند محل آسوده و امنی برای
 خوشگذرانی باشند. علاوه بر این مسیحیها کارگران خوب و
 ماهری هستند و غالباً به رشته‌ای از تجارت اشتغال دارند.
 از این رو، به ندرت بازاری می‌توان یافت که نیمی از دکانداران
 ارمنی و يك چهارم یهودی نباشند. یهودیها اغلب به
 حرفه‌های پست تری تن درمی‌دهند.

کلیه‌ی فرزندان خواه مشروع یا حرامزاده^۲ از حقوق متساوی برخوردارند. پسرکنیز مانند پسر همسر شرعی به يك میزان از دارایی پدر حق می‌برد و از هر نظر با يك دیگر برابرند.^۱

فرزندان ذکور به طور مساوی ارث می‌برند. آنها پس از برداشت مبالغی از ماترك كه به زنها و دخترهای متوفی تعلق می‌گیرد بقیه‌ی ارثیه را بین خود تقسیم می‌کنند. مبلغی كه به زنها تعلق می‌گیرد برحسب تعداد فرزندان است كه به دنیا آورده‌اند. پس از مرگ شوهر آنها آزادند كه در حرمسرا بمانند و یا آن را ترك گویند. زنها ممكن است نزد خانواده‌ی خود برگردند و یا مجدداً شوهر بنمایند. در صورت اخیر چیزی از دارایی شوهر به آنها نمی‌رسد زیرا كه فرض این است كه از شوهر تازه‌شان مجدداً مهریه دریافت خواهند داشت.

چنانچه پدر در زمان حیاتش بعضی ترتیبات به نفع پسر ارشدش نداده باشد و این چیزی است كه به ندرت اتفاق می‌افتد، نامبرده نمی‌تواند ادعایی بیش از دیگر برادران داشته باشد. بعضی نویسندگان كه گفته‌اند پسر ارشد دوسوم از ماترك پدر را به ارث می‌برد دچار اشتباه شده‌اند. با این حال سلاحها، اسبها و قرآن به پسر ارشد می‌رسد. او همچنین می‌تواند با پرداخت حق السهم برادران خانه و حرمسرای پدر را برای خود نگاه دارد. برای این منظور چند کارشناس كه با موافقت طرفین انتخاب می‌شوند اموال را ارزیابی می‌نمایند. گاهی هم پدران به ضرربزرگترها مزیایی برای بعضی از فرزندان صغار خود قایل می‌شوند.

پسر ارشد در صورت غیبت یا بیماری پدر بدون آن كه نیازی به صدور اجازه‌ی مخصوص از طرف پادشاه باشد در کلیه‌ی مشاغل كشوری و لشگری جانشین وی می‌گردد. این اصل كه عرف آن را مجاز شمرده، خالی از سوءاستفاده نیست، و لسی مورد تصویب شاهزاده‌ها است، زیرا كه آنها را نیز شامل می‌شود.

۲ - در این جا نویسنده مرتكب اشتباه فاحشی شده است و یا این كه بچه‌های متولد از کنیزان را حرامزاده تلقی نموده است زیرا بچه‌ی حرامزاده شرعاً و قانوناً چیزی به ارث نمی‌برد. - م.



درباره‌ی مراسم نامزدی و عروسی

مراسم زناشویی در ایران از نظر اروپاییها بسیار جالب و شگفت‌انگیز است. مراسمی که قبل از عروسی و حین آن و بعداً صورت می‌گیرد آن قدر شگرف است که نمی‌توان آن را به سکوت برگزار نمود.

اولا بسیار نادر است که دو طرف ذینفع شخصا ترتیب زناشویی خود را بدهند. این امر همیشه توسط پیرزنهایی که تقریباً هیچ مشغله‌ی دیگری جز این ندارند انجام می‌گیرد. هنگامی که در خانواده‌ای صحبت از زن دادن پسرشان به میان می‌آید مادر، عمه و خاله و یا یکی دیگر از زنهای خانواده به تمام حرمسراها سرکشی می‌نمایند تا این که دختری را که فکر می‌کنند مورد پسند جوان واقع می‌گردد، پیدا نمایند و چون پسر نمی‌تواند دختر را ببیند واسطه‌ها تصویری از بد و خوب دختر را که معمولاً با حقیقت همراه است برای پسر ترسیم می‌کنند زیرا که اگر در باب دختر کم و زیادی گفته باشند خود را در معرض سرزنش قرار می‌دهند و چنان چه عروسی به این دلیل به هم بخورد تمام سنگینی خشم و دو خانواده بر روی آنها می‌افتد. این زن‌ها باید خیلی محرم و سرنگه‌دار باشند.

چنانچه توصیفی که از دختر می‌شود مورد پسند پسر قرار گیرد و به حصول وصلت رضا دهد والدین پسر و دختر يك دیگر را ملاقات می‌کنند و در باره‌ی مسایل مادی قرار و مدار می‌گذارند. شوهر آینده مبلغی بابت مهریه برعهده می‌گیرد.

این مبلغ در صورت بروز هرگونه اتفاقی به زن تعلق می‌گیرد اما اسباب و لوازم آرایش و همچنین حلقه‌ی عروسی را مادر دختر فراهم می‌کند. آن‌گاه روز نامزدی تعیین می‌شود و کلیه‌ی آشنایان برای شرکت در این مراسم در روز و ساعت معین دعوت می‌شوند. ابتدا پسری را که نامزد شده، به حضار معرفی و اعلام می‌کنند که از امروز او قول ازدواج به نامزدش داده است و سپس روز عقدکنان را تعیین می‌کنند. در این مراسم عصرانه‌ای از میوه، شیرینی و شربت فراهم می‌نمایند. همچنین عده‌ای مطرب، آوازه خوان و رقصنده هم دعوت می‌کنند و این جشن کوچک معمولاً تا شب ادامه پیدا می‌کند.

مادر دختر هم برای آشنایان خود چنین جشنی در حرمسرا برپا می‌کند که در آن آوازخوانها و رقصندگان حرفه‌ای نیز شرکت دارند. این زن‌ها در حال حاضر فقط در حرمسراها و در حضور زن‌ها برنامه اجرا می‌کنند در صورتی که در زمان آقای شاردن به طوری که از نوشته‌های او برمی‌آید وضع طور دیگری بوده است و این قبیل زن‌ها زندگی پریشانی داشته‌اند. بی‌گمان این وضع مانند بسیاری چیزهای دیگر به شدت دگرگون شده است.

پس از اجرای این مراسم، چندین ماه و غالباً چندین سال به همین صورت باقی می‌ماند زیرا در خانواده‌های بزرگ نامزدی بین بچه‌های چهار پنج ساله صورت می‌گیرد. سرانجام هنگامی که موعد عقدکنان فرا رسد روز مناسبی را انتخاب می‌کنند. دختر قبل از آن که رضایت قطعی بدهد آخرین شرایط خود را پیشنهاد می‌کند. این شرایط معمولاً تقاضای لباس، شال، جواهر، کنیز و غالباً پول و ملک است. تقریباً این اطمینان وجود دارد که چنان‌چه شرایط دختر از طرف شوهر آینده قبول، اصلاح و یا مردود شود، به هر حال ازدواج به هم نمی‌خورد زیرا زن‌ها در این مورد هیچ‌گونه اراده‌ای از خود ندارند و این تقاضاها بر حسب سنتهای کهنه صورت می‌گیرد که روز به روز و بیش از پیش اعتبار خود را از دست می‌دهند. پسرهای نامزد خیلی به‌مدرت به نامه‌های عاشقانه‌ی دخترها که بوی نامهربانی می‌دهد توجه می‌کنند. دخترها

در این نامه‌ها خیلی چیزها طلب می‌کنند ولی به کمش هم راضی هستند و در صورتی که تقاضاهایشان کلا رد نشود غالبا احساس خوشبختی می‌نمایند. با وجود این، چنانچه دختر در مورد تقاضای خود پافشاری کند نامزد تمام آن‌چه را که او خواسته است می‌دهد ولی در موقع ورود به حرmsرا همه را از او پس می‌گیرد. عروسها در این موقعیت جرات مقاومت ندارند زیرا نمی‌توانند رسوایی پس فرستاده شدن را بیازمایند. در روز عقد کنان داماد همراه پدر و مادرش با يك آخوند به منزل عروس می‌روند. آخوند از عروس که در پشت پرده‌ی زنبوری در اتاق مجاور نشسته، از نظرها پنهان است، پرسش می‌کند آیا حاضر است مردی را که در مقابل خود می‌بیند به شوهری قبول کند؟ پس از دریافت جواب مثبت عین همین پرسش را از داماد می‌کند با این تفاوت که داماد شخصی را که راضی به ازدواج با او است نمی‌بیند. پس از قبول داماد آخوند به خواندن ادعیه‌ی خاص زناشویی می‌پردازد و به این ترتیب تشریفات پایان می‌گیرد. در این موقع داماد روزی را که دنبال عروس خواهد فرستاد تعیین می‌نماید. معمولا این امر پیش از يك ماه صورت نمی‌گیرد. در روز موعود داماد کلیه‌ی دوستانش را که عده‌ی آنها به صد تا صد و پنجاه نفر می‌رسد و همگی کاملا مسلح و سوار بر اسب هستند جمع می‌کند. چند نفر از زن‌ها هم سوار بر اسب می‌شوند و اسبی را که برای عروس به طرزی باشکوه زین و برگ شده، با خود می‌برند. دسته‌ی سواران در حالی که مطربها، آوازخوانها و رقصندگان در جلو در حرکت هستند دو ساعت قبل از غروب آفتاب راه خانه‌ی عروس را پیش می‌گیرند و در طول راه چندین بار دسته جمعی شلیک می‌کنند. به مجرد رسیدن به خانه‌ی عروس داماد وارد خانه می‌شود و همه جا به دنبال عروس می‌گردد. عروس طبق آداب و رسوم باید کاملا خود را مخفی نماید ولی داماد بالاخره او را در حالی که صورتش پوشیده است پیدا می‌کند. در این موقع نوعی کشمکش آغاز می‌گردد و داماد که می‌خواهد عروس را با خود ببرد با امتناع وی مواجه می‌شود. هرچه بیشتر داماد عروس را تحت

فشار قرار می دهد مقاومت عروس به همان اندازه زیاد تر می شود و از این رو عروس چنان داد و فریادی به راه می اندازد که گویی می خواهند او را خفه کنند. لازم به تذکر است که ترك خانه ی پدری به اولین اشاره ی داماد برای عروس زیبنده نیست. در مرحله ی آخر چون شوهر می بیند که حرفهای بی اثر است با وجود فریادهای عروس که از روی عرف و عادت است، او را می رباید و بر روی اسبی که برایش آماده شده است می نشاند. زنهای عروس را احاطه می کنند و با او به سوی منزل داماد پیش می روند. موكب عروس در حالی که دسته ی موزيك و رقصندگان در جلو در حرکت هستند قبل از رسیدن به خانه ی داماد دور شهر گردانده می شود. داماد پس از رسیدن به خانه ی خود با همراهان وارد تالار می شود و عروس را به حرمرسا می برند. تفریحات و ساز و آواز تا شب ادامه پیدا می کند. سپس شام داده می شود که غالبا تا نصف شب طول می کشد. آن گاه دوستان، تازه داماد را تا در حرمرسا همراهی می کنند و برای او هرگونه نیکبختی آرزو می نمایند خاصه آن که نوعروس مورد پسندش قرار بگیرد. مطربها، آوازخوانها و رقصندگان که مجلس جشن را رونق داده اند در بیرونی مستقر می شوند و در آن جا غالبا به مدت يك هفته شبانه روز و بی وقفه می نوازند. تا هنگامی که آوای موسیقی شنیده می شود و این بازیگران پر سروصدایك باره مرخص نشده اند جشن ادامه دارد و سفره ها برای پذیرایی آماده است.

موقعی که زنهای از ورود داماد آگاه شدند صورت عروس را می پوشانند. بر طبق آداب و رسوم داماد باید به دست خود نقاب از چهره ی عروس بردارد. از این رو، داماد به محض ورود چادر را از سر عروس برمی گیرد و چون اولین بار است که صورت عروس را می بیند این موقع بحرانی ترین لحظات برای عروس می باشد. چنانچه عروس نیکبختی این را نداشته باشد که مورد پسند داماد واقع شود داماد بی آن که سخنی بر زبان آورد فوراً از اتاق خارج می شود و همه معنی آن را می فهمند. از این پس فقط صدای ناله و گریه و فریاد است که شنیده می شود. در این حال فوراً عروس را به منزل پدر و

مادرش برمی‌گردانند. ولی در چنین مواردی داماد باید از مهریه، جواهرات و اشیایی که به عروس داده، چشم‌پوشی کند. این قبیل رویدادها امروز تا اندازه‌ای نادر است زیرا کمتر اشخاصی پیدا می‌شوند که به طریقی قبلاً دختر را ندیده باشند. دیدارها از راه نیرنگ و یا با قرار قبلی صورت می‌گیرد. به این ترتیب که پیرزن‌ها که نقش واسطه را دارند خواستگار را در جای خلوتی پنهان می‌کنند و دختر که از زیبایی خود اطمینان دارد به صورت ظاهر به طور اتفاقی روی خود را باز می‌کند.

چنانچه برعکس عروس مورد پسند واقع شود تازه داماد در کنار وی می‌نشیند و به او اطمینان می‌دهد که تا آخر عمر دوستش خواهد داشت. سپس از خانمهایی که به همراه عروس آمده‌اند تشکر می‌کند. خانمها که می‌بینند زن و شوهر به خوبی با هم سازش دارند به زودی آنها را تنهایی گذارند. کنیزها پس از مرتب کردن حجله خارج می‌شوند و فقط آن که بین آنها از همه مسن‌تر است می‌ماند تا برای راضی کردن عروس به انجام زفاف به داماد کمک کند. راضی کردن عروس کار بسیار مشکلی است و غالباً ساعتها طول می‌کشد تا با خواهش و تمنا زیاد به اشکال به آن تن در دهد. از نظر ایرانی‌ها شتاب در برآوردن دلخواه داماد نوعی سبکی و جلفی محسوب می‌شود و از این رو بعضی اوقات عروسها ماهها به آن رضایت نمی‌دهند.

کنیز سالخورده نخست پارچه‌ی بزرگ سفیدی بر روی دوشک پهن می‌کند. این پارچه که گواهی عفت دختر است به خانواده‌ی عروس برگردانده می‌شود. کنیز مزبور سپس در خارج اتاق خواب می‌ماند تا آن‌چه را که در آن‌جا می‌گذرد بشنود و به مجرد این‌که اطمینان پیدا کرد عمل زفاف انجام شده، وارد اتاق می‌شود و پارچه‌ای را که در آن‌جا گسترده از زیر عروس و داماد بیرون می‌کشد و فوراً و بدون توجه به ساعت آن را نزد پدر و مادر عروس می‌برد که چون نشانه‌ی پاکدامنی دخترشان می‌باشد آن را با غرور از او می‌گیرند. این آداب که از دوران باستان باقی مانده، در سراسر آسیا و حتی در

روسیه هم مرسوم است و فقط برخی افراد طبقات بالا هستند که خود را تا این اندازه مقید نمی‌دانند .

از آن جا که نمی‌خواستم شرح وظایف این پیرزن رانیمه تمام بگذارم زودتر در باره‌ی آن توضیح دادم و اکنون به شرح وقایعی که قبل از این جریانات رخ می‌دهد، می‌پردازم . قبلاً گفتم که راضی کردن زن به رفتن به حجله کار بسیار مشکلی است اما این کشمکش در مقام مقایسه با آنچه بعداً اتفاق می‌افتد، ناچیز است . برای این که داماد بتواند عروس را وادار کند که زیر جامه‌ی لعنتی را که مانع انجام نیتش می‌باشد درآورد باید خیلی کوشش کند و از این رو داماد در دفعه‌ی اول به مباشرت این مرحله‌ی اساسی که تصرف زن باشد دست نمی‌یابد . ممکن است تصور شود که پس از تمام این جریانات کلیه‌ی اشکالات برطرف شده ، در صورتی که چنین نیست . اشکال دیگری هم هست که در اروپا به ندرت پیش می‌آید و آن عبارت از مشکل عمل کامل زفاف است که اجرای آن به دراز می‌کشد، به طوری که عموماً هفته‌ها و حتی ماه‌ها می‌گذرد تا کار به پایان برسد . باید متذکر شد که حتی در آن موقع هم عرف و مذهب مانع کام گرفتن کامل داماد است زیرا قبل از سه شبانه روز تمام نمی‌تواند مجدداً به زنش نزدیک گردد . این عمل خارق‌العاده را ایرانیها این‌طور توجیه می‌کنند که اگر زن در این لحظه آبستن شود بچه‌ای که به وجود می‌آید از خون است . این نوع استدلال از جانب چنین ملت زیرکی واقعات عجیب‌آور است .



درباره‌ی طلاق و زنان بیوه

مردان ایرانی می‌توانند به اراده‌ی خود و بدون آن‌که منعی در بین باشد زنهایشان را دوبار پشت سرهم طلاق دهند و اگر هم میلشان کشید دوباره رجوع کنند اما در مرتبه‌ی سوم وضع به این آسانی نیست زیرا برای این‌که زن بار دیگر به شوهرش تعلق بگیرد مجبور است قبلاً به ازدواج مرد دیگری درآید، يك شب را با او بگذراند و سپس مطلقه شود. بعضیها اشتباه‌ها گفته‌اند که پس از اولین طلاق زن باید این آزمایش عجیب را پشت سر بگذارد.

این موارد در واقع بسیار نادرند ولی بعضی اوقات به خصوص در خانواده‌ی بزرگان پیش می‌آید و برای پیش‌گیری از نتایج سوء و ناخوشایند آن شوهر، زن سه طلاقه‌ی خود را به يك غلام می‌دهد و غلام در مقابل مبلغ پولی متعهد می‌شود که شب را با این زن در حضور عده‌ی زیادی از دوستان بگذراند و روز بعد او را طلاق بدهد. این نوع زناشوییهای يك شبه به دور از هرگونه تشریفات صورت می‌گیرد و زن و شوهر قبلی آزادند دوباره باهم ازدواج کنند ولی پیش از سه ماه نمی‌توانند همبستر شوند. این موعده را قانون لازم تشخیص داده، زیرا ممکن است از شوهر يك شبه‌اش یاردار شده باشد. در صورتی‌که زن مایل به بازگشت به سوی شوهر قبلی خود نباشد، شوهر جدید را به عمل زفاف ترغیب می‌کند. نمونه‌ای از این مورد را شخصاً دیده‌ام و آن زن عسکرخان مادر پسر دوش بود. عسکرخان می‌خواست زنش را که سه طلاقه

کرده بود دوباره به عقد خود درآورد و برای این منظور به یکی از نوکرهایش که تصور می‌کرد شخص مطمئنی است اعتماد کرد و زن را به او داد. زن برای احتراز از برگشتن نزد شوهر هوسرانش ازدواج جدیدش را به ثمر رساند و از این ازدواج تا موقع عزیمت من صاحب دو فرزند شد.

زنهایی که مطلقه می‌شوند یا طلاق می‌گیرند هرگونه حقی را بر فرزندان خود از دست می‌دهند. فرزندان در کلیه موارد و بدون توجه به جنسیت همیشه نزد پدرشان می‌مانند. می‌توان گفت که پدرها صاحب مطلق فرزندان هستند، زیرا در مشرق زمین اختیارات آنها حد و مرزی ندارد و فرزندان در هر سن و مقامی که باشند، هرگز بدون اجازه در حضور پدر نمی‌نشینند. مرد ایرانی می‌تواند هر موقع که بخواهد زن خود را طلاق بدهد، اما زنها فقط در سه مورد می‌توانند تقاضای طلاق کنند: اول این که بتوانند ثابت کنند که شوهرشان ازدادن نفقه عاجز است. دوم این که به قید قسم اقرار کنند که شوهرشان تمایلات انحرافی دارد. متأسفانه این فساد در ایران و در همه کشورهای مشرق زمین به شدت رواج دارد. سوم این که سوگند یاد کنند که شوهرشان توانایی جنسی ندارد.

زنهایی که طلاق می‌گیرند تمام جهیزیه، اشیاء و جواهرات و به طور خلاصه آنچه را که شوهرشان به آنها داده است، با خود می‌برند و علاوه بر این حق مطالبه‌ی مهریه‌ی تعیین شده را دارند، مشروط بر این که مجدداً درصد ازدواج برنمایند. يك زن بیوه همان طور که قبلاً گفته‌ام آزاد است در حرماً بماند و یا به هر کجا که میل دارد برود. چنان چه زن فرزندی نداشته باشد خیلی کم ارث می‌برد مگر در مواقعی که متوفی زن دیگری نداشته، یا از کنیزهایش بچه دار نشده باشد و فقط در این مورد است که تمام دارایی شوهر را به ارث می‌برد ولی حق استفاده از ارثیه مشروط بر این است که زن وضع بیوگی خود را همچنان حفظ نماید و الا همانند طلاق کلیه دارایی به موجب قانون به نزدیکترین اقوام شوهر برمی‌گردد که حتی می‌توانند از رد جهیزیه یا هرگونه مالی که شوهر احتمالاً در حیاتش به زن بخشیده بود، امتناع ورزند.



درباره‌ی مذاهب مختلفی که در ایران از آنها پیروی می‌شود

اکثریت مردم ایران پیرو مذهب اسلام و آیین علی (ع) می‌باشند. مذهب شیعه مدت زمانی نیست که در ایران استحکام یافته است به طوری که در دو قرن پیش تعداد مسلمانان شیعه در تمام این کشور از سه هزار خانواده تجاوز نمی‌کرده است. در ازمنه‌ی قدیم ایرانیها آتش پرست بوده‌اند و هنوز در تبریز بقایای يك معبد عظیم و با شکوه که اختصاص به این آیین داشته است وجود دارد. به موجب برخی روایات وجه تسمیه‌ی آذربایجان که معنی سرزمین آتش است از این جهت است که معبد مذکور در این ایالت واقع گردیده است. با این که پیروان مذهب اسلام در ایران اکثریت تمام دارند با این حال کشوری در مشرق زمین را نمی‌توان یافت که به اندازه‌ی ایران اتباع مسیحی از قبیل نسطوریها و ارمنیها داشته باشد. قبول این واقعیت بسیار آسان است زیرا در تمام مدت يك قرنی که جنگهای داخلی سبب ویرانی ایران گردید هیچ‌گاه به این قوم اجازه‌ی حمل اسلحه داده نشد و از این رو در حالی که مسلمانها يك دیگر را نابود می‌کردند، تعداد آنها به نسبت بسیار زیادی رو به افزایش گذاشت. از طرف دیگر موقعی که ارمنستان از ایران منتزع گردید تقریباً همه‌ی ساکنین آن جا ترجیح دادند که به جای ترکها در زیر یوغ ایرانیها بمانند و در نتیجه دسته جمعی به ایران مهاجرت نمودند و در نقاط مختلف این کشور پراکنده شدند. ایرانیها آنها را به گرمی پذیرا گردیدند و در اندک زمانی اکثرشان

ثروتمند شدند و استغنای مالی یافتند. از آن جا که ارامنه عموماً به حرفه‌ی سربازی تمایل زیادی ندارند هرگز سلاح به دست نمی‌گیرند و مسلمانها با این که از خدمات آنها بسیار استفاده می‌برند با این حال آنها را تقریباً مانند یهودیها تحقیر می‌کنند. مسلمانها به خصوص نسبت به زنهای ارمنی که از پاکیزگی به دور هستند نوعی نفرت دارند و بسیاری از آنها مجرد ماندن را بر آمیزش با آنها ترجیح می‌دهند. از طرف دیگر دختران ارمنی غذایی بالاتر از آن نمی‌شناسند که به يك مسلمان فروخته شوند و بعضی از آنها برای این که مورد پسند واقع نشوند خود را کریمه المنظر می‌کنند. به طور نمونه دختری را دیدم که صورت کریمه داشت. به من اطمینان دادند که قبلاً بسیار زیبا بوده، ولی برای فرار از دست ارباب دهکده‌اش که او را تعقیب می‌نموده، به روی خود تیزاب پاشیده است.

زنان ارمنی بلند قامت و نیرومند و چاق هستند و چنانچه قدری بیشتر به خود توجه کنند ممکن است تا حدی زیباتر هم بشوند. آنها بسیار زحمتکش و به کلیه‌ی امور کشاورزی آشنا هستند. از صبح تا شب بدون احساس خستگی خیش گاوآهن در دست دارند و فرزندان خود را در گهواره‌های سرپوشیده به مزارع می‌برند. نیروی زاد و ولد آنها قابل ملاحظه است و غالباً تا پنجاه سالگی باردار می‌شوند.

مذهب ارامنه با آیین یونانی که در گرجستان رواج دارد خیلی نزدیک است و به وسیله‌ی راهبان و کشیشهای غیر رسمی اداره می‌شود. راهبان دیرهای بسیار زیبایی دارند که وابسته به دیر اوچ میازین است. دیر اخیر که قبلاً دیراهی آن سخن گفته‌ام سابقاً شورای بالنسیه معروفی در رم داشته است. راهب این دیر خلیفه‌ی بزرگ ارامنه (پاتریارک) است که پس از پاپ صاحب بالاترین مقام می‌باشد.

نسطوریها از اعقاب عیسویانی هستند که درازمنه‌ی قدیم در قسمتی از عربستان و بین‌النهرین ساکن بوده‌اند. آنها به زبان کلدانی صحبت می‌کنند. آداب مذهبی‌شان با آداب مذهبی ارامنه خیلی متفاوت است و در عوض با آداب مذهبی

کاتولیکها بسیار شباهت دارد. گرچه نسطوریها در سراسر ایران پراکنده هستند، با وجود این اکثر آنها هنوز در موطن اصلی خود یعنی کردستان که دوسوم آن در بین النهرین یا عراق عرب واقع است سکونت دارند.

نسطوریها برخلاف ارامنه هیچ گونه استعدادی برای تجارت ندارند، در عوض علاقه‌ی وافری به فنون جنگی دارند. زبده‌ترین سربازان پیاده که کردها برای دفاع از کوه‌هایشان در اختیار دارند از نسطوریها هستند. آنها مردمانی شجاع، میهمان نواز و خیلی مهربانند و برای بیگانگان مسیحی حرمت بسیاری قایلند.

نسطوریها بسیار ساده دل و سر به راهند. آنها از درک این حقیقت که با جنبشی می‌توانند برای همیشه خود را از یوغ بردگی زشت این راهزنان (کردها) برهانند، عاجزند. من باب نمونه به شرح وضع نسطوریهایی که در ایالت حکاری سکونت دارند می‌پردازم. بیگ این ایالت که به وسیله‌ی نسطوریها صاحب قدرت شده، نه تنها از اطاعت ترکیه و ایران سرباز می‌زند بلکه ساکنین ایالات کرد نشین مجاور را هم که فوق العاده قوی و خوفناکند شدیداً مرعوب نموده است. اسم این بیگ مصطفی است و دارای چهل هزار مرد نسطوری مسلح است که تقریباً تمام آنها سربازان پیاده هستند و تفنگچی نامیده می‌شوند. چنانچه این سربازان بخواهند خود را از زیر یوغ او برهانند مصطفی بیگ فقط چهار پنج هزار کرد بی ارزش برای رویارویی با آنها در اختیار دارد. سربازان کرد تحت فرمان او به صورت فوق العاده احمقانه و غیر قابل تحملی به خود مغرورند. هر يك از آنها خود را آقا می‌خواند و به طور نفرت انگیزی بر نسطوریهای نگوینخت ظلم و ستم روا می‌دارند. آنها هرچه را که نسطوریها دارند به زور می‌گیرند و چنانچه در نتیجه‌ی اتفاق نامطلوب غیر مترقبه‌ای نسطوریها نتوانند آن چه را که از آنها مطالبه می‌کنند، بپردازند آنها را تحت فشار می‌گذارند و حتی به معرض فروش قرار می‌دهند.

با این حال نسطوریهای بینوا در راه این ستمکارانی که به آسانی می‌توان آنها را از پای درآورد دلاورانه می‌جنگند.

به سال ۱۸۱۰ شاهزاده ولیعهد ایران که از مصطفی بیگ نارضاییهای داشت بیست هزار سرباز برای سرکوبی او فرستاد. مصطفی با دوازده هزار تن از این مسیحیان نگون بخت و دو هزار کرد به مقابلهی او شتافت. با این که مصطفی فاقد توپخانه بود در يك شهر كوچك مرزی با چنان سرسختی مقاومت نمود که ایرانیان بدون آن که بتوانند در قلمرو وی قدم بگذارند مجبور به عقب نشینی شدند.

در يك اقامت سه روزه که در قصر جالامرك (Djalamerek) مرکز اقامت مصطفی بيگ داشتیم این مردان شجاع همه روزه به دیدن من می آمدند و برایم تعارفاتی از قبیل مرغ، لبنیات و میوه می آوردند. این دیدارها وسیله ای شد که از نزدیک آنها را بشناسم و بر من ثابت گردید که رییس شایسته و مدیری می تواند آنها را از رفتار زشت و آزاری که کردها بر آنها روا می دارند رهایی بخشد.

کدخداهایشان آشکارا می گفتند که چنانچه شاهزاده ولیعهد زمینهای در اختیارشان بگذارد و مبلغ مختصری هم برای جبران خساراتی که با ترك کوهستانها بر آنها وارد می شود بپردازد برای قیام دسته جمعی بر ضد این گروه اندک راهزنان لحظه ای درنگ نخواهند کرد. اجرای این امر برای آنها بسیار آسان است زیرا جملگی کاملاً مسلح و دارای مهمات قابل ملاحظه ای هستند. این موضوع را در بازگشت با ولیعهد در میان نهادم ولی از فحوای جوابهایش استنباط کردم که او در انتظار فرصت مناسبتری است که از این موقعیت خوب به بهترین وجهی بهره گیرد ولی خست مفرط پدرش مانع اساسی این اقدام می باشد.

مذهب نسطوریان به طوری که قبلاً یادآور شدم شباهت زیادی به مذهب کاتولیک دارد. گرچه در مذهب نسطوریان نماز کلیسا مجاز نمی باشد، ولی آداب و مراسمی که به جا آورده می شود مانند تبرک نان و شراب که به روش ویژه ای صورت می گیرد با مراسم نماز کلیسا تفاوت چندانی ندارد. این تشریفات با خرافات مضحکی همراه است. نسطوریان موقع ورود به کلیسا مانند مسلمانان وضو می گیرند و هنگام دعا

خواندن روبه سمت کعبه می‌کنند. پیشوایانشان به استثنای اسقفها حق ازدواج دارند. اسقفها باید مجرد بمانند و تحت هیچ‌گونه شرایطی نباید گوشت بخورند. این مذهب ریاضتهای سختی را تحمیل می‌کند. روزهای چهارشنبه، جمعه و شنبه‌ی هر هفته روزهای پرهیز می‌باشد. نسطوریان در این روزها از خوردن گوشت، ماهی، تخم مرغ، کره و لبنیات امساک می‌کنند و منحصراً از نان و میوه تغذیه می‌نمایند. روزی آنها که نه هفته به طول می‌انجامد همچنان سخت و دشوار است. درک این مطلب که اشخاصی چنین زحمتکش بتوانند بدون آن‌که به بیماریهای سختی دچار شوند در برابر این ریاضت سخت و ممتد مقاومت نمایند، مشکل است. مضافاً به این که این محرومیتها هرگز باعث قطع یا حتی تعلیق کارهای کشاورزیشان نمی‌شود.

زنهای نسطوری در کارهای کشاورزی به مردان کمک بسیار می‌دهند. آنها قسمت اعظم روز را در مزارع به سر می‌برند. در فصل شخم باید رافشانی و هنگام برداشت تا زمانی که محصول انبار نشده است، مزارع را ترك نمی‌کنند. در معاشرت بسیار مهربانند و رفتار و گفتارشان دلپذیرتر از آرامنه است. آنها همچنین در پاکیزگی، مهارت و زرنگی بر آرامنه برتری دارند و در سراسر آسیا به هنر قلاب دوزی پارچه‌های ابریشمی شهره‌اند و از این راه درآمد قابل ملاحظه‌ای کسب می‌کنند. زنان نسطوری عادت عجیب دیگری هم دارند که از اجداد وحشی عرب خود به ارث برده‌اند و آن سوراخ کردن پره‌ی راست بینی است که حلقه‌ی بزرگی از طلا به آن آویزان می‌کنند. این حلقه تا روی چانه می‌افتد. آنها از این عادت عجیب دست بردار نیستند زیرا تصور می‌کنند که بدون این زینت آرایششان کامل نیست. گاهی این حلقه‌ها به حدی سنگینند که پره‌ی بینی‌شان را پاره می‌کند و در چنین مواقعی ناچارند برای آویزان کردن حلقه بینی خود را مجدداً سوراخ کنند.

پیشوایان مذهبی نسطوری لباس خاصی ندارند که به وسیله‌ی آن بتوان آنها را شناخت و اغلب اتفاق افتاده است که در جاده‌ها حین برخورد با کشیشهایی که به منظور سرکشی

به مریدان خود در سفر هستند آنها را به جای سربازهای کرد می گیرند، زیرا آنها لباس کردی می پوشند و مانند افراد کرد مسلح و بر اسب سوارند. منظور آنها از پوشیدن لباس عادی این است که جلب توجه دشمنان ستمکار خود را نکنند و در صورت شناخته شدن بتوانند به موقع در برابر حمله‌ی آنها از خود دفاع کنند. مریدان حرمت بسیاری نسبت به آنها به جا می آورند که حد و حصری ندارد. هنگامی که کشیشی وارد دهکده می شود مرد ها، زن ها و بچه ها برای بوسیدن دست و یا دامن قبای او بريك دیگر سبقت می گیرند. کسی که کشیش میهمانداری او را پذیرفته، از چنان افتخاری برخوردار می شود که از افتخار پذیرایی از پادشاه بالاتر است. خیلی از کشیشها مورد ملاطفت روسای اکراد قرار می گیرند، زیرا به وسیله‌ی آنها می توانند مردم را همچنان تحت انقیاد خود نگاه دارند. با وجود این به آسانی می توان دریافت که این مهربانیها چندان فایده‌ای در بر ندارد زیرا به محض احساس تامین از جانبی بدون درنگ مردم رابه شورش تحريك خواهند نمود.

پاتريارك نسطوریان که خلیفه نامیده می شود نفوذ معنوی بی پایانی در میان مریدان دارد به طوری که هر موقع که بخواهد می تواند آنها را به طور دسته جمعی مسلح نماید و به هر کجا که بخواهد بفرستد. نسطوریها پس از خدا به خلیفه بیش از هر کس احترام می گزارند و معتقدند که آنها در مسایل مذهبی هیچ گاه اشتباه نمی کنند. از این رو سرکرده های کرد همیشه رعایت حال خلیفه را می کنند و هدایای قابل ملاحظه‌ای برای او می فرستند. با این حال قلبا مورد تنفر او هستند. من ماموریت داشتم که به منویات اوپی ببرم. به رغم خویشتن داریش، از خلال گفته‌هایش پید ا بود که از گردن نهادن به مطلق العنانی این نابکاران احساس خفت می کند. راهبان و اسقفان نسطوری بسیار نادان و از اصول مذهبی بی اطلاعند. آنها کورکورانه از روشهای خشن کهنه پیروی می کنند. آنها دارای کتابهای خیلی قدیمی هستند که به زبان کلدانی نوشته شده است و گرچه غالب آنها سواد خواندن را دارند ولی به نظر

من معنی آنها را درست نمی‌فهمند. در بین کتابها چند جلد کتاب خطی دیدم که آکنده از تصاویر بسیار خشنی از شیطان به انواع و اشکال مختلف بود. نسطوریها به شیطان اعتقاد فوق‌العاده‌ای دارند. آنها نه از روی خلوص عقیده بلکه از ترس شیطان است که در اجرای اصول مذهبی تا این اندازه سختگیرند زیرا در تمام گفت و شنودهایی که با آنها درباره‌ی این موضوع داشتم به آسانی دریافتم که مذهب آنها بیشتر مبتنی بر ترس از عقوبت است تا امید پاداش. کشیشها در باره‌ی بهشت کمتر سخن می‌گویند، در عوض جهنم را به صورت خوفناکی ترسیم می‌نمایند و به مریدان تبلیغ می‌کنند که در صورت کوچکترین تخلفی از احکام مذهبی به هر اندازه هم که خفیف باشد روانه‌ی دوزخ خواهند شد.

هم اکنون در ولایت سلماس يك پیرمرد کلدانی زندگی می‌کند که مقام اسقف کاتولیک را دارا است. این شخص بدون آن که معلومات زیادی داشته باشد در مقایسه با همکارانش از برتری کامل برخوردار است. وی در جوانی تحصیلات خوبی در رم نموده، مدت سیزده سال هم در آن شهر به سر برده است و اینک در شهر سلماس کلیسای کاتولیک را اداره می‌کند. با این حال هیچ‌گاه موفق نشده است که مریدان خود را به اجرای مراسم استغفار و توبه که یکی از آیینهای کلیسای کاتولیک است وادار نماید. او تمام کوشش خود را برای جلب پیروان جدید به کار برده، ولی حتی يك نفر هم که به نظر او لیاقت نیل به درجات عالی روحانی را داشته باشد پیدا نکرده است. از این رو می‌توان نتیجه گرفت که پس از مرگ او که به دلیل سنش نباید چندان دور باشد مریدانش یابۀ کلیسای نسطوری روی آور می‌شوند و یا این که به اسلام می‌گروند.

در ایران جماعتی از یهودیها نیز سکونت دارند که برخلاف مسیحیها که در دهکده‌ها متمرکزند بیشتر در شهرها و قصبات پراکنده‌اند. یهودیها در ایران مانند دیگر نقاط عالم به جای این که به کارهای دشوار بپردازند به سوداگری یا حرفه‌های بی‌اهمیت اشتغال دارند و از این رهگذر به زحمت

زندگی سرگردان خود را تامین می‌نمایند. تشخیص یهودیها از نژاد های دیگر به علت خطوط خاص چهره‌شان آسان است و از این رو به هر لباسی که در آیند شناخته می‌شوند. خاخامهای کلیمی بسیار بینوا هستند و در کم اطلاعی دست کمی از راهبان نسطوری ندارند. آنها با این که همسایه‌ی سرزمینهایی هستند که موسی قوانین خود را در آن جا برای آنها آورده، گمان ندارم که هیچ کدام زبان عبری را به درستی بفهمند و یا این که با اسفار خمسه‌ی تورات و تلموذ آشنایی داشته باشند.

ایرانیها با مسیحیها رفتار بسیار دوستانه‌ای دارند و غالبا برای نوشیدن شراب به منزل آنها می‌روند در صورتی که نسبت به یهودیها رفتارشان فوق‌العاده تحقیرآمیز است. شاید این طرز رفتار بر اثر نفرینهایی باشد که در حق این نژاد نگون‌بخت که غالبا مستحق آن هم هستند به عمل می‌آید. بی‌گفت و گو برای يك ایرانی دشنامی از این بالاتر نیست که او را جهود بخوانند و چنان چه مرد ایرانی ندانسته از شرابی که به دست یهودیها ساخته شده نوشیده باشد به زور تا آخرین قطره‌ی آن را بالا می‌آورد.

۱- نویسنده در این بخش ضدونقیض‌گویی را به نهایت رسانیده است. در صفحه‌ی ۱۱۶ همین بخش آمده که ایرانیان مسیحیان " را تقریبا مانند یهودیها تحقیر می‌کنند"، حال آن که در این قسمت به این که رفتاری دوستانه با مسیحیان دارند، اعتراف می‌نماید. اشتباه مشابهی نیز در باره‌ی زردشتیان در بخش ۳۹ کتاب وجود دارد. آن چه مسلم است رفتار ایرانیان مسلمان با اقلیتهای مذهبی، به شهادت تاریخ، همواره به مراتب بهتر از رفتار اروپاییان با آنها بوده است. - م.



درباره‌ی روز جمعه و عبادات

روز جمعه برای مسلمانان به مثابه روز یکشنبه برای مسیحیان است. روز جمعه کلابه اجرای فرایض دینی اختصاص دارد، از این رو تمام بازارها بسته‌اند و سکوت عمیقی در شهرها حکمفرما است. و چون هرکس در منزل می‌ماند شهرها خالی از سکنه به نظر می‌آیند. با وجود این حمامها در این روز باز هستند، اما در ساعت ده صبح تقریباً کسی در حمام نیست.

مسلمانان دقیقاً هنگام طلوع و غروب آفتاب نماز می‌خوانند. برخی از مومنین نماز سوم و غالب اوقات نماز چهارم به جا می‌آورند ولی این رسم عمومیت ندارد. نمازی را که صبح به جا می‌آورند نماز صبح، نماز ظهر را نماز ظهر و نماز عصر را نماز مغرب می‌نامند.

ایرانیها در هر جایی و به هر کاری که مشغول باشند و در مصاحبت هرکس که باشند هنگام نماز همه چیز را ترک می‌کنند و چنانچه در محلی پر از گل و لای باشند و لازم باشد که مسافت زیادی برای یافتن جای مناسبتری بپیمایند، در همان جا باقی می‌مانند، قبای خود را بر زمین می‌گسترند و در جست و جوی آب برای وضو برمی‌آیند. چنانچه آب در دسترس نباشد دست و صورت خود را با خاک و حتی گل می‌سایند و نماز را به جا می‌آورند.

ایرانیها که پیرو علی (ع) و مذهب شیعه هستند خیلی سادتر از ترکها که پیرو عمر و مذهب سنی هستند مراسم عبادت را به جا می‌آورند. اهل تسنن در تمام مدتی که نمازشان

طول می‌کشد دایما به صدای بلند دعا می‌خوانند در حالی که دستهای خود را به سوی آسمان بلند می‌کنند و سر خود را به اطراف حرکت می‌دهند، بدون آن‌که بدنشان حرکت کند. آنها آخرین آیه‌ها را به زانو و با صدای بلند می‌خوانند و پس از پایان نماز چند دقیقه به همین وضع در حال تفکر باقی می‌مانند و دست به ریش خود می‌کشند و آن را شانه می‌کنند.

ایرانیها برعکس نماز را سرپا و با صدای آهسته می‌خوانند و فقط سه بار زانو می‌زنند و پیشانی‌شان را به خاک می‌نهند. برای این عمل هر يك از آنها يك سنگ كوچك صاف و صیقلی با خود همراه دارند که قبل از شروع نماز در جلوی خود می‌گذارند و هنگامی که به سجده می‌روند پیشانی خود را روی آن قرار می‌دهند. این سنگها معمولا مدور هستند و قطر آنها سه تا چهار پوس و ضخامت آنها شش لینی است. در اویشی که سنگها را می‌آورند مدعی هستند که آنها را از جوار مرقد پیغمبر آورده‌اند و به این عنوان آنها را به قیمت خیلی گزاف می‌فروشند. و یا به بزرگان هدیه می‌کنند تا انعامی دریافت دارند. اشخاص بسیار متدین هم با آن‌که به ارزش این سنگها واقفند، ولی بنا به مصلحت و این‌که در ایران مانند هر جای دیگر تحقیر عقاید مردم متعصب خطرناک است، آن را می‌پذیرند. سنگها را در کیسه‌های کوچکی از شال یا پارچه‌ی ابریشمی زردوزی شده جای می‌دهند و چون نمی‌دانند در موقع نماز در کجا خواهند بود آن را همیشه با خود همراه دارند زیرا می‌خواهند در هر کجا که باشند و هر اتفاقی که بیافتد قادر به انجام نماز باشند.

مسلمانان نمی‌توانند در حالی که مسلح هستند یا بازویشان پوشیده است نماز به جا آورند، از این رو قبل از گرفتن وضو هر نوع آلتی را که ممکن است اسلحه به حساب آید، کنار می‌گذارند. دگمه‌های سرآستین را که برای این منظور تا آرنج شکاف دارد باز می‌کنند و کفشهای خود را درمی‌آورند.

مسلمانان چنان‌چه به حیوان نجسی دست زده باشند یا لکه‌های خون بر روی لباسشان باشد باید فوراً لباس خود را عوض کنند، یا آن را آب بکشند و در صورتی که روزی را بدون

خواندن نماز گذرانده باشند، فردای آن روز یا هر موقعی که آمادگی داشته باشند باید به تعداد نمازهای نخوانده نماز قضا به جای آورند .

زن‌ها نیز چنین حالی دارند و در دوران عادت ماهانه از خواندن نماز ممنوع هستند . آنها پس از تطهیر که لا اقل دو روز پشت سرهم باید به عمل بیایند، مانند مردها نمازهای فوت شده را به تعداد روزهایی که از آن منع شده بودند به جای می‌آورند .

زن‌ها معمولاً شبهای جمعه بر سر قبر پدر و مادر و زنهای بیوه بر سر قبر شوهر از دست رفته‌شان می‌روند و دعا و گریه سر می‌دهند . این مراسم که معمولاً از ساعت سه یا چهار بعد از ظهر شروع و تا غروب آفتاب ادامه دارد ، بیشتر از روی عادت است تا اعتقاد واقعی و چون جنبه‌ی تظاهر دارد باید با داد و فریاد همراه باشد . برخی از زن‌ها لباسهای خود را پاره می‌کنند و موهای سر خود را می‌کنند . هرچه جیغ و داد بیشتر باشد نمایانگر دلبستگی بیشتر آنها نسبت به شوهر فقیدشان است . در این روز پانصد تا ششصد زن در کنار قبور زانومی‌زنند و فریاد و فغان راه می‌اندازند و بر مزار عزیزان آب می‌پاشند و گل می‌ریزند . دیدن چنین منظره‌ای برای يك اروپایی بسیار شگفت‌آور است اما تاثر و تالمی که از دیدن این مناظر دست می‌دهد مدت زیادی طول نمی‌کشد زیرا که همین زنان هنگام مراجعت به شهر جملگی شاد و خندانند و در رفتار آنها علایم شادمانی کامل به خوبی آشکار است .

مرد‌ها هم غالب اوقات بر مزار زنهای محبوبشان می‌روند و گریه می‌کنند اما در این جا ناچار به ذکر این مطلبیم که مرد‌ها برخلاف زن‌ها که در این قبیل مواقع با ادا و اصول می‌خواهند جلب توجه کنند حالت اندوه عمیق و حیرتزدگی واقعی دارند و از این نوع حرکات احتراز می‌نمایند .





درباره‌ی روحانیون ، سیدها ، حاجیه‌ها ، دراویش و فقیرها

روحانیون ایران در نزد بزرگان از احترام فوق‌العاده‌ای برخوردارند و همواره در امور خانوادگی به خصوص هنگامی که تردیدی در امری حاصل شود مورد شور قرار می‌گیرند. قرآن در عین این‌که مجموعه‌ی احکام مذهبی می‌باشد، کتاب قانون مدنی و جزایی نیز هست و از این رو در کلیه‌ی اختلافات مادی قبل از مراجعه به قاضی همیشه از طریق آقاها یا روحانیون تر از اول به دستورهای قرآن مراجعه می‌شود. ضمناً چنان‌چه حکمی که قاضی صادر می‌کند مورد رضایت یکی از طرفین دعوا نباشد می‌تواند دعوا را در محاکم شرع مطرح نماید. حکم این محکمه قطعیت دارد. اما در مواردی که مسأله‌ای به سبب اهمیتش از حیطة قدرت یا صلاحیت آخوند‌های معمولی خارج باشد آن را در محکمه‌ی عالی که تحت ریاست روحانی اعظم تشکیل می‌شود مطرح می‌کنند. تصمیمهای این دادگاه غیرقابل استیناف است و برای مقامات لشگری و کشوری حکم قانون را دارد.

روحانیون در ایران درجات و مقامات مختلف دارند. در راس آنها شیخ الاسلام که پیشوای مذهبی کلیه‌ی مسلمانان شیعه می‌باشد قرار دارد. رهبری مذهبی را در استانها بیوک آقاها یا آقاهای بزرگ برعهده دارند. نامبردگان در شهرهایی که مرکز حکومت است مستقر می‌شوند و در حوزه‌ی حکمرانی بیگلربیگیها نسبت به کلیه‌ی اموری که در حیطة صلاحیت شیخ الاسلام می‌باشد، قضاوت می‌کنند. طرفین دعوا

می‌توانند در موارد بسیار مهم نسبت به رای صادره از طرف آقا‌های بزرگ به شیخ الاسلام و حتی پادشاه مراجعه و تقاضای رسیدگی بنمایند .

در شهرهای بالنسبه مهم ، تعدادی روحانی ازد رجات پایین‌تر هستند که عنوان آقا را دارند و باكمك يك ديگر امور جاری را اداره می‌کنند . روحانیون دیگری به نام ملاها زیر دست آنها هستند که ضمن اجرای امور مذهبی به ختنه‌ی پسران و اجرای صیغه‌ی عقد ازدواج و نماز میت می‌پردازند و روزی دوبار هم در نماز جماعت پیشنمازی می‌کنند . آقاها ضمن نظارت بر کار ملاها خود نیز در خانواده‌ی بزرگان شخصا به اجرای این امور می‌پردازند و از این بابت همانند کشیشهای مسیحی که در کلیساهای کوچک انجام وظیفه می‌کنند، مبالغی به صورت مستمری سالانه دریافت می‌دارند . آنها ضمناً آموزش اطفال رجال را نیز برعهده دارند .

لباس آقاها و ملاها معمولاً شبیه لباس مردمان عادی است و تنها به وسیله‌ی عمامه‌های گرد بسیار بزرگ و شال سفید و عبای گشاد راهراهی از پشم سیاه و سفید ازد یگران تشخیص داده می‌شوند . پهنای عباها نه تا ده پوس و آستین آنها فوق‌العاده گشاد و خیلی کوتاه است . روحانیون نزد کلیه‌ی رجال از احترام خاصی برخوردارند و در همه جا در صدر مجلس می‌نشینند . شخص پادشاه نیز به آنها احترام زیادی می‌گذارد و غالباً دختران خود را به عقد ازدواج آنها درمی‌آورد و از این نظر آنان را بر اعیان تراز اول ترجیح می‌دهد . به گمان من سیاست در این طرز رفتار سهم بزرگی دارد .

سیدها را از این رو چنین می‌نامند که یا از اعقاب مستقیم محمد (ص) هستند یا این که ادعای آن را دارند . به ندرت می‌توان سید دولت‌مندی یافت ولی در بین آنها بینوای مطلق هم وجود ندارد زیرا عنوان سیدی در تمام مشرق زمین بالاترین جواز و بهترین سفارش‌نامه است . آنها به جای کلاه ملی عمامه‌های کبود یا سبز بر سر می‌گذارند .

سیدها به سبب عنوانی که دارند نمی‌توانند به کارهای پست اشتغال ورزند و به این دلیل هیچ‌گونه خدمتی را نزد

رجال قبول نمی‌کنند در صورتی که مردمان عادی که غالباً وسیله‌ی دیگری برای امرار معاش ندارند^۱ به خدمت بزرگان درمی‌آیند. در عوض رجال در تأمین هزینه‌ی زندگی سیدها مشارکت می‌نمایند و شاید در ایران آریایی پیدا نشود که مخارج يك یا دو سید را برعهده نداشته باشد. سیدهای طبقات پایین هنگام برداشت محصول در دهات منطقه‌ای که سکونت دارند دوره‌گردی می‌کنند و هیچ وقت دست خالی برنمی‌گردند. آنها به خانه‌ی کدخدا وارد می‌شوند و این افتخار بزرگی برای کدخداها است. آن‌گاه جارچیها با عجله ورود فلان سید را به دهکده اعلام می‌دارند. سیدها از اهالی دهکده تقاضای احسان و صدقه می‌کنند و در عوض وعده می‌دهند که آنها را نزد جدشان محمد (ص) فراموش نخواهند کرد.^۲ آن‌گاه دهقانان با شتاب هدایای خود را که معمولاً عبارت از گندم، جو، گاه، پنیر، ماست، سرشیر، مرغ، پنبه و غیره و همچنین چند سکه‌ی نقره است به منزل کدخدا می‌برند که در آن‌جا روی هم انباشته می‌شود.

موقعی که کلیه‌ی این هدایا جمع‌آوری شد کدخدا ضیافتی برپا می‌کند که در آن سران دهکده نیز شرکت دارند. کدخدا در این میهمانی به سیدها اطلاع می‌دهد که فلان مقدار جنس برای آنها دریافت شده است و با کمال فروتنی از آنها عذرخواهی می‌کند که نتوانسته است بیش از این جمع‌آوری نماید. ضمناً اظهار امیدواری می‌کند که در سال آینده بتواند مقدار بیشتری فراهم نماید، زیرا جای شك نیست که دعای خیر آنها برای ده فراوانی به بار خواهد آورد. همچنین

۱ - شغل نوکری در ایران نه تنها ننگ نیست برعکس اگر مخدوم در دربار صاحب اعتبار بوده باشد افتخار محسوب می‌شود. چندین بار برآیم اتفاق افتاده که در ضیافتها کسانی از این بی‌سروپاها در کنار من نشسته بودند که تا چند روز پیش با کمال فروتنی بر روی دست من آب می‌ریخته‌اند و در آن مجالس به صورت کاملاً مسخره‌ای حالت صاحبخانه به خود گرفته بودند.

۲ - در ایران آگاهی دادن مرسوم نیست و این امر به وسیله‌ی جارچیها که در کار خود خیلی فرز و چابک هستند صورت می‌گیرد. جارچیها ریسی دارند که عنوان جارچی‌باشی را دارا است.

با نهایت خشوع و خضوع از سیدها تقاضا می‌کند که دستور حمل اجناس را به هر جا که می‌خواهند بدهند. سیدها با تبختر دستور حمل اجناس را می‌دهند و در ضمن به دهقانان مجدداً اطمینان می‌دهند که آنها را نزد اجدادشان فراموش نخواهند کرد سپس دست خود را برای بوسیدن آنهایی که مایلند پیش می‌آورند. آن‌گاه سوار بر اسب می‌شوند و به دهکده‌های دیگری روند تا همین مراسم را به جای بیاورند و چون در نقاط دیگر نیز به همین ترتیب با آنان رفتار می‌شود این سایلان برجسته به طوری که ملاحظه می‌شود دارای منبع درآمد مطمئنی هستند و کافی است سالی یک بار به باج‌گزاران خود سر بزنند. به این ترتیب سیدها مدت دو ماه از خانه‌ی خود غایب هستند و در طول این مدت کوتاه از هر قبیل آذوقه به ارزش هفتصد تا هشتصد تومان جمع‌آوری می‌نمایند. آنها با وجود ظاهر مستمند خود از زندگی بسیار مرفهی برخوردارند و حرمرای این اشخاص مقدس همیشه به طور کامل مجهز است.

سیدها بدون استثنا به حضور بزرگان راه دارند. بزرگان برای سیدها احترام خاصی قایلند و همیشه آنها را در کنار خود می‌نشانند. این افتخار معمولاً اختصاص به شخصیت‌های تراز اول دارد. من غالباً به چشم خود دیده‌ام که این افراد با سرو ریخت کثیف و با پای برهنه داخل چادرهای مجللی گردیده‌اند و نخست وزیر و بزرگترین شخصیت‌ها در برابر آنان برپا خاسته‌اند. سیدها چند دقیقه پس از ورود از هر یک از حضار مبلغ معینی پول طلب می‌کنند و البته کسی جرات امتناع ندارد. گاهی اوقات سیدها از راه لطف پول من را نیز قبول کرده‌اند. به عقیده‌ی آنها کافر بودن من پاکی پول را از بین می‌برد ولی ارزش آن را کم نمی‌کند.

حاجیه‌ها زنان و مردانی هستند که زیارت مکه را به جای آورد‌ه‌اند. پس از مراجعت از مکه به آنها عنوان حاجی خانم یا حاجی خان داده می‌شود و این عنوان تا پایان عمر جلو اسم آنها باقی می‌ماند و حجاج را از دیگران متمایز می‌سازد. در اویش را می‌توان نوعی از مردان مذهبی که گدایی

پیشه کرده‌اند به حساب آورد. در اویش چنانچه تحت تسلط ریسی که بر آنها قدرت نامحدود دارد، قرار نمی‌داشتند غالباً به صورت راهزنان خطرناکی درمی‌آمدند. رفتار روسا با آنها بسیار خشن ولی لازم است. در اویشی که رفتارشان خوب باشد اجازه دارند در نقاط دورافتاده به عبادت بپردازند. اینها مانند سایرین از صدقه‌ی ساکنین دهکده‌های مجاور و مسافرین امرار معاش می‌کنند. بیشتر در اویش بامهارت خاصی خود را به جای مردان مقدس یا تارک دنیاها جا می‌زنند. برخی از آنها سالیان دراز در وضع ناراحت‌کننده‌ای بدون آن که کوچکترین حرکتی بکنند، باقی می‌مانند و همین کافی است که آنها در تمام حول و حوش به پارسایی شهرت یابند. در اویش از بعضی رموز که به درد خانواده‌ها و به خصوص زنهای نازا می‌خورد با اطلاعند. این زنهای گاهی اوقات در نتیجه‌ی دعای در اویش باردار می‌شوند، ولی ممکن است که آبستنی همیشه مولود معجزه نباشد.

در اویش در تمام شهرهای ایران پراکنده‌اند. آنها لباس خاصی بر تن می‌کنند و به جای زنبیل، ظرفی به شکل کدوی خشک شده که به زنجیر آهنی متصل است بر دوش چپ می‌اندازند. در این ظرف در ساعات غذا برای آنها گوشت و پلو می‌ریزند. آنها در کار خود ماهر و فریبکاران زیر دستی هستند. بیشتر آنها ادعا دارند که به وسیله‌ی اوراد و علامات انسان را از گزند نیش مار و عقرب در امان نگاه می‌دارند. گرچه آدم زود باوری نیستم، اما شخصاً چندین بار به چشم خود دیده‌ام که برخی از در اویش خزندگان بسیار خطرناکی را که در مزارع شکار کرده‌اند روی سینه‌ی خود گذاشته، پس از آن که حیوان را تا سرحد امکان تحریک نمودند آن را به درون آستین قبای خود انداخته‌اند. چون خودم به دلیل کافر بودن نمی‌توانستم نزد آنها از رموز کار آگاه شوم، یکی از نوکران ایرانیم را که بسیار هم بزدل بود به این کار وادار کردم.

چندی نگذشت که نوکرمانند در اویش و به خوبی آنها بدون وحشت به افعی و عقرب دست می‌مالید در صورتی که قبلاً به هیچ قیمتی حاضر به این کار نبود. مدت قریب

دو سال که این مرد در خدمت من بود هرگز فرصت لمس کردن این خزندگان را در صورت برخورد از دست نمی‌داد و هرگز از این رهگذر صدمه‌ای متوجه او نمی‌شد. تصور نمی‌کنم که در ایران کسی پیدا شود که از اعتمادی که در این مورد به درویش نموده است، زیان دیده باشد. من مانند نوکر محقق نیستم که افسونگری درویش را که ادعا دارند تنها به وسیله‌ی آوردن و علایم صورت می‌گیرد باور کنم. به احتمال قوی آنها با مهارت خاصی داروهایی استعمال می‌نمایند که پس از مالیدن به علت بوی خاصیتی که دارند برای مدت زمانی زهرگزندگان راخنثی می‌سازد یا حتی از نیش زدن آنها جلوگیری می‌کند. به هر حال این يك واقعیت است و چون با تمام تجسساتی که در این باره نمودم نتوانستم توضیح قانع‌کننده‌ای پیدا کنم، ناچار آن را باور کردم. شاید طبیعی‌دانها برای توجیه آن از من موفق‌تر باشند.

روسای درویش غالب اوقات راه سفر در پیش می‌گیرند و به خانه‌ی بزرگان فرود می‌آیند که در منازل خود از آنها پذیرایی می‌کنند. آنها معمولاً مدت زیادی می‌مانند و بهترین راه برای از سر باز کردن نشان این است که آنچه را که به عنوان صدقه مطالبه می‌نمایند، به آنها بپردازند. آنها ادعایشان خیلی زیاد است و به ندرت ممکن است از آنچه خواسته‌اند به چیز کمتری قانع شوند. چنانچه کسی از برآوردن تقاضای آنها خودداری کند، در جلو خانه‌ی وی مستقر می‌شوند و ماهها بلکه سالها در همان جا باقی می‌مانند. به طوری که آقای موریه می‌نویسد یکی از این درویش از آقای مانسکی (Maneski) نماینده‌ی دولت انگلیس در بصره مطالبه‌ی صد پیاستر نمود و مدت دو سال بر در خانه‌ی او نشست و تا این مبلغ را دریافت نکرد، آنجا را ترك نگفت.

فقیرها (کلمه‌ای که به زبان عربی معنی گدا را می‌دهد) نوعی درویش هستند که به ولگردی و بدون آن که مکان ثابتی داشته باشند در سراسر کشور پراکنده‌اند. دیدارشان نفرت‌آور است و خود را شخصی پست و غالباً بسیار خطرناکند زیرا هیچ‌گونه انضباطی ندارند و از ریسی فرمان نمی‌برند.

لباس فقیرها مانند درویش است با این تفاوت که کلاه بر سر نمی‌گذارند. موهای بلند و زکرده قیافه‌ی آنها را وحشتناک تر می‌نماید. برخی از آنها تعداد زیادی زنگوله به لباس خود می‌آویزند، دوان دوان و فریاد زنان اداهای عجیبی در می‌آورند و با این حرکات ناهنجار حس ترحم مومنین را برمی‌انگیزند. اینها خیال می‌کنند که روح خداوندگار آنها را به جنب و جوش واداشته در صورتی که با يك نظر می‌توان دریافت که این روح شیطان است که بیشتر بر آنها تسلط دارد. فقیرها با يك آلت آهنی که به تیغه‌ای شبیه به ساطور منتهی می‌شود مسلح هستند و بدین ترتیب شهرها، دهکده‌ها، قراء و قصبات و علی‌الخصوص شاهراهها را می‌پیمایند. اگر شخص مسلح نباشد بهتر است در شاهراهها با آنها روبه‌رو نشود زیرا به سبك نجیب زادگان شاهراهها^۳ صدقه طلب می‌کنند و مانند آنها در کیسه‌ی مسافرین شريك می‌شوند، ولی غالباً به طرز کاملاً غیر متساوی محتویات کیسه را تقسیم می‌کنند.

۳ - در انگلستان راهزن شاهراهها را (Gentlemen of High Way) می‌نامند. - م.





درباره‌ی نوروز، رمضان و محرم

نوروز یا سال نو ایرانیان که مطابق ۲۱ مارس است روزتحويل آفتاب به برج حمل می‌باشد. مراسمی که بدین مناسبت برگزار می‌شود از زمان زردشتیان باستان تاکنون حفظ شده است و به‌گمان من نظیر چنین عیدی در تمام مشرق زمین وجود ندارد. در بعضی شهرها این مراسم پانزده روز ادامه دارد که در تمام این مدت بازارها بسته است و هیچ‌کارگری تن به کار نمی‌دهد. روز عید و دو روز بعد در دربار جشن رسمی برپا است. در این مراسم پادشاه، وزرا و نجبا و سپس طبقات پایین‌تر منجمله بازرگانان را به حضور می‌پذیرد. پس از اجرای این تشریفات، پادشاه در پایتخت و شاهزاده‌ها در حوزهای فرمانروایی خود بر تخت می‌نشینند و به اشخاصی که افتخار معرفی به حضورشان را پیدا می‌کنند هدایایی می‌دهند و یا از آنها هدایایی می‌پذیرند. هدایایی که معمولاً به پادشاه و شاهزادگان تقدیم می‌شود، عبارت است از اسبهای اصیل، سلاحهای زیبا، پارچه‌های زریفت و انواع پارچه‌های گرانبها، شال کشمیر، پوستهای اعلا، قند، قهوه، چای، مربا، شربت و غیره. مجموع هدایایی که بمپادشاه داده می‌شود، دو میلیون فرانك ارزش دارد و این سوای هدایایی است که استانداران غایب از فرستادن آنها هرگز کوتاهی نمی‌کنند تا در این روز پرشکوه به حضور پادشاه تقدیم گردد. اما هدایایی که شاهزاده‌ها دریافت می‌دارند به نسبت اهمیت آنها است. هنگامی که با اشاره‌ی شاه یا شاهزادگان معلوم شد که هدایا

مورد قبول واقع شده است تقدیم کنندگان سه بار تعظیم می‌کنند، از تالار خارج می‌شوند و در انتهای حیاط یا باغی که مشرف به تالار است صف می‌کشند. تا به حال دیده نشده است که پادشاه هدیه‌ای را رد کرده باشد، زیرا کلیه هدایا قبلاً مورد بررسی پیشکش‌نووی (بازرس هدایا) قرار گرفته، شایستگی آنها برای تقدیم به حضور پادشاه مورد تصویب وی واقع شده است.

عیدی پادشاه و شاهزادگان عبارت از سکه‌های طلا و نقره است که به تازگی برای سال نو ضرب شده، به دست خودشان به اشخاص می‌دهند. دریافت کنندگان به هنگام دریافت عیدی زانو می‌زنند، آن را دودستی گرفته به پیشانی خود می‌گذارند. سپس بلند می‌شوند و تعظیم‌کنان دور می‌شوند. شاهزاده ولیعهد که عنوان نایب السلطنه‌ی آذربایجان را دارد به همین ترتیب رفتار می‌کند و به هر یک از افسران قشون که در تبریز حضور دارند عیدی می‌دهد و برای آنهایی هم که در ماموریت هستند به همان اندازه منظور می‌دارد.

پادشاه در این روز برای فرزندان خود و استانداری‌هایی که خدمات آنها مورد رضایت او است لباس افتخار می‌فرستد که معمولاً قبای زریفت یا نقره بافی است که بر حسب اهمیت آنهایی که آن را دریافت می‌دارند ارزش بیشتر یا کمتری دارد. لباس افتخار با تشریفات خاصی بسته بندی می‌گردد و به دست اشخاصی که در دربار مقام والایی دارند سپرده می‌شود. این اشخاص همراه با عده‌ی کثیری از ملتزمین آن را به شخص مورد نظر در هر کجا که باشد می‌رسانند. این لباسها خلعت نامیده می‌شوند. کسی که به دریافت خلعت مفتخر شد سه روز پیایی آن را در بر می‌کند و در این مدت میهمانیهای بزرگی می‌دهد که کلیه‌ی محترمین در آن شرکت دارند. دعوت از کلیه‌ی اشخاص از این جهت است که علاوه بر رونق بخشیدن به ضیافت درجه‌ی تقرب خود را نزد پادشاه به صورت گویایی به آنها بشناسانند.

هنگام دریافت خلعت از طرف شاهزادگان نیز تشریفات پرزرق و برقی انجام می‌گیرد که شرح آن به اختصار در زیر می‌آید.

حامل خلعت شخص گیرنده را قبلا از روز ورودش آگاه می‌نماید. شاهزاده در دو یا سه فرسخی محل اقامت خود چادر وسیع و مجللی برپا می‌کند و در روز معین همراه با تمام درباریان که جملگی با سلاحها و لباسهای عالی براسبهای اصیل سوارند به سوی محل برگزاری تشریفات می‌رانند. شاهزاده پس از ورود بر تخت می‌نشیند و پیام آور والا مقام را به حضور می‌پذیرد. شخص اخیر پس از اظهار تعارفات خلعت را که بر بالش مخمل زردوزی قرار داده شده است، عرضه می‌دارد. شاهزاده برپا می‌خیزد و خلعت را در حال تعظیم دو دستی می‌گیرد و بر پیشانی می‌گذارد. آن‌گاه به خلوت می‌رود و لباس را دربر می‌کند و کلاه شاهزادگی بر سر می‌گذارد و با صدای موزیک و شلیک توپخانه به چادر برمی‌گردد. سپس با غذا های بسیار لذیذ از حضار پذیرایی می‌شود. در موقعی که میهمانان مشغول صرف غذا هستند شاهزاده با زنهایی که همراه خود آورده است خلوت می‌کند. برای زنهای هم چاشت بسیار خوبی فراهم می‌آورند. چند لحظه بعد به همان ترتیبی که آمده بودند به شهر بازمی‌گردند.

بازگشت شاهزاده به شهر به وسیله‌ی شلیک توپ اعلام می‌گردد. این شلیک تا زمانی که شاهزاده وارد قصر می‌شود ادامه دارد. در آن جا کلیه‌ی افراد دربارش به او تبریک می‌گویند. سپس وارد حرmsرا می‌شود و در آن جاپس از شنیدن تبریکات زنهایش بقیه‌ی روز را با آنها می‌گذرانند. مراسم جشن با آتشبازی، که در محوطه‌ی کاخ به عمل می‌آید، پایان می‌پذیرد. بیگلریگیها یا حکامی که از طرف پادشاه یا شاهزادگان به شرح تشریفات که در فوق ذکر شد به دریافت خلعت نایل می‌شوند از فرصت استفاده می‌کنند و آن‌چه لازمه‌ی تجمل است به کار می‌برند تا به مردم نشان دهند که تا چه اندازه مورد عنایات شاه یا شاهزادگان قرار دارند.

رمضان که ماه نهم سال است در تمام کشورهای مسلمان ماه روزه‌داری است. در طول این ماه هیچ کس، اعم از زن یا مرد، نمی‌تواند قبل از غروب آفتاب چیزی بخورد یا بیاشامد و یا صرف دخانیات بنماید اما از این لحظه به بعد روزه داران

ریاضت روز را چندین برابر جبران می‌کنند و شبها را به بی‌بندی و باری و خوشگذرانی سپری می‌کنند. فی الجمله در سراسر این ماه شب‌جانشین روز می‌شود. هنگام شب بازارها باز و چراغانی است و مردم برای گردش و دیدار يك دیگر به آنجا می‌روند. بزرگان ضیافت‌های باشکوهی برپا می‌کنند که تا سپیده دم طول می‌کشد ولی به محض این‌که بتوان نخ سیاه را از نخ سفید تشخیص داد (به طوری‌که در قرآن بیان شده است) ساعات روزه دوباره شروع می‌شود و تا غروب آفتاب ادامه می‌یابد. در این مدت روزه داران ساعات روز را می‌خوابند و به ندرت در کوچه‌ها دیده می‌شوند. روزه داران موقعی که ماه رمضان به چله‌ی تابستان می‌افتد به شکنجه‌ی سختی دچار می‌شوند و تشنگی به شدت آنها را عذاب می‌دهد. با این حال حاضرند جان خود را از دست بدهند و قطره‌ای آب برای تسکین عطش خود ننوشند. من غالباً شاهد بوده‌ام که روزه داران با بی‌صبری تمام در انتظار غروب آفتاب بوده‌اند تا حریصانه خود را به کوزه‌ی آب یا هندوانه‌ای برسانند و عطشی که آنها را از پا درآورده است فرو نشانند.

البته عده‌ی زیادی به خصوص در طبقات بالا پیدا می‌شوند که به ریاضت‌های ماه رمضان تن در نمی‌دهند. آنها به مانند بعضی کاتولیک‌ها که با این‌که در ایام پرهیز از خوردن گوشت ممنوعند، بدون توجه به مسایل اخلاقی و وجدانی مطابق معمول به اکل و شرب می‌پردازند. روزی در ایام ماه رمضان منزل یکی از منشی‌های وزیر بودم. برایم دستور آوردن میوه داد و خود پیش از من شروع به خوردن کرد. با ملاحظه‌ی تعجب من اظهار داشت که با پرداخت کفاره خود را مبری خواهد کرد.

محرم ماه نخست سال اسلامی است. در روز دهم این ماه سالگرد شهادت حسین (ع) پسر خلیفه‌ی مسلمانان علی (ع) را که

۱ - حسین (ع) که از شناسایی خلافت یزید بن معاویه خلیفه‌ی دوم بنی امیه سر باز زد مجبور به ترک مدینه گردید و به مکه رفت. مردم کوفه وی را دعوت کردند که به شهرشان که مطمئن‌تر است برود. حسین (ع) به اتفاق فرزندان و اقوامش که جمعا ۷۲ سوار بودند

پیرو او هستند با مراسم خاصی برگزار می کنند. فاجعه ای قتل امام حسین (ع) انگیزه ی عزاداری و برگزاری مراسمی توأم با صحنه سازی است. این مراسم اشکهایی را که از اندوه واقعی سرچشمه می گیرد سرازیر می کند و پیروان غیور علی (ع) را که بر آن ناظر هستند شدیداً به هیجان می آورد.

پیش از ظهر نه روز اول صحنه های مختلفی از وقایعی که قبل از پایان غم انگیز حسین (ع) اتفاق افتاده است نمایش داده می شود. چون جزئیات این مراسم برای خارجیان جالب نیست و ممکن است موجب شود که از موضوع خارج شوم از این رو فقط به ذکر این نکته اکتفا می کنم که در تمام این مدت نه روز جز صدای شیون و فریاد که با اسم حسین (ع) درهم است چیز دیگری به گوش نمی رسد. بعضیها که بیش از دیگران از خود بی خود هستند در حالی که لباسهای پاره پاره بر تن دارند در دسته های چهل پنجاه نفری از کوچه ها عبور می کنند و فریاد یا حسین می کشند. صورت آنها پوشیده از خون است. آنها با قمه به بازو و سینه ی خود ضربه هایی وارد می کنند و زخمهای عمیقی به وجود می آورند که غالباً خطرناکند.

این صحنه های مهیج در کوچه ها، میادین عمومی و در منازل دولتمندان نمایش داده می شود. نمایشها در حضور شاه ابهت بیشتری دارد اما مهمترین مرحله ی نمایش که در روز دهم یعنی روز فاجعه به روی صحنه می آید از همه شگفت انگیزتر و جالب تر است. یکی از درباریان ایفای نقش حسین (ع) را بر عهده می گیرد و در دنبال او سوارانی به تعداد آنها یی که حسین را به هنگام عزیمت به کوفه همراهی کرده بودند به میدان می آیند. ناگهان به وسیله ی عبید، که چند هزار سپاهی زیر فرمان دارد غافلگیر می شوند، اما حسین (ع) که حاضر به تسلیم نیست با همراهان ناچیز خود دلاورانه می جنگد ولی

به طور کامل پنهانی روانه ی کوفه گردید ولی در راه به عبید سردار یزید برخورد کرد. عبید با ده هزار سوار حسین (ع) و همراهان را محاصره کرد. در این نبرد پس از آن که همگی دلاورانه جنگیدند بالاخره در برابر خیل دشمنان تا نفر آخر به قتل رسیدند.

سرانجام در برابر انبوه دشمنان همگی از پا درمی آیند. من
از دیدن این صحنه که با دقت هرچه تمامتر اجرا گردید غرق
در تعجب شدم. در این صحنه که به طور بی نظیری به واقعیت
نزدیک بود با این که بیش از چهار هزار سوار در آن شرکت
داشتند و همگی بدون نظم و احتیاط و به ظاهر با بغض
و عناد به جان هم افتاده بودند هیچ گونه تصادفی رخ نداد.
نظیر این مراسم در میان قبایل و طوایف مختلف با تغییراتی
اجرا می شود ولی اساس آن همیشه یکی است.



درباره‌ی شاه ، زنان و فرزندان او

پادشاه ایران فتحعلی شاه برادرزاده‌ی آغامحمدخان خواجه است که در گرجستان به وسیله‌ی یکی از پیشخدمتهای خود^۱ به قتل رسید. وی قبل از جلوس بر اریکه‌ی سلطنت، به نام باباخان والی فارس و شیراز بود. در آن زمان تاج و تخت ایران مدعیان بی‌شماری داشت که از اعقاب سلاطین قبلی یا خانهای یاغی بودند. مدعیان سلطنت ضمانت‌قسمتی از قشون را تحت فرماندهی خود داشتند و امیدوار بودند تا به یاری مثنی طرفدار ادعای خود را به کرسی بنشانند. یکی از این مدعیان کوچک خان بود که سعی می‌کرد تا سپاهیان‌ش را که در آن موقع در مرزهای گرجستان مستقر بودند با خود همراه نماید، اما برادرش باباخان که از همه‌ی رقیبان ماهرتر و سبیه کارتر بود به جای آن که مثل آنها وقت خود را در تکاپوی قشونی که صفوف آن از هم گسیخته و در حال انحلال بود تلف نماید مستقیماً به تهران رفت و پس از آن که خزانه‌ی سلطنتی را متصرف گردید، بدون زحمت پادشاهی خود را اعلام نمود که مورد شناسایی اطرافیان و قشون واقع گردید و سپاهیان به او ملحق شدند.^۲ پادشاه برادرش کوچک خان را به تهران احضار

۱ - پیش به معنی جلو و خدمت به معنی مستخدم است. آقای اولیویه تصور کرده که پیشخدمت نام قاتل است در صورتی که نام قاتل الله‌وردی است که اصلاً ترکمن بوده، به تحریک صادق خان ارباب خود را با دشنه از پای درآورده است.

۲ - با آن که از ناحیه‌ی حاج ابراهیم نخست وزیر وقت با مشکلاتی مواجه

کرد و با این که دوستی بسیار نزدیکی آنها را به هم پیوند می داد دستور کور کردن او را داد. این عمل که در تمام دنیا منتهای وحشیگری محسوب می شود يك اقدام احتیاطی همراه با دوراندیشی تلقی گردید. آن چه مسلم است این عمل تغییری در دوستی دو برادر نداد زیرا پادشاه تا زمان مرگ برادر کوچکش که چندی پس از این واقعه روی داد روزی دو تا سه بار او را می دید و منتهای مهربانی را در حق وی به جا می آورد. پادشاه همواره تاسف خود را از این عمل که اجباراً و به منظور امنیت کشور صورت گرفته بود به او ابـرـاز می داشت.

پادشاه پیش از این جریان خود را برای سرکوبی صادق خان که از طایفه شقاقی بود آماده می نمود. این مدعی تاج و تخت که به تحریک او آغا محمد خان عموی پادشاه به قتل رسیده بود، قسمتی از قشون گرجستان را که تعداد آن بالغ بر ده هزار سپاهی می شد به سوی خود جلب نموده بود. دو حریف در جلگه‌ی میانه مقابل هم قرار گرفتند. در این موقعیت تقریباً کلیه‌ی افراد قشون خان او را ترك نمودند و به اردوی شاه پیوستند و بدین ترتیب صادق خان چاره‌ای جز فرار نداشت. او به کوههای قرا داغ پناه برد و از آن جا برای بابا خان پیام فرستاد که اگر او را به جان امان دهد زند او می رود و خود را تحت فرمان وی قرار خواهد داد و پادشاه هم قول شاهی داد که قصد جان وی نکند. صادق خان به تهران رفت که خود را به شاه معرفی کند، ولی فتحعلی شاه بلافاصله دستور بازداشت او را داد و در اتاقی محبوسش ساخت. به دستور شاه در و پنجره‌ی این اتاق را تیغه کردند تا از گرسنگی بمیرد. پادشاه معتقد بود که بدین ترتیب به قولی که به صادق خان داده که او را اعدام نخواهد کرد وفا نموده است. من این اتاق را که زندانی نگون بخت در آن جا جان سپرده

نشد و از این رو موفقیت خود را به ویژه مدیون او بود، با این حال این مرد سالخورده را که مورد احترام همگی است و شایستگی آن را نیز داشت بابتی رحمی عجیبی کشت و زن‌ها و بچه‌هایش را به غلامی فروخت و کلیه‌ی اموال خانواده را تصاحب کرد.

بود دیدم. همراهان من تعریف کردند که موقعی که برای بردن جسد به این اتاق وارد شدند مشاهده کردند که زندانی مچ دست چپ خود را خورده است.

با این حال هنوز رقیب دیگری به نام الله قلی خان وجود داشت که از دیگران خطرناکتر بود. این شخص که به اصفهان رفته بود در اصفهان و تمام فارس و ولایات مجاور او را به عنوان شاه می شناختند. پشتیبانی آنها به قدری باعث تقویت وی شد که ممکن بود برای پادشاه فوق العاده خطرناک باشد ولی واقعهای که بی شباهت به معجزه نبود، باعث نجات پادشاه گردید. مردی از ایل افشار به نام حسین خان^۳ که بسیار شجاع، نیرومند و کاردان بود فرماندهی سوار نظام باباخان را بر عهده داشت. این مرد که بی باکی و بی غرضیش کرارا به منصفی ظهور رسیده بود قلب و اعتماد تمام آنها را که تحت فرماندهی او بودند به دست آورده بود. حسین خان که به فراست دریافته بود که پادشاه از این که نیروی این مدعی آن هم در مهمترین ولایات ایران دایمارو به تزايد است بسیار اندوهگین می باشد بدون آن که کلمه ای بر زبان آورد در راس سی تن از سپاهیان دلاورش که از هر جهت مورد اطمینان وی بودند، عازم اصفهان گردید. موقعی که به نزدیکی پایتخت الله قلی خان رسید چند روزی خود را در حوالی شهر پنهان نمود به این امید که الله قلی را در شکارگاه و یا حین گردش غافلگیر نماید. اما از تصادف روزگار یا به تربیگویییم حزم و احتیاط این شاهزاده که هنوز از قدرت خود تا آن اندازه اطمینان نداشت که جرات خارج شدن از شهر را با تعداد کمی محافظ داشته باشد در مدت هشت روزی که حسین خان انتظارش را می کشید از قصر خارج نشد. حسین خان از ترس این که مبادا غافلگیر یا شناخته شود تصمیم گرفت که به قصر الله قلی حمله ور شود و از این رو مردان خود را به دور خویش جمع نمود و از آنها پرسید آیا به قیمت جان حاضرند به دنبال او بروند؟ همگی يك صدا جواب دادند که ترجیح می دهند هزار بار جان

۳ - حسین خان اکنون حاکم ایروان و ولایت آران می باشد.

خود را از کف بدهند، ولی او را رها نکنند. آن‌گاه تدارکات لازم را فراهم نمود و سرشب به سوی شهر حرکت کرد. از شهر به تاخت گذشت و به طور مستقیم به سمت قصر رفت. بایست تن از همراهان از اسب پیاده شد و ده نفر دیگر را به مراقبت از اسبها گماشت. آن‌گاه بدون آن‌که تردیدی به خود راه بدهد، با همراهانش از میان کلیه‌ی محافظین که او را به جای یکی از روسا گرفته بودند^۴، بدون آن‌که با مقاومتی رو به رو بشود، گذشت و بدین ترتیب وارد دیوان خانه شد. در این جامستقیما به سوی الله‌قلی که در میان درباریان نشسته بود رفت و دشنه‌ی خود را در قلب او فرو کرد و برق‌آسا خارج شد. حسین قبل از آن‌که حاضرین ضارب را بشناسند بر اسب خود سوار بود. او دوباره از شهر به تاخت عبور کرد و خود را به بیراهه زد و بدین ترتیب از خطر تعقیب در امان ماند. وی پس از چهار روز به تهران رسید و به حضور شاه که از او بی‌خبر بود شتافت. فتح‌علی شاه به مجرد این‌که از این خبر خوش‌آگاه گشت وی را پذیرفت و همان‌طور که می‌توان تصور کرد او را در آغوش گرفت و به پاداش چنین خدمت برجسته‌ای حکومت ایالت و قلعه‌ی ایروان را که سالانه دویست و پنجاه هزار تومان برابر پنج میلیون فرانک عایدی دارد به وی سپرد. من شخصا این مرد عجیب را که با وجود هفتاد و سه سال سن همچنان فعال باقی مانده است از نزدیک می‌شناسم. او که شخصا فرماندهی قشونش را برعهده دارد در سواری از سربازان جوان تحت فرماندهی چابکتر است. با اطمینان می‌گویند که وی دارای خزانه‌ی عظیمی است که در زیرزمینهای قلعه پنهان کرده است. در حقیقت علاوه بر عوایدی که وصول می‌کند هر چند یک بار به گرجستان و ترکیه قشون می‌کشد و با غنایم هنگفتی برمی‌گردد که قسمت اعظم آن را برای خود نگاه می‌دارد. از عوایدی هم

۴ - در ایران شرفیابی به حضور شاه هنگامی که در دیوان خانه نشسته، بسیار آسان است. برای این امر کافی است شخص لباس فاخری دربر و تعدادی ملتزم به دنبال داشته باشد. محافظین که همه‌ی بزرگان مملکت را نمی‌شناسند به تصور این‌که این شخص یکی از آنها است بدون کوچکترین پرسش اجازه‌ی عبور می‌دهند.

که وصول می‌کند مطلقا به شاه یا ولیعهد حساب پس نمی‌دهد.^۵ شهرت دارد که زیباترین زنان ایران را در حرمسرایش گرد آورده است، اما برای این که کسی از آن‌چه در حرمسرایش می‌گذرد آگاه نشود نهایت احتیاط را به جا می‌آورد، منجمه هرگز به شوهر دادن خواهرش که در سال ۱۸۱۳ سی و چهار ساله بود رضایت نداد زیرا می‌ترسید که خواهرش رازهایی را که او تا این اندازه در کتمان آن می‌کوشد افشا نماید.

بامرگ الله قلی‌خان دیگر رقیبی برای شاه نماند و از این پس در تمام ایران، یعنی کلیه‌ی نقاطی که در زمان سلطنت آغامحمدخان تحت فرمانروایی او بود صاحب قدرت گردید.^۶ در این میان خان ایالت طالش با حمایت روسها اعلام استقلال نمود ولی دیری نگذشت که روسها این منطقه را به موجب عهدنامه‌ی صلح اخیر به تصرف خود در آوردند.

در این موقع پادشاه تصمیم گرفت که برای امنیت کلیه‌ی ایالات بخصوص آنهایی که مدتها در حال بی‌نظمی و اغتشاش بودند و هنوز به طور کامل تمکین ننموده بودند، اقدامات موثری به عمل بیاورد.^۷ از این رو به هر یک از ایالات یکی از فرزندان خود را با عنوان بیگلربیگی گسیل داشت و به آنها اختیارات نامحدودی در موارد اضطراری تفویض نمود.^۸ با این تدبیر در کلیه‌ی ایالات به استثنای خراسان^۹ که مردم ناآرام و فتنه جویش حتی با نثار جان و مال خود همواره در صدد تحصیل استقلال بوده‌اند، آرامش برقرار گردید.^{۱۰} از این پس جملگی به قدرت کامل و مطلق پادشاه تسلیم شدند و گردن نهادند.^{۱۱} چندی بعد پادشاه برای تامین ادامه‌ی سلطنت در دودمانش پسر دوم خود عباس میرزا را به جانشینی خود برگزید و از این پس وی عنوان ولیعهدی را دارا گردید.^{۱۲} تعیین جانشین از این جهت بود که تصاحب تاج و تخت غالبا مورد منازعه و به قیمت جان مدعیان تمام می‌شد.^{۱۳}

۵ - فتحعلی‌شاه بعدا بخش بزرگی از این استان را وادار به تمکین نمود و تصور می‌رود دیری نخواهد گذشت تا بقیه‌ی خراسان هم تحت سلطه‌ی وی قرار گیرد زیرا با عقد پیمان صلح قادر خواهد بود تمام نیروی خود را برای سرکوبی آشوبگران به کار ببرد.

انتخاب در جهت مخالف منافع محمدعلی میرزا پسر ارشدش که حکمران ایالت کرمانشاه می باشد صورت گرفت.

انتخاب عباس میرزا به ولایتعهدی از طرف پادشاه کاملاً عاقلانه بود زیرا نه تنها در میان فرزندان او همه لایق ترو مطلع تر است، بلکه با خصوصیات اخلاقی و بشر دوستیش بر دیگران امتیاز دارد و علاوه بر آن استعداد خاصی در شناسایی مردم و جلب محبت آنان دارا است.

بیم آن دارم که به دلیل دلبستگی شدید و حس حقشناسی قلبی که نسبت به این شاهزاده دارم، چنانچه بخواهم محاسن او را آنچنان که هست برشمرم، متهم به جانبداری گردم. از این رو با این که یادآوری نیکبها و ستایش از ضمیر و الایش را بر خود وظیفه مقدسی می دانم به این مبحث که بی اندازه برایم عزیز است خاتمه می دهم. عباس میرزا امروز نه تنها برازنده ترین و دلاورترین شاهزاده ها در آسیا است بلکه از تمام آنهایی که در این قسمت از دنیا فرمانروایی می کنند انسان تر و مهربان تر است.

محمدعلی میرزا از این که پادشاه به ضرر او برادر کوچکترش عباس میرزا را بر او ترجیح داده، خشمگین گردید زیرا ولیعهدی را قانوناً حق خود می دانست. محمدعلی میرزا با طبیعت خشنی که دارد نتوانست جلوی خود را بگیرد و از این رو فوراً راهی تهران شد و پدر را به باد ملامت گرفت. پادشاه به ناچار جواب داد که مطمئن است با نقض قوانین کشور در مورد تعیین ولیعهد، در میان بزرگان که طبعاً با نوآوریها در کشور مخالفند، برای خود دشمنانی می تراشد. آنها بدعتهای اخیر را با جاه طلبیهای غرورآمیز خود متناقض می دانند و از تکرار این نوآوریها که همیشه در ید قدرت پادشاه است بیم دارند کما این که حکام سعی کردند با معمول نمودن انضباط اروپایی و به ویژه تشکیل قوای منظم مخالفت به عمل بیاورند. مخالفت آنها از این جهت بود که سازمان جدید کلیه قدرتهای نظامی را که تا آن تاریخ در دست حکام بود، از آنها سلب می کرد و زمام امور به طور مطلق در دست پادشاه قرار می گرفت. شاهزاده ولیعهد مدبرانه اصل

غیر محلی بودن قوا را برگزید، زیرا تشخیص داده بود که واحد های غیر محلی در مواردی که اجرای او امر شاه مطرح است توجهی به دستورهای بیگلربیگیها ندارند .

فتحعلی شاه هنگامی که دید گستاخی پسرش به دلیل ضعفی که نشان داده افزون می گردد ، به وی اخطار کرد که اراده اش بر این قرار گرفته است و او باید آن را محترم شمرد مضافا به این که باید به خاطر داشته باشد که مادرش کنیز بوده ، در حالی که برادرش عباس میرزا پسر یکی از زنهای متشخص ایل قاجار است . نظر بر این است که سلطنت به شاهزادگانی که از شاهزاده خانمهای اصیل به دنیا می آیند ، منتقل گردد و پایدار بماند . محمدعلی میرزا که موافقت پنهانی برخی از بزرگان را جلب کرده بود با گستاخی جواب داد که شجاعت را از پدر به ارث برده است نه از مادر و چنانچه پادشاه رعایت عدالت را در باره ی او ننماید قادر است حقوق حقه ی خود را به دست آورد زیرا قانون به نفع وی می باشد و سرپیچی از قانون شایسته ی تخت و تاج سلطنت نیست . آن گاه دست به قبضه ی شمشیر خود برد و گفت حال که نمی دانید چه می کنید و رفتارتان مانند پیرزنها است ، این شمشیر بین ما قضاوت خواهد کرد و از این پس تنها مدافع قانونی من خواهد بود . پادشاه که به حق از لحن عتاب آمیز بی ادبانه ی پسرش به خشم آمده بود دستور داد که فوراً او را بازداشت نمایند ولی دیگر دیر شده بود زیرا محمدعلی میرزا با عده ای از مردان جسور برگزیده اش راه کرمانشاه را در پیش گرفته بودند .

محمدعلی میرزا، به محض ورود به کرمانشاه تصمیم پدر را به اطلاع همگان رساند و شروع به تجهیز قوا نمود که در مدت کوتاهی آماده شدند . با این حال خواه به این دلیل که حمله ی آشکار به پدرش را دور از احتیاط می دانست و یا این که تشخیص داده بود که وسایل و تجهیزاتی^۶ در مقابل

۶ - او می تواند حداکثر سی هزار سوار نظام چریک که همگی بسیار شجاع و ورزیده و به طور کامل فدایی او هستند بسیج نماید .

قوای منظم دولتی تاب مقاومت ندارد، از فکر حمله منصرف شد.
 ترس او بیشتر از توپخانه بود که گرچه در آن موقع نارساییهای
 داشت، برای نابود کردن وی کفایت می کرد. دلیل دیگری
 هم که باعث انصراف وی شد این بود که از ضعف پدر در برابر
 پول آگاهی داشت و امیدوار بود بلکه بتواند از این راه نظر
 مساعد او را به سوی خود جلب نماید. در این موقع که قوای
 او کاملاً آماده شده بود ناگهان بدون آن که اعلان جنگ بدهد
 به سلیمان پاشا والی بغداد حمله ور شد. سلیمان پاشا که
 غافلگیر شده بود، کاملاً مغلوب و مجبور به پرداخت غرامت
 جنگی هنگفتی گردید که آن را عیناً برای شاه فرستاد.
 فتحعلی شاه با این پول در کنار رودخانهی کرج در هفت
 فرسخی مغرب تهران قصر مجللی با قریه‌ی کوچکی به نام سلیمانیه
 بنا کرد تا خاطره‌ی پاشایی را که مخارج آن را متحمل شده بود،
 زنده نگاه دارد.

اما این امر تغییری در تصمیم قبلی پادشاه نداد و برای
 این که هرگونه امیدی را از پسر سرکشش سلب نماید بلافاصله
 عباس میرزا را رسماً جانشین خویش اعلام کرد و به بزرگان و
 تمام پسرانش صریحاً فرمان داد که در غیاب وی باید کلیه‌ی
 احتراماتی را که نسبت به او رعایت می نمایند در بساطه‌ی
 عباس میرزا مرعی دارند. همگی دستور شاه را اطاعت کردند و
 در صورت ظاهر احترام بیشتری برای او قایل شدند ولی در
 باطن از وی تنفر داشتند، زیرا هر يك از برادران امیدهای
 باطلی در دل می پروراندند که پس از مرگ پدر جای او را
 بگیرند. اگر چنین روزی فرا رسد، دوران بدبختی از سر گرفته
 می شود و ایران بار دیگر در هرج و مرج غوطه ور خواهد گردید
 زیرا هر يك از شاهزادگان در حوزه‌ی حکمرانی خود طرفدارانی
 پیدا می کنند و به جان هم خواهند افتاد و تا موقعی که یکی از
 آنها موفق به سرکوبی و مطیع کردن دیگران نشود کشت و کشتار
 ادامه خواهد یافت.

فتحعلی شاه که اکنون قریب پنجاه سال از عمرش می گذرد
 باقد بلندی که دارد روزی خوش قیافه‌ترین مرد کشورش بوده،
 ولی تندرستی وی به تدریج به سبب شیوه‌ی زندگی روزمره اش رو

به خرابی است. پشتش بسیار خمیده و اندامش به طور وحشتناکی لاغر است. به سختی روی پا می ایستد و صدایش که سابقا بلند و زنگ دار بود، اکنون بم و مانند آن است که از ته قبر بیرون می آید و صدای اشخاصی را به خاطر می آورد که با مهارت طوری حرف می زنند که گویی صدا از شکمشان در می آید. در حرمرای خود دارای قریب هفتصد زن است که با همه ی آنها معاشرت دارد. از این عده بیش از سیصد نفر زنان رسمی وی هستند. در بین زنهای تعداد کثیری هم دختران جوان پیدا می شوند که بزرگان از تمام نقاط کشور برای او فرستاده اند. شاه معمولاً يك بار با این دختران همبستر می شود، بعداً آنها را به افسران می بخشد که از برخورداری از این امتیاز بسیار فخر و مباهات می کنند. افسران از این فرصت استفاده می کنند و میهمانیهای بسیار مجللی برپا می سازند که پادشاه با حضور خود آنها را قرین افتخار می نماید. زیاده رویهای پادشاه در عیاشی بی حد و حساب است، ولی امروز با توجه به وضع نامساعد مزاجی و اصرار پزشکش فقط هر سه روز يك بار زنهای را به حضور می پذیرد. ضمناً پادشاه چند سالی است که مومیا به کار می برد. مومیا يك نوع ماده ی قیری است که از شکاف تخته سنگی در حوالی شیراز کم کم خارج می شود. از قراری که می گویند چنانچه این ماده را به صورت محرك استعمال نمایند دارای خاصیت ویژه ای می باشد. از این رو استفاده از آن منحصر به پادشاه اختصاص دارد و برای حفاظت از این تخته سنگ آن را محصور نموده، نگهبانیش را به عهده ی اشخاص مطمئن سپرده اند. جمع آوری مومیا در حضور مقامات رسمی به عمل می آید که آن را در جعبه های نقره می ریزند و پس از مهر و موم برای شاه می فرستند. با این حال گاهی اوقات، اما به ندرت پادشاه مقدار کمی از آن را به اشخاصی که نسبت به آنها التفات خاصی دارد می بخشد.

شاه هیچ وقت حرمرایش را ترك نمی گوید. در حرمرای تعداد زیادی خواجه هست که دقیقاً مراقب برآوردن کوچکترین تمایلات او هستند. فقط پسران شاه، آن هم هنگامی که احضار شوند، حق ورود به حرمرای دارند. هیچ يك از زنان

حق نشستن در حضور او را ندارند و به ندرت چنین اجازه‌ای را حتی به همسر اولش که مقام ملکه را دارد می‌دهد.
فتحعلی‌شاه همیشه غذا را در حرمرایش صرف می‌کند و آشپزیش را زن‌ها برعهده دارند. حمام را نیز در حرمرسا می‌گیرد و در آن‌جا هم زنان خدمتش را می‌کنند. برخی از آنها به رقص و آواز می‌پردازند در حالی که دیگران وظایف دلاک را که در بخش پنجم شرح آن را داده‌ام برعهده دارند.

هر چند تن از زنان شاه، در گروه‌های مساوی، زیر نظر يك خواجه‌ی مخصوص هستند و خود خواجه‌ها هم تحت فرمان يك رییس که عنوان خواجه باشی را دارد قرار دارند. خواجه‌ها همه روز از خواجه باشی دستورهای لازم برای ترتیبات نظم داخلی اندرون دریافت می‌دارند. خواجه باشی همواره مورد احترام زنان شاه می‌باشد به این امید که آنها را به حضور شاه بفرستد، زیرا پادشاه هر موقع که دختر تازه‌ای در اختیار نداشته باشد غالباً با انتخاب خواجه باشی موافقت می‌کند. از این جهت زنانی که به وسیله‌ی خواجه‌باشی به خوابگاه شاه راه می‌یابند نسبت به وی حقشناس می‌شوند و تا زمانی که خود مورد التفات شاه هستند خواجه‌باشی را یاری می‌کنند تا او نیز همچنان مورد عنایت شاه باقی بماند. اما در صورتی که از وی ناراضی شوند برضد او توطئه می‌کنند و پاپوش می‌دوزند که بالاخره به نابودی او تمام می‌شود، زیرا پادشاه به جای غضب کردن به این‌گونه اشخاص، فرمان قتل آنها را می‌دهد تا اسراری را که بر آن وقوف دارند با خود به گور ببرند.

به هنگام عزیمت من از ایران پادشاه تعداد کثیری فرزندان داشت که شصت و چهارتن از آنها پسر بودند. اما در باره‌ی دختران وی، بنا به اطلاعاتی که از شخص موثق به دست آوردم عده‌ی آنها به صد و بیست و پنج نفر می‌رسید. ضمناً بسیاری از زن‌های هم‌باردار بودند. من راه دیگری برای تحقیق در این مورد نداشتم، زیرا ایرانیان هرگز از زنان و به خصوص از دختران خود سخن نمی‌گویند و بدترین تعارفات آن است که شخص از حال و احوال آنها جويا شود. ایرانی‌ها داشتن دختر را نوعی ننگ می‌دانند و به همان اندازه که از تولد پسر

احساس سربلندی می‌کنند ، به همان اندازه از تولد دختر ساکت و کج خلق می‌شوند . در مورد اخیر ، یعنی موقعی که دختری به دنیا می‌آید کمتر در باره‌ی تولدش صحبت می‌شود . اما اگر نوزاد پسر باشد شتابان خود را به پدر می‌رسانند و کلاهش را برمی‌دارند و می‌گویند مژدگانی بد هید صاحب پسری شده‌اید . در این حال لباسی که پدر برتن دارد ، به مژده آورنده تعلق می‌گیرد و رسم این است که این لباس را در برابر پرداخت مبلغ قابل توجهی باز خرید می‌کنند .

همه‌ی پسران شاه به جز چهار پنج نفرشان تقریباً در یک سن و سال هستند . من خود در بازدید اعلی حضرت از آذربایجان در ماه اوت سال ۱۸۱۳ سی و شش تن از آنها را سوار بر اسب همراه شاه دیدم . اجتماع این شاهزادگان خوش سیما بسیار باشکوه بود و گرچه کمتر به هم شبیه بودند ولی کم و بیش به پدر خود شباهت داشتند .

در این جا برای نشان دادن بغض و حسادت گه بین فرزندان بی‌شمار شاه حکمفرما است و به ویژه کینه و عداوتی که نسبت به ولیعهد دارند داستانی نقل می‌کنم :

در اوایل ماه ژوئیه‌ی سال ۱۸۱۳ با ده دسته سوار نیزه‌دار و چهار گردان پیاده نظام و نیم آتشبار توپخانه‌ی اسب‌کش در ارومیه اردو زده بودم . در این حال از ولیعهد دستور رسید که در روز اول ماه اوت از تبریز حرکت نمایم تا بتوانم روز هشتم یا نهم همین ماه در دشت اوجان باشم . به خصوص به من توصیه شده بود که ترتیب کار را طوری بدهم که این هنگها که نخبه‌ی قشون ایران بودند ، تا آن جا که ممکن است بهترین وضع را داشته ، چیزی کم و کسر نداشته باشند . همان‌طور که قرار بود روز هشتم به اردوگاه رسیدم . ولیعهد که از ورود من در آن روز آگاه گردیده بود میان قریب سی تن از برادرانش که قبل از شاه به آذربایجان آمده بودند با شوق تمام مانند عاشقی که در انتظار معشوقه باشد منتظر سوار نظام منظم و توپخانه‌ی اسب‌کشش بود و با دوربینی که در دست داشت دایما چشمهای خود را به گردنه‌ای که من و سپاهیانم برای وارد شدن به جلگه باید از آن می‌گذشتیم دوخته بود .

قبل از رسیدن به جلگه برای تعیین محلی که سپاهیان باید اشغال کنند جلو افتادم. به مجردی که ولیعهد پیر سفیدکلاه مرا تشخیص داد، چنان شادی از خود نشان داد که باعث حیرت برادرانش گردید. با یکی از اسبهای عربی بسیار عالی که ولیعهد با سخاوتمندی خاص خود به من بخشیده بود، به زودی خود را به قصر رساندم. ولیعهد به طارمی جلو پنجره تکیه کرده بود و از آنجا مرا به اسم صدا زد و اشاره کرد که بالا بروم. همین که به نزد او رسیدم به عادت معمول به من اجازه داد که در کنار او بنشینم، اما من با مشاهده این که همهی برادرانش سرپا ایستاده اند امتناع نمودم و گفتم تا زمانی که این شاهزادگان ننشینند به خود اجازه نمی‌نشینم. نمی‌دهم. ولیعهد که از تذکر من راضی به نظر می‌آمد بلافاصله به آنها اجازه می‌نشدن داد. آن‌گاه بدون توجه به شگفتزدگی برادران خود، که ورود ناگهانی من باعث آن شده بود، در باره‌ی سپاهیانم سوالات بسیار نمود. من به وی اطمینان دادم که از زمان آخرین دیدارش قشون پیشرفتهایی نموده است که مورد رضایت خاطر ایشان قرار خواهد گرفت. یکی از برادران، که از قدرشناسی و مهربانی ولیعهد نسبت به من متعجب شده بود با لحن فوق‌العاده خشک و به زبان عربی از او سوال کرد که چه‌گونه پس از سه روز سردی و سرسنگینی با آنها يك باره خلقتش تا این اندازه با ورود این مرد (در حالی که مرا با دست نشان می‌داد) خوش شده است؟ ولیعهد شروع به خندیدن نمود و به همان زبان در جواب گفت که دلیلش خیلی روشن است، زیرا به خوبی می‌داند که اگر در تمام مملکت دشمنانی داشته باشد این دشمنان برادرهای او هستند، در صورتی که مطمئن است که اگر يك دوست داشته باشد آن دوست این مرد است. وقتی که ولیعهد متوجه کنجکاوی من در باره‌ی این گفت و گو شد، جریان را به ترکی برایم تعریف کرد. با اندکی تردید و دودلی به ولیعهد گفتم در عین این که در باره‌ی من به درستی دآوری کرده، تصور می‌کنم در مورد برادرانش جانب انصاف را نگرفته است و من به طیب خاطر حاضرم که ضمانت دوستی آنها را بنمایم. ولیعهد گفت

آنها اولین کسانی خواهند بود که گفته‌های ترا تکذیب کنند و به طنز اضافه نمود که در ملاقاتی که در جلگه‌های میانه خواهیم داشت خواهید دید که احتمالا تا آن جا که بتوانند رفتار برادرانه‌ای با من خواهند داشت.^۷

با این که میل داشتم از دشمنی برادران ولیعهد که نظر خوبی نسبت به من نداشتند بپرهیزم ولی برآن شدم که به‌طور سر بسته به آنها گوشزد نمایم که فکر هرگونه مقاومت در برابر ولیعهد چنان چه قصد آن را داشته باشند خیالی باطل و بیهوده است و از این رو به ولیعهد گفتم که گذشته از مهر برادری بدون شك برادرانش آن قدر بصیرت دارند که حتی اگر همگی هم با هم متحد شوند امکان کوچکترین موفقیت را در برابر او ندارند و همچنین می‌دانند که بدون شك قوای منظمی که تحت فرماندهی مستقیم ولیعهد قرار دارد و همگی فدایی او هستند قادر است قوای نامنظمی را که برادرانش بتوانند در تمام ایران گرد آورند و حتی تعداد نفراتش هم ده برابر بیشتر باشد، مغلوب سازد. به علاوه امیدوار بودم در مانورهایی که پس از ورود شاه اجرا خواهد شد شاهزادگان را متقاعد نمایم که گزافه‌گویی نکردم و آنها را وادار به تصدیق گفته‌هایم بنمایم. شاهزادگان ابرو در هم کشیدند و از نگاههای مضطربانه‌ای که بین هم رد و بدل می‌کردند چنین برمی‌آمد که از خود می‌پرسند آیا آن چه را که گفته‌ام با حقیقت وفق می‌دهد یا نه؟ آنها به خوبی می‌دانستند در صورتی که هرگونه امید موفقیت را از دست بدهند سیاست ایجاب خواهد کرد که همگی بدون استثنا به سرنوشت عمومیشان کوچک خان دچار شوند. توجه به این واقعیت آنها را وادار می‌سازد تا آن جا که ممکن است خود را در برابر وقوع چنین حادثه‌ی غم‌انگیز اجتناب ناپذیری حفظ نمایند، یا حداقل آن را به تاخیر بیاورند. در این جا لفظ اجتناب ناپذیر را به کار بردم زیرا

۷ - با این سخنان ولیعهد به ماجرای تصاحب تاج و تخت کنایه می‌زد که در آن موقع تمامی رقبا مسلحانه به این جلگه‌ها می‌آیند تا برای به دست آوردن تاج و تخت با یکدیگر به نزاع بپردازند.

با وجود حس رافت و بشردوستی ولیعهد، امکان این وجود دارد که پس از مرگ پدر برای پیشگیری و یا پایان دادن به هرج و مرج هرکه را که به چنگش افتد، دچار همان سرنوشت بنماید.

به مجرد این که مشاهده کردم که سپاهیانم وارد دشت شدند از شاهزاده محل استقرار آنها را جویا شدم و بلافاصله برای رسیدگی به سرو وضع آنها و گروه بندی واحدها عزیمت کردم تا ترتیب اجرای مانور را بندهم ولیعهد مایل بود در حضور برادرانش از قشون سان ببیند. این کار طولی نکشید و من داخل خیابانهای وسیع اردوگاه افراد نامنظم قشون پادشاه شدم. وصف شگفتزدگی این مردان که تعدادشان به شصت هزار نفر می رسید بسیار مشکل است. آنها برای اولین بار سوارانی را می دیدند که دارای زین و برگ و لباس و سلاح مرتبی هستند و در سکوت محض و با نظم و ترتیب در حالی که در جلو آنها شیپورچیها و افسرانی که براننده ترین لباسها را برتن دارند، در حرکت هستند، رژه می روند. آنها بنه ویژه از دیدن منظرهی بیرقهایی که بر سرنیزه زده شده، با وزش باد در اهتزاز بود، حیرت زده شده بودند و گمان می کردند که هر کدام از این بیرقهها پرچم يك هنگ است. اما حیرت و شگفتزدگی آنها موقعی به اوج رسید که با آرایش جنگی فرمان حرکت چهارنعل داده شد. آنها مشاهده کردند که توپخانهی سبك به همان سرعت سوار نظام حرکت می نماید و حتی قبل از این که جناح چپ به خط برسد این توپخانه يك بار هم به شدت شليك كرد. هر مشقی برای آنها به صورت معجزه ای جلوه می کرد و تحسین آنها را بیش از پیش بر می انگيخت.

شاهزاده عباس میرزا که می خواست از حیرت برادرانش که دیدن این مناظر آنها را به هیچ وجه سرگرم نمی کرد بیشتر لذت ببرد هر لحظه از آنها می خواست سمتی را که فرض می کنند دشمن از آن سو حمله خواهد کرد، تعیین نمایند تا نشان دهد با چه سرعت و دقتی می تواند جبهه را تغییر بدهد. به سبب خستگی اسبها که علتش راهپیمایی قبلی بود، آن روز واقعا کار مهمی انجام ندادیم ولی مشاهده کردم که برادران

ولیعهد این مناظر را در برابر ادعاهای آتی خود به فال بد گرفتند و با وجود این که از روی ادب به ولیعهد تبریک می گفتند و زینبندگی قوایش را می ستودند ، ترشروی آنها به سهولت قابل رویت بود . مانورهای بزرگی که چند روز بعد با شرکت تمام صفوف ارتش برگزار گردید و ضمن آن جنگ کوچکی هم نمایش داده شد ترس و وحشت آنها را افزایش داد . بر آنها مسلم شد که نیروی متحدشان هم در برابر چنین قشون منظم و با انضباطی یارای مقابله ندارد ، مضافا به این که این قشون از نظر تاکتیک که برای آنها چیزی ، ناشناخته بود ، مستمرا در حال پیشرفت بود .

پسران شاه تا دوازده سیزده سالگی در حرمسرای سلطنتی به سر می برند . آن گاه هر یک از پسران حکومت ایالت یا شهری را به دست می آورند و عایدات مربوط به تیول آنها داده می شود . تنها یکی از پسران فتحعلی شاه به نام میرزا محمود به سن شانزده سالگی رسید بدون آن که حکومتی به وی داده شود ، زیرا نامبرده با اجازه ی شاه از طرف میرزا شفیع (صدر حرم) که ثروتمندترین شخص ایران است به فرزندی پذیرفته شده بود و از این رو می توان گفت که میرزا محمود فرزند میرزا شفیع به حساب آورده می شد . پادشاه که از مدتها پیش به دارایی هنگفت این پیرمرد که به پنج میلیون تومان می رسد چشم طمع دوخته بود و نمی دانست به چه وسیله این دارایی را به چنگ بیاورد به این امر خلاف قانون رضایت داده بود . این عمل در همان موقع مورد اعتراض بزرگان خانواده ی وزیر که نسل قرار گرفت ، زیرا آنها از ارشی به این عظمت محروم می شدند ، ارشی که درباره ی آن خیلی حساب کرده بودند .

پسران شاه در عنفوان جوانی ازدواج می کنند . گاهی کنیزهای جوانی به آنها می دهند که تا زمانی که پدرشان زنی را برایشان انتخاب نکرده ، با آنها به سر می برند . در مواردی هم با زنانی که برایشان عقد شده است زندگی می نمایند .

شاه دختران خود را به عقد ازدواج بزرگان درباری

درمی آورد. آنها که این افتخار نصیبشان می شود چندان رضایتی ندارند زیرا دختران شاه نه تنها هیچ گونه جهیزیه ای به همراه نمی آورند بلکه داماد شاه ناچار است خانه و زندگی مرتبی که شایسته ی موقعیت کنونیش باشد فراهم نماید. دامادهای شاه عموماً مردمان بدبختی هستند. آنها مجبورند نسبت به همسران خود نوعی احترام که بی شباهت به رفتار غلامان نیست به جا بیاورند و بدون اجازه حق نشستن در حضور آنها را ندارند. دامادهای شاه از گرفتن زنان دیگر و حتی کنیزکان جوان محرومند و چنانچه از اوامر همسران مغرور خویش سرپیچی نمایند، آنها قادرند و حق دارند شوهران خود را مانند يك بیگانه و به همان شدت مجازات بنمایند.

به نظر می آید که فتحعلی شاه در مورد زنان خود بسیار حسود باشد. این فکر از این جا پیدا می شود که شاه نسبت به اجرای دستورهای متعدد و مستمری که در مورد نظم و امنیت حرماً می دهد، بسیار سختگیر است و متخلف را هرگز نمی بخشد. البته این اوامر بیشتر به امنیت شخص خودش مربوط می باشد. زنهای شاه معمولاً به هنگام شب مسافرت می نمایند و چنانچه برحسب اتفاق پیش بینی نشده ای دنباله ی سفر آنها به روز بیافتد از تیغ آفتاب خواجه ها آنها را در میان می گیرند و بادقت فوق العاده مراقبت می نمایند که نقابشان مرتب و صورتشان کاملاً پوشیده باشد. ضمناً تعداد قابل ملاحظه ای سوار در جلو و عقب و پهلو به فاصله ی دو پست قدم آنها را همراهی می کنند. وظیفه ی سواران این است که مردم را از سر راه دور یا وادار کنند که روی خود را از سوئی که آنها عبور می کنند برگردانند و چنانچه کسی گستاخی این را داشته باشد که سر خود را برگرداند بلافاصله به وسیله ی زبردستان خواجه باشی به قتل می رسد.

موقعی که پادشاه پایتخت را برای يك مسافرت داخلی ترك می نماید قریب یکصد تن از زنان خود را در سه گروه به شرح زیر همراه می برد:

چون پادشاه قبل از عزیمت نقاطی را که میل دارد در بین

راه توقف نماید تعیین می‌کند از این رو سه قطار خیمه و خرگاه فراهم می‌شود که دوتای آن همواره در محل مستقر و سومی دو منزل در جلو در حرکت است. زن‌ها به تعداد مساوی بین این سه گروه تقسیم می‌شوند. قطارها به منظور طی مسافت بیشتری شب‌ها هم با سرعت قابل ملاحظه‌ای در حرکت هستند. همین‌که قطار به منزل تعیین شده رسید خیمه و خرگاهی که شاه فردا یا روز بعد در آن‌جا نزول اجلال خواهد نمود برپا می‌گردد. زن‌ها همیشه مدتی پس از حرکت فراش‌ها (خدمه‌ای که مأمور برپا کردن چادرها هستند) به‌راه می‌افتند به طوری که وقتی به منزل رسیدند چادرهایشان که همیشه قبل از چادرهای دیگر برپا می‌شود آماده‌ی پذیرایی از آنها باشد. زنان شاه همیشه سوار بر اسب مسافرت می‌کنند و فقط در مواردی که ناراحتی داشته باشند، اجازه دارند از نوعی وسیله که تخت روان نامیده می‌شود استفاده کنند. آنها در حین مسافرت بر روی لباس‌های معمولی خود شال‌های کشمیری عریض و طولی به رنگ سرخ می‌اندازند که تمام بدنشان را می‌پوشاند و به جای روبند، از نقاب دیگری استفاده می‌کنند که به استثنای چشم‌ها تمام صورتشان را کاملاً می‌پوشاند و شباهت به روبند زنان ترك دارد. زن‌ها نوعی پاپوش خیلی گشاد از ماهوت زربفت به‌پا می‌کنند و هر يك خواج‌های به همراه دارند که دهنه‌ی اسب آنها را در دست می‌گیرد.

پادشاه با وجود تعصب شدید به دوسه تن از محارم صمیمی خود اجازه‌ی ورود به حرم‌سرا را می‌دهد. یکی از آنها اسماعیل خان فرمانده گارد شاهی است که لقب اسماعیل قزل^۸ را دارد. نامبرده این امتیاز را موقعی به دست آورد که از بوته‌ی آزمایش بالنسبه جالبی که شاه او را در معرض آن قرار داده بود روسفید بیرون آمد.

شاه حسود که احتمالاً می‌خواست از جانب اسماعیل خان که به او دلبستگی خاصی داشت مطمئن شود و شایستگی وی

۸ - یعنی اسماعیل طلایی و این بدان مناسبت است که پادشاه روزی خلعتی از پارچه‌ی زربفت به وی بخشید و این لقب را به او عطا نمود.

را در برابر مراحم خود بیازماید دستور داد ساعت يك بعد از ظهر در حرمسرا حضور یابد. اسماعیل خان طبق دستور به حرمسرا رفت ولی با کمال تعجب خود را به تنهایی با زنان شاه رو به رو دید و از آنها شنید که شاه در خواب عمیقی فرو رفته، باید تا هنگام بیدار شدن وی منتظر بماند. اسماعیل قصد برگشت داشت ولی زنها با غمازی و عشوه‌گری سرراه او را گرفتند و حتی تظاهر نمودند که در دام عشق وی گرفتار شده‌اند و پیشنهادهای مثبتی هم نمودند. کار به جایی رسید که می‌خواستند با او گلاویز بشوند و نشان دهند که در برابر او تاب مقاومت ندارند. از قراری که می‌گویند اسماعیل خان پس از آن که آنها را مورد عتاب و خطاب قرار داد و رفتارناشایستشان را متذکر گردید، آنها را تهدید نمود که چنانچه او را رها ننمایند جریان ماقع را به شاه گزارش خواهد داد. سرانجام چون مشاهده کرد که زنها به تهدیداتش توجهی ندارند دست به شمشیر برد و قسم خورد که هر يك از آنها که فوراً به وظیفه و تکلیف خود عمل نکند خونس پای خودش است. در این موقع فتح‌علی شاه که در پشت پرده پنهان شده بود و آن‌چه را که در این صحنه که به دستور وی ترتیب داده شده بود دیده و شنیده بود، از پناهگاه خویش خارج گردید و اسماعیل عزیزش را به مهربانی در آغوش کشید و به پاس وفاداریش دوازده تن از زنانی را که مامور این صحنه سازی بودند به وی بخشید. این داستان که گرچه به صحت آن چندان اطمینانی نیست با این حال ممکن است واقعیت داشته باشد. بعدها فرصتی به دست آمد و با اسماعیل خان آشنا شدم.^۹ مردی حيله‌گر و باهوش بود و چون پی برده بود که با صحنه سازی می‌خواهند او را به دام بیاندازند از این‌رو توانست نقش خود را به خوبی ایفا نماید.

به هنگام سفر شاه درباریان، وزرا و يك فوج سوار نظام که تعداد افراد آن حداقل به بیست هزار می‌رسد، او را همیشه همراهی می‌نمایند. فاصله‌ی بین منازل از دو و نیم تا سه

۹ - اسماعیل خان در ۳۰ اکتبر ۱۸۱۳ در جنگ اصلاندوز کشته شد.

فرسنگ بیشتر نیست. به ندرت اتفاق می افتد که شاه در شهرها یاد هکده های بین راه توقف نماید و همیشه خیمه و خرگاه خود را ترجیح می دهد. در واقع فصلی را که شاه برای سفر انتخاب می نماید زندگی کردن در زیر چادر بر تمام قصرها رجحان دارد. شاه معمولا در اواسط بهار تهران را ترك می کند. این درست فصلی است که علفهای بلند جلگه ها را فرا گرفته است. شاه معمولا تابستان را در خارج از پایتخت به سر می برد و فقط در اواخر پاییز به پایتخت مراجعت می کند.

چهار هزار تن نگهبان شبانه روز به دور محوطه ی قرارگاه شاه كشيك می دهند. این چهار هزار تن به چهار دسته ی هزار نفری تقسیم شده اند که هر کدام در سمتی پاسداری می کنند. در جلو هر يك از این دسته ها يك نفر میرزا به خدمت مشغول است. کار میرزا این است که نگهبانان را يكايك با صدای بلند به اسم می خواند و نگهبانها هم به صدای بلند می گویند حاضر. وقتی که اسمی همه ی افراد خوانده شد، این کار از سر گرفته می شود و متوالیا تا صبح ادامه پیدا می کند.

فتحعلی شاه فوق العاده صرفه جو و خسیس است و به نظر می آید لذتی جز انباشتن خزاین ندارد. همه ساله معادل ده تا دوازده میلیون فرانك جواهر می خرد و آنها را در صندوقها روی هم می ریزد. ضمنا مقدار معتنا بهی هم طلا جمع می کند و از این رو بالاخره روزی جریان پول در كشورش متوقف خواهد شد.

در دنیا كشوری وجود ندارد که مانند ایران دادن هدیه تا این اندازه رواج داشته باشد. هر كس برای هر کاری ناچار است هدیه ای بدهد. حتی شخص پادشاه هم برای رعایت سنن جاری گاهی هدایایی می دهد، اما این هدایا به قدری ناچیز و كم ارزش است که در تهران جنبه ی ضرب المثل پیدا کرده است به طوری که اگر بخواهند حقارت چیزی را نشان دهند می گویند پیشكشی شاه است.

تقدیم پول به شخصیتها ی تراز اول امری رایج است و پادشاه هم از این رسم استفاده می برد زیرا بدون آن که پولی

از جیب بدهد به بزرگان بذل و بخشش می‌کند .
 رسم بر این است که هرکس هدیه‌ای دریافت می‌کند باید
 متقابلاً هدیه‌ای بدهد . سنت همچنین حکم می‌کند که هدیه
 باید با مقام شخص دریافت‌کننده متناسب باشد . از این رو
 هر وقت که شاه بخواهد به اطرافیان پاداش بدهد قبا‌ی
 ناقابل یا شال نامرغوب و یا چیز کم‌ارزشی برای یکی از حکام
 یا خوانین می‌فرستد . اما حکام و خوانین که به دریافت مرحمتی
 شاه مفتخر می‌شوند چون این مرحمتی قدر و منزلتشان را نزد
 مردم بالا می‌برد ، انعام چربی به حامل خلعت می‌دهند و
 مبلغی هم بابت خرج راه به وی می‌پردازند . به طور مثال اگر
 شاه یکی از بزرگان را با قبا‌یی به ارزش ده تومان به شیراز
 بفرستد ، این شخص لا اقل سیصد تا چهارصد تومان انعام
 می‌گیرد و گیرنده‌ی خلعت هم در چنین مواردی ترجیح می‌دهد
 که به جای خانه خراب کردن خود در فکر صرفه جویی نباشد .
 حقارت هدایا غالباً به نفع کسی که مأمور رساندن آن
 است تمام می‌شود . از آن‌جا که حیثیت گیرنده‌ی خلعت با ارزش
 آن متناسب است ، خان که می‌داند قبا‌ی کم‌ارزشی
 دریافت خواهد کرد ، خود قبا‌ی فاخری مزین به جواهر و
 مروارید فراهم می‌نماید و آن را به حامل خلعت می‌دهد که
 به جای قبا‌ی شاه به او بدهد و چون هر دو طرف در حفظ
 این سر نفع مشترکی دارند ، کمتر ممکن است راز این نیرنگ
 فاش شود .

با این حال حکام چیزی از دست نمی‌دهند زیرا بانیشان
 دادن چنین خلعت فاخری که از درجه‌ی شان و اعتبار آنها
 نزد شاه حکایت می‌کند ، سود می‌برند و مالیاتهای جدیدی وضع
 می‌کنند . ضمناً چنین وانمود می‌کنند که این مالیاتها طبق
 خواست شاه وضع شده است . شاه به ندرت از این نوع
 مالیات‌گیری با خبر می‌شود و به فرض این هم که از این امر آگاه شود ،
 تنها کیفر گیرنده‌ی مالیات تحویل دادن تمام یا قسمتی از
 مالیات اضافی است . البته این در صورتی است که دلیل خاصی برای
 دریافت مالیات اضافی وجود نداشته باشد . ارسال خلعت
 همیشه مقدمه‌ی مطالبه‌ی پول یا وضع مالیات جدید است .

رویدادی که شرح آن در زیر خواهد آمد، میزان خست و لثامت فتحعلی شاه را به خوبی آشکار می سازد. هنگامی که آخرین سفیر کبیر انگلیس برای اولین بار حضور شاه معرفی شد هدایایی از جمله کالسکه‌ی بسیار زیبایی از طرف نایب السلطنه تقدیم حضور شاه نمود. سفیر نامبرده به شاه اظهار داشت که در نظر بود در ایران چهار راس اسب خریداری و به کالسکه بسته شود و آن گاه تقدیم گردد. فتحعلی شاه از او پرسید چه مبلغی برای خرید اسبها تخصیص داده شده است؟ سفیر در پاسخ گفت لا اقل ششصد تومان برای این کار منظور شده که اسبها لایق مقام سلطنت باشند، شاه گفت بسیار خوب ششصد تومان را به من بده تا از این بابت باهم بی حساب شویم. سفیر که در ابتدا تصور کرده بود شاه شوخی می کند به ناچار وجه را پرداخت. شاه پول را گرفت و چندی بعد کالسکه را به ولیعهد بخشید تا پولی برای خرید اسب ندهد.

شاه هر بار که به شکار می رود، تعداد زیادی شکار می زند^{۱۰} و سهمی از آن را به وسیله‌ی خدمه برای همه‌ی درباریان می فرستد که مجبورند انعامی به حامل بدهند. فتحعلی شاه سواره به شکار می رود. او فقط بر اسبهای ترکمن سوار می شود و تنفر خاصی نسبت به اسبهای عربی دارد، زیرا به نظر او اسبهای عربی خیلی کوچک و سرکشند. دلیل دیگرش هم این است که او سوارکار ماهری نیست. او به خصوص اسبهایی را دوست می دارد که رنگشان روشن باشد مانند قزل، نیله، سفید، کنند کم رنگ و غیره. اسبهای شاه

۱۰- به قدرت کشوری یافت می شود که به فراوانی ایران شکار بزرگ داشته باشد. در دشت مغان گله‌هایی دیده می شود که تعداد شکار آن به ده تا پانزده هزار راس می رسد. شاهان ایران در سابق کشتن تعداد زیادی شکار را افتخار بزرگی می دانستند و هنوز در حوالی خوی دو برج وجود دارد که از سرگاوه‌ای کوهی درست شده است. می گویند که این سرها حاصل هشت ساعت شکار کریم خان بوده است. این حیوانات تا اندازه‌ای شبیه قوچهای آفریقایی هستند و مانند آنها نشان به جای پشم از موی سرخ رنگی پوشیده شده است ولی در مقام مقایسه از آنها بزرگتر و چابکترند.

را می‌توان به سهولت از سایر اسبها تشخیص داد زیرا نیمی از بدن آنها با حنا به رنگ سرخ درآمده است بدین ترتیب که قسمتی از پهلوها، شکم، شانه و رانهای اسب را به طور افقی با حنا رنگ می‌زنند و حاشیه‌ی آن را نیز به همان رنگ دندانه دندانه می‌کنند. نتیجه‌ی نقاشیهای گفته شده این است که این حیوانات بیچاره که بی‌نهایت خوب و زیبا هستند به شکل مضحکی درمی‌آیند.

شاه ایران به طوری که قبلا گفتم در سابق خوش‌قیافه‌ترین مرد کشورش بوده است و با این‌که وضع مزاجیش چندان خوب نیست هنوز هم بقایای زیباییهایی گذشته در صورتش هویدا است. به خصوص ریش فوق‌العاده‌ای دارد که طول و عرض آن خون بسیاری از شاعران را به جوش آورده است. ریش او به طور طبیعی سیاه خوش‌رنگ است. بسیار پرپشت و به شکل بادبزن است و در موقعی که می‌نشیند تا روی رانهایش فرو می‌افتد. شاه مراقبت خاصی نسبت به ریش خود و نظافت آن دارد. وی مانند سایر مردان میل به خودآرایی دارد. برای این‌که اندامش باریکتر جلوه کند، با کمربند خود را محکم می‌بندد. همواره عطر به کار می‌برد و لباسهایش از جواهرات و مروارید پوشیده است. در لباس رسمیش به قدری سنگهای قیمتی گوناگون درشت به کار رفته که تصورش آسان نیست به طوری که در سرتاسر این لباس جایی برای فرو کردن حتی يك سنجاق هم وجود ندارد. تاج، جقه، شمشیر، خنجر و قلیان شاه از گرانبهاترین اشیای روی زمین به‌شمار می‌روند. نازبالشی که فتح‌علی‌شاه بر آن تکیه می‌زند گویی از پارچه‌ای است که از مروارید بافته شده، رومیزیهای او کار کشمیر است که با رشته‌های طلایی گل‌های بزرگ و برجسته‌ای روی آنها کار شده، با مروارید و فیروزه تزیین گردیده است.

زن ارشد پادشاه در اولین ملاقات با همسر سفیر انگلیس به قدری جواهر به خود آویخته بود که قادر به برخاستن نبود و برای این‌که بتواند برای پذیرایی از جا برخیزد ناچار شدند زیر بغل او را بگیرند و بلند کنند.

پادشاه خودنمایی و تشریفات را بسیار دوست می‌دارد و

از این رو انضباط سختی برای رعایت تشریفات در دربار وی جاری است. فتحعلی شاه از این که دارای پسرهای متعدد است احساس غرور می‌کند، ولی به سهولت می‌توان دریافت که عواطفش منحصر به شاهزاده عباس میرزا تخصیص یافته است. ضمناً هر موقع که فرزندانش دور وی گرد می‌آیند، با مقایسه نمودن عباس میرزا با برادرانش که بی‌نهایت به زیان آنها است حس تنفر فرزندان را نسبت به ولیعهد تقویت می‌کند. من يك بار شاهد شرفیابی سی تن از پسران شاه بودم. شاه بدون توجه به این که پسرانش خواسته‌اند یا این آرایش کم نظیر از او تقلید کرده باشند، پرسید که شما از این همه خود آرای شرم ندارید؟ به برادر خود عباس نگاه کنید. لباس هیچ يك از غلامان من بدتر از لباس او نیست. شما دایماً برای دریافت جقه و جواهر و لباس موجبات تصدیع خاطر مرا فراهم می‌کنید در صورتی که این عباس بینوا هرگز برای خود چیزی از من نخواسته، آنچه دایماً با التماس طلب می‌کند تفنگ و توپ و باروت و سرب است.

بی‌گفت و گو ولیعهد ایران که ساده‌ترین لباسها را دربر می‌کند به علت خست پدرش غالباً مجبور است نه‌تنها با التماس، بلکه حتی از روی خدعه و نیرنگ هم که شده پول لازم برای جیره و مواجب سپاهیان‌ش از پدر بگیرد. وی که برعکس پدر بسیار دست و دل باز است از این که به قدر کافی وسایل در اختیار ندارد به شدت رنج می‌برد.

چندی پیش از سفر شاه به آذربایجان ولیعهد خدعه‌ای به کار برد که اگر به آن حد مورد ملاحظت شاه نبود امکان داشت برای من خیلی گران تمام بشود و به هر حال به طوری که خواهید دید بی‌اندازه وضع مرا در مخاطره افکند.

فتحعلی شاه کلیه کمک‌هایی را که از دولت انگلیس دریافت می‌کرد تمام و کمال در اختیار عباس میرزا قرار داده بود. این کمک‌ها برای تأمین مخارج قوایی بود که ولیعهد برای مقابله با روسها تحت فرمان داشت و می‌بایستی همیشه در آذربایجان مستقر باشند، اما انگلیسیها که چندان راغب به پرداخت نقدینه نبودند، به جای آن و به قیمت بسیار

گزار تفنگ، توپ، گلوله، خمپاره، فشنگدان، سنگ چخماق، پتو و غیره و غیره می دادند. قیمت این اشیاء تقریباً برابر با دویست هزار لیره‌ای بود که انگلیسی‌ها به صورت کمک می دادند و بدین ترتیب دیگر پولی برای پرداخت مواجب افراد باقی نمی ماند. علاوه بر آن سفیر انگلیس برای خود این حق را هم حفظ نموده بود که به میل خود و هرطور که صلاح بداند پول را به کار زند و از این روز از محل این کمکها به افسران، درجه داران و سربازان انگلیسی که در آن موقع در ایران بودند علاوه بر مواجبی که از کمپانی هند دریافت می داشتند اضافه حقوقهایی هم می داد. دست و دلبازی سفیر چنان بود که يك معین نایب ساده‌ی ارتش انگلیس ماهانه قریب شصت تومان دریافت می داشت.

با افزایش تعداد افراد قشون، دیگر درآمد ولیعهد کفایت نگاهداری قوا را نمی کرد به طوری که به علت بی پولی جیره و مواجب افراد دوماه عقب افتاده بود. در این موقعیت ولیعهد که می دانست پدرش به شدت از روسها بیمناک است، فکری به سرش آمد که به دل شاه بیاندازد که روسها در جنگ آینده مستقیماً قصد تسخیر تبریز را در سر دارند و از این رو باید به طور قطع قلعه‌ی مستحکمی برای حفاظت از شهر برپا شود که در صورت ضرورت بتوان ادارات، اشیای گرانبها و تعداد زیادی سکنه را در آن جای داد. البته این افسانه چندان هم بی پایه نبود و اگر اتفاقی که در ذیل به آن اشاره می کنم رخ نداده بود چه بسا که به حقیقت می پیوست.

عباس میرزا برای این که نیرنگش موثر واقع شود از دونفر انگلیسی که به عنوان افسر مهندس شناخته شده بودند دعوت کرد تا روز بعد به معیت وی دور شهر بگردند و محل مناسبی را برای ساختن قلعه انتخاب کنند. در آن روز من شاهزاده و این دونفر را همراهی کردم. ضمناً کسی دیگری جز من از راز ولیعهد آگاه نبود. آنها دور شهر را گشتند و مدعی شدند که در اطراف شهر محل مناسبی برای بنای قلعه وجود ندارد. البته واقعیت جز این بود و چنین نظری به تبعیت از دستورهای سفیر انگلیس داده شده بود.

این همان چیزی بود که ولیعهد می خواست و برای این که آنها را در آتیه در طرح ساختمان قلعه و مصرف پولی که برای این منظور تخصیص داده خواهد شد ، دخالت ندهد دیگر حرفی نزد و ضمن تشکر بسیار به آنها گفت که چون ایجاد دژ ضروری است ، شخصا بار دیگر برای شناسایی بیشتر زمین دور شهر خواهد گشت و امیدوار است که محل مناسبی پیدا کند . پس از پایان این نمایش مضحك ، به اتفاق ولیعهد به منزل وی بازگشتیم . عباس میرزا که اطمینان داشت دلایل و خواسته های مورد قبول وزیران شاه قرار خواهد گرفت به من دستور داد نقشه قلعه ای به شکل شش ضلعی با شش برج ، و بارو با راهروهای زیرزمینی و دیگر تاسیسات ، که ساختمان آن باید خیلی گران تمام شود ترسیم کنم . ولیعهد این نقشه را با گزارشی از من که ضمن آن لزوم داشتن قلعه ای رادرتبریز برای دفاع از آن شهر تاکید کرده بودم ، با عجله به تهران فرستاد .

صدر اعظم ، که با ولیعهد همراه بود ، به شدت از این پیشنهاد پشتیبانی نمود و شاه هم با ارسال مبلغ شصت هزار تومان سفارش کرد که بدون تاخیر کار شروع شود . همان طور که انتظار می رفت ولیعهد حتی يك كلنگ هم بر زمین نزد و تمام پول را برای پرداخت جیره و مواجب عقب مانده و رفع نواقص لشگریانش به مصرف رساند .

تازمانی که شاه در تهران بود همه چیز به خوبی برگزار می شد اما هنگامی که شاه برنامه ی سفرش را به آذربایجان اعلام نمود ولیعهد دستپاچه شد زیرا نمی دانست چه گونه می تواند خود را از این مخمصه رهایی بخشد . با صلاح دید من قرار بر این شد که به شاه بگویم که به هنگام شروع کار چون جیره و مواجب لشگریان دو ماه عقب افتاده بود به ناچار پول را به این مصرف رسانده ، منتظر است تا از محل صرفه جوییها ترتیب شروع ساختمان را بدهد . همان طور که انتظار می رفت شاه به محض رسیدن به اوجان اولین سوالش از ولیعهد درباره ی پیشرفت کار ساختمان دژ بود . ولیعهد که نظریه ی مشورتی مرا پذیرفته بود ، با اندکی ترس اعتراف کرد که پول را به

مصرف جیره و مواجب قشون رسانده است. فتحعلی شاه حیرت زده شروع به خندیدن نمود و رو به ولیعهد گفت که از او بسیار راضی است، زیرا برای نفع شخصی خویش متوسل به خدعه نشده است. ولی اعلی حضرت که حدس می زد من هم سهمی در این نیرنگ داشته ام و ضمناً از دستپاچگی من لذت می برد دستور احضارم را داد. من بلافاصله شرفیاب شدم. با توجه به این که من از جریان مذاکرات آنها به کلی بی اطلاع بودم احتمال داشت اشتباه ناروا و حتی خطرناکی از من سر بزند اما ولیعهد با لبخند و اشاره ای به من فهماند که شاه از همه چیز باخبر است. اعلی حضرت از من پرسیدند که ساختمان قلعه کی پایان خواهد یافت؟ در جواب گفتم هر موقع که اراده نمایند اطاعت خواهد شد. شاه با تبسم به من گفتند تو هم مانند ولیعهد حق بازی ولی چون لشگریانی با این نظم و ترتیب آماده کرده ای نسبت به شما خشمگین نخواهم شد. شاه با این که می دانست کاری را که در نظر دارد بسیار گران تمام می شود، در همان روز فرمان داد که چهار هزار نفر بر تعداد افراد قشون اضافه شود و این عده بین صفوف مختلف ارتش تقسیم شوند. او امر شاه به سرعت به مرحله ای اجرا درآمد به طوری که فوری بیست هزار سپاهی گردآوری شد که در جلگه های اوجان تحت تعلیمات افسران انگلیسی وابسته به کمپانی هند قرار گرفتند. این افسران کمی قبل وارد شده بودند و تا زمان انعقاد کامل صلح با روسیه به تعلیم آنها ادامه دادند.

بدون شك پادشاه در هیچ موقعیتی جریان امور را به این شادی تلقی نمی کرد. امید به صلح که در واقع همگی به غیر از ولیعهد و من در راه به دست آوردن آن سخت کوشش می کردند چنان خلق او را خوش نموده بود که برای مدت کوتاهی خست همیشگی خود را از یاد برد، به طوری که به تمام افسران روسی که هنگام مذاکرات صلح به او معرفی می شدند هدایای بالنسبه زینندهای اعطا نمود و همچنین کلیه ی مامورین عالیرتبه ی غیر نظامی که در این مذاکرات شرکت داشتند از این سخاوت غیرعادی شاه بهره مند شدند و

علاوه بر نشان سلطنتی شیر و خورشید مبالغ قابل ملاحظه‌ای هم پول نقد، چند قطعه جواهر و شال دریافت نمودند. درباریان از این که شاه به این آسانی سرکیسه را شل کرده بود، حیرت‌زده شدند و آن را برای خود به فال نیک گرفتند ولی، به رغم امید آنها سخاوت شاه به همان جا خاتمه یافت. فتحعلی شاه یکی از مطلع‌ترین اشخاص کشور است. پیش از جلوس بر تخت سلطنت در زمانی که والی شیراز بوده، همواره به مطالعه کتب ادبی می‌پرداخته، آثار دینی به ویژه اشعاری به سبک و تقلید از سعدی و حافظ می‌سروده است. فتحعلی شاه طبعاً مردی شوخ و بذله‌گو است و با ظرافت خاصی هجوگویی می‌کند. سفیر انگلیس که غالباً داستانهای عجیب و غریب برای او نقل می‌کرد می‌تواند در این مورد خیلی چیزها بگوید.

این سفیر حرفه‌ی خود را در هند شروع نموده است. وی مدت دوازده سال در يك کارخانه‌ی لاجورد سازی که خود دایر نموده بود مشغول کار بوده، از این راه ثروت زیادی به دست آورده است. نامبرده غالباً ضمن مذاکره با شاه از عملیات مشعشع خود در جنگهای این قاره سخن می‌گفت و هر موقع که صحبت از این مقوله به میان می‌آمد، النهایه تسخیر قلعه یا پیروزی در جنگی را به حساب خود می‌گذاشت. شاه چنین وانمود می‌کرد که ادعاهای او را می‌پذیرد ولی در باطن حتی يك کلمه از حرفهایش را باور نداشت. روزی شاه در حضور کلیهی افسران سفارت که بدون شك از راز تمام قصه‌هایی که از او شنیده بود، آگاهی داشتند، شمشیری به سفیر هدیه کرد و گفت: "از شما آقای سفیر که اهل شمشیر هستید و با فتوحات شگفتی که نمودهاید سرآمد اقران شده‌اید، خواهش می‌کنم این شمشیر را از من بپذیرید. با این شمشیر می‌توانید به سهولت عشق و علاقه‌ای را که نسبت به سلاحهای جنگی دارید ارضا نمایید. تیغی این شمشیر چنان آبدار است که در دستی به نیرومندی دست شما بسیار خطرناک خواهد بود." منظور شاه را از این نطق به آسانی می‌توان دریافت چون سفیر مردی کوتاه قد با طبیعتی ضعیف و علیل مزاج بود.

شاه قسمتی از فصل تابستان را در کاخ عشرتی که در فاصلهی يك فرسخ و نیمی تهران بنا نهاده است به سر می برد. این کاخ کم و بیش به سبك اروپایی ساخته شده است و چون در شیب تپه‌ای در مقابل شهر قرار دارد کاملاً مشخص است. کاخ مزبور با باغهای وسیع و زیبایش که به صورت آمفی تاتر بنا شده است جلوه‌ی خاصی دارد.

گرچه تهران به هیچ وجه قابل مقایسه با اصفهان نیست با این حال شاه اقامت در تهران را ترجیح می دهد زیرا کمتر از اصفهان در معرض خطر شورش و هرج و مرج است. به طوری که می دانیم اصفهان قبل از جلوس وی غالباً صحنه‌ی چنین وقایعی بوده است. علاوه بر این تهران مرکز حکومتی ایل قاجار است. فتحعلی شاه چنان علاقه‌ای به ایل خود دارد که برای کاخی که شرح آن گذشت نام تخت قاجار (قصر قاجار) را انتخاب کرده است.

اتاقهای این کاخ بسیار مجلل ولی نه چندان زیبا تزئین یافته، تقسیم بندی آنها گرچه فوق العاده نیست، ولی با کاخهای دیگر شاه قابل مقایسه است. درهای منبت کاری آن بسیار قابل توجه است و جالب تر این که پشت و روی درها به یکسان منبت کاری شده است. این اثر فوق العاده هنرمندانه بدون شك مورد تحسین ماهرترین کارگران اروپایی که به این نوع کارها می پردازند، قرار خواهد گرفت. ضمناً قطعات منبت کاری چنان پهلوی هم قرار گرفته اند که فاصلهی آنها غالباً از چشم کارشناسان و هنرمندان مخفی می ماند به طوری که بارها این شاهکارهای هنری رانقاشی تصور نمود ه اند. آن چه اقامت شاه را در این کاخ دلپذیرتر می کند، نهری است که از بالای کوهی که کاخ در شیب آن بنا شده است، سرازیر می شود. این نهر به صورت آبشارهای متعدد از میان تمام محوطه‌ی کاخ می گذرد و در آخر، استخر زیبایی در میان باغ به وجود می آورد که منظره‌ی آن بسیار بدیع است. با ایجاد جویبارهایی از آب این استخر برای آبیاری گلها و گیاههای باغچه ها استفاده می شود.

کتاب دوم





درباره‌ی شاهزاده عباس میرزا ولیعهد ایران

برخی از مولفین بدون آن که مدرکی ارائه دهند ، گفته‌اند که آغا محمدخان در لحظات قبل از مرگ باباخان را به جانشینی خود تعیین کرده بود ، ولی آن چه محقق است یکی از سه ضربه‌ی خنجرى که قلب او را سوراخ کرد به وی مجال نداد که حتی سخنی بر زبان بیاورد . از این گذشته از زمانی که پادشاه کنونی با کریم خان ، که دشمن خونی آغا محمدخان بود ، طرح دوستی ریخت ، مورد تنفروى واقع شد زیرا کریم خان قاتل پدر آغا محمدخان و آمر نقض عضوى بود . تصمیم آغا محمدخان آشکارا این بود که عباس میرزا نوه‌ی برادرش را که به او علاقه‌ی فوق‌العاده‌ای داشت به جانشینی خود برگزیند و ضمناً بدین وسیله پدر او را هم تحقیر نماید . درباره‌ی باباخان گفته بود که به زحمت شایستگی پیشخدمتى پسرش را دارد .

او هرگز برادرزاده‌ی خود را ، که قصیده‌ها در مدح کریم خان سروده بود نمی‌بخشید و در هر فرصتى تنفرو تحقیر خویش را نسبت به وی ابراز مى‌داشت . توضیحا اضافه مى‌کنم که باباخان به یاری هنر شاعرانه و استفاده‌ی به موقع از این هنر مورد عنایات بی‌شمار وکیل‌الرعا یا واقع و از گرفتار شدن به سرنوشت اقوام خود در امان مانده بود ، اما عمویش این را حمل بر بی‌کفایتی مى‌کرد و نشانه‌ی تلون مزاج او مى‌دانست .

با این حال آغا محمدخان نسبت به دو پسر ارشد

برادرزاده‌هاش بسیار مهربان بود به طوری که این دو پسر قسمتی از دوران اولیهی طفولیتشان را در کنار وی به سر بردند و در چنین فرصتی آغامحمدخان توانست آنها را بهتر بشناسد. ضمناً به منظور پی بردن به سجایای اخلاقی نامبردگان بعضی اوقات آنها را آزاد می‌گذاشت تا هر آنچه می‌خواهند بکنند.

در منازعات کودکانه، محمدعلی که قوی جثه و نیرومند و خشن و گستاخ و در مواردی رفتارش بی‌شرمانه بود، همیشه زورش به برادر کوچکتر که تا ده سالگی علیل مزاج و تقریباً گرفتار نرمی استخوان بود می‌چربید. حتی للهباشی وی هم از تندخوییهای محمدعلی در امان نبود. بی‌پروایی و شباهت برخی خصایل محمدعلی به آغامحمدخان، پادشاه قاجار را که خود مردی خشن و قسی‌القلب بود، در بدو امر شیفته‌ی او نموده بود اما با گذشت زمان موقعی که برایش معلوم شد که اعمال این طفل از درنده‌خویی فطری سرچشمه می‌گیرد از او متنفر شد و تمام محبت‌های خود را متوجه عباس‌میرزا نمود، که از همان دوران کودکی دارای صفاتی پسندیده بود. از آن پس هر موقع که میان دو برادر اختلافی به وجود می‌آمد، همیشه از عباس‌میرزا جانبداری می‌کرد و در نتیجه بر خشم محمدعلی می‌افزود تا آنجا که حتی یک بار نزدیک بود محمدعلی قربانی بی‌احتیاطی خود بشود. روزی آغامحمدخان دستور داد شیرینی و میوه به مجلس بیاورند و خود در گوشه‌ای پنهان شد تا سخنانی را که بین دو برادر رد و بدل می‌شود به گوش بشنود. محمدعلی برادر را ترغیب می‌کرد که پیش از آمدن عمویشان میوه‌ای چند بردارد اما عباس بالعکس سعی می‌کرد به او ثابت کند که چنین عملی بی‌ادبی و توهین بزرگی نسبت به عمویشان محسوب می‌شود. با این حال جوان سرکش بدون توجه به سخنان برادر خود را بر روی دورپها انداخت و گفت آن چه را که برمی‌دارد به خود او تعلق دارد. آغامحمدخان که تمام صحبت‌ها را شنیده بود همان دم از نهانگاه درآمد و برای تعبیه برادرزاده‌ی گستاخ ظروف شیرینی و میوه را برداشت و به عباس‌میرزا داد تا بدین وسیله خویشتن داری او را

پاداش داده باشد. این عمل تحقیرآمیز آن چنان خشم محمدعلی را برانگیخت که اگر حضور آغا محمدخان مانع نشده بود انتقام سختی از برادر می گرفت. با این که آغا محمدخان محمدعلی را مورد بازخواست قرار داد نتوانست این جوان سرکش را رام نماید و سرانجام به او گفت تو اکنون کودک ناتوانی بیش نیستی اما اگر شاه بودی با برادرت چه می کردی؟ کودک گستاخ بی درنگ پاسخ داد فوراً دستور می دادم که او را بکشند. آغا محمدخان که از این سخن بر سر خشم آمده بود و عواقب بد این کینه جویی را که برای ایران بسیار خطرناک بود پیش بینی می کرد خواست در دم او را خفه کند ولی بنا به التماس مادر باباخان که فوق العاده مورد علاقه ای او بود از سرخونش درگذشت اما او را يك بار و برای همیشه از خود طرد نمود و اعلام داشت که قصد دارد مقام سلطنت را به عباس میرزا تفویض نماید. فتحعلی شاه هنگام جلوس بر تخت سلطنت این نظر را تایید کرد و عباس میرزا را به عنوان جانشین خود تعیین نمود.

از آن پس عباس میرزا با عشق فراوان به تمرینهای سخت از جمله چوگان بازی و شکار می پرداخت و روز به روز قویتر می شد. يك بار به شدت از اسب بر زمین خورد و بحرانی که در نتیجه ای این حادثه پیش آمد باعث شد که مدت يك ماهی که اجباراً در بستر افتاده بود اعضای بدنش به طور چشمگیری رشد کند. اما ورزشها مانع نشد که شاهزاده مطالعهای ادبیات را از یاد ببرد به طوری که هم اکنون به سهولت به چند زبان آسیایی صحبت می کند و می نویسد و چنانچه از پیشد اورپهای ملی بیم نمی داشت به آموختن زبانهای اروپایی هم می پرداخت. در باره ای او می گویند که چون فرنگی شده، شایستگی نشستن بر اریکه سلطنت را ندارد. یکی از ایرادهایشان این است که عباس میرزا از هم اکنون چکمه ای اروپایی به پا می کند و این امر حقیقت دارد.

آغا محمدخان یکی از وزیران خود به نام میرزا بزرگ را که

مردی محتاط و سیاستمدار برجسته‌ای است، به پیشکاری وی برگزیده بود. این مرد از همان ابتدا رموز مملکت داری را به او آموخت و در تربیت خصال نیکویش که امروز او را از دیگران متمایز می‌نماید کوشید. این پیرمرد محترم از آن پس هرگز او را ترك نگفت و اینک با عنوان قایم مقام سمت نخست وزیری وی را دارا است. فتحعلی شاه پس از جلوس بر تخت سلطنت عباس میرزا را که هنوز جوان کم سن و سالی بود به حکمرانی آذربایجان و فرماندهی جنگ با روسها برگزید. عباس میرزا از همان موقع به برتری انضباط و تاکتیک اروپایی پی‌برد و بر آن شد که پادشاه را به پذیرفتن آن متقاعد کند.

شکستهای متعددی که بر وی وارد می‌آمدند تنها باعث تضعیف روحیهی او نمی‌گردید، بلکه ایستادگیش را در برابر حوادث راسخ تر می‌نمود. او اولین کسی بود که پس از هر شکست ژنرالهایش را به سبب ناکامیها دلداری می‌داد و می‌گفت "هریار که روسها شکستی بر من وارد می‌سازند ندانسته درسی به من می‌دهند که از فرا گرفتن آن نفع بیشتری عاید خواهد شد." قبل از او پطرکیبر گفته بود "سودیه‌ها آن قدر مرا شکست خواهند داد تا راز پیروزی بر آنها را بیاموزم." آری مردان بزرگ حوادث را از یسک دریچه می‌نگرند.

در میان چند تن از افسران لایقی که وابسته به سفارت فرانسه بودند، سروان مهندسی به نام لامی (Lami) بود. عباس میرزا نزد او درس ریاضیات می‌خواند و در این زمینه پیشرفتهای سریعی نمود. به دستور ولیعهد، تالیفات نظامی گیبرت (Guibert) و نظامنامه‌های مانورهای پیاده نظام را ترجمه کردند. رسم فنی را تا حدودی که بتواند نقشه‌ی صحیحی بکشد فرا گرفت ولی چون درك کرد که نمی‌تواند این فنون را به زیردستان خود بیاموزد از این‌رو از سروان نامبرده دعوت کرد که بین افسران شانزده نفر را به عنوان شاگرد انتخاب کند. عباس میرزا شخصا در سر درس آنها حاضر می‌شد و با دقت به سخنان معلم گوش می‌داد و با کلمات

تشویق آمیز حس رقابت افسران جوان را برمی انگیزت.
عباس میرزا بدین ترتیب اوقات خود را بین مطالعه و مانورهای
پیاپی نظام و توپخانه می گذراند و در مورد اخیر نیز از تعلیمات
افسران فرانسوی سود می جست.

عباس میرزا در ایجاد سربازخانه ها، زرادخانه،
کارگاه ها، باروت کوبی و توپ ریزی همت می گماشت و شخصا به
جزئیات امور می پرداخت و تا آن جا که منابع مالیش اجازه
می داد برای نگهداری و بهبود لشکریان خود می کوشید.
طرز عمل تفنگ و کلیه اصطلاحات فرماندهی را برای مشق
دادن آموخت.

عباس میرزا با وجود تمام این اشتغالات، به جنگ ادامه
می داد و در حالی که شغل فرماندهی و سربازی را در آن واحد
برعهده می داشت در هر فصل بهار جنگ را از سر می گرفت.
باید اعتراف کرد که شاهزاده نسبت به حفظ
جان خود چندان توجهی ندارد و از این نقطه نظر
تا اندازه ای ایرانی باقی خواهد ماند.
گماشتن پیشقراول و سوارگشتی را چندان ضروری
نمی داند. این بی احتیاطی ممکن بود يك بار برای او
خیلی گران تمام شود. شبی يك واحد روسی به اردوگاه وی
رخنه کرد و هر دو راه خروجی چادرش را بست. شاهزاده که
در خواب بود با يك خیز از جا پرید و با خنجر خود يك سمت
چادر را شکافت. آن گاه با عجله در حالی که نیم عریان بود به
سمتی که می دانست اسبی پیدا خواهد نمود، دوید. افسار
اسب را برید و بر اسب لخت سوار شد و در يك چشم به هم زدن
در راس قوایش که تازه داشتند آماده می شدند قرار گرفت.
واحد كوچك روسی که مرکب از دو گردان بود و با
کمال تهور به چنین عملی دست زده بود به عقب رانده
شد ولی عقب نشینی آنها به طور منظم صورت گرفت و
تلفاتی نداشت.

عباس میرزا نسبت به آقای ملکم (Malkom) سفیر انگلیس
نظر خوشی ندارد و معتقد است که سفیر با جیب پر پول آمده
است تا ایران را بخرد. شاهزاده کتاب ویرژیل را خوانده

است اما با معنی عبارت^۱ (Timeo Danaos Et Dona Ferentes) آشنا است. او غالباً از رفتار بد انگلیسیها نسبت به هندیها سخن میگوید و آنها را عامل انحطاط امپراتوری مغول می‌داند. ضمناً از این ترس دارد که مبادا آنها همان نفوذ شوم خود را در ایران نیز اعمال نمایند. شاید این ترس زیاد هم بی‌پایه نباشد، زیرا سفیر چندین بار تقاضای خود را در باره‌ی برقراری مجدد کارگزاری انگلیس در بوشهر، که در آن عده‌ای از قوای انگلیسی مستقر گردند تکرار نموده است. این تقاضا که تولید بدگمانی می‌کرد از طرف ایران رد شد زیرا در نقطه‌ای چنین دور افتاده از مرکز به آسانی ممکن بود انگلیسیها از موقعیت استفاده کنند و از استقلال حکام پشتیبانی نمایند.

اعمال عباس‌میرزا همانند خصایل او قابل تحسین است. او برخلاف پدر هرگز بیش از چهار زن اختیار نکرده است و فقط یکی از آنها که دختر یک تاجر حومه‌ی تبریز است مورد مهر و محبت او می‌باشد. عباس‌میرزا موقعی که من ایران را ترک کردم از این زن دو پسر داشت و با این‌که پسر بزرگش به زحمت شش‌ساله بود در چله‌ی زمستان او را بالباس نازکی بر اسب می‌نشاند و همراه خود می‌برد. من که از سختگیری وی در باره‌ی تربیت فرزندش متحیر بودم روزی نگرانی خود را در باره‌ی سلامت کودک به او اظهار داشتم. شاهزاده در پاسخ گفت او باید از کوچکی به سختی حرفه‌ای که شاید تا پایان عمر بدان مشغول خواهد بود، عادت کند و با تجربه‌ی شخصی خستگی سربازان را به خوبی درک نماید.

عباس‌میرزا در سفرهای جنگی هرگز زن با خود همراه نمی‌برد. افسران نیز از فرمانده خود در این مورد متابعت می‌نمایند. شاهزاده به شکار علاقه‌ی فراوان دارد و ایام فراغت را به شکار می‌پردازد. حین شکار به روستاها هم سر می‌زند تا از حال روستاییان جويا شود و مطمئن

۱ - از یونانیان حتی هنگامی که به خدایان ندور می‌دهند می‌ترسم. - م.

گردد که آنها مورد بی عدالتی و اجحاف قرار
نمی گیرند .

عباس میرزا با مهارت فوق العاده سلاحهای مختلف را
به کار می برد . من بارها به چشم خود دیده ام که حین چهارنعل
و در فاصلهی بیش از شصت قدم زوبین خود را به سری آهو
پرتاب نموده که درست به پشت حیوان فرورفته است . موقعی که
با کمان تیراندازی می کند هرگز تیرش به خطانمی رود و هنگام
گردشهای عادی دوست دارد به تمرین با این سلاح بپردازد ،
به این ترتیب که به دستور وی گوسفندی در پشت ســراو
نگاه می دارند . شاهزاده به تاخت از آن دور می شود و در
فاصلهی صد و پنجاه قدمی روی رکاب بلند می شود . آن گاه
سر را به عقب برگردانده ، گوسفند را هدف قرار می دهد که
به ندرت تیرش به خطا می رود . استفاده از تیر و کمان
بدین شیوه از زمانهای باستانی خیلی دور در این
نواحی مرسوم بوده است و بدون شك علت این که
پارتهای هنگام عقب نشینی فوق العاده خطرناك
بوده اند ، از این جهت بوده که این شیوه را به کار
می بسته اند .

عباس میرزا صبح خیلی زود از خواب برمی خیزد و با این که
خشك مقدس نیست هرگز در ادای سه نمازی که قرآن مقرر
داشته کوتاهی نمی کند . او بسیار کم خوراك است
و هرگز لب به شراب نمی زند . ولی افسرانی را که
شراب می نوشند ، تنبیه نمی کند و تنها نفرت خود را از
این عمل ابراز می دارد . عباس میرزا هرگز دخانیات
استعمال نمی کند و آنچه فوق العاده عجیب است از
قلیان تنفر دارد .

شاهزاده از ساعت هشت تا ده صبح در دیوانخانه
می نشیند ، سپس ناشتایی را در حرمرایش می خورد و آن گاه
تا ساعت دو بعد از ظهر با وزیران و فرماندهان نظامی به کار
مشغول می شود . پس از صرف ناهار تا ساعت شش بعد از ظهر
به سواری می پردازد و سپس برای خواندن نماز به منزل
باز می گردد . غالبا شبها را با درباریان می گذراند ولی این

شب نشینیه‌ها هیچ‌گاه از ساعت ده شب تجاوز نمی‌کند . لباس عباس میرزا با لباس ساده‌ترین نگهبانان وی تفاوتی ندارد . کارد بی‌زیوری پر شال کشمیری بسیار زیبای خود می‌زند ، ولی با رفتار نجیبانه و حالت موقری که دارد غیرممکن است که شناخته نشود .

عباس میرزا در عین این‌که قامتی بلند ندارد ، ولی خوش‌اندام و نیرومند است . چهره‌اش کمی کشیده و پدید مرنگ است . چشمانی درشت و ابروانی سیاه و کشیده دارد . دماغش کمی عقابی و دندانهایش بسیار زیبا است . ریش او شاید روزی به بلندی ریش پدرش برسد . کلمات را به تندی ادا می‌کند و حالت خنده‌ی وی بسیار دلپذیر است . گرچه همان‌طور که قبلاً گفته‌ام به زبانهای اروپایی آشنایی ندارد با این‌حال بسیاری از کلمات زبان فرانسه مخصوصاً اصطلاحات فرمانهای نظامی را می‌داند و در مواقعی که سرحال است از تکرار آنها خوشحال می‌شود . عباس میرزا بدون آن‌که اهل اسراف باشد بخشنده است . به جمع‌آوری سلاحهای گوناگون ، تابلوهای نقاشی ، باسمه‌ها ، نقشه‌ها ، ماشینها و اشیای نمونه از هر قبیل بسیار علاقه‌مند است و احتمالاً در آسیا مجموعه‌ای به زیبایی مجموعه‌ی او یافت نمی‌شود .

عباس میرزا بسیار شجاع است ولی اعصابی نا آرام دارد و از این رو یکی از صفات اصلی فرماندهی را که خونسردی باشد فاقد است . هنگامی که کوشش می‌کند بر اعصاب خود مسلط شود ، به آسانی می‌توان دریافت که این کار تا چه اندازه برای وی دشوار است . بی‌گفت و گو با گذشت زمان و کسب تجربه و پی بردن به خطراتی که از ایمن رهگذر متوجه او است ، بر مزاج آتشینش غلبه خواهد کرد .

عباس میرزا به‌طور عجیبی از پدرش بیم دارد ولی برای او احترام فوق‌العاده‌ای قایل است . مردمی که در حوزهی فرمانروایی او زیست می‌کنند ، وجودش را گرامی می‌دارند و افسران و سربازان قشونش دلباخته‌ی او هستند و از این رو

اگر پادشاه از صداقت او اطمینان کامل نداشت، لاجرم دچار سوءظن می‌شد.^{۲۰} این اعتماد شاه بسیار به‌جا است، زیرا عباس میرزا بهترین حامی پدر و محکمترین تکیه‌گاه تاج و تخت سلطنت است.

این يك واقعیت است که عباس میرزا تا آن‌جا که قدرت داشت، با عقد پیمان اخیر صلح با روسیه مخالفت می‌ورزید. باید یاد آور شوم که مخالفتش مبتنی بر دلایل موجهی بود، زیرا تحمل شرایط سنگین متارکه برای او که فرماندهی قشون را بر عهده داشت دشوار و تحقیرآمیز بود. عباس میرزا با بصیرت کامل و وسایل بسیاری که فراهم آورده بود^{۲۱} اطمینان داشت که پس از جنگ دیگری قادر خواهد بود شرایط مناسبتری به دست آورد. البته این يك امید بیش نبود. ولی ولیعهد نخستین کسی بود که به درستی و دقت مواد عهدنامه‌ی صلح را اجرا نمود که مورد اعتراف افسران روسی نیز واقع گردید. علاوه بر آن رفتارش نسبت به افسران مزبور نجیبانه و توأم با نزاکت بود.

بیم دارم که اگر بخواهم بیش از این مراتب ستایش بی‌غرضانه‌ی خود را که این شاهزاده الهام‌بخش آن بوده است بیان دارم از مطلب بسیار به دور افتم. با این حال تصور نمی‌کنم آن‌چه را که درباره‌ی شخصیتی به این اهمیت گفته‌ام گرافه‌گویی شمرده شود. بی‌گفت‌وگو اگر مشیت الهی مانعی در راه پیشرفت ولیعهد قرار ندهد، عباس میرزا بانی اصلاحات کشور ایران

۲ - نقشه‌ی نبرد جدید بسیار عاقلانه طرح گردیده بود. عباس میرزا در نظر داشت حملات خود را با سپاه بسیار قوی شروع نماید. علاوه بر قوای منظم تحت فرماندهی خود که نواقصی نداشت قرار بود شصت هزار تن چریک از بهترین سربازان پادشاه هم در اختیار وی قرار گیرد. برای این حمله می‌توانست در حدود هفتاد آتشبار فراهم نماید و علاوه بر آن تعداد قابل ملاحظه‌ای زنبورک هم در اختیار داشت. این سلاح که در جلگه مفید فایده‌ای نیست می‌تواند در مناطق کوهستانی مانند قراداغ که فاقد جاده می‌باشد به طرز موثری مورد استفاده قرار گیرد. در منطقه‌ی قراداغ به علت فقدان جاده‌های قابل عبور و مرور و وجود دره‌های عمیق هیچ نوع وسیله‌ای که بتوان آتشبارها را با آن حمل نمود یافت نمی‌شود و آن‌چه قابلیت حمل و نقل دارد همین زنبورک است.

می‌شود و هستی جدیدی به آن خواهد بخشید و با پایه‌گذاری
ارتش نیرومندی استقلال داخلی و خارجی کشورش را تأمین
خواهد نمود. شاید جنگ بلای ملل بسیار متمدن باشد، اما
در مورد برخی ملل نمونه‌های بسیاری خواه‌کهنه یا نو وجود
دارد که ثابت می‌کند جنگ عاجل‌ترین و مهمترین وسیله‌ای
است که می‌تواند آنها را که از ازمهی قدیم
همچنان به حالت نیمه وحشی باقی مانده‌اند،
رهایی بخشد.



درباره‌ی اختیارات شاه، قوانین، دستگاه قضایی، و طرز اداره‌ی آن و مجازات‌ها

در جهان عده‌ی فرمانروایانی که به اندازه‌ی پادشاهان ایران از اختیارات مطلق برخوردار باشند بسیار اندک است. در این کشور اراده‌ی پادشاه حاکم بر همه چیز است. در ایران برخلاف ترکیه دیوانخانه‌ها، وزیران یا پاشاها وجود ندارند که باعث بدگمانی شاه بشوند. غلامان شاه که در ردیف بینی چریهای ترکیه هستند بدون آن که فتنه جو و اهل دست‌بندی باشند، تکیه‌گاه محکمی برای تاج و تخت سلطنت محسوب می‌شوند. البته وضع همیشه از این قرار نبوده است، زیرا زمانی قورچیها در برابر مطلق‌العنانی پادشاه مقاومت می‌ورزیدند و از آن جلوگیری می‌کردند. اما شاه عباس اول پس از جلوس بر اریکه‌ی سلطنت به طرز غیر محسوسی آنها را تضعیف نمود و سرانجام به کلی نابود ساخت. این قراولان چریک سابقا نقشی را که امروز بینی چریها در قسطنطنیه بر عهده دارند، ایفا می‌کردند، ولی خصیصه‌ی قدرت طلبی و مطلق‌العنانی شاه عباس نمی‌توانست وجود آنها را تحمل کند.

تمام مردم ایران به شاه تعلق دارند و شاه به هر طریقی که میل دارد، با آنها رفتار می‌کند. هر ایرانی به غلامی شاه مباحثات می‌کند، به طوری که عنوان قلی (برده) ضمیمه‌ی اسم بسیاری از بزرگان است. پادشاه همچنین مالک تمام ثروت‌های ایران است. گاه به گاه پادشاه از آنها که ناراضی است سلب مالکیت می‌کند و اموالشان را به زیردستان خود می‌بخشد. او می‌تواند به میل خود هر دختر و زنی را به هر طبقه‌ای که تعلق

داشته باشد، تصاحب کند. این اقدام نه تنها باعث تحریک و ناراضایی نمی شود بلکه به سان امتیازی نیز تلقی می گردد. قانون اساسی ایران کاملاً رسا نیست و غالباً برای نظم اجتماعی مضر می تواند باشد زیرا مجازاتهایی که برای گناهان بسیار زشت تعیین شده آن چنان خفیف و بی اهمیت است که بیشتر به شوخی شباهت دارد. این مجازاتها بیش از آن که برای سلامت جامعه مفید باشند، صورت مسکن دارند.

هنگامی که شاه فرامینی که دارای قدرت قانونی است صادر می کند، وزرا آنها را مستقیماً به حکام ابلاغ می کنند بدون آن که هرگز مردم از موضوع آن آگاهی داشته باشند و فقط در مواردی که مقتضی بدانند قوانین را به مرحله اجرای درمی آورند. بدین ترتیب و با این که در ایران مجلس سنا، مجلس شورا و شورای قانون گذاری وجود ندارد، ولی در مقام مقایسه با کشورهای اروپایی با آن همه قوانین و مقررات و تصویب نامه ها تعداد دزدان و جنایتکاران^۱ بسیار اندک است و مامورین خدمات عمومی بدون خلافتکاری و بی سرو صدا وظایف خود را به خوبی انجام می دهند.

دستگاه قضایی اروپا، که رکن مهمی از دستگاه حکومت است با تمام پیچیدگیها و اهمیتش غالباً نارساییهایی دارد. مامورین حریص و سیری ناپذیری که در این دستگاه کار می کنند و تعدادشان هم زیاد است برای جامعه بلای واقعی هستند اما در ایران امر قضاوت به ساده ترین وجه صورت می گیرد. در ایران مشاور حقوقی، وکیل دعاوی، مدعی العموم، مامور اجرایات و غیره و غیره وجود ندارد و از این رو مخارج دعاوی بر سر یک دیوار مشترک کسی را خانه خراب نمی کند. دستگاه قضایی در ایران مرکب از سه قسمت است که به وسیله سه شخص مختلف اداره می شود، ولی در هر حال و موضوع دعاوی

۱- ایرانیها همیشه دشمن یا خنجری به همراه دارند ولی این فکر که شاید روزی آدم کشی در این کشور متداول شود خطا است زیرا غالباً دیده شده که مردم عادی در حالی که با هم مراغه و حتی زد و خورد می کنند به سلاح خطرناکی که با خود دارند توجهی نمی نمایند.

هرچه باشد، قضاوت فی المجلس و بدون استیناف انجام می گیرد.
آنچه مربوط به پلیس و منازعات بین اشخاص می باشد
در صلاحیت داروغه ها است. داروغه ها در بازارها قرارگاه های
خاصی دارند که در آن جا به شکایات و دعاوی که در صلاحیتشان
باشد رسیدگی می کنند. به محض تسلیم شکایت تحقیقات فوراً
شروع می شود و به ندرت اتفاق می افتد که يك دعوا زودتر از
يك ساعت فیصله نیافته، مجرم مجازات نشده باشد.

رسیدگی به دزدیها، راهزنیها، اختلافات مالی و
مسایل زناشویی در صلاحیت قضا است. قضات مورد احترام
فوق العاده ای مردم هستند و اغلب آنها شایستگی این احترام
را دارند، زیرا از بین مردمانی که به پاکدانی و روشن بینی
شهرت دارند، انتخاب می شوند. قضات ایرانی با این که
تحصیلات و مطالعات زیادی ندارند جا دارد آرا و تصمیمهایشان
در اکثر موارد سر مشق قضات مآقرار بگیرد و از آن تبعیت
بنمایند. قضات ایرانی که سروکارشان با دروغگوترین و
مزورترین مردم دنیا است با درستکاری، بی طرفی و روشن بینی
جلبی که یکجا در آنها جمع است، به اختلافها رسیدگی و با
مهارت و دقت داوری می نمایند. در ایران دادن شهادت
امری معمولی ولی خطرناک است چون هرکس که به دروغ شهادت
دهد به سخت ترین وجه مجازات می شود، ولی کمتر چنیــن
چیزی اتفاق می افتد، زیرا که شهود مواظب کار خود هستند.

سومین قسمت از دستگاه قضایی به وسیله ی شخص شاه
اداره می شود. قدرت قضایی پادشاه آنچه را که مربوط به
اشراف، بزرگان، شاهزاده ها و حکام باشد دربر می گیرد و این
حق منحصر به وی تعلق دارد. پادشاه همچنین در مورد
اختلافات بزرگ ملکی، مسایل مهم مالی، اختلاسها، خیانت
به استقلال کشور و جنایتهای بزرگ شخصاً قضاوت می کند و رای
صادر هرچه باشد آنها و در حضور وی اجرا می گردد.

مجازاتهایی که شاه مجرمین را به آن محکوم می کند بر سه
نوع است: چوب زدن کف پا، قطع بینی یا گوش و اعدام.
غلامان و فراشها که شاه را احاطه نمود مانند به اشاره ی مختصری
بدون آن که برای حاضرین قابل رویت باشد مجرمین را دستگیر

می‌کنند و همان دم به مجازات می‌رسانند. اجرای مجازاتهای اول و دوم برعهده‌ی فراشها و اجرای حکم اعدام وظیفه‌ی غلامان می‌باشد. ابتدا خنجرى در سینه‌ی محکوم فرو می‌برند و سپس سر از تن وی جدا می‌کنند. آن‌گاه از نظر تحقیر سر بریده را با لگد به درکاخ می‌رانند و آن را میان گل ولای می‌اندازند تا باعث وحشت و عبرت کسانی گردد که قصد تقلید از مجرم را داشته باشند.

مجازاتهای تادیبی متداول که به وسیله‌ی پلیس اجرا می‌شود عبارتند از چوب و فلک، زندان و کند و زنجیر. چوب و فلک برحسب ظاهر اهمیت چندانی ندارد ولی درعین حال یکی از دردآورترین مجازاتها است. پس از آن که مجرم را به پشت خوابانند، پاهای او را به هوا بلند می‌کنند، سپس با طنابی دو پای او را به چوبی که دو مرد در دست گرفته‌اند، می‌بندند. در این حال کف پاهای مجرم به طور افقی و چسبیده به هم قرار می‌گیرد. آن‌گاه دو فراش نیرومند که هر یک درحدود پنجاه ترکه در اختیار دارند، متناوباً و با تمام قدرت بر پای مجرم می‌کوبند به طوری که ترکه‌ها از هم می‌شکند. یکی از فراشها مأمور شمارش ضربات است و تا زمانی که ضربات به حد تعیین شده نرسیده باشد این عمل ادامه پیدا می‌کند بدون آن‌که به فریادهای الا مان (پوزش خواهی) که مجرم نگویند در تمام مدت این تنبیه دردناک لاینقطع سر می‌دهد توجه بشود.

طاعت اکثر محکومینی که این مجازات را تحمل می‌کنند غیرقابل تصور است. من به چشم خود محکومی را دیدم که پس از چهارصد ضربه شلاق بی‌آن‌که صدای ناله‌ی وی شنیده شود فقط با کلاه صورت خود را پوشانده بود تا دردی را که احساس می‌کرد نمایان نکند. هیچ‌کس از گرفتاری به این مجازات در امان نیست. شاه حتی بزرگان مملکت را در صورتی که از آنها نارضایتی داشته باشد به این مجازات محکوم می‌کند. اما بزرگان تنبیه شدن به دستور شاه را باعث بی‌حرمتی نمی‌دانند و کینه‌ی وی را به دل نمی‌گیرند. امروز بین درباریان و حتی وزیران کمتر کسی پیدا می‌شود که پایش به فلک بسته نشده باشد، آن‌هم غالباً برای چیزهای بی‌اهمیت. در آخرین بازدید شاه

از آذربایجان به فرمان وی مستوفی این ایالت را که شخص بسیار محترمی هم بود فلك كردند. برخلاف آنچه تصور می‌رفت این مجازات بدان جهت نبود که وی مالی دزدیده باشد بلکه بدین دلیل بود که اضافه درآمدش را به ارباب گزارش نکرده بود. گاهی مجرمین را تاهزار ضربه چوب محکوم می‌کنند. ظاهراً چنین مجازاتی بسیار شدید است اما نتیجه‌ای که در بر دارد این است که مرد محکوم به ناچار مدت پانزده تا بیست روز در بستر می‌ماند و برپای خود مرهم می‌گذارد. اما پس از گذراندن این دوره دوباره سر و کله‌اش بین مردم ظاهر می‌شود و چنان سردماغ می‌نماید که گویی اصلاهیچ اتفاقی نیافتاده است و حتی درباره‌ی این حادثه‌ی کوچک شوخی هم می‌کند.

من از ولیعهد دستور داشتم سربازانی را که برای بار اول از خدمت فرار می‌کنند به پانصد ضربه شلاق محکوم کنم، ولی این کار مانع از آن نمی‌شد که دسته‌های ده و دوازده نفری برای دیدن اقوام خود از زیر پرچم نگریزند. سربازان فراری به رفقای خود می‌گفتند که به جهت يك چنین تنبیه جزئی خود را از لذت دیدار خانواده حتی برای يك شب هم شده محروم نمی‌کنند. از این رو تصمیم گرفتم تا آنها را به صورت موثرتری تنبیه نمایم بدین ترتیب که اسبهایشان را می‌گرفتم و آنها را با کوله پشتی به دنبال آوردن آب می‌فرستادم. این تنبیه برایشان به قدری تحقیرآمیز بود که به من می‌گفتند مرگ را بر این خواری و ذلت ترجیح می‌دهند. باید دانست که توپرکشی در اردو کار بسیار پستی است و توپرکشان از بین پایین‌ترین طبقات مردم برگزیده می‌شوند.

زندان در ایران مانند سایر کشورها وسیله‌ای برای سلب آزادی است ولی ممکن است عواقب سختی در پی داشته باشد. از آن‌جا که حکام یا روسای پلیس برای تغذیه‌ی زندانیان وجهی در اختیار ندارند، زندانیان نگویند که از خود پولی ندارند و معمولاً در محلی که دستگیر شده‌اند غریب هستند، چنان‌چه سهامت این را نداشته باشند که شخصاً به زندگی خود خاتمه

دهند، باید از گرسنگی بمیرند.^{۲۰}

در نقاطی که زندان وجود ندارد برای توقیف مجرمین معمولاً از کسند و زنجیر استفاده می‌شود. به هر ساق پای محکوم دو قطعه چوب بزرگ که از یک سو به زنجیر آهنین و از سوی دیگر به قفل محکمی متصل است می‌بندند. قسمتی از این کنده‌ها را به اندازهای که قسمت پایین ساق پا در آن جا بگیرد گود می‌کنند به طوری که این اسباب درست روی قوزک پا قرار می‌گیرد. زنجیری که دو قطعه‌ی کنده را به هم متصل می‌کند به قدری کوتاه است که محکوم فقط می‌تواند با تانی و به زحمت قدمهای کوتاه بردارد. چنانچه محکوم سعی کند خود را از کسند و زنجیرهایی بخشیده، فرار نماید به حدی زنجیرهای فشارنده که خون از جریان می‌افتد و غالباً ماهها پس از رهایی، شخص محکوم قادر به راه رفتن نخواهد بود.

مجرمین را با توجه به سنگینی جرم آنها با بریدن بینی، گوشها، میچ دست، در آوردن چشم و اعدام مجازات می‌نمایند. بریدن بینی و گوشها در ایران بسیار متداول است و حتی در مورد جرایم بسیار ناچیز هم اعمال می‌شود. کافی است که شاه یا شاهزادگان بر کسی خشم گیرند تا این مجازات در باره‌اش اجرا شود. در حال حاضر اجرای این مجازات نسبت به سابق کمتر متداول است ولی به طوری که ظواهر امر نشان می‌دهد اسلاف پادشاه کنونی از این وسیله‌ی مجازات خیلی استفاده می‌کرده‌اند به طوری که هم اکنون تعداد زیادی از خادمین پیر که بدین وسیله ناقص‌العضو شده‌اند در حیاتند. پیش از جلوس فتح‌علی شاه بر اریکه‌ی سلطنت، مجازات بریدن میچ دست منحصر در مورد دزدی اعمال می‌شد. اما این مجازات، شاید، چنانکه باید باعث ترس بزهکاران نمی‌شد زیرا آنها غالباً دوباره مرتکب دزدی می‌شدند و پس از دستگیری

۲ - به هنگام جنگهایی که در ماه اکتبر سال ۱۸۱۲ صورت گرفت تعدادی اسرای روسی در زندانهای تبریز به سر می‌بردند که حتی به آنها نان هم داده نمی‌شد و از این رو عده‌ای از آنان خود را با دستمال خفه کردند و فقط دو روز پس از علنی شدن این جریان بود که برای آنها جیره‌ای برابر با جیره‌ی سربازان ایرانی مقرر داشتند.

مج دست دیگر را هم از دست می دادند . اما از زمانی که پادشاه مجازات اعدام را برای این جرم برقرار نمود دیگر حتی يك نفر هم دست به دزدی نمی زدند . از این رو می توان چنین نتیجه گیری کرد که شدت عمل از طرف قانون گزار نوعی بشردوستی واقعی است چه به این ترتیب هم جامعه را از جنایات در امان می دارد و هم خیل این سیه روزان را از وسوسه ی ارتکاب جرایم باز می دارد .

مجازات کور کردن در موارد خاص و تنها در باره ی اشخاصی که مورد سوءظن شاه واقع می شوند اعمال می گردد . این بدگمانیها یا به علت دارایی اشخاص و یا نفوذی که بر مردم دارند ، برانگیخته می شود . خانهای که بر استانهای بزرگ حکومت می کنند و یا برادران شخص شاه در معرض این مجازات قرار دارند .

محکومین را به دو طریق از بینایی محروم می کنند ، یکی در آوردن چشمها که شکنجه ای پس وحشتناک است و دیگری سوزاندن چشمها که عملی احتیاطی برای رفع خطری است که از طرف بعضی اشخاص ممکن است متوجه شاه بشود . برای این کار چشمهای محکوم را باز نگاه می دارند و آهن سرخ شده ای را به آرامی از مقابل آن می گذرانند . در این حال قرنیهای چشم فوراً کدر می شود و خاصیت بینایی آن از بین می رود . در گذشته بسیاری از سلاطین از ترس این که مبادا آهن یا مس سرخ شده حس بینایی محکومین را کاملاً از بین نبرده باشد دستور می دادند که چشم را بانوک خنجر از کاسه در بیاورند .

زمانی مرسوم بود جوانهایی را که به خانواده های تعلق داشتند که ممکن بود باعث سوءظن شاه بشوند ، خنثی می کردند ، ولی از هنگامی که آغا محمد خان عموی شاه فعلی بی اثر بودن این عمل را ثابت نمود نقض عضو متروک گردید . زیرا در مورد مردانی که دارای روحیه ی قوی و نیرومند هستند این عمل بی نتیجه است .

مجازات اعدام در باره ی جرایمی از قبیل دزدی ، آدم کشی ، هتك ناموس ، خیانت های بزرگ ، یاغیگری و بالاخره

همجنس بازی اجرا می‌شود. ولی حتی این مجازات شدید نیز مانع از آن نمی‌شود که بزرگان از ارتکاب روزانه‌ی این عمل ننگین خودداری کنند. بدون شك آنها به این مثل که "نیمی از گناهی که در خفا صورت گرفته باشد، آمرزیده است" اعتقاد دارند.

مجازات اعدام در مورد مردان زناکار اعمال می‌شود در حالی که زنان را زنده زنده درون کیسه‌ای می‌گذارند و به آب می‌اندازند. نظیر این نوع شکنجه در دوران روم قدیم در مورد راهبه‌ها اعمال می‌شد ولی مدت‌ها است که این شکنجه‌ی وحشتناک دیده نشده است. شاید ایرانیها در گذشته با غیرت تر از امروز بوده‌اند، زیرا مواردی نقل شده است که زنان حرمسرا را تنها به دلیل برداشتن روبنده در کوچه خفه کرده‌اند. روحانیون نیز افرادی را که مرتکب اعمال خلاف مذهب می‌شوند به خصوص در مورد شرابخواری، مجازات می‌نمایند. البته این امر مانع از آن نمی‌شود که عموم طبقات به خصوص بزرگان از نوشیدن می‌آن هم غالب اوقات و به مقدار زیاد خودداری کنند. ایرانیها شراب را با غذا نمی‌نوشند و شرابخواری منحصر در درون منزل آن‌ها دور از چشم زن و فرزندان صورت می‌گیرد. در مورد شرابخواری میل و نظر شاه قانون است. بسیاری از شاهان حتی استعمال آن را جایز شمرده‌اند ولی آغا محمدخان شرابخواران را محکوم به مرگ می‌کرد. فتحعلی شاه تحریم آن را توصیه می‌کند، ولی چون شخصا به مقدار زیاد شراب می‌خورد، در این باره سختگیر نیست.

چنان چه ایرانیها هنگام صرف مشروب غافلگیر شوند، به عذر بیماری و این که شراب را به صورت دارو استعمال می‌کنند متوسل می‌شوند و بدین ترتیب خود را از خشم روحانیون در امان می‌دارند.

مجازاتهایی را که روحانیون به آن حکم می‌دهند، در باره‌ی فقرا چوب و فلک و در مورد اغنیا و نجبا پرداخت جریمه است که تا آن‌جا که زورشان برسد بر میزان آن می‌افزایند. تعقیب طبقات اخیر به ندرت صورت می‌گیرد مگر آن‌که موضوع انتقام شخصی در بین باشد که در این صورت کافی است کسی شهادت بدهد که کوزه‌ی شرابی به خانه‌ی شخص مورد نظر برده شده است. البته شخص متهم از ترس این‌که مباد از طرف اراذل و اوباش مورد حمله قرار گیرد جرات اعتراض و یا فرار از مجازات را ندارد. اراذل و اوباش در این کشور بیش از سایر جاها تشنه‌ی تحقیر بزرگان هستند. در واقع بزرگان هم در مورد زیرستان سیه‌روز خود بدون رحم همه‌گونه ظلم و ستم را روا می‌دارند.





درباره‌ی دربار، مقامات عالی، سلسله مراتب

دربار شاه ایران با همهی شکوه و درخشندگی که دارد، در مقام مقایسه با آنچه پیش از اغتشاشاتی که منجر به انقراض سلسله‌ی صفویه گردید وجود داشت، بسیار متفاوت است. اگر بخواهیم ریشه‌ی اغتشاشاتی را که در آن زمان روی داد جست و جو کنیم باید به تجمّل پرستی فوق‌العاده و مخرب بزرگان که با تعدی به زیرستان ملازم بود، توجه نماییم. این امر موجب گردید که جمعیت کثیر ساکنین اصفهان در حال یاس و دلسردی توسط مشتی افغانی به محاصره درآیند. البته این تنها دلیل شکست ایرانیها نبود، ولی می‌توان آن را اقوی دلیل دانست. البته اگر مردم اصفهان به آن حد از ظلم و ستمی که بر آنها روا می‌شد از زندگی بیزار نشده بودند به آسانی می‌توانستند این وحشیها را از پای درآورند. در آن زمان مقامات عالی درباری نه تنها تعدادشان زیاد بود بلکه شغل پرفایده‌ای هم داشتند به طوری که حتی میرزاهای ساده‌ای که از بین طبقات پایین اجتماع برخاسته بودند تا پنج هزار تومان درآمد داشتند که تماماً از محل وجوه عمومی پرداخت می‌شد. تغییر شکل لباس ایرانیان مخصوصاً در دوران شاه کنونی كمك بسیاری به کاهش تجمّلات نموده است، زیرا لباسهای سابق از گرانبها ترین پارچه‌ها فراهم می‌شد و غالباً آنها را با زرو سیم مليله دوزی می‌کردند، اما امروز جز در مراسم رسمی لباسها ساده و ارزان است. اغلب مردم در تابستان قدك (پارچه‌ای از پنبه که در ایران بافته می‌شود) به رنگهای

گوناگون می پوشند و در فصل زمستان از ماهوت معمولی انگلیسی یا آلمانی استفاده می کنند .

کلاه ملی ایرانیان در گذشته بسیار گران تمام می شد زیرا که به دور آن شال کشمیری به شکل عمامه می پیچیدند ولی اکنون به پاس احترام شاه کلاه ساده ی قجری^۱ بر سر می گذارند . این کلاه از پوست بره ی سیاه درست شده ، به شکل مخروط ناقص است . امروز فقط در تشریفات رسمی دربار کلاه را با شال می آرایند و کلیه ی مامورین دیوانخانه باید چنین کلاهی بر سر و لباس رسمی برتن کنند . لباس مزبور عبارت از روپوشی است که با پوست یا پنبه دوزی آستر شده است و تا روی زانو می رسد . یقه ی این لباس از پوست سمور است و تا روی شانه ها می افتد . مقامهای عالی درباری تقریباً به جای خود محفوظ مانده است ولی جنبه ی افتخاری آن بر سود بخشیش می چربد . امروز به استثنای وزرا و صاحب منصبان عالیرتبه ی دیوانخانه کمتر شغلی وجود دارد که درآمد قابل ملاحظه ای داشته باشند . ولی خدمت گزاران وابسته به دستگاه سلطنت که شغلشان اداره ی خزانه ی کشور است همیشه بسیار ثروتمند می شوند زیرا در هیچ جای دنیا کشوری یافت نمی شود که به اندازه ی ایران دزدی رواج داشته باشد ، آن هم این چنین گستاخانه . گمان نمی کنم چیزی برای کاخ شاه یا شاهزادگان خریداری شود که بهای آن را سه یا چهار برابر قیمت اصلی به حساب نگذارند . مخارج دربار ایران فوق العاده زیاد است ، زیرا علاوه بر شاه ، شاهزادگان و حکام هم به تقلید از پدر و ارباب خود همیشه تعداد زیادی مردمان بیکاره در خدمت دارند . اینها کارشان این است که هر موقع که شاهزادگان و حکام سوار یا پیاده از کاخشان خارج می شوند در جلو یا عقب آنها به راه

۱- ایل قاجار که ایل شاه و امروز مورد عنایت او است ، قبل از جلوس فتحعلی شاه بر تخت سلطنت مطرود و مورد تحقیر ایرانیان بود ، به طوری که هیچ کس حاضر نبود با یکی از افراد این قبیله درملاء عام دیده شود و هیچ کارگری حاضر نمی شد برای آنها کار کند . بدبینی مردم نسبت به افراد این ایل چنان بود که اگر صحبت از شخص ترسو و مزور و فرومایه ای به میان می آمد می گفتند که این شخص قجر است .

افتند و جز این کاری ندارند. این اشخاص را غلام می‌نامند که معنیش برده است، ولی امروز در دربار ایران لفظ غلام مترادف با گارد سلطنتی است. غلامان شاه که تعدادشان خیلی هم زیاد است از میان برانده‌ترین جوانهای کشور انتخاب می‌شوند و زیر فرمان ریسی که عنوان کلانتر باشی را دارد خدمت می‌کنند. غلامان همیشه در التزام شاه هستند. سرو وضعشان مرتب است و حقوق قابل توجهی هم دریافت می‌دارند. ولیعهد نیز تعداد زیادی غلام دارد که فوق‌العاده شجاع و دلیرند. گرچه شیوه‌ی جنگی آنها هرگز باعث وحشت روسها نشده است با این حال غالباً صدمات بسیاری بر روسها وارد آورد هاند. قزاقها به خصوص از غلامان ولیعهد خیلی بیم‌ناکند و در مواقعی هم که تعدادشان خیلی زیاد باشد، باز هم به ندرت جرات می‌کنند با غلامان ولیعهد زور آزمایی بنمایند.

عالی‌ترین مقام دربار سابقاً مقام اعتماد الدوله‌ای بود که بعداً آن را حذف کرده، به جای آن مقام صدارت عظمی یا نخست‌وزیری را برقرار نمود هاند. صدراعظم کنونی میرزا شفیع مرد سالخورده‌ی هفتاد ساله‌ای است که بسیار زبردست و سیاستمدار قابل‌ی است. نامبرده مسوول کلیه‌ی امور داخلی و خارجی کشور می‌باشد و تمام ادارات دولتی را زیر نظر دارد. وزرا همگی تابع او هستند. هوش و کاردانی فوق‌العاده‌ی میرزا شفیع همان‌طور که در همه‌ی جای دنیا معمول است تعداد زیادی حسود و دشمنان مخفی برای او به وجود آورده است ولی اینها زرنک‌تر از آنند که عنایات شاه را در باره‌ی او که به نظر تزلزل‌ناپذیر می‌نماید، از نظر دور بدارند.

مقام دوم کشور قایم مقامی است که اکنون به پیرمرد هفتاد و پنج ساله‌ای به نام میرزا بزرگ سپرده شده است. این شخص به پنج پادشاه خدمت کرده، بدون شك مجرب‌ترین مرد ایران است. نامبرده با وجود کبر سن هنوز نیروی شگفت‌آوری دارد و چون دشمن آشتی‌ناپذیر میرزا شفیع است به این سبب از زمانی که میرزا شفیع مورد عنایات بی‌پایان شاه قرار گرفته، هرگز نخواسته است در دربار حاضر شود. شاه

برای میرزا بزرگ ارزش بسیاری قایل است و چون راهنمایی بهتر از وی برای ولیعهد نمی‌شناخت او را با همان عنوان به آذربایجان فرستاد. میرزا بزرگ در آذربایجان همان مقامی را دارد که صدراعظم در سایر نقاط کشور دارا است.

تاکنون میرزا شفیع چندین بار دچار بیماری سخت شده است. در این گونه مواقع شاه میرزا بزرگ را به تهران احضار می‌نمود که جانشین وی بشود، ولی از بخت بد میرزا بزرگ هر بار میرزا شفیع سلامت خود را بازیافته است. از این رو میرزا بزرگ عادت داشت به شوخی بگوید که دوست عزیزش هرگز نخواهد مرد مگر آن که با ضربه‌ای او را از پای درآورند.

مقام سوم مقام وزارت است، ولی وزیران ایران از اختیارات بسیاری که وزرای ترکیه دارند، برخوردار نیستند و در واقع معاونین صدراعظم در تهران و قایم مقام در تبریز به‌شمار می‌آیند. شاهزادگان هم در دستگاه حکومتی خود وزیر دارند. شاه همچنین این عنوان را به لاله باشیه‌های فرزندانش که در سنین کودکی هستند، اعطا می‌نماید. وزیر میرزا بزرگ در آذربایجان که پسر وی می‌باشد وظیفه‌ی دیگری جز امور نظامی برعهده ندارد. در این مورد هم تا پدرش قایم مقام باکمال دقت عملیات او را مورد رسیدگی قرار ندهد، قادر به انجام دادن کاری نیست. اعضای دیگر دیوانخانه میرزاها هستند که درجات مختلفی دارند و مأمور خدمات گوناگونی می‌باشند. شغل میرزاها چیزی شبیه رییس اداره، رییس دفتر و یا منشی مخصوص وزیر است.

پس از میرزاها سلسله مقامات مختلف درباری به تقریب به شرح زیر است:

رییس پزشکان که داماد شاه و بسیار مورد مرحمت است مواظب تندرستی شاه و ضمناً تامین وسایل خوشی او است. رییس پزشکان عنوان حکیم باشی را دارد و در شورای مخصوص سلطنتی شرکت می‌نماید.

شیخ الاسلام عالی‌ترین مقام روحانی کشور و بالاترین مقام قضایی محاکم شرع است. او به مانند مفتی اعظم قسطنطنیه که پیشوایی مسلمانان سنی را برعهده دارد، رهبر کلیه‌ی

مسلمانان شیعه است.

ایشیک آغاسی یا نسق چی باشی رئیس کل تشریفات است و به سبب شغلی که دارد کمتر اتفاق می افتد که در حضور شاه نباشد. وجه تمایز وی از سایر درباریان دستاری به شکل خاص است که بالای آن نشان بزرگی از نقره قرار گرفته است. بر روی این نشان آیه‌ای از قرآن حاکی از وفاداری نقش بسته است. او همواره چماقی از عاج، که یکی از علائم تشخیص است در دست دارد. ابلاغ فرامین شاه به صاحب منصبان دیوانخانه و اعلام ورود اشخاصی که به حضور شاه معرفی می شوند، بر عهده وی است. علاوه بر آن وظیفه تأمینات اردوی شاه را در سفر نیز بر عهده دارد. نامبرده چند تن فراشباشی و تعدادی فراش که مامور برپا کردن چادرها می باشند تحت فرمان دارد. میهماندار باشی مامور پذیرایی از سفر است و رفع احتیاجات آنها را از بدو ورود به کشور تا زمان خروجشان عهده دار می باشد. نامبرده نیازمندیهای سفر یا فرستادگان بیگانه را به دیوانخانه عرضه می کند. ضمناً کلیه یادداشتها باید از طریق او به دست وزرا برسد.

تعداد زیادی میهمانداران جزء نیز زیر دست میهماندارباشی انجام وظیفه می کنند. در ایران عنوان میهماندار معمولاً به همراهان یا نگهبانانی که برای حمایت بیگانگان گمارده می شوند، اطلاق می گردد. ضمناً شاه غالباً برای پذیرایی از شخصیت‌های برجسته یکی از بزرگان دربار را به عنوان میهماندار وی تعیین می نماید.

مهردارباشی، همواره مهرهای سلطنتی را برگردن می آویزد و اسنادی را که به امضای شاه می رسند شخصاً مهر می نماید.

میرآخورباشی سابقاً از امتیازات فوق العاده‌ای برخوردار بود زیرا اصطبل سلطنتی بنابر سنن دیرین محل تحصن مجرمین بود. البته مجرمین بدون رضایت وی نمی توانستند در اصطبل بمانند ولی در صورت موافقت، میرآخور توانایی این را داشت که مجرم را حتی از پی جویهای شاه نیز نجات بخشد. این رسم از مدت‌ها پیش منسوخ شده، امروز مجرمین نمی توانند

دربار، مقامات عالی...

برای فرار از کیفر در هیچ جای ایران تحصن اختیارکنند. حتی حرمسراها که سابقاً هیچ کس و تحت هیچ عنوان اجازه‌ی دخول در آن جا را نداشت، اکنون در صورتی که نشانه‌ای از تحصن مجرمی در دست باشد با اولین اخطار گشوده می‌شوند. به خود من بارها اجازه داده شده که برای جست‌وجوی سربازان فراری که احتمال تحصن آنها می‌رفت به این کار مبادرت ورزم. با این حال من هرگز نخواستم از این حق استفاده نمایم و در عوض پیرزنان مورد اعتماد خود را به این امر می‌گماشتم. میرآخورباشی اشخاص زیر را تحت فرمان دارد:

زین‌دارچی باشی مسوول زین و برگ، جلودارباشی رییس مهترها و اوزاقا کردشیدی باشی که مامور گرفتن رکاب است. نامبردگان هم به نوبه‌ی خود تعداد بالنسبه کثیری، افراد زیر دست دارند.

خواجه باشی^۲ یا رییس خواجه‌ها نیز نفوذ فراوانی دارد. حتی رجال عالیرتبه‌ی درباری هم برای او احترام فوق‌العاده‌ای قایلند. محل خدمت او به طوری که در بخش مقابل اشاره کردم در حرمسرا است. خواجه باشی در مواقعی که توسط مخبرینش از وجود دختران زیبایی در فلان نقطه‌ی کشور آگاه می‌شود به آن نقاط سفر می‌کند و والدین دختر را به نحوی وادار می‌کند که دختر خود را به حرمسرای شاهی بفرستند. او همچنین به حرمسرای بزرگان نیز سرکشی می‌کند تا شاید بتواند دخترانی که شایستگی شاه یا شاهزادگان را داشته باشند، پیدا کند. به خوبی می‌توان حدس زد که خواجه باشی علاوه بر درآمدهای دیگر از این راه هم مداخل هنگفتی به دست می‌آورد زیرا آنهایی که میل دارند دخترانشان به حرمسرای شاه یا شاهزادگان راه یابند هدایای قابل ملاحظه‌ای به او می‌دهند.

ناظرباشی مامور اداره‌ی اموال سلطنتی و مباشر کلیه‌ی عایدات مخصوص شاه می‌باشد. بازرسی داخلی کاخها و امور

۲ - کلمه‌ی خواجه به معنی سالخورده است اما ایرانیان آن را مترادف با فرد مخنت به کار می‌برند.

کلیه‌ی مستخدمین بر عهدہ‌ی او است. نامبرده به میل خود مستخدمین را برمی‌گزیند و در صورت نارضایتی آنها را اخراج می‌کند.

اودوند ارباشی یا کاخدار خدمات مربوط به کاخها را زیر نظر دارد. همچنین دستورهای مربوط به عزیمت به شکارگاه توسط او دریافت و ابلاغ می‌شود. وکیل‌باشی افسر مامور روشنایی و رئیس مشعل‌داران است که خود زیر دست کاخدار انجام وظیفه می‌نماید.

شکارچی‌باشی یا میرشکار مسوول کلیه‌ی امور مربوط به شکار است. سگبان‌باشی رئیس خدمه‌ی مامور سگهای شکاری و طاووس‌خان آقا مسوول نگهداری بازهای شکاری زیر دست او هستند.

منجم‌باشی یا رئیس اخترشناسان اداره‌ی هیات تحریریه‌ی تقویم را زیر نظر دارد و اثرات ستارگان را روزانه در دفتری ثبت می‌نماید. هر موقع که شاه قصد سفر یا شکار و حتی دید و بازدید داشته باشد منجم‌باشی به دفتر مزبور مراجعه می‌کند تا ساعت سعد را تعیین نماید و چنانچه ساعت را نحس تشخیص دهد با تمام قوا شاه را مانع می‌شود که حتی پا را از آستانه‌ی در فراتر بگذارد. از فتح‌علی‌شاه که شخص فهمیده‌ای است بعید به نظر می‌رسد که به این قبیل چیزهای ابلهانه اعتقاد داشته باشد، ولی اعتقاد او به این حرفها به حدی است که اگر منجم‌باشی حتی اجازه‌ی هواخوری هم به او ندهد حاضر است ده سال درون کاخ بماند. این مرد فریبکار شارلاتان امروز در دربار بیش از هرکس مورد توجه است. او که از نقاط ضعف شاه آگاهی دارد و می‌داند که شاه تمام ترهات و مزخرفات او را باور دارد، تقریباً آن‌چه را که می‌خواهد به دست می‌آورد.

شاهزاده عباس میرزا پسر فتح‌علی‌شاه در این مورد چندان ساده و خوش‌باور نیست فقط بعضی اوقات از لحاظ مصلحت سیاسی به منجمی که نسبت به او کاملاً وفادار است، دستور می‌دهد به تقویم نجومی رجوع کند. این منجم يك بار موقعی که شاهزاده قصد عزیمت به سفری را داشت اظهار

عقیده کرده بود که ساعت نحس است. شاهزاده او را احضار کرد و دستور داد در خلوت پنجاه ضربه کف پایش بزنند. ضمناً به وی اخطار کرد که هر بار ساعت نامساعد باشد به همین کیفر خواهد رسید. از آن تاریخ به بعد منجم کاملاً هشیار شد و دیگر ساعت نحسی وجود ندارد. ولی شاهزاده غالباً از این وسیله برای تقویت روحیهی سربازان در مواقعی که در معرض ناکامیها قرار گرفته باشند استفاده می نماید.

انبارد ارباشی مسوول تهیهی مواد خوراکی است. بپزباشی (آشپزی) و قهوه چی باشی که مامور تهیهی دسر و قهوه و چای و شربت است زیر دست انباردار باشی خدمت می کنند.

صندوقدار باشی مسوول نگهداری لباسها و هدایایی است که به شاه تقدیم می گردد. اوریز کلیهی هدایایی را که به شاه تقدیم می شود و یا شاه اهدا می نماید در دفتری ثبت می کند و صورت دخل و خرج را به رویت ناظر باشی می رساند. ناظر باشی به نوبهی خود پس از صحه گذاردن، دفاتر را به خزانه دار کل ارائه می دهد و خزانه دار نیز به شخص شاه حساب پس می دهد.

شاطر باشی رئیس شاطران است. نامبرده صد جوان راکه پیاده و در حال دو پیشاپیش اسب شاه حرکت می کنند تحت فرمان دارد. آنها کلاه مخصوصی بر سر و چماق کوتاهی در دست دارند. این چماقها برای جلوگیری اشخاص از نزدیک شدن به موکب شاه به کار برده می شود و ضمناً مانند چوب دست بند بازان وسیله ای برای حفظ تعادل است. هنگامی که شاه با تشریفات رسمی حرکت می کند شاطرها در دو طرف اسب او در دو ردیف پشت سر شاطر باشی قدم بر می دارند. شاطر باشی قدم آنها را تنظیم می کند و مواظب است که هیچ کس به شاه نزدیک نشود. چنانچه کسی بخواهد به شاه نزدیک شود باید قبلاً با نظرجی باشی در این باره مذاکره نموده باشد. شخص اخیر الذکر هر موقع که شاه از کاخ خارج می شود، به دنبال ارباب خود به راه می افتد.

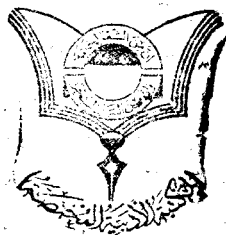
مقامات عالی لشگری را گاهی شاهزادگان بلا فصل

اشغال می‌کنند. سردار یعنی ژنرال و چون تعداد سردارها زیاد است بالاترین آنها عنوان بیگ سردار (ژنرال بزرگ یا فرمانده قوا) را دارد. پس از او توپچی‌باشی (فرمانده کل توپخانه) بالاترین مقام لشگری است. راجع به سایر مقامات لشگری فعلا سخنی نمی‌گویم و آن را به موقعی که در باره‌ی وضع قشون کشور بحث خواهیم کرد موکول می‌نمایم.

در هیچ کشوری سلسله مراتب و آداب تشریفات باچنان دقت و وسواسی که در ایران معمول است اجرا نمی‌گردد. نه تنها مقامات لشگری و کشوری، بلکه افراد عادی هم به این اصول پای بندند. غرور و افتادگی ایرانیها به هر اندازه که باشد هرگز يك قدم جلوتر از کسی که از حیث مقام اجتماعی یا ثروت از آنها بالاتر است بر نمی‌دارند. این احساس در افراد غیرمنظم قشون چنان ریشه دوانده بود که مانع برقراری انضباط و مراعات سلسله مراتب می‌گردید زیرا اغلب اتفاق می‌افتاد که معین نایبها شخصیتشان بالاتر از بعضی افسران بود و من با زحمت زیاد توانستم به آنها بفهمانم که این افسران اکنون رئیس و مافوق آنها هستند و باید به آنها احترام بگذارند. باید اذعان کنم که فرمانبرداری ایرانیها و میل شدید آنها به سپاهیگری مرا در این مورد یاری کرد. ولی این امر موجب محدودیت‌هایی گشت که نتوانستم بر آن فایق گردم. به‌طور نمونه به شرح یکی از این موارد می‌پردازم: افسران و درجه داران اجازه داشتند که در غیر ساعات خدمت لباس نظامی را از تن درآورند. در این حال امتیازات اجتماعی با تمام قدرت از سر گرفته می‌شد و غالباً افسران مافوق مجبور بودند در برابر زیردستان خود سرپا بایستند.

هنگامی که وزیران، حکام و خوانین وابسته به دربار به نقطه‌ای دور از محل اقامت دایمی خود سفر می‌کنند، مورد استقبال قرار می‌گیرند، به این ترتیب که عده‌ی کثیری از مردم تا مسافت معینی به پیشباز آنها می‌روند. محل پیشباز هرچه قدر دورتر باشد دلیل احترام بیشتر است. حال چنانچه مقام شخصیت تازموارد والا تر از حاکم باشد شخص حاکم و در غیر این صورت داروغه و دیگر افسران دربار و بیگلربیگیها به

دیدار او می‌روند و در تمام مدت اقامتشان مخارج آنها را بر عهده می‌گیرند و آشپز مخصوص در اختیارشان می‌گذارند. اما اگر این اشخاص وابسته به شخص شاه باشند معمولاً هدایایی هم به آنها داده می‌شود تا نزد شاه از بیگ‌لریگیها جانب‌داری بنمایند. ضمناً چون به نفع حکام است که موجبات رضایت اشخاصی به این اهمیت را فراهم آورند میهماندارانی تعیین می‌نمایند تا کلیه‌ی احتیاجات آنها را در تمام مدت اقامتشان برطرف کنند و کوچکترین خواسته‌های آنها را برآورده نمایند. هنگامی که این شخصیت عالی مقام به ایالت دیگری وارد می‌شود میهماندارها تعویض می‌شوند و مراسم قبلی عیناً تجدید می‌شود. سخن کوتاه هرکس که رعایت احتراماتی را که در خور شخصیت و مقامش هست خواستار باشد باید نسبت به دیگران با کمال دقت رفتار کند و مراعات شخصیت و مقام آنها را بنماید. دامنه‌ی این آداب دانی حتی تا دهکده‌ها هم کشیده شده، به طوری که يك دهقان ساده نیز نسبت به همسایه‌ی خود احترامات شایسته را به جا می‌آورد و توقع احترام متقابل دارد.





درباره‌ی بیگلربیگیها ، اختیارات و عایدات آنها

در فصول گذشته و در فرصتهای مناسب چندین بار در باره‌ی بیگلربیگیها سخن گفته‌ام. بیگلربیگیها از خوانین درجه‌ی يك کشور هستند که معمولا پدر بر پدر خدماتی به مملکت نموده‌اند ولی غالب اوقات همان‌طور که در دوران پادشاه کنونی نیز مشاهده می‌گردد آنها از بین اقوام زنهار و یا معشوقه‌های شاه برگزیده می‌شوند .

بیگلربیگیها حکومت يك یا چند ایالت را برعهده دارند . قدرت آنها غالبا و به حق باعث بدگمانی شاه می‌شود ، زیرا به مجرد این که خود را به اندازه‌ی کافی قوی پنداشتند بدون توجه به کوچکترین مسایل اخلاقی و وجدانی ، اعلام استقلال می‌کنند و مردم متلون ایران که ضمنا تشنه‌ی تحولات هم هستند تحت تاثیر آنها قرار می‌گیرند . البته از این پس با تشکیل قوای منظم کار آنها دشوارتر خواهد بود .

شاه به منظور احتراز از بروز این خطر و رویدادهایی از این قبیل حکومت استانهای بزرگ و استانهایی را که مردمانش به فتنه جویی شهرت دارند ، به فرزندان خود می‌سپارد . شاه کنونی از اغتشاشاتی که باعث سرنگونی شاه سلطان حسین گردید آگاهی دارد . چنانچه آن پادشاه ، که فرزندان بسیاری هم داشت به جای این که آنها را دور خود جمع نماید و بیکاره بار بیاورد ، آنها را در راس ایالاتی که شروع به اغتشاش نموده بودند قرار داده بود ناچار به استعفا نمی‌گردید . طهماسب میرزا تنها کسی که توانست از اصفهان فرار کند در ایالاتی که

بیشتر روی کمک آنها حساب می‌کرد ناشناخته بود. گرد آوردن
فرزند آن علاوه بر آن که فایده‌های دربرداشت بسیار هم پرخرج
بود.

فتحعلی شاه حکومت استانهای بزرگ از قبیل آذربایجان
خراسان، عراق عجم، فارس، مازندران، و کرمانشاه را به
اولاد ارشد و مطلع‌ترین آنها واگذار نموده است. در هر یک
از این استانهای بزرگ سه یا چهار حاکم هست که آنها هم
عنوان بیگلربیگی دارند، ولی تحت اوامر شاهزاده‌ها که
سمت نیابت سلطنت را دارند انجام وظیفه می‌نمایند. اهمیت
استان آذربایجان از سایر استانها بیشتر است زیرا علاوه بر
تمام سرزمین مدی باستانی دوسوم ارمنستان را دربر می‌گیرد.
ارمنستان ایران امروز از ایروان، گیلان و شاهسون، که سابقا
قسمتی از هیرکانی باستانی بوده است تشکیل می‌گردد. اما
به شاهزادگانی که هنوز برای اداره‌ی یک استان بزرگ
خیلی جوان هستند، و به بعضی از آنها تیول نواحی کوچک و به
برخی حکومت یک شهر مانند زنجان، قزوین، بروجرد،
استرآباد، و غیره واگذار می‌شود.

تبریز مرکز استان آذربایجان مقرر و مسکن شاهزاده
ولیعهد است. شهرهای خوی، ارومیه، مراغه، ایروان،
صوفیان و اهر مرکز حکومت ولایات تابعه می‌باشند. هر یک از
این ولایات توسط یک بیگلربیگی اداره می‌شود. قدرت
بیگلربیگیها از زمانی که شاهزاده ولیعهد از نزدیک مراقب
اعمالشان می‌باشد فوق‌العاده تضعیف گردیده است، ولی
گاه‌گاهی مرتکب رشوه‌خواریهای هنگفت می‌شوند که چون به
آگاهی ولیعهد نمی‌رسد لاجرم بدون کیفر می‌مانند.

بیگلربیگیها که منحصر از طرف شاه تعیین می‌شوند، در
حوزه‌ی فرمانروایی خود از کلیه اقتدارات برخوردار هستند.
بیگلربیگیها قدرت مطلق دارند و اختیار اتشان بی‌حد و
حصر است. آنها تعداد زیادی درباری و نگهبان که نوکر
نامیده می‌شوند در خدمت دارند. بیگلربیگیها غالبا به
میرزاهایی که مأمور اداره‌ی امور هستند لقب وزیر می‌دهند.
میرزاها در عین این که غالبا در تصمیم‌گیریهای بیگلربیگیها

موترنند، در واقع افرادی هستند که به نفع وزیران شاه که خود دست نشانده‌ی آنها هستند جاسوسی می‌کنند و از این‌رو کلیه‌ی اعمال بیگلربیگیها و به خصوص طرز تفکر و مقاصد آنها را نسبت به مقام سلطنت به وزیران شاه گزارش می‌دهند.

بیگلربیگیها برای این‌که کماکان از حمایت وزیران برخوردار باشند ناچارند همه ساله پس از برداشت محصول هدیه‌ی قابل ملاحظه‌ای به آنها بدهند و به این منظور، وزیران خدمت گزاران مورد اطمینان خود را نزد آنها می‌فرستند تا وجوهات تقدیمی را جمع‌آوری نمایند. مبلغ این هدایا غالباً فوق‌العاده هنگفت است به طوری‌که عایدات قایم مقام از این محل با این‌که تعداد حکام آذربایجان زیاد نیست از چهل هزار تومان بالاتر است، در صورتی‌که حقوق دیوانیش فقط هفتصد تومان می‌باشد.

طرز وصول مالیات همیشه مستبدانه و غالباً بی‌رحمانه است و از این رو کمتر مالیات دهنده‌ای پیدا می‌شود که قسمتی از دارایی خود را پنهان نکند.

هنگامی‌که حاکم برای شاهزاده و یا برای شخص خودش احتیاج به چند هزار تومان پول داشته باشد داروغه‌ها را مامور فراهم نمودن آن می‌نماید. داروغه‌ها زیرستان خود را نزد مالیات دهندگان می‌فرستند و به آنها اخطار می‌کنند که باید هرچه زودتر فلان مبلغ را پرداخت نمایند. مالیات دهندگان که غالباً دویا سه بار مالیات پرداخته‌اند مجبورند برای بار دیگر هم مالیات بدهند و این از آن جهت است که مامورین هرگز دفاتر مالیاتی را ارائه نمی‌دهند و از این رو اثبات پرداخت مالیات از طرف آنها غیرممکن است. غالباً اتفاق می‌افتد مالیات دهنده از روی لجابت و یا عدم امکان از پرداخت آن سر باز می‌زند، در این حال او را نزد حاکم می‌برند و پای او را به چوب می‌بندند تا این‌که حاضریه پرداخت مالیات تحمیلی بشود و تا وصول مبلغ معین او را لحظه‌ای راحت نمی‌گذارند.

در مواردی که میزان مالیات به قدری سنگین باشد که وصول آن به طور یکجا میسر نباشد و ضمناً احتیاج مبرمی به

پول باشد داروغه‌ها روسای پیشه‌ورها و بازرگانان را احضار و آنها را مجبور می‌کنند که ظرف چند ساعت وجه مورد نظر را تهیه و پرداخت نمایند. در این حال روسا به دکان همکاران خود می‌روند و فی‌الغور سهمیه‌ای را که به آنها تعلق می‌گیرد وصول می‌کنند و چنانچه دکانداران وجه نقد حاضر نداشته باشند مال‌التجاره‌ی آنها را ضبط می‌کنند و خود سهمیه‌ی آنان را می‌پردازند. اما در مورد کارگران ساده آنها را به حدی می‌زنند تا حاضر شوند و وجه لازم را قرض کنند و سهم خود را بی‌معطلی پرداخت نمایند.

چنانچه اشخاص ثروتمند و صاحب مقام و وظایف خود را نسبت به بیگربیگیها انجام ندهند، بیگربیگیها این بی‌توجهی را بهانه قرار می‌دهند و آنها را به پرداخت جریمه‌های قابل ملاحظه‌ای وادار می‌کنند که فوراً و به نفع بیگربیگیها وصول می‌شود. با این حال بعضی از اربابان بزرگ از پرداخت جریمه امتناع می‌کنند و به دستورهای بیگربیگیها واقعی نمی‌گذارند. البته این طرز رفتار در کشوری که بادهای مساعد هر روز از سویی می‌وزد کار خطرناکی می‌باشد.

اطلاع یافتن از عواید حکام ولایات چنانچه غیرممکن نباشد، به هر حال بی‌اندازه مشکل است. حکام که اجازه‌ی وصول هر نوع مالیات را دارند پس از پرداخت مبالغی که به شاهزاده تعلق می‌گیرد مازاد را برای خود نگاه می‌دارند. سهم حکام معمولاً از عشر مبلغ دریافتی تجاوز نمی‌کند. حکام جاسوسهایی در صفوف پیشه‌وران دارند و به وسیله‌ی آنها از کارها و معاملاتی که انجام می‌گیرد آگاه می‌شوند. حتی بی‌ارزش‌ترین کالای آنها هم از پرداخت مالیات معاف نیست. حکام معمولاً سرمایه‌ی ایل‌ها را که تعداد آنها در ایران زیاد است نیز برعهده دارند. ایل‌ها برحسب تعداد گله‌هایی که دارا هستند، مالیات می‌پردازند. کردها در کوهستانها زندگی می‌کنند و چون هوای کوهستان در زمستان فوق‌العاده سرد می‌شود چنانچه در این فصل در محل باقی بمانند اغنام و احشام آنها تلف می‌شود. از این رو ناچار به ولایاتی که دارای هوای معتدل‌تری باشد کوچ می‌کنند. در

این نقاط همواره چراگاهها و آب گوارا وجود دارد^۱.

ایلات حکاری که وابسته و تحت حمایت ولیعهد هستند همه ساله با گله‌های عظیم کوچ می‌کنند و از چراگاه‌های عالی که در دشتها و دره‌های ایران وجود دارد استفاده می‌برند. اداره‌ی امور آنها با بیگها است که در زمان جنگ تعدادی سپاهی پیاده و سوار برای ولیعهد می‌فرستند. از این چریکها به مجرد این که قدم به خطه‌ی ایران گذارند به طور کامل نگاهداری می‌شود.

در سال ۱۸۱۳ بیگلربیگی ارومیه این ایلات را وادار به پرداخت مبالغی بابت مالیات نمود. آنها بلافاصله با یک دیگر متحد شدند و با حمله به حوزه‌ی حکومتی وی دست به غارت زدند و خسارات زیادی وارد نمودند. شاهزاده پس از اطلاع از علل این عمل انتقامی، بیگلربیگی مزبور را از مباشرت این ایل معزول و به جای او عسکرخان افشار را به این سمت منصوب نمود. عسکرخان آخرین سفیر ایران در دربار فرانسه بوده، قبل از این مأموریت هم یک بار مباشرت این ایل را برعهده داشته است. عسکرخان عایدات شاهزاده را با کمال دقت وصول می‌نماید و شاهزاده عسکران را به او می‌دهد. شاهزاده در موارد ضروری سهمیه‌ی سپاهی هر منطقه را به خدمت احضار می‌کند و در تمام مدت جنگ فرماندهی آنها را عهده‌دار می‌باشد.

بیگلربیگها بر جاده‌ها نوعی گمرک وضع نموده‌اند و از این محل هم درآمدهایی دارند ولی دستگاه وصول آن به قدری بدسازمان داده شده که اشخاص بیچاره‌ای که به صورت اجاره آن را اداره می‌کنند هرگز بیش از یک سال بر سر این کار نمی‌مانند زیرا جمع مبالغ وصولی به زحمت احتیاجات خودشان را رفع می‌کند و چون قادر نیستند تعهدات خود را انجام دهند اکثر آنها زیر چوب بیگلربیگها جان می‌سپارند. حمامهای عمومی نیز باید مبالغی بپردازند و چون

۱ - کردها که خراج‌گزار ولیعهد هستند و در زمان جنگ سپاهی می‌دهند از پرداخت هرگونه مالیات در سراسر آذربایجان معاف می‌باشند.

حمامها غالبا به اهالی محل تعلق دارند حکام چند تن از نوکران خود را در آن جا می گمارند و از هر مشتری مبلغی به صورت انعام دریافت می کنند . پرداخت این وجه که میزان آن معمولا از هزینه های حمام کردن زیاد تر است با توجه به گرانی پول حمام برای مردم عادی شاق است . علت گرانی هزینه حمام کمیابی چوب در اکثر نقاط ایران می باشد .

سابق بر این بیگاریها در امور قشون نیز اعمال قدرت می کردند و هرچه را که می خواستند به میل خود انجم می دادند بدون آن که مورد بازخواست شاه واقع شوند . اما امروز با تشکیل قوای منظم که افراد آن فدایی شاهزاده ولیعهد هستند ضربه مرگباری بر قدرت آنها وارد گردیده است و دیگر نمی توانند به اخاذیهای خود ادامه دهند ، زیرا قشون در مقابل ظلم و تعدی این حکام از خود راضی از مالیات دهندگان حمایت می نماید و برخلاف سابق به شکایات مستدل آنها رسیدگی می شود . از این رو ، می توان چنین نتیجه گیری کرد که قشون منظم که در ممالك متعدد باعث هول و هراس مردم می باشد در کشورهای توسعه نیافته شاید تنها وسیله برقراری نظم عمومی است .



درباره‌ی ادبیات، شعر، موسیقی، تآثر، و رقص ایرانیها

سابق‌براین ادبیات در ایران با دقت فوق‌العاده‌ای مورد تشویق قرار می‌گرفت اما جنگ‌های داخلی که ویرانی این امپراتوری پنهان‌ور را به دنبال داشت موجب افول ادبیات و حتی فراموشی آن گردید. با این حال هنوز تعداد زیادی نوشته‌های عالی، که غالباً خیلی قدیمی هستند باقی مانده است. این نوشته‌ها علاوه بر آن که بسیار نایاب هستند تکثیر آنها هم در کشوری که صنعت چاپ ناشناخته است فوق‌العاده مشکل می‌باشد. از طرف دیگر چون نسخ خطی قیمتی به بزرگان تعلق دارد، آنها تمایلی به امانت دادن نوشته‌ها به دیگران به خصوص به خارجیان نشان نمی‌دهند و این امر از موقعی شروع شد که خارجیها برای دست یافتن به آنها اظهار علاقه نمودند.

اشعار سعدی و حافظ و فردوسی در ایران به طرز خاصی مورد توجه است و کمتر کسی پیدا می‌شود که چند بیت از این شاعران را در خاطر نداشته باشد. زبان فارسی بسیار غنی و خوش آهنگ است و از این رو برای شعر گفتن بسیار مناسب می‌باشد. این نظریه را خاورشناسان در گزارشهای خود تایید نموده‌اند. یکی از با ارزش‌ترین خاورشناسان سرویلیام جونز (William Jones) مولف دستور زبان انگلیسی و فارسی است که ترجمه‌ی جالب زندگی نادر شاه به قلم میرزا مهدی را مدیون او هستیم. نامبرده برای ولتر تاسف می‌خورد که چرا زبان فارسی را نمی‌دانسته است. وی معتقد است که اگر ولتر به زبان فارسی آشنایی داشت،

می‌توانست دست‌آورد های عالی این کشور را که در نظر ما و
همه‌ی دنیا شاهکارهایی غیرقابل تقلید هستند به نحوی که
برای اروپاییها قابل درک باشد ارائه دهد. آقایان لانگلس
و دوساسی (De Sacy) و چندین مستشرق سرشناس دیگر
این کار را با موفقیت کامل انجام داده‌اند.

اشعار پراستعاره‌ی فارسی، به خصوص معانی اخلاقی
بسیار لطیف دارند و از روی این اشعار می‌توان به ذوق و رفتار
و کردار پسندیده‌ی این ملت که در گذشته چنین برجسته و
قابل ستایش بوده است پی برد. سر ویلیام جونز بعضی از این
اشعار را به انگلیسی ترجمه کرده، در کتاب دستور زبان‌ش
درج نموده است. به منظور شناساندن سعدی، این مرد
پرواوزه که ایرانیها او را سلطان الشعرا لقب داده‌اند، به
ترجمه‌ی تحت اللفظی یکی از اشعار وی اکتفا می‌نمایم:

روزی در حمام دوستی گلی خوشبوی به من داد^۱
من آن را گرفتم و گفتم آیا تو از مشک‌ی یا عبیری که
مرا این چنین به طور دل‌انگیزی افسون نمودی؟
بی‌درنگ جواب داد افسوس من قطعه‌ای از خاک
معمولی هستم اما چون مدتی در مصاحبت گلی
سرخ بودم این گل صفات پسندیده‌اش را به من
منتقل نمود. من برخی از آن صفات را حفظ کردم
و همین امر شگفتی‌ترا امروز موجب شد و جلب توجه
ترانمود و الا هنوز هم باید گل ناچیزی باشم.^۲
ایرانیان بسیار ناصحانه سخن می‌گویند زیرا
اشعارشان سرشار از پند و اندرز است و عباراتی از آنها به

۱- سر ویلیام جونز گل خوشبو را به انگلیسی (Scented Clay) ترجمه نموده است. همان‌طور که نامبرده خاطر نشان نموده، این کلمات در زبان انگلیسی به ذرات خاک از نوع آهکی که با عطر آغشته و خمیر شده است اطلاق می‌گردد (نوعی روشویی حمام - م. ۰) و غالباً و مرجحاً در حمام به جای صابون مورد استفاده واقع می‌شود.

۲- گلی خوشبوی در حمام روزی رسید از دست محبوبی به دستم بدو گفتم که مشک‌ی یا عبیری که از بوی دلاویز تو مستم بگفتا من گلی ناچیز بودم و لکن مدتی با گل نشستم کمال همنشین در من اثر کرد و گرنه من همان خاکم که هستم

صورت امثال و حکم رواج یافته است. این ضرب المثلها به تمام زبانهای اروپایی ترجمه شده است. شاعران ایرانی در منظومه‌ها و غزل‌هایشان تشبیهاتی به کار بردند که با وجود غیرعادی بودن نشانه‌ی ذوق و قریحه‌ی آنها است. ترجمه‌های متعدد ی که توسط دانشمندان خاورشناس به عمل آمده، موید این نظر می‌باشد. موضوع این اشعار تقریباً همیشه زن، شراب، گل و بلبل است. زبانهای متداول در ایران فارسی، عربی و ترکی است. هر یک از این زبانها مورد استفاده‌ی خاصی دارد. مثلاً تعداد بسیاری از افراد با این که به زبان فارسی کاملاً مسلط هستند، ترجیح می‌دهند به ترکی که زبان متداول در قشون است صحبت نمایند. ضمناً آنهایی که به این زبان آشنایی دارند می‌توانند در تمام قاره‌ی آسیا به سهولت مسافرت نمایند. زبان عربی فقط در امور و مسایل مذهبی مورد استفاده دارد. لازم به تذکر است که قرآن به زبان فارسی ترجمه شده، در همه جا یافت می‌شود. اما زبان فارسی در حقیقت و منحصرأ زبان ادبیات می‌باشد. از بحر خزر تا منتها الیه سرحدات هند مکاتبات فقط به زبان فارسی است و قسمت اعظم ساکنین این قاره‌ی پهناور زبان دیگری جز فارسی نمی‌دانند. خط

۳- گمان نمی‌رود قرآن مستقلاً به صورت ترجمه‌ی فارسی و به عنوان قرآن فارسی دست نویس، استنساخ یا چاپ شده باشد. آن چه متداول است، این است که ترجمه‌ی فارسی آیات قرآنی، زیر همان آیات نوشته شده، به طبع رسیده است و در برخی از موارد شروحي بر پاره‌ای از آیات و مخصوصاً شان نزول و معانی مضمراً آنها درخاشیه‌ی سوره‌های قرآن، چه به صورت دست‌نویس و چه به صورت چاپی، مرقوم شده است. م.

۴- گمان می‌کنم نویسنده، به سبب رواج فرهنگ غیرایرانی در دربار سلسله‌ی قاجاریه، که ریشه‌ی غیرایرانی داشت، ایران را به جای ترکیه (عثمانی) گرفته است. در دوره‌ی سلاطین عثمانی (آل عثمان) ترکی زبان عامه‌ی مردم، فارسی زبان ادبی، و عربی زبان مباحث دینی بوده است. ظاهراً در دوران طایفه‌ی سلطنتی قاجار و پیرامون ایشان، چه از نظر اصالت غیرایرانی آن طایفه و چه از جهت تقلید از دربار عثمانی، استفاده از سه زبان مذکور، به صورتی که نویسنده ادعا کرده، رایج بوده است. اما تصور نمی‌رود تعمیم آن به فرهنگ مردم ایران در سراسر کشور در آن عهد و زمان صحیح باشد. در آن دوره، بسیاری از علمای دین برخی از آثار خود را به فارسی نوشته‌اند و اکثریت قریب به اتفاق آثار غیردینی هم به زبان فارسی نوشته شده است، نه به ترکی و نه به عربی. م.

فارسی با سه نوع حروف مختلف نوشته می شود که عبارتند از تعلیق، نستعلیق و شکسته. خط نستعلیق، که در ایران بیشتر متداول می باشد از دیگر خطوط زیباتر و صحیح تر است. حروف خطهای تعلیق و شکسته گرچه مانند حروف نستعلیق است اما چون به صورت ناقص نشان داده می شوند، خواندن آنها به خصوص در مورد خط شکسته حتی برای ایرانیهایی نهایت مشکل است و این بدان سبب است که نقطه هایی را که وسیله تشخیص دو حرف مشابه هستند روی حروف نمی گذارند و در نتیجه ممکن است يك کلمه دارای معانی مختلف باشد. از این رو برای درك يك جمله باید ده بار آن را خواند تا معنی آن مفهوم گردد. با این حال بسیاری از مردم و به خصوص شاهزادگان هندی در مکاتباتشان با دولت انگلیس این خط را به کار می برند. از این جهت کمپانی هند به مامورانش دستور داده است که در مدت معینی زبان فارسی را بیاموزند و در غیر این صورت از اشتغال به مشاغلی که با مردم سروکار دارد محروم خواهند بود.

در ایران موسیقی وجود ندارد. نام نهادن موسیقی به صداها و حشی بدون وزن و آهنگ که بیشتر به بانگ وحش شباهت دارد مایه بدنامی موسیقی است. گویا در قدیم با نت موسیقی آشنایی داشته اند ولی اگر هم چنین بوده، امروز به کلی فراموش شده است به طوری که در حدود سه سالی که در ایران بودم حتی يك بار هم ندیدیم که نت به کاربرد شده باشد. آلات موسیقی که اختراع آنها احتمالاً به قبل از سلطنت کوروش می رسد، به قدری بد شکل و بی ریخت هستند که گمان می کنم از دوران این پادشاه تاکنون تغییری در آنها داده نشده، علاوه بر این تعداد آنها هم بسیار اندک است.^۵ آلات موسیقی در ایران همانند کشور ما بر دو نوع است که بعضی از آنها برای مارشهای نظامی و برخی دیگر برای

۵ - نظرنویسنده راجع به موسیقی و آلات موسیقی ایران و اشاره تاریخی ناپخته وی به آنها را به اعتبار یکی دو نکته قابل قبول در این زمینه و پاره ای اطلاعات سودمند تاریخی در زمینه های دیگر، باید خواند و گذشت و جدی تلقی نکرد. - م.

اجرای کنسرت مورد استفاده دارند. آلاتی که برای موزیک نظامی به کار برده می‌شوند بر سه نوعند :

۱ - نوعی قره‌نی گوش خراش که تا اندازه‌ای شبیه به قره‌نی‌هایی است که اهالی کالابر (Calabre)^۶ هنگام برگزاری جشن میلاد مسیح گوش اهالی ناپل را با آن می‌آزارند .

۲ - بوقهای بزرگی که کرنا نامیده می‌شود. و صدای آن شبیه نعره‌ی شترهای خشمگین است. طول کرنا تا ده پا و قطر سر آن سه پا می‌باشد. لوله‌ی کرنا از چند قطعه ساخته شده که مانند دوربین توی هم قرار می‌گیرند و حمل آن را آسان می‌کند.

۳ - تنبورآلتی شبیه به طبل ولی خیلی کوچکتر از آن است که فقط با دست نواخته می‌شود. موقعی که این آلت موسیقی (اگر بشود اسم آن را آلت موسیقی گذاشت) شروع به نواختن می‌کند اگر کسی به گوشه‌هایش علاقه داشته باشد باید حداقل صد قدم از آن دور شود.

شهرهایی که در راس آنها یک بیگلربیگی قرار دارد دارای چنین دسته موسیقی هستند که باید همه روزه صبح و عصر جلوس بازار به مدت نیم ساعت قبل از طلوع و غروب آفتاب بنوازند. این علامت بازکردن و بستن دکانها و دعوت به نماز است.

دسته‌ی نوازنده‌ی شاهزاده ولیعهد خیلی مفصلتر است و هر موقع که شاهزاده از کاخ خارج می‌شود دسته‌ی نوازنده پیشاپیش او حرکت می‌کند. در چنین مواقعی هر نوازنده بر اشتری سوار است و مانند نقاره چیها، که در باره‌ی آن بعدا سخن خواهم گفت، بیرق کوچکی در جلوسین آنها قرار دارد.

دسته‌ی نوازنده دویست قدم جلوتر از موکب والا حضرت ولیعهد حرکت می‌کند و در تمام مدت راه‌پیمایی به نواختن اشتغال دارد مگر آن که امر به سکوت داده شود. در اردو و یا هنگام مسافرت افراد نوازنده تمام عصرها به صورت نیم دایره دور هم جمع می‌شوند و به فاصله‌ای در حدود دویست متر از چادر سلطنتی تا غروب آفتاب همچنان می‌نوازند. ایرانیها که دوستدار آهنگهای پرسروصدا هستند از همه سواستابان

۶ - ناحیه‌ای در جنوب ایتالیا که به وسیله‌ی تنگه‌ی مسین از جزیره‌ی سیسیل جدا شده است. - م.

خود را می‌رسانند و با کف زدنهای ممتد نوازنده‌ها را تشویق می‌کنند. دسته‌ی نوازنده‌ی شاه مرکب از صد و پنجاه نفر است که سی تن از آنها کرنازن هستند و در مواقعی که هوا آرام است صدای آن از يك فرسخی شنیده می‌شود.

دسته‌ی نوازنده‌ی بزمی بدوا از چند آوازه‌خوان، که بهتر است زوزه‌کش نامیده شوند، تشکیل می‌شود. آن‌که فریادش را آن‌قدر بلند کند تا رنگ چهره‌اش از شدت فشار کبود بشود هنرمندترین محسوب می‌شود. این خواننده‌ها هنگام خواندن به قدری تغییر شکل می‌دهند که برای پنهان کردن چین و چروکهای زشتی که هنگام بلند کردن صدا پدید می‌آید صفحه‌ی کاغذی را که در دست دارند، جلو صورت خود نگاه می‌دارند. آلات موسیقی بزمی عبارتند از: ۱- نوعی ویولن به شکل گلدان مدور که دسته‌ای به آن وصل شده است و دارای چندین سیم می‌باشد. ۲- سه‌تارهایی شبیه به ماندولین ایتالیا یا بیبا ۳۰- دایره زنگیهایی که با ورقه‌ی مسی تزیین یافته‌اند. دایره زنگیها بسیار بزرگ و پر سرو صدا و تا اندازه‌ای شبیه به دایره زنگیهای اهالی باسک می‌باشد.

موقعی که از این ساززن‌ها دعوت می‌شود در گوشه‌ای از میهمانخانه دور هم گرد می‌آیند و با صدای ساز و آوازشان رقاصها به هنرنمایی می‌پردازند.

رقاصها نوجوانانی هستند که موهای سرشان را از ته تراشیده‌اند و فقط دو رشته موی بلند باقی گذاشته‌اند که تاروی گوششان پایین می‌افتد. لباس آنها چیزی شبیه لباس زنهای اروپایی است. قطعات میان تهی کوچکی از مس شبیه قاشقکهای اسپانیایی در دست می‌گیرند و مانند اسپانیولیها آن را به کار می‌برند. حرکات آنها در موقع رقص بسیار بی‌ادبانه و دور از نزاکت است و چون معمولا دونفره باهم می‌رقصند کثیف‌ترین و هرزه‌ترین صحنه‌ها را نمایش می‌دهند. در ضمن رقص بعضی حرکات نرمشی هم مانند جهش اجرا می‌کنند که بسیار ناماهرانه است زیرا علاوه بر آن که تازه‌کار هستند، لباسشان

۷- گویا مقصود نویسنده کمانچه است. - م.

برای این کار مناسب نیست و جلو دست و پایشان رامی گیرد. رقصه ها همان طور که در جای دیگر گفته ام، فقط در حرمسراها برنامه اجرا می کنند و رقص آنها خیلی با نزاکت تر از رقص مردها است. رقصه ها معمولا بسیار زیبا هستند و در کارشان مهارت دارند. حرکاتشان بدون آن که هرزه گی در بر داشته باشد شهوت انگیز است. آنها مانند مرد ها قاشق کهایی در دست دارند و با آواز زنها همراه با سهار می رقصند و قاشق می زنند. در این فرصت گاهی بازوان خود را از هم باز می کنند که بسیار دلفریب است. موی بافته ی سرشان با سلیقه ی بسیار به وسیله ی دستمال نازکی با حاشیه ی زر دوزی بالا نگاه داشته شده، فقط دو رشته گیسوی بلند از دو سوی صورتشان آویزان است. لباس آنها يك آرخالق سبك است با کمربندی از ابریشم که دوسر آن در جلو آویزان است. کفشهای معمولی که برای راه رفتن هم چندان راحت نیست، بالطبع برای رقصیدن هم مناسب نمی باشد و از این رو رقصه ها يك نوع کفش راحتی به پا می کنند و یا حتی با پای برهنه هنرنمایی می نمایند. ضمنا چون پای آنها از روی انگشتان تا زیر قوزک پا با حنارنگ شده، به نظرمی آید که کفشهای نارنجی بپا دارند. مردان و زنان رقصنده محل سکونت ثابتی ندارند و مانند چادر نشینها زندگی می کنند. آنها به تمام نقاط کشور می روند و همیشه زیر چادر به سر می برند و هنگام نقل و انتقال اسباب و بار و بنه ی خود را با چهارپایان حمل می کنند. آنها قبلا از جشنها و عروسیهایی که در فلان ایالت برگزار می شود آگاهی دارند و هر اندازه هم که سفر طولانی باشد خود را به موقع می رسانند. اشخاص متعین غالباً برای سرگرمی خود از این دسته ها دعوت به عمل می آورند ولی هنگام نوروز که روز اول سال است هر دسته به یکی از شهرها می روند و معمولا بیش از يك ماه در آن جامی مانند و استفاد می نسبتا خوبی هم می برند. در ایران تأثر وجود ندارد و آنچه را که نام نمایش بر آن گذارد هاند عبارت از شوخیهای رکیکی است که در باغها یا منازل توسط اشخاص بینوا که به طور تصادفی از بیین عمله جات برگزیده شده اند، اجرا می شود. در این نمایشها که

به لود مگری ایتالیاییها شباهت دارد ، دزد های ماهسرو محیل با لباسهای جوراجور و لپچه های گوناگون از چوپانهای بازرگانان به خصوص فروشندگان سرشیر و مربا دزدی می کنند . این بازرگانان با این که حرفه ای نیستند ولی با کلمات به موقع و شیرین کاریهایشان صحنه های مضحکی به وجود می آورند . در عالم مقایسه می توان آنها را همردیف کمدینهای درجه ی دوم اروپا دانست . آنها حرکات را با کلمات تواما به کار می برند و همین امر باعث درخشش مهارت و حاضر جوابیشان می شود . ضمنا چون پایه ی نمایشنامه ها بر بدیهه گویی است ، چنانچه صاحبخانه مضمون خاصی را در نظر نداشته باشد کافی است بازرگان بین خود قبلا در باره ی موضوعی به توافق رسییده باشند . از این به بعد دیگر میدان دست آنها است که هرچه را بخواهند بگویند و عمل کنند اما چنانچه کوتاه بیایند و یا گفت و شنودشان از موضوع خارج باشد برای همیشه شهرت خود را از دست می دهند . دزدها باید همیشه حيله گتر از بازرگانان باشند و برای هر پرسشی ، هر اندازه هم که پیچیده باشد ، جوابی حاضر داشته باشند . آن چه این نمایشنامه ها را بیشتر جالب توجه می کند این است که چون غیر از خود بازرگان کسی از رموز کارشان آگاه نیست ، سرتاسر نمایش صورت بدیهه سرایی را دارد . علاوه بر این ، دزدها باید با مهارت بهانه ای برای داخل شدن در دکان و یا آغل گوسفندان که از طرف صاحبانشان مراقبت می شود ، پیدا نمایند و در صورتی که دلیل موجهی نداشته باشند ، به وسیله ی صاحبان مال با چوب و چماق رانده می شوند . در این حال تماشاگران که از شادی در پوست نمی گنجند بازرگان راهو می کنند و به آنها می فهمانند که به علت بی دست و پاییشان سزاوار این تنبیه هستند اما دزد همیشه با لباس مبدل دیگری بر می گردد . من به چشم خود بازرگانی دیده ام که سی دست لباس روی هم پوشیده بودند . آنها با چابکی خیره کننده ای به سرعت به پشت پرد می رفتند و با لباس تازه ای روی صحنه می آمدند و هر بار با لپچه ی متفاوتی حرف می زدند . معمولا نمایشنامه ها با ربودن يك گوسفند و یا چند کوزه سرشیر و مربا پایان می پذیرد .



درباره‌ی ورزشکاران و عملیات ورزشی

عملیات ورزشی، پایکوبی و کشتی بسیار مورد توجه ایرانیان می‌باشد ولی از این نوع نمایشها فقط ثروتمندان بهره می‌برند زیرا ورزشکاران حرفه‌ای برای اجرای آن مبالغه‌گزافی پول می‌گیرند و هرگز در اماکن عمومی به عملیات ورزشی نمی‌پردازند. دوستداران این نوع تفریحات باید محل مناسبی داشته باشند تا بتوانند ورزشکاران را به منازل خود دعوت بنمایند.

طرز زندگی ورزشکاران ایرانی با یونانیها و رومیهای باستان کاملاً متفاوت است. یونانیها و رومیها برای آمادگی و پرورش نیروی خود دائماً به تمرینهای سخت می‌پرداختند در صورتی که ایرانیها به عکس از آن چه باعث خستگی آنها می‌شود پرهیز می‌نمایند. ورزشکاران ایرانی ازدواج نمی‌کنند و هرگز با زنان نزدیکی نمی‌نمایند. در روز پنج یا شش وعده غذا می‌خورند و فقط یک بار آن هم عصرها از منزل خارج می‌شوند و با تانی مثل بیماران قدم بر می‌دارند. در حین راه رفتن کمترین تکانی نمی‌خورند و هرگز سر یا بازوانشان را حرکت نمی‌دهند. در هر فصلی لباسهای گرم زمستانی بر تن دارند و پوستین گشادی در بر می‌کنند.

قبل از هر نمایش برای آمادگی بیشتر مدت هشت روز در رختخواب می‌مانند، بدون آن که کوچکترین حرکتی بنمایند. محل تمرین ورزشکاران اتاقهای وسیع سرپوشیده‌ای به شکل مربع است. این محل زورخانه نامیده می‌شود که وسط آن را به عمق شش پا گود کرده‌اند و دورتادور آن جای

نشستن تماشاچیها است. طول و عرض گود در حدود سی پا می باشد و از این رو محیط آن صد و بیست پا است. کف و دیوارهای آن از خاک آبکی بسیار فشرده ی کاملاً صاف و صیقلی پوشیده شده است. دیوارهای بعضی از آنها را با نمد های ضخیم می پوشانند و برای این که ورزشکاران نتوانند خود را به دیوار بیاویزند نمد ها را سخت و محکم می کشند. هنگام شروع عملیات ورزشکاران با چالاکی شگرفی وارد گود می شوند. برای کسانی که راه رفتن آنها را در کوچه ها دیده اند مشکل است باور کنند که آنها دارای چنین استعدادی باشند.^۱ تن آنها برهنه است و فقط یک شلوار کوتاه از چرم بر تن دارند که چسب کمرشان است و تا وسط ران پایین می آید. ورزشکاران معمولاً در گروه های بیست نفری به گود وارد می شوند و ورزش را با نوعی پایکوبی شروع می کنند. ورزشکاران در این پایکوبیها انواع و اقسام پیچ و تابها را انجام می دهند و هر لحظه حالت سختی نظیر آن چه را که ممکن است در حین کشتی پیش بیاید به خود می گیرند. در واقع باید این نمایش را پیش درآمد کشتی به شمار آورد. این تمرین که سرعت آن به تدریج زیاد می شود آن قدر ادامه می یابد که از شدت خستگی بر زمین می افتند و آخرین کسی که تاب مقاومت آورده است و روی پا ایستاده، به عنوان برنده اعلام می شود و جایزه ی خود را دریافت می دارد. ورزشکاران برای مدت کوتاهی استراحت می کنند و مجدداً در حالی که دو قطعه چوب بلوط فوق العاده بزرگ به شکل گلابی (میل) در هر دست دارند در میان گود ظاهر می شوند. طول این قطعات با دسته ی آنها نزدیک به یک متر است و انتهای آن غالباً بیش از پانزده پوس قطر دارد. ورزشکاران میلها را به حرکت می آورند و به تناوب از چپ و راست دور سرشان می گردانند و هر بار بدون آن که تعادل خود را از دست بدهند، میلها

۱ - با این که عمق گود بیش از دو متر می باشد بعضی از آنها بایک لنگ وارد می شوند و برای چند لحظه تعادل خود را در این حالت حفظ می کنند.

را به شکل دیگری با تانی از زمین بلند می کنند . در وقفه ای که موزيك (صدای ضرب و آواز ضرب گیر) مشخص می کند ، ورزشکاران روی يك پا می ایستند و بازوهای خود را به صورت صلیب بازمی کنند و مدت چند ثانیه این دو چماق عظیم را با قدرت غیرقابل تصویری در هوانگاه می دارند . این ورزش گاهی بیش از دو ساعت طول می کشد و در این فاصله مرتباً میلها را با میلهای سنگین تر عوض می کنند تا آن جا که دیگر بلند کردن آخرین آنها تقریباً غیر ممکن گردد . وزن سنگین ترین میلها در حدود شصت لیور است و بلند کردن آن به مراتب از بلند کردن يك تفنگ پیاده نظام از نوك سرنیزه ی آن دشوارتر است . قایم مقام با اطمینان می گفت که این ورزش از زمانهای بسیار دور باستانی در ایران مرسوم بوده ، به منظور باز کردن عضله ی بازوهای جوانان و عادت دادن آنها به حرکت در آوردن سلاحهای سنگین اختراع گردیده است .

کسی که موفق شده باشد سنگین ترین میلها را بلند کند ، برنده ی این ورزش خسته کننده اعلام می گردد و از فرد فرد حاضرین هدیه ای دریافت می دارد .

سپس نوبت به کشتی گیران می رسد . کشتی گیران قبلاً بدن خود را با روغن مشتمل و مال می دهند که هم قابلیت انعطاف بیشتری پیدا کنند و هم این که تا آن جا که ممکن است ، کمتر مجال قبضه کردن به حریف بدهند . قبل از شروع کشتی دو حریف دوستانه به يك دیگر سلام می کنند و دست راست خود را روی سر می برند و آن را می بوسند . آن گاه يك دیگر رادشرایط مساوی محکم می گیرند و متقابلاً يك بازو به زیر و بازوی دیگر را به روی شانه ی طرف می گذارند . این حالت مدت زیادی طول نمی کشد چون بلافاصله خود را به زانو و یا روی شکم می اندازند . در فن کشتی گیری موضوع زمین زدن حریف در بین نیست ، بلکه باید پشت او را به خاک آورد و از این رو ماهرترین کشتی گیران از اولین فرصتی که به دست می آورند با عجله خود را روی زانو و دودست می اندازند . در این وضعیت کشتی گیر غالباً از موقعی که سر یا ایستاده است خطرناکتر می باشد . کشتی گیران معمولاً از این موقعیت برای سرنگون کردن حریف استفاده می نمایند .

بی گمان کسی که به این نوع ورزش آشنایی نداشته باشد، تصور می کند برای کسی که ایستاده خیلی آسان است که پشت طرف را به خاک برساند، ولی در این گونه مواقع کشتی گیران چنان مهارت و انعطافی از خود بروز می دهند که تا کسی به چشم نبیند باور نمی کند. اضافه می کنم که کمر گرفتن حریف در کشتی مجاز است. چنانچه یکی از کشتی گیران پرزورتر از دیگری باشد، از این برتری بهره می گیرد و می کوشد حریف را بلند کند و بر زمین بکوبد، اما حریف هر بار مانند گریه چهار دست و پا فرود می آید و چون بلند کردن مکرر کشتی گیر را خسته و ناتوان می کند به کار بردن این شیوه به ندرت موجب موفقیت می گردد. پشت به خاک رساندن حریفی که بر روی شکم خوابیده، مشکل تر از موقعی است که وی روی زانوهایش قرار گرفته است. ضمناً باید تمام حیلها و فنهایی را که دو حریف برای رسیدن به این هدف به کار می برند، دید تا به دشواری آن پی برد. بعضی اوقات اتفاق می افتد که آن که بر روی شکم خوابیده و ظاهراً حالت دفاعی به خود گرفته ناگهان با یک فن حریف را به شدت سرنگون کرده است. این عمل به قدری چابکانه و دور از انتظار انجام می گیرد که احتراز از آن فوق العاده مشکل است. بعضی کشتی گیران فن دیگری به کار می برند: درحالی که روی زمین خوابیده اند و تظاهر می کنند که در برابر فشار حریف که از یک سو بر آنها وارد می شود تسلیم هستند ناگهان با یک خیز تند به دور خود می پیچند و مهاجم را با خود به زیر می کشند. در این موقعیت مهاجم چاره ای ندارد جز آن که به همان شیوه متوسل شود و با یک خیز خود را رها کند اما این عمل به قدری غافلگیرانه صورت می گیرد که امید موفقیت بسیار اندک است. سخن کوتاه، در فن کشتی حریفان باید تمام قدرت و مهارت خود را به کار ببرند و آنچه این ورزش را بیشتر جالب می نماید، این است که هرگز اتفاق نیافتاده که کشتی گیری بر حسب تصادف شکست خورده باشد.

به مجرد این که یکی از دو کشتی گیر پشت حریف را به خاک رساند شخص مغلوب در همان وضعیت باقی می ماند.

وی پس از ادای سپاس برپا می‌خیزد، تعظیم می‌کند، پیشانی حریف را با دست راست لمس می‌کند و می‌بوسد. کشتی‌گیر فاتح هیچ‌یک از این احترامات را در مورد حریف بازنده به جا نمی‌آورد و تبریکات را با تیختر جواب می‌گوید. اما از آن‌جا که باید با حریفان دیگر هم دست و پنجه نرم کند، غالباً اتفاق می‌افتد که وی مغلوب دیگری می‌شود و از این‌رو تحسین همگانی و جایزه‌ی نقدی نصیب کسی می‌شود که بر تمام حریفان پیروز گردیده باشد. مقدار پولی که به برنده می‌دهند، بستگی به تعداد حریفانی دارد که او آنان را شکست داده است، اما چنان‌چه برنده از اول وارد گود شده، کلیه‌ی حریفان را از پا درآورده باشد پیروزی وی را جشن می‌گیرند و هدایای قابل ملاحظه‌ای از قبیل اسب، لباس، شال و پول نقد به او می‌دهند. البته چنین مواردی نادر است اما من يك بار به چشم خود دیدم که يك ترکمن بیست و چهار کشتی‌گیر را شکست داد و هدایایی که دریافت نمود از دو هزار تومان متجاوز بود.

ورزش کشتی بسیار مورد توجه بزرگان می‌باشد. آنها غالباً شخصاً وارد گود می‌شوند و با دوستان خود یا کشتی‌گیران عادی دست و پنجه نرم می‌کنند. کاملاً روشن است که کشتی‌گیران اخیرالذکر سعی در مغلوب نمودن ارباب نمی‌کنند چون پولی که از این طریق به دست می‌آورند چندین برابر پولی است که در صورت پیروزی ممکن است عایدشان شود. با این حال تعدادی کشتی‌گیران غیر حرفه‌ای وجود دارند که کشتی‌گیران حرفه‌ای را مغلوب می‌کنند. من يك افسر انگلیسی^۲ را دیدم که هرکه را که جلو می‌آمد بر زمین می‌زد و از این‌رو ورزشکاران برای او احترام فوق‌العاده‌ای قایل بودند به طوری که در هر مبارزه‌ی کشتی‌گیری از او رسماً دعوت به عمل می‌آمد. نامبرده تقریباً همیشه بر حریفان پیروز می‌شد و به ندرت اتفاق می‌افتاد که در پایان مبارزه کلیه‌ی حریفان را از پا درنیاورده

۲ - سرگرد کریستی (Christie) از هنگ مدرس وایسته به کمپانی هند شرقی که در اول نوامبر ۱۸۱۲ در جنگ اصلا دورگشته شد.

باشد. این افسر بسیار خوب و شجاع با وجود نیروی قهرمانیش بسیار ملایم و شکیباییش قابل تحسین بود. وی در اواخر از این ورزش صرف نظر کرده بود زیرا از بخت بد حین کشتی گردن یکی از حریفان را شکسته بود که منجر به مرگ آنی وی گردیده بود. در پی این تصادف نامبرده قرار و آرام خود را از دست داد و با این که در مرگ حریف بی تقصیر بود، برای این که جبران خسارت کرده باشد مبلغ هنگفتی به خانواده‌ی او پرداخت نمود.



درباره‌ی گردشگاهها و شکار

ایرانیها گل‌گشت و تماشا را بسیار دوست می‌دارند و این یکی دیگر از وجوه تمایز آنها با ترکها است. ایرانیها می‌توانند تمام روز را بدون این که کلمه‌ای حرف بزنند یا حرکتی بکنند در جلو یک پنجره به سیر و تماشا بگذرانند.

افراد طبقه‌ی متوسط تقریباً همیشه در حال دویدن هستند. در آغاز روز برای دیدار با آشنایان به بازار می‌روند و ناشتایی را با آنها صرف می‌کنند. از این ساعت تا ظهر یا برای کسب اخبار جدید به حمام می‌روند و یا از دوستان خود دیدن می‌کنند. آن‌گاه، همان‌طور که در تمام کشورهای گرمسیر مرسوم است مردم به خانه بازمی‌گردند و تا ساعت سه یا چهار بعد از ظهر بیتوته می‌کنند. سپس برای استفاده از هوای خنک و لذت بردن از آن رهسپار باغها، میدانها، یا گردشگاهها می‌شوند. اشخاص متعین معمولاً سواره به گردش می‌روند و راههای نسبتاً طولانی می‌پیمایند. جلودارها، شاطرها و فراشها نیمی در جلو و نیمی دیگر در عقب ارباب پیاده به راه می‌افتند.

شاطرها چماق به دست با فاصله‌ی بیش از پنجاه قدم در جلو حرکت می‌کنند و کسانی را که سر راه هستند به کنار می‌زنند. فراشها برای این که تعدادشان به نظر زیاد تر بیاید تمام عرض کوچه را اشغال می‌کنند. جلودارها پیشاپیش اسب ارباب حرکت می‌نمایند. آنها قطعه ماهوتی به شکل مربع که زین پوش نامیده می‌شود بر روی شانه می‌اندازند. حاشیه‌ی زین پوشها با کار دستی زینت یافته، ریشه‌هایی از

ابریشم از آن آویزان است. زین پوش را بلافاصله پس از پیاده شدن ارباب بر روی اسب او می اندازند. بزرگان معمولاً تا اوایل شب به گردش مشغولند. هنگام ورود به شهر در جلوی دروازه شش یا هشت نفر از خدمه در حالی که هریک فانوسی در دست دارند انتظار ارباب را می کشند و به وسیله ی همین فانوسها راه را تا منزل جلو پای ارباب خود روشن نگاه می دارند. بلند پایگان که در تالار دیوانخانه اجتماع نموده اند احترامات لازم را به جا می آورند و برای دادن گزارش اخبار روز قسمتی از شب را با او می گذرانند.

هنگامی که بزرگان برای دیدار شاهزاده و یا حاکم از منزل خارج می شوند همیشه به همان ترتیبی که در مورد گردش گفته شد حرکت می کنند ولی علاوه بر ملتزمین مزبور تعدادی پیشخدمت حامل قلیان نیز به دنبال خود راه می اندازند. ایرانیها عشق عجیبی به شکار دارند تا آنجا که بزرگان هفته ها بلکه ماهها اوقات خود را به شکار می گذرانند. شکار در ایران با اروپا تفاوت زیاد دارد و چون جالبترین آنها شکار پادشاه یا ولیعهد می باشد، به شرح جزئیات آن می پردازم: شکار بزرگ و یا شکار پرنده همیشه سواره انجام می گیرد. شکار پرنده به وسیله ی باز بسیار جالب است. ضمناً کشوری وجود ندارد که به اندازه ی ایران در تربیت این پرنده موفق باشد. هنگامی که پادشاه یا شاهزاده به این سرگرمی می پردازند تعداد زیادی خدمه همراه خود می برند. خدمه ی مزبور همین که به محل شکارگاه رسیدند از اسب پیاده می شوند و در کمال سکوت در چند قدمی پیشاپیش شکارچیان حرکت می کنند. شکارچیان با آرایش نیم دایره ی بسیار گسترده دنبال آنها به راه می افتند. هریک از شکارچیان بر روی دست راست خود یک باز حمل می کند. تسمه ی دوشاخرهای از چرم نازک که به چنگال بازها متصل است مانع پرواز آنها می شود.

هنگامی که دسته ای قرقاول یا کبک مشاهده شود، تا آنجا که ممکن است به آنها نزدیک می شوند و آنها را دوره می کنند. در این حال شکارچیان متوقف می شوند و همگی با هم بازوی راست خود را در جهت نقطه ای که شکار در آنجا گرد آمده است، دراز

می‌کنند تا بازها بتوانند آن را ببینند. در این موقع شکار را می‌پراندند و بازها با حرص و ولع بسیار خود را روی آنها می‌اندازند و به ندرت اتفاق می‌افتد که یکی از آنها طعمه‌ی خود را از دست بدهد. سپس خدمه برای گرفتن شکار می‌دوند و به آسانی شکار را از چنگ باز درمی‌آورند. اما برگرداندن بازها به آن آسانی نیست. برای این کار قوشچیها مرغی را که در توبره دارند، بیرون آورده، به صداد درمی‌آورند و بدین وسیله بازها نه از روی انس و علاقه، بلکه به سبب حرص و ولعی که دارند روی دست صاحبشان قرار می‌گیرند.

قرقاولهای ایران خیلی بزرگند و به سختی پرواز می‌کنند. در نقاطی مانند دشت مغان که قرقاول به حد وفور یافت می‌شود، آنها را به وسیله‌ی چوب شکار می‌کنند. در چنین نقاطی خدمه که با چوبهای بلندی مجهز هستند، محوطه را محاصره می‌کنند و به صورت دایره به تدریج پیش می‌روند و نزدیک می‌شوند. در این حال پرنده‌ها یا گرد هم می‌آیند و پرواز می‌کنند. در صورت اخیر چون خیلی پایین می‌پرند همین که از بالای سر شکارچیان می‌گذرند آنها با چوبی که در دست دارند یکی را بر زمین می‌اندازند و چنانچه موفق نشوند برای زدن ضربه‌ی دوم به دنبال آنها می‌دوند. کمتر اتفاق می‌افتد که قرقاولهای خسته دوباره پرواز کنند و از این رو در حالی که به سوی بوته‌های خار فرار می‌کنند از پا درمی‌آیند. خرگوش گرچه در ایران فراوان است، ولی چون هیچ کس گوشت آن را نمی‌خورد کسی هم به شکار آن نمی‌پردازد و از این رو این حیوانات خیلی وحشی نیستند و گرفتن زنده‌ی آنها به خصوص در فصل زمستان تا اندازه‌ای آسان می‌باشد.

انواع و اقسام شکارهای بزرگ از قبیل گوزن، کل، بزکوهی، آهو، گاوکوهی و غیره در ایران فراوان است. این حیوانات آرام که گرد هم زندگی می‌کنند موقعی که به جلگه سرازیر می‌شوند تعدادشان به قدری زیاد است که از دور به شکل گله‌های بزرگ گوسفند جلوه می‌کنند. معمولاً روزها را در کوهستانها به سرمی‌برند و شبها برای چرا خارج می‌شوند. موقعی که شاه یا شاهزاده قصد شکار بزرگ را کند و یا

سه روز قبل از آن چند هزار سوار پیشاپیش می‌فرستند که شب هنگام دشت را محاصره کنند. این سواران کلیه‌ی گردها و کوره راههایی را که شکارها ممکن است صبح زود از آنجا فرار کنند، مسدود می‌نمایند.

سواران موقعی که به شکارها می‌رسند به تدریج به هم نزدیک می‌شوند و به همین ترتیب محوطه‌ای به وجود می‌آورند که بعضی اوقات بیش از ده هزار شکار در میان آن به محاصره درآمده است. آن‌گاه پادشاه، شاهزاده‌ها یا بزرگان درباری شروع به تیراندازی می‌کنند. هریک از خدمه و تفرنگ با خسود دارند و موقع تیراندازی اربابشان تفرنگ دیگر را پر می‌کنند.

شاهزاده ولیعهد که در تیراندازی با کمان فوق‌العاده مهارت دارد، قبل از تیراندازی با تفرنگ غالباً برای تمرین به دنبال شکارها می‌تازد و چندتای آنها را از پا درمی‌آورد. موقعی که علامت شروع داده شد مدت چهار یا پنج ساعتی که شکار طول می‌کشد، جز صدای تیراندازی که بدون وقفه ادامه دارد صدای دیگری شنیده نمی‌شود. سوارانی که حیوانات را در محاصره دارند فقط موقعی می‌توانند تیراندازی کنند که شکارها در حال فرار باشند. این امر به ندرت صورت می‌پذیرد، زیرا معمولاً خط زنجیر به قدری فشرده است که به زحمت یک آهو می‌تواند از بین دو اسب راهی پیدا کند.

استفاده از ساچمه در آسیا ناشناخته است و از این رو شکارچیها در حال تاخت فقط با گلوله تیراندازی می‌نمایند. ضمناً با تمام مهارتی که ایرانیها در تیراندازی دارند کمتر اتفاق می‌افتد که حین شکار کسی مجروح یا کشته نشود.

تعداد حیواناتی که در این نوع شکارها از پا درمی‌آیند فوق‌العاده زیاد و غالباً از دوازده هزار متجاوز است. شاهزاده زیباترین آنها را به صورت هدیه برای رجال دربارش می‌فرستد و بقیه به غلامان و خدمه بخشیده می‌شود که جشنی بزرگ می‌کنند. در ایران نوع دیگری شکار نیز وجود دارد و آن شکار با سگ است که به وسیله‌ی سگهای بزرگی که تازی نامیده می‌شوند صورت می‌گیرد. طرز این شکار در ایران مانند اروپا است. اما این تفاوت که در اروپا (به خصوص در اسپانیا که شکار با

سگ خیلی متداول است، سگها را بعد نبال خرگوش می اندازند در صورتی که در ایران به دنبال شکار بزرگ می اندازند و به ندرت اتفاق می افتد که شکار از چنگ سگها خلاصی بیابد.

در کوهستانها گراز به تعداد زیاد وجود دارد، ولی شکار آنها در موقعی که در جلگه دیده شوند صورت می گیرد.

در این حال سواران با چنان خشم و سبعیتی به دنبال آنها می تازند و ناسزا می گویند که گویی می خواهند خود را از شر بزرگترین دشمنان خود رهایی بخشند. روزی در اطلسسراف لنگران در ساحل بحر خزر يك گراز را تعقیب کردم و پس از کشتن آن با زحمت زیادی توانستم آن را از چنگ سوارانم بهرون بیاورم. آنها می خواستند لاشه ی حیوان را با شمشیر تکه تکه کنند.

در مازندران و گیلان نیز گاه گاهی به شکار پلنگ می پردازند ولی نسل این حیوان به تدریج رو به نابودی می رود و آنچه مانده، در جلگه هایی که غالبا بلندی علف آنها بیش از چهار پا می باشد، پنهان می شوند و کمتر خود را نشان می دهند.

در این دو ایالت شکار گریه ی وحشی خیلی عادی است، ولی شکار آنها به وسیله ی تله صورت می گیرد و چسبون این حیوانات خیلی وحشی نیستند و نگاه داریشان هم آسان است از این رو در خیلی از خانه ها دیده می شوند و حتی در کوچه ها مانند سگها از این سوبه آن سو پرسه می زنند بدون آن که به کسی حمله کنند. البته نباید آنها را به خشم آورد، زیرا کوچکترین ضربه ی چنگالشان تکه ای از گوشت بدن را از جامی کند.

در ایران شغال که نوعی سگ وحشی است به فراوانی وجود دارد. شکار شغال علاوه بر جلوگیری از خسارات احتمالی بیشتر به جهت خلاصی از زوزه های شوم این حیوان است که بسیار ملال انگیز می باشد. صدای شغال شب هنگام و به فاصله ی نسبتا دور از اردوها و دهکده ها شنیده می شود. این حیوانات به قدری ترسو هستند که خطر حمله از جانب آنها کمتر وجود دارد و به نظر نمی آید که حتی جرات حمله به يك بچه را داشته باشند مگر این که گرسنه باشند. شغال بیشتر از گوشت مردار تغذیه می کند و چنانچه گوری از آهك زنده پوشیده نشده باشد، با مهارت فوق العاده مرده را از خاک

بیرون آورده ، تکه تکه می‌کند^۱.

شکار بزرگان به تقریب با آنچه گفته شد شباهت دارد با این تفاوت که تعداد خدمه کمتر است و تعداد حیواناتی که شکار می‌شوند ، به آن اندازه نیست . با این حال اتفاق افتاده که برخی از بزرگان و بیگلریگیها تنها در ظرف يك روز چند صد حیوان شکار کرده باشند .

در فصل زمستان بعضیها به شکار غاز و اردك وحشی می‌پردازند ، اما چون هرگز گوشت آن را نمی‌خورند شکار آنها بیشتر جنبه‌ی تفریحی دارد . تعداد این پرند هادر حوالی شهر ارومیه به خصوص نزدیک دریاچه به قدری زیاد است که يك بار موفق شدم در ظرف يك روز بدون داشتن سگ بیش از دویست عدد از آنها را بکشم . در بین پرند هایی که شکار کردم ، تعداد زیادی پارت از نوع مخصوص وجود داشت که خیلی بزرگتر و لذیذتر از پارتهای اروپا بودند . پای این پرند هها بسیار نازك و بلندی آن قریب پنج پوس است . از این گذشته شکل آنها با پارتهای اروپا تفاوتی ندارد .

در ایران اعتقاد بر این است که موقعی که شکارچی با يك تفنگ دویست شکار بزرگ را از پا در آورد باید تفنگ را در محلی مخفی به طوری که هیچ کس نتواند آن را پیدا کند ، در عمق زیاد زیر خاک بکند . معمولا مردم طبقات پایین خود را ملزم به این کار نمی‌دانند زیرا علاوه بر گرانی قیمت تفنگ و کميابی آن از دست دادن تفنگ خوب برایشان دشوار است . ولی بزرگان غالب اوقات به این کار مبادرت می‌ورزند . بزرگان گهگاه برای تعریف از خود (شاید به دروغ) اعلام می‌کنند که چه تعداد شکار کرده‌اند و به این بهانه میهمانی مجللی برپا می‌دارند تا به اطرافیان بگویند که باید تفنگ مکلل به طلا یا نقره‌ی خود را در خاک کنند . ایرانیها خود نمایی و تفاخر را دوست می‌دارند و درمان این درد کار بسیار مشکلی است .

۱ - از توضیحی که در آخر بند داده شده است بر می‌آید که ظاهرا حیوان مورد نظر نویسنده باید گفتار بوده باشد ، زیرا مرده‌خواری و گورکنی از خصوصیات گفتار است . - م .

۲ - پرند های از نوع نوک دراز وایا . - م .



درباره‌ی سفر و زیارت

در دنیا ایران تنها کشوری است که مردمانش با وجود کمبود وسایل تا این اندازه به مسافرت می‌روند. حتی اسپانیا هم که از جهت کمبود وسایل بدترین کشور اروپا شناخته شده، در عالم مقایسه تقریباً از تمام کشورهای قاره‌ی آسیا ازبابت وسایل مسافرت بهتر است.

در ایران وسایل مختلف نقلیه ناشناخته‌اند و راه‌ها هم فوق‌العاده بد است و از این رو هرکس ناچار است تحت هرگونه شرایط جوی با اسب سفر کند. کاروانسراها هم، به طوری که قبلاً درباره‌ی آن سخن گفته‌ام وسیله‌ی کم‌ارزشی برای پناه دادن به مسافری است و اشخاصی که توانایی حمل چادر و سایر لوازم اردو زدن را با خود ندارند ناچارند راه را با سرعت ادامه دهند تا شاید بتوانند خود را به دهکده‌ای برسانند و شب را در آن جا بگذرانند.

ایرانیها غالباً از دورترین نقاط کشور در حالی که تنها هدفشان دیدار دوستان است به آن سوی کشور سفر می‌کنند. اما مسافرت‌هایی را که ترجیح می‌دهند و از نظر شرعی هم توصیه شده سفرهای زیارتی است. بیشتر این قبیل سفرها از جمله زیارت مشهد و اردبیل و قبور امام حسین (ع) و حضرت علی (ع) در عراق عرب الزامی نیست و غالباً از روی بی‌کاری و یا به منظور تفریح صورت می‌گیرد، ولی در مورد سفر مکه موضوع کاملاً فرق دارد به طوری که هرکس که مختصر تمولی داشته باشد باید لا اقل یک بار در دوران زندگیش آن را انجام

بدهد. زیرا تمام افراد خانواده و خدمه‌اش را با خود همراه می‌برد و از این رو کاروان عظیمی به راه می‌افتد که غالباً از دحام و بی‌ترتیبی‌هایی را موجب می‌شود.

از آن‌جا که تهیه وسایل زندگی در کاروانهای به این بزرگی کاری بس دشوار است و فقط در شهرها و دهکده‌های مسیر فراهم آوردن نیازمندیها امکان دارد، لذا اشخاص ثروتمند به ترتیب زیر عمل می‌کنند:

برای حمل اسباب سفر و آذوقه از قبیل آرد، برنج، روغن، خشکبار، مرغ، قهوه، قند و غیره تعدادی شتر آماده می‌نمایند که با سرعت یکنواختی در حرکت هستند. رییس خانواده با زن‌ها و فرزندانش با اسب سفر می‌کنند و فقط چند نفر از خدمه را به دنبال دارند. اسبهای بارکش که حامل چادرها و ضروریات اولیه از قبیل رختخواب، فرش، وسایل آشپزخانه، هیزم و سقا^۱ هستند هر روز دو ساعت زودتر حرکت می‌کنند.

به مجرد رسیدن به منزلگاه فراشها چادرها را برپا می‌کنند. تعداد چادرها سه دستگاه است یکی برای رییس خانواده، دومی برای زن‌ها و بچه‌ها و دیگری برای خدمه. کاروانهایی که در نزدیکی دهکده‌ها اردو می‌زنند، مسرغ و گوسفند به قیمت ارزان تهیه می‌نمایند و چنان چه تا منزل بعدی تا چند روز آبادی دیگری وجود نداشته باشد، گوسفند را به دنبال خود راه می‌اندازند. از جمله، پس از عبور از بصره که مجاور کویر است باید انتظار چنین وضعی را داشت.

رییس خانواده که دو ساعت با بار و بنه فاصله دارد، با تانی می‌راند، به طوری که موقعی که به منزلگاه برسد، چادرها برای پذیرایی آماده باشند. زن‌ها هم به طوری که گفته شد، سواره سفر می‌کنند و تن‌ها در موقع کسالت در نوعی سبد (کجاوه) قرار می‌گیرند که گرچه بسیار خسته کننده است با این حال از اسب سواری راحت تر است. اضافه می‌کنم که استفاده

۱ - کیسه‌های بزرگی از چرم (مشک یا خیک) که در آن آب نگاه‌داری می‌شود.

از تخت روان منحصرا به زنهای شاه یا شاهزادگان اختصاص دارد. سبدها و محفظه‌ی چوبی هستند که مانند درشکه‌های کروک دارند اسب‌های اروپایی با شاخه و ترکه پوشانده شده‌اند. کجاوه‌ها مانند دولنگه مال‌التجاره بر پشت قاطرها قرار دارند و در هر يك از آنها يك زن می‌نشیند. پرد‌های درون کجاوه‌ها را از نظرها مخفی می‌دارد. نوکرها که دهنه‌ی قاطرها را در دست دارند آن را بالا می‌گیرند که مانع رو رفتن قاطرها بشوند.

از آن جا که اصول میهمان نوازی در همه جا با دقت و حدت بسیار رعایت می‌شود بسیاری از ایرانیان به منظور مطالعه و یا خوشگذرانی بار سفر می‌بندند. آنهایی که این نوع زندگی بیابانگردی را برمی‌گزینند می‌توانند بدون آن که يك شاهی از جیب خرج کنند تمام قاره‌ی آسیا را زیر پا بگذارند. کافی است به مجرد رسیدن به شهر یا دهکده‌ای در اولین خانه که به نظرشان مناسب آید توقف کنند و از اسب پیاده شوند. بلافاصله خدمه‌ی خانه اسب‌های را می‌گیرند و به اصطبل می‌برند. صاحبخانه هم قبل از خوش آمد گفتن به خود اجازه‌ی هیچ گونه پرسشی نمی‌دهد. از این لحظه به بعد مسافر میهمان است و نوکرها هم به تبعیت از ارباب کمر به خدمت او می‌بندند و احترامات لازم را به جا می‌آورند. صاحبخانه از میهمان در منزل خود پذیرایی می‌کند. شام و ناهار و رختخواب خوب به او می‌دهد و از اسبش به طور کامل نگاهداری می‌کند. او می‌تواند در هر منزلی به هر اندازه که میل داشته باشد توقف نماید بدون آن که احساس مزاحمت و سربار بودن بکند. موقعی که میهمان قصد عزیمت دارد، غالبا صاحبخانه از روی صدق و صفا از او خواهش می‌کند که اقامت خود را برای چند هفته تمدید نماید. در مورد میهمانان شاد و خوش مشرب و بذله‌گو اصرار صاحبخانه زیادتر است، زیرا وجود آنها باعث می‌شود که گروه‌ی کثیری از دوستان به منزل صاحبخانه کشیده شوند.

هنگامی که مسافرین زنهای خود را همراه دارند، بلافاصله زن‌ها به حرمسرا راهنمایی می‌شوند و از آنها به

همان ترتیبی که با شوهرانشان رفتار می‌شود، دوستانه پذیرایی به عمل می‌آید. برای آنها حمام آماده می‌کنند و برای خوشبو کردن به آنها عطر می‌زنند و با قهوه و قلیان و شربت از آنها پذیرایی می‌کنند. ضمناً در تمام مدتی که زن‌ها در حرمسراها به سر می‌برند صاحبخانه از رفتن به آن‌جا خودداری می‌نماید. پس از صرف شام برای زن‌ها راتاق‌های جداگانه رختخواب می‌اندازند و شوهرانشان به آنها ملحق می‌شوند. شوهرها صبح نسبتاً زود از اتاق خارج می‌شوند تا با زن‌های صاحبخانه روبه‌رو نشوند.

گاهی مسافران از میهمان نوازی صاحبخانه سوءاستفاده می‌کنند و پاداش خویبهایشان را به بدی می‌دهند. آنها غالباً جاسوسهایی از آب درمی‌آیند که از طرف بزرگان برای پی بردن به مقاصد دشمنانشان مامور گردیده‌اند.

اشخاصی که به زیارت مکه می‌روند عنوان حاجی را کسب می‌کنند و برای این که مردم بدانند که آنها قصد عزیمت به این سفر را دارند به دور کلاه سیاه پوست بره‌ای که بر سر دارند دستمال سفیدی به صورت نوار می‌پیچند و آن را به همین صورت تا زمان مراجعت حفظ می‌کنند. مسافرینی که قصد زیارت مکه را دارند در بصره گرد هم می‌آیند و از آن‌جا به صورت کاروان به خط مستقیم به سوی صحراهای عربستان که در این منطقه بیش از سیصد فرسخ عرض دارد حرکت می‌کنند. در این مسیر فقط یازده چاه وجود دارد که نه تای آنها آبشان قابل شرب است. دو چاه دیگر که بین عنیزه و حرم باغ لبر واقعند آبشان شور مزه و غیر بهداشتی است به طوری که حتی برای چهارپایان هم مضر می‌باشد ولی شدت عطش آنها را وادار به آشامیدن می‌نماید.

بزرگان در این سفرها علاوه بر خدمه، تعدادی اشخاص متفرقه را با خود همراه می‌برند مشروط بر این که آنها مسوولیت غذای خود و علیق اسبهایشان را شخصا عهد و دار باشند و به این ترتیب تعداد افراد کاروانهایی که مربوط به یک خانواده است غالباً از سیصد نفر تجاوز می‌نماید. نیمی از همراهان که مسلح و سوار هستند در جلو و نیمی دیگر در عقب، اسبهای

سواری و باری، قاطرها و شترهای حامل بار و بنه را که تعدادشان از دویست متجاوز است هدایت می‌کنند. در میان این دو گروه زن‌ها و بچه‌ها و خدمه قرار می‌گیرند. این دم و دستگاه که تا اندازهای برای تفاخر و خودنمایی است منافی هم در بر دارد، به خصوص که اکنون علاوه بر اعراب و کردها که دایما به راهزنی اشتغال دارند و هابیها نیز باعث وحشت مسافران شده‌اند. و هابیها به اندازهای خوفناک گردیده‌اند که پیش‌بینی می‌شود بالاخره باج‌راهی شبیه به آنچه پاشاهای دمشق و بصره از زایرین دریافت می‌کنند، به زوار و همچنین تمام کاروانهایی که از حوزه فرمانروایی آنها به منظور تجارت عبور می‌کند تحمیل بنمایند.





درباره‌ی بردگی

قبلاً تذکر داد‌ه‌ام که پادشاه صاحب اختیار مطلق کلیه‌ی اتباعش می‌باشد. با وصف این از آن‌جا که قوانین قدرت اجرایی خود را از دست داده‌اند، مالکینی پیدا می‌شوند که به خود اجازه می‌دهند بعضی اوقات روستاییان ساکن دهکده‌های خود را هر موقع و به هر طور که بخواهند به کار بگیرند و برای خدمات شخصی و بدون پرداخت دستمزد از وجود آنها استفاده کنند. ولی در مورد دختران این حق را ندارند و نمی‌توانند آنها را به تملک خود درآورند مگر این که قبلاً با والدینشان ترتیبات خاصی داده باشند. این امر به خصوص در دهکده‌هایی که سکنه‌ی آن مسیحی هستند باید مراعات بشود. در هیچ شرایطی ارباب حق بخشش یا فروش روستاییان را ندارد و فقط می‌تواند آنها را از ملک خود براند. البته این در صورتی است که قراردادی مبنی بر حق انتقال از پدر به پسر بین آنها وجود نداشته باشد. در این صورت تا زمانی که مال الاجاره را پرداخت می‌کنند بیرون کردن آنها میسر نیست. دیگر آن که زمین متعلق به رعیت باشد. ولی در هر حال مالکیت زمین رعیت را از پرداخت مال الاجاره به شاهزاده و یا ارباب معاف نمی‌دارد.

امروز بردگی در ایران خیلی کمتر از گذشته متداول است و جز برده‌های گرجی که گاه‌گاه در پی تجاوزهایی که به منظور دزدیدن اشخاص و یا احشام در سرزمینشان صورت می‌گیرد، به چنگ می‌افتند، تقریباً برده‌های دیگری وجود ندارند. این

تجاوزها را چپاول می‌نامند و متجاوزان کمتر با دست خالی برمی‌گردند. ایرانیها عشق فوق‌العاده‌ای به این دستبرد ها دارند و بالاترین خطرات آنها را مانع از این کار نمی‌شود. اگر از يك ایرانی بپرسند که آیا از آگاهی بر آن چه در بهشت می‌گذرد خشنود می‌شود در جواب خواهد گفت "البته خیلی میل دارم بدانم در آن جا هم چپاول رواج دارد یا نه!" افرادی را که در این دستبردها به اسارت می‌گیرند، به معرض فروش می‌گذارند و خریدار صاحب برده می‌شود. ضمناً در این باره به دعاوی و مطالبات گرجستان هم ترتیب اثر داده نمی‌شود. این نوع تجاوزها حتی در دوران صلح هم صورت می‌گیرد و منظور از آن غارت اموال و ارضای عشقی است که به این کار دارند. نظیر این تجاوزها به خاک ترکیه هم صورت می‌گیرد ولی به ندرت زیرا که این کشور هم فقیر است و هم این که زن‌ها خوشگل نیستند و از این رو به جای این که برای هیچ خود را به مخاطره بیاورند ترجیح می‌دهند که گرجستان را مورد حمله قرار بدهند تا سود بیشتری عاید شان بشود زیرا زن‌هایی که در این دستبردها به اسارت گرفته می‌شوند، به قیمت بیشتری به فروش می‌رسند. ایرانیها عموماً زن‌های خارجی، به خصوص زن‌های گرجی را می‌پسندند و بی‌قیدی و سهل‌انگاری آنها را بر زرنگی و چالاکی زن‌های ایرانی ترجیح می‌دهند.

البته نباید تصور کرد که تمام زن‌های گرجی، که در حرمسراهای مشرق زمین به تعداد زیاد وجود دارند از این راه به دست آمده‌اند زیرا تعداد کثیری از آنها را پدر و مادرهایشان فروخته‌اند. گرجیها به همان اندازه که اروپاییها نسبت به تربیت اولادشان توجه دارند سعی در زیباتر نمودن دخترانشان می‌کنند تا سود بیشتری عاید شان بشود. دختران گرجی را که زود بالغ می‌شوند، در ده دوازده سالگی به بازرگانانی که برای این گونه معاملات گاه‌گاه به گرجستان سفر می‌کنند عرضه می‌دارند.

— از زمانی که این مناطق در قلمرو روسیه قرار گرفته‌اند، صدور این مال التجاره ممنوع گردیده است ولی با وجود تمام

احتیاطهایی که برای جلوگیری از آن به عمل می‌آید این تجارت رواج خود را از دست نداده است به طوری که در بازارهای ایروان و قارص و ارزروم دخترهایی که از طریق قاچاق وارد می‌شوند تقریباً به اندازه‌ی سابق است.

در هیچ جای دنیا کشوری نیست که مردمانش به اندازه‌ی ایران نوکر در خدمت بگیرند و ضمناً در هیچ جا هم نوکر به بدی نوکرهای ایرانی پیدا نمی‌شود. به طور مثال کسی که برای برپا کردن چادر استخدام نموده باشند، از گرفتن دهنه‌ی اسب امتناع می‌کند و بهانه‌اش این است که این رشته از خدمات به او ارتباط ندارد. بزرگان عده‌ی کثیری نوکر در خدمت دارند که تعدادی از آنها فقط صبحها در سر خدمت حاضر می‌شوند و پس از سلام کردن به ارباب و نشان دادن خود بقیه‌ی روز را در خانه‌هایشان می‌گذرانند. علاوه بر خدمه‌ی مزبور بزرگان دو نفر میزبایا منشی دارند که یکی از آنها سمت مباشر را دارد و مسوول حساب خرج و دخل خانه است. نامبرده به حساب کدخداهای املاک ارباب نیز رسیدگی می‌نماید. مباشر هر روز صبح صورت حسابها را از نظر ارباب می‌گذراند و سپس نامه‌ها و حواله‌ها و قبوض را به امضای او می‌رساند^۱.

میززاهای دوم مسوولیت اموری را که با دستگاه سلطنت و بیگلربیگیها ارتباط پیدا می‌نماید برعهده دارند. به طور خلاصه میززاهای دوم مسوولیت آن چه را که با سیاست یا منافع حکومتها و یا ولایات ارتباط دارد عهده‌دار هستند. منظور حکومتها و ولایاتی است که ارباب در آن نواحی صاحب علایقی می‌باشد. دیگر خدمه عبارتند از ناظر یا مباشر که به جزئیات امور خانه رسیدگی می‌کند و حساب کلیه‌ی مخارج خانه را در دست دارد. کلید انبارهای خانه نیز به او سپرده

۱ - ایرانیها مانند دیگر اهالی مشرق زمین هیچ وقت نامه را امضا نمی‌کنند و به جای آن مهر به کار می‌برند. آنها مهرهای مختلفی دارند که هر کدام به مورد خاصی اختصاص دارد.

می شود و به حساب همه‌ی مستخدمین رسیدگی می نماید. نامبرده به نوبه‌ی خود کلیه‌ی صورتها را به میرزای مباشر ارائه می دهد.

پیشخدمتها علاوه بر وظیفه‌ی آماده نمودن قلیان، مامور خدمت ارباب می باشند. فراشها که مامور برپا کردن چادرها حین مسافرت هستند تعدادشان بالنسبه زیاد است و چون کار دیگری ندارند لذا وجودشان در شهرها عاقل و باطل است. تنها کار آنها در شهر این است که موقعی که ارباب از خانه خارج می شود به دنبال او راه بیافتند و چنان چه ارباب دیروقت به خانه بازگردد، جلو پای او فانوس بگیرند. شاطرها، جلودارها، مهترها، آشپزها، چاروادارها، خواجه‌ها، سقاها، سگبانها، قوشچیه‌ها، قاپوچیها و تعداد بی شماری افراد دیگر که نوکر نامیده می شوند مجموع خدمه‌ی خانه‌ی بزرگان را تشکیل می دهند. نوکرها با این که مشاغل بسیار ناچیزی بر عهده دارند ولی چون عنوان نوکری فلان ارباب بزرگ را دارا هستند مردم ملاحظه‌ی آنها را می کنند و به خصوص در بازار اعتباری به دست می آورند.

ممکن است تصور شود که عهده دار بودن مخارج این همه خدمه باعث ورشکستگی بزرگان می شود ولی در کشوری که نوکر ارزان است این نوع تجمّل چندان گران تمام نمی شود.

به طوری که قبلا یاد آور شد مام عایدات مالکین بزرگ جنسی و قسمت اعظم آن گندم و جو است. مقداری از این غلات به مصرف حقوق مستخدمین می رسد زیرا سوای سه یا چهار مستخدم می که در خانه‌ی ارباب زندگی می نمایند و از پس مانده‌ی غذاها استفاده می کنند، سایر خدمه منزلهای جداگانه دارند و شبها را با خانواده‌ی خود می گذرانند. میرزاها سالانه ده خروار جنس و هفت یا هشت تومان پول نقد دریافت می دارند. به ناظرها و پیشخدمتها به ندرت پول نقد می دهند و حقوق آنها بین ده تا دوازده خروار جنس است. سایر نوکرها به تفاوت بین چهار تا شش خروار جنس و يك

دست لباس کامل همه ساله دریافت می دارند . لباس آنها عبارت است از يك جفت پوتین ، يك قبا ، يك پالتو و يك كلاه بلیه که جمع قیمت آنها از دو تومان تجاوز نمی کند . قباها از جنس قدك و بسیار ارزان است . قدك پارچه ی ضخیمی از نخ رنگ شده است .

خارجیها که نوکر می گیرند با این که باید پول بیشتری بپردازند نباید انتظار خدمت بهتری داشته باشند . ضمناً متذکر می شوم که نوکرها خیلی وفادار هستند و با اطمینان خاطر می توان کلیدها را به آنان سپرد ، بدون آن که سوءاستفاده ای بنمایند . از موقعی که پادشاه و ولیعهد تصمیم به اعدام دزد ها گرفته اند دیگر دزدی صورت نمی گیرد و امروز می توان با میلیونها پول در سراسر ایران مسافرت نمود بدون آن با يك دزد برخورد شود . این وضع با آن چه در ترکیه می گذرد بسیار متفاوت است زیرا مسافرت در کشور اخیر بدون همراه داشتن عده ای مسلح ممکن نیست .

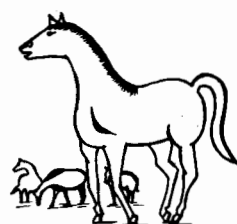
قیمت يك مرد برده خیلی گران نیست مگر آن که در حرفه ای مهارت داشته باشد که به درد کار صاحبش بخورد .

قیمت زنهای برده به تناسب خیلی گرانتر از مرد ها است و بعضی اوقات به پانصد یا ششصد تومان به فروش می رسند . با این حال به آسانی می توان دخترهای خیلی زیبا را به قیمت ارزانتر به دست آورد . در ایروان که بازار معاملات دخترهای ارمنی ، گرجی و چرکسی است می توان دخترهای باکره ی زیبا را به قیمت شصت تا صد تومان خریداری نمود .

بزرگان مجبورند تعداد زیادی کنیز تدارک ببینند ، زیرا هر يك از زنهایشان می خواهند برای خدمت خود کنیزی در اختیار داشته باشند و من حرمسراهایی سراغ دارم که تعداد افراد آن علاوه بر خانمها از پنجاه نفر تجاوز می نماید .

نگاهداری کنیزها چندان خرجی دربر ندارد و تا موقعی

که مورد توجه ارباب واقع نشده‌اند از لباسهای کهنه‌ی
خانمهایشان استفاده می‌کنند، خانمها از این که کنیزهایشان
کشیف باشند و جلب توجه نکنند ناراضی نیستند اما زمانی که
نگاه ارباب متوجه آنها بشود غالبا از زنهای عقیدی هم
دلربا تر می‌شوند و در چنین موقعیتی منزلی جداگانه به آنها داده
می‌شود و دیگر موظف به انجام دادن هیچ نوع
خدمتی نیستند.



درباره‌ی اسب و دیگر حیوانات اهلی ایران

انواع حیوانات اهلی در ایران تقریباً مانند اروپا است. از اسب و قاطر برای حمل و نقل استفاده می‌شود، ولی از آن‌جا که وسیله‌ی نقلیه وجود ندارد حیوانات باربر دیگر به خصوص شتر را نیز به کار می‌گیرند. صرف نظر از آهستگی و کندی به نظر من شتر برای هر نوع بار خیلی برارابه ترجیح دارد.

این حیوانات برای صاحبشان بسیار کم خرجند. غذای آنها خار و خس خشکیده است که آن را بر بهترین علفها ترجیح می‌دهند. در زمستان هم برای صاحبشان درد سر ایجاد نمی‌کنند. کافی است پوشش ساده‌ای بر پشتشان ببندازند و در دامنه‌ی تپه رهایشان بنمایند. آنها با پوزه‌ی خود برف‌ها را پس می‌زنند و به خوبی غذایشان را پیدا می‌کنند. گرچه به نظر می‌آید که این حیوانات برای زندگی در مناطق گرمسیر و حتی شنهای سوزان خلق شده‌اند ولی موقعی که در میان برف به چرا مشغول می‌شوند، مطمئناً از همهی اوقات شادتر و سر حال‌تر به نظر می‌آیند. موقعی که شترها در کاروان با بار سنگین حرکت می‌کنند چنان‌چه علایم خستگی در آنها مشاهده شود گلوله‌ای از آرد جو به وزن سه یا چهار لیور به آنها می‌دهند و همین کافی است که حیوان دوباره به جنب و جوش آید و سفر خود را با همان قدرت ادامه دهد.

شتر فوق‌العاده صبور، خوش خدمت و باطمینان است و در میان حیوانات بارکش از آن با ارزش‌تر پیدا نمی‌شود. تنها يك مرد می‌تواند تا هفت شتر را هدایت بنماید. شترها با

قدمهای یکنواخت پشت سر هم حرکت می‌کنند بدون آن‌که از راه منحرف شوند و گرچه زیر پایشان را نمی‌بینند با این حال همیشه قدمهای مطمئنی برمی‌دارند. به طور خلاصه شتر برای آسیاییه‌ها و اعراب گنجینه‌ای است و نام کشتی صحرا که بر آن گذاشته شده، بسیار خوب انتخاب گردیده است.

اسبهای ایرانی در اروپا بسیار شهرت دارند، ولی به نظر من این شهرت غالباً با حقیقت وفق نمی‌دهد و علاوه می‌کنم که در ایران به جز اسبهای عربی و ترکمنی که از آن سخن خواهد رفت سایر اسبها بسیار بد هستند و جز به کار باربری به درد دیگری نمی‌خورند. در این صورت عنوان اسب را از دست می‌دهند و به آنها یا بو اطلاق می‌شود.

ایرانیها برای اسبهای عربی و ترکمنی که تنها اسبهای سواری هستند، قدر و قیمت زیاد قایلند به طوری که بی‌چیزترین سواران هم اسبهای بسیار خوبی دارند. این اسبها می‌توانند در اروپا ارزش زیادی داشته باشند در صورتی که در ایران قیمت آنها چندان زیاد نیست.

در ایران الاغ خیلی فراوان است و مورد استفاده‌ی بسیار دارد. قد الاغها خیلی بلند است و بسیار نیرومند هستند. با وجود بارسنگین، در حالی که يك نفر بر پشت این حیوان می‌نشیند راههای طولانی می‌پیمایند و سرعتشان از سرعت اسبی که قدمهای بلند هم برمی‌دارد زیادتر است. الاغ مرکب سیدها و آخوندها است که از جهت فروتنی واقعی یا تصنعی این حیوان را بر سایر مرکبها ترجیح می‌دهند.

قاطر، گاومیش و گاو از جمله حیوانات دیگری هستند که برای باربری مورد استفاده قرار می‌گیرند. زمانی که ایلات بیلاق قشلاق می‌کنند از این حیوانات برای حمل چادر و اثاث بهره‌گیری می‌شود. در این مواقع ماده گاوها و گوساله‌ها را هم به نسبت تواناییشان بار می‌کنند.

اسبهای عربی در ایران از بهترین نژادهای اسیل هستند و فوق‌العاده قوی و سریعند. این اسبها می‌توانند به مدت پنج ساعت بتازند بدون آن‌که در سرعتشان تغییر محسوسی مشاهده شود. گرچه در ایران برای اسبهای عربی

قدر و قیمت بسیار قایلند با این حال بهای آنها آن قدر زیاد نیست، به طوری که يك اسب خیلی خوب رامی توان بین پنجاه تا شصت تومان خریداری نمود. البته اسبهای هم پیدا می شود که شش برابر این مبلغ قیمت دارند.

در تمام نقاط ایران تعداد اسبهای ترکمنی بیش از اسبهای عربی است زیرا هم قدشان بلندتر است و هم این که از اسبهای عربی ارزانترند. از اسبهای ترکمنی برای هرکاری استفاده می شود و بی شک برای جنگ پس از اسبهای عربی بهترین اند. اسبهای ترکمنی کمی خونسردند و از این باب تا اندازه ای شباهت به اسبهای انگلیسی دارند. آنها مانند اسبهای انگلیسی به رو می روند اما این امر خطر چندانی در بر ندارد زیرا هرگز به زمین نمی خورند. اسبهای مسابقات اسبدوانی انگلیسی آن قدر به اسبهای ترکمنی شباهت دارند (اسبهای عربی خالص کوچکند) که به گمانم انگلیسیها نژاد این اسبها را به وسیله اسبهای ترکمنی به وجود آورده باشند. اسب ترکمنی به رنگ کهر روشن است. سری باریک و گردنی کشیده و بلند دارد. ساق پاهایش ظریف و شکمش از بدن کاملاً جدا است. برجستگی عقب فك اسب ترکمنی غالباً بزرگ و قسمت بالای سمش دراز است. این معایب به ندرت در اسبهای انگلیسی و عربی به چشم می خورد. تمام اسبها تخمی هستند و همین امر موجب می شود که با نزدیک شدن مادیان به اردوگاهها آشفته گیهایی برپا شود. از این رو، برای جلوگیری از عواقب بد احتمالی آن، افسار تمام اسبها را به طناب طویل و کشیده ای گره می زنند. این طناب به میخ طویله های بزرگی که با چماق به زمین فرو کرده اند، محکم بسته شده است. فاصله ی بین اسبها آن قدر است که يك نفر بتواند از میان آنها عبور نماید و برای این که به هم لگد نزنند دو رشته طناب به پای آنها می بندند که مانع حرکتشان بشود. این دو رشته طناب را نیز به میخ طویله هایی که به زمین فرو کرده اند می بندند. پوشش اسبها در زمان جنگ یا راه پیمایی در تمام فصول یکسان است بدین ترتیب که هر اسب روپوش آستردار بزرگی از پشم دارد که بر روی آن روکش بلندی

از نمد می اندازند . روزها روکش را روی گردن و کفل اسب بالا می زنند و شب هنگام برای جلوگیری از نفوذ رطوبت هوا که در این کشور بسیار خطرناک است آن را باز می کنند به طوری که تمام بدن و سر اسب پوشانده شود . این روپوشها با تسمه هایی به طول بیست و پنج تا سی پا که از زیر سینه و شکم اسب می گذرد بسته می شوند . اسبها را برای آب دادن یا گرداندن یا زخم بندی کردن دوبار در روز باز می کنند . غذای اسبها در نه ماه از سال گاه و جو است و فقط سه ماه از سال آنها را به یونجه و علف سبز می بندند . ضمناً خوراک اسبها را همیشه در توبره ای که به گردن آنها آویزان است می ریزند و بدین وسیله از ریخت و پاش علیق و علوفه جلوگیری می کنند . جنس این توبره ها از پشم است که به طور مشبك بافته شده ، تا حیوان حین خوردن به راحتی تنفس بنماید .

شرق زمینیهها همانند دیگر مردمان مناطق جنوب خوشه های گندم را به جای کوبیدن ، زیر پای حیوانات می گسترانند و بدین وسیله دانه ها را جدا می کنند . ایرانیها علاوه بر آن خوشه های گندم را زیر ارا بهای که دارای چرخهای آهنی دندانه دار است پهن می کنند تا در حین عمل گاه نیز خورد شود . گاه را به این صورت به اسب می دهند که با اشتبهای فوق العاده ای می خورد . از مدت ها پیش من به این نتیجه رسیدم که گاه و جو خیلی بر علوفه و جو دوسر ترجیح دارد . این نظر موید ضرب المثل قدیمی کهنه سواران است که می گویند اسبی که گاه بخورد ، اسب میدان جنگ است .

اسبهای باری یا یابو و قاطرهای نر و ماده نیز به همین ترتیب علوفه می خورند . ایرانیها در تمام مدت جنگ هیچ گاه پالان را از پشت حیوان بر نمی دارند زیرا مدعی اند که این امر موجب سفت کردن پوست می شود و مانع از زخمی شدن آنها می گردد . مبنای این عقیده برای من روشن نیست ولی مطمئناً حیوان زخم دار کمتر به چشم می خورد .

ایرانیها در باره ی هر چیز بسیار خرافاتی هستند ، ولی در مورد اسب اعتقادشان به خرافات شدیدتر است . چنانچه بر حسب تصادف خواه به دلیل زمین خوردن و یا برداشتن

جراحت، خون از دماغ اسب جاری شود، دیگر صاحبش آن را سوار نمی‌شود و حتی مهترها از ترس این که مبادا بدبختی گریبانگیرشان بشود از مواظبت حیوان خود داری می‌نمایند و چون اطمینان قطعی دارند که این‌گونه تصادفات دلالت بر بروز واقعه‌ی شومی دارد برای احتراز از آن اسب را به اولین خریدار به بهای نازل می‌فروشند. در نتیجه اشخاصی که اعتقاد چندانی به این خرافات ندارند از موقعیت استفاده می‌کنند و اسب را به قیمت ارزان خریداری می‌نمایند.

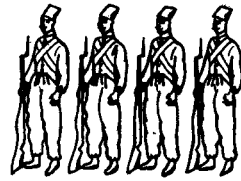
در ایران از گاو میش برای شخم زدن زمین استفاده می‌کنند. اندام این حیوان بسیار درشت است و به نظر من از گاو میش‌های دیگر نقاط مشرق زمین کندتر هستند. گاو میش عموماً از گاو قویتر و پر طاقت تر است. آرامنه گوشه‌ست آن را می‌خورند ولی خیلی سفت و بی‌مزه است و آبگوشتی که از آن درست می‌کنند مثل مرکب سیاه می‌شود. جثه‌ی قاطرها بزرگ نیست، در عوض خیلی نیرومند و به طور خطرناکی شرور هستند. با وجود نفرت شدید مسلمانان به خصوص ایرانی‌ها از سگ! در هیچ‌جای دنیا به استثنای شهر لیسبن آن قدر سگ پیدا نمی‌شود. انواع و اقسام نژاد سگ در ایران وجود دارد که با این که کاملاً از هم متمایزند آنها را تنها به اسم توله یا تازی می‌شناسند. کلمه‌ی توله به هر نوع سگ به استثنای تازی اطلاق می‌شود. از سگ‌ها در دهکده‌ها برای حفاظت خانه‌ها استفاده می‌کنند. این حیوانات در زمستان و تابستان در ایوان خانه‌ها بدون آن که از جای خود تکان بخورند پاسداری می‌نمایند. علاوه بر آن تعداد زیادی سگ در شهرها و مزارع وجود دارد که صاحب ندارند و معلوم نیست چه‌گونه زندگی می‌کنند. شکارچی‌ها غالباً و به طور تصادفی چند سگ از هر نژادی که باشد به دست می‌آورند و با سرعت و سهولت تحت تعلیم قرار می‌دهند. من بارها به چشم خود دیده‌ام که يك سگ گرگی یا يك سگ معمولی به همان خوبی سگ‌های شکاری اسپانیولی جلو كيك یا قرقاول درآمده است. تازی‌های ایران به شکل تازی‌های اروپا است با این تفاوت

۱- مسلمانان سگ را نجس می‌دانند، ولی از آن متنفر نیستند. — م.

که اندامشان بلندتر و پوزه‌شان کشیدمتر و دندانهایشان تیزتر است. وزن تازیها به طور شگفت‌آوری سبک است. تازی را در پی شکارهای بزرگ می‌اندازند و اگر فاصله‌ی آنها زیاد نباشد به ندرت شکار خود را از دست می‌دهند. تفاوت دیگری که با تازیهای ما دارند این است که بدنشان از پشم نازک و لطیفی مانند پشم موش پوشیده شده است در حالی که پشم گوشها و دمشان دراز و یکدست مثل ابریشم است.

تازی به رنگهای مختلف وجود دارد ولی تازی سفید یا سیاه یا حنایی رنگ بیشتر مورد پسند است. تازی هرگز نان نمی‌خورد و غذایش کله‌ی گوسفند، گوشت خام یا شکار است. ایرانیها معتقدند که تازیها با این نوع غذا بهتر می‌دوند و ضمناً باعث تحرك بیشتر آنها می‌گردد زیرا می‌دانند سر حیوانی که شکار می‌کنند به آنها داده خواهد شد. ایرانیها از سگ بسیار نفرت دارند ولی البته تنفرشان از خوک خیلی بیشتر است. ایرانیها به قدری سگ را نجس می‌دانند که همیشه احتیاط می‌کنند زیاد به آن نزدیک نشوند. به طور مثال نوکرها در موقع گرداندن سگ، آن را به چوب بلندی می‌بندند که با لباسشان تماس پیدا نکند. اشخاصی هم پیدا می‌شوند که در مقابل تمام طلاهای دنیا حاضر به گذاشتن یا برداشتن قلاده‌ی سگها نمی‌شوند و چنانچه سگی بدبختی این را پیدا بکند که داخل خانه‌ای شود و روی فرش راه برود، چون قبل از شستن فرش هیچ‌کس حاضر به نشستن روی آن نمی‌گردد. نوکرهایی که وظیفه‌ی شستن فرش برعهده‌ی آنها است همان جامغز حیوان را خرد می‌کنند و یا آن قدر آن را زجر می‌دهند که دیگر هوس برگشتن به آن محل را نکند.

اما نسبت به تازی که جنبه‌ی تجملی دارد توجه بیشتری می‌شود زیرا که بسیار گرانقیمت است و ضمناً تولید نسل آن هم فوق‌العاده مشکل است چون که برای جفت کردن تازی لازم است که هر دو از يك رنگ باشند. از این رولانه‌های بسیار خوبی برای آنها فراهم می‌کنند، غذاهای خوب می‌دهند و در زمستان بالا پوشهایی مانند بالا پوش اسبها بر روی آنها می‌اندازند که تمام بدنشان را در بر می‌گیرد.



درباره‌ی قشون ، فرماندهان و شوراها‌ی نظامی

ارتش ایران از قوای منظم و غیر منظم تشکیل یافته است. قوای غیر منظم دایمی نیست و افراد آن پس از برقراری صلح خدمت را ترك می‌کنند. با این حال چون تشکیلات قشون فعلی با آنچه در سابق بود تفاوت بسیار دارد چند سالی به عقب برمی‌گردم و تغییراتی را که از آن موقع تاکنون رخ داده است، قدم به قدم دنبال می‌کنم.

اقوام ایرانی از ازمنه‌ی قدیم خصلت جنگ آوری خود را به منتها درجه ابراز داشته‌اند. تاریخ شاهد این مدعا است و حتی رومیها هم همیشه در برابر آنها اقبالی نداشته‌اند. والرین به چنگ شاپور اول افتاد و دیوژن هم که الب ارسلان را دست کم شمرده بود تحت استیلای وی درآمد.

ایرانیها مانند تمام ملل دنیا ادوار پر عظمتی را پشت سر گذاشته ، هر موقع که شاهان جنگ آوری داشته‌اند ، موفق شده‌اند مردم را از نوعی لاقیدی که جلی آنهاست برهانند. چه بسا که این بی قیدیها باعث نابودی ایران می‌شد.

با این حال چنین به نظر می‌رسد که در ازمنه‌ی قدیم پیشرفت آنها در فنون جنگی بسیار کند و از متوسط هم پایین‌تر بوده است و هرگز از درسهای دشواری که یونانیها و رومیها به آنها دادند استفاده نکردند. از دوران کوروش تا نادرشاه هیچ‌گونه نشانه‌ای از تغییر تاکتیک ایرانیها در جنگ مشاهده نمی‌شود. جنگهایشان بدون نقشه و هدف و غیر منظم ولی با تحرك بوده است. البته گه‌گاه حیل‌هایی هم

به کار می بردند که با وجود ساده بودن برای آن دوران خوب بوده است. در نتیجهی اشتباهات بزرگی که از طرفین سر می زد، آن که خوشبخت تر بود از اشتباه طرف برای متلاشی کردن دشمن سود می برد و آنان را کاملاً نابود می کرد.

با این حال به نظر می رسد که در دوران گذشته قشون ایران انضباط زیادی داشته است. این امر از خطابه‌ای که فرمانده سپاهیان پس از برتری یافتن بر قشون ایران برای افراد خود ایراد نمود مستفاد می گردد. در آن موقع در قشون روم هیچ گونه انضباطی وجود نداشت.

هنگامی که طهماسب قلی خان که بعداً نادرشاه شد خواست وضع دسته‌های غیر منظم خود را که به وسیلهی آنها راهزنی می کرد و باعث خرابی خراسان گردیده بود دگرگون سازد آنها را متشکل نمود و انضباطی برقرار کرد که گرچه با انضباط اروپاییها قابل قیاس نبود ولی موجب برتری آنها در تمام جنگها گردید و این علت اصلی موفقیت‌های چشمگیری بود که در تمام دوران زندگی نصیبش شد. نادرشاه فقط يك بار شکست خورد و آن در جنگ با توپال عثمان بود. نادر که به بغداد را محاصره کرده بود از دو سو به شهر حمله کرد و به سبب این بی احتیاطی که از او سر زد مجبور به ترك سنگرها گردید و در نتیجه تمام توپخانه و وسایل جنگی خود را از دست داد در صورتی که اگر همچنان بغداد را در محاصره نگاه می داشت قابل پیش بینی بود که در ظرف چند روز محاصره شدگان که دیگر رمقی برایشان باقی نمانده بود، حاضر به تسلیم شوند. با این حال در پی این جنگ بود که نادر نبوغ و علو شهامت خود را بروز داد زیرا قریب دو ماه پس از این واقعه انتقام خود را از ترکها و قشونی که يك بار او را شکست داده بود گرفت و آن را نابود کرد. توپال عثمان هم در این جنگ کشته شد.

در ایران از ازمه‌ی بسیار دور سربازها را بر حسب پیش‌آمد از هر طبقه و در هر نقطه‌ی کشور به خدمت می گرفتند. این سربازها هر وقت که میل داشتند قشون را ترك می گفتند و هر موقع و در هر کجا که می خواستند به میل خود جنگ می کردند.

اما نادر که مرد باهوشی بود چون می دانست که برتری مشهود اروپاییها در جنگ با ترکها به سبب انضباط و نظم قشون آنها است راه و روش اروپاییها را تا آنجا که ممکن بود، آموخت و محرمانه چند افسر فرانسوی را به خدمت گرفت. نادر همچنین نسبت به ایجاد توپخانه اقدام نمود و تا آنجا که وسایل موجود اجازه می داد آن را به صورت آبرومندی درآورد. ضمناً به منظور تسریع در سازمان دادن قشون اداره و فرماندهی آن را به همین افسران فرانسوی واگذار نمود.

آنگاه به موجب فرمانی اعلام کرد که از این پس قشون به صورت دایم و ثابت درآمده است هرکس که بدون اجازه پست خود را ترک نماید مجازاتش اعدام است. نادر ایلات مختلف را گرد هم آورد و همیشه آنها را با هم به میدان جنگ می فرستاد و با این روش حس رقابت آنها را برمی انگیزت. وی ضمن سازمان دادن به قشون هنگهایی مرکب از دو هزار سرباز به وجود آورد که فرمانده آنها عنوان سرهنگی را داشت. هرگردان که از ده دسته تشکیل می یافت تحت فرماندهی يك مینباشی (سرکرده هزار نفر) و هر دسته به فرماندهی يك یوزباشی (سرکرده یکصد نفر) قرار داشت. معین نایبها هر يك ده سرباز زیر دست داشتند و عنوان آنها اون باشی (سرکرده ده نفر) بود. صنف پیاده نظام را نیز به ترتیب زیر طبقه بندی نموده بود: ۱ - سربازها که در خط اول جبهه می جنگیدند. ۲ - تفنگچیها که باقره بینه های بلند و شاخه دار قادر بودند با دقت زیاد به هدفهای نسبتاً دور تیراندازی بنمایند. نادر ضمناً برای سوار نظام نیز مقرراتی وضع نمود. از آنجا که قسمت اعظم افراد این صنف که از مزدوران، نوکرها و برده های خوانین و مالکین بزرگ تشکیل می شد، تحت فرماندهی اربابهای خود بودند، به هريك از آنها عنوان سلطان داد و هرده تادوازه سلطان را تحت فرماندهی يك رئیس که عنوان سرکاردار داشت، قرار داد. ضمناً منصب سرتیپی را نیز به وجود آورد که هريك فرماندهی پنج پیاده هزار نفر را برعهده داشت و عنوان وی بشمین سردار و اون مین سردار بود.

ضمناً قوانینی در باره‌ی سلسله مراتب و اطاعت از مافوق، وظایف مامورین انتظامات اردو، نظام حرکت قشون و طریقه‌ی تعلیف دواب وضع نمود، که قسمت اخیر خرسندی صاحبان بیچاره‌ی مزارع را موجب گردید.

نادر همیشه با سخاوتمندی پاداش خدمات را می‌داد، ولی خطاکاران را هیچ‌گاه نمی‌بخشود و غالباً آنها را به طرز بسیار خشونت آمیزی تنبیه می‌نمود. با گرد آوردن اعراب، کردها، ترکمنها، افغانها و هندیها در قشونش حسن رقابت ایرانیها را برانگیخته بود. ایرانیها که ذاتاً مغرورند، نمی‌توانستند تحمل کنند که موفقیت‌های سرکردشان به غیر از خودشان به دیگری نسبت داده شود و از این رو ده بار بهتر از آن که به تنهایی بجنگند، می‌جنگیدند.

پس از درگذشت این سردار کشورگشا، قشون که از مدتها قبل به سبب جنگ‌های طولانی و دشوار خسته شده بود، دچار آشفتگی و پراکندگی گردید. دسته‌های کوچک قشون از هرج و مرجی که در ایران حکمفرما بود، بهره‌گیری نمودند و در تمام نقاط کشور به راهزنیهای وحشتناک دست زدند و از این راه ضمن ارضای تمایلات محرمانه‌ی خود وسایل معیشت خویش را نیز فراهم ساختند زیرا دیگر کار کشاورزی و صنعت نمی‌توانست زندگی آنها را تامین بنماید.

از این دوران به بعد قشون ایران به تدریج رو به زوال گذاشت. افراد گوناگون که داعیه‌ی سلطنت داشتند، بین خود به جنگ پرداختند ولی نبرد آنها منحصربه سوار نظام بود که به ندرت تعداد آنها به یکصد نفر می‌رسید و چون انضباط بیش از پیش دچار انحطاط گردیده بود، چنانچه جنگ با روسیه مجدداً شعله‌ور نشده بود احتمال داشت که ایرانیها به کلی طرز به کار بردن سلاحها را فراموش نمایند و تحت استیلای همسایگان قرار بگیرند. علی‌الخصوص ترکها که برای دوباره به دست آوردن آنچه در نتیجه‌ی فتوحات نادرشاه از دست ایشان رفته بود، شتاب داشتند. ترکها که قبل از نادر برخی از نقاط آذربایجان را به تصرف خود درآورده بودند، و بعد از طرف نادر چندین بار چنان با افتضاح رانده

شده بودند ، تشنه‌ی انتقام گرفتن بودند .

آغا محمدخان پس از نادرشاه دوباره به قشون ایران درخشش بخشید . وی با وجود خواجه بودن مانند هموطنش نرسیس نامدار نیرومند و واجد صفات مردانگی بود و در فنون جنگی نهایت زبردستی را داشت . آغا محمدخان کلیه‌ی یاغیانی را که اسلافش موفق نشده بودند تحت انقیاد درآوردند ، سیاست نمود و خراسان را دوباره فتح کرد . اما رفتارش با شخص واجب‌الاحترامی مانند شاهرخ برایش رسوایی به بار آورد . آغا محمدخان برای دست یافتن به خزاین شاهرخ آن قدر او را شکنجه داد که باعث مرگش شد . آغا محمدخان همچنین يك لشگرکشی به گرجستان کرد که اگر همراه با قساوت و مردم آزاری نبود باعث درخشش قشونش می‌شد . وی تنها به این دلیل که هراکلیوس حمایت روسیه را بر حمایت او ترجیح داده بود شهرنگونبخت تفلیس پایتخت گرجستان را پس از تاراج و چپاول به آتش کشید . پس از مرگ آغامحمدخان چندتن از فراریان روسی که به ایران پناهنده شده بودند اصول ابتدایی تعلیمات نظامی اروپاییها را به ایرانیها آموختند . این اشخاص مورد تشویق احمدخان نامی که در آن موقع بیگلربیگی تبریز بود ، قرار گرفتند و به مقام افسری رسیدند . آنها تعدادی دسته‌های قشونی تشکیل دادند که به قدری ناقص و بد سازمان داده شده بود که پس از چند ماه حتی يك نفر هم زیر پرچم باقی نماند .

اوضاع نظامی ایران بار دیگر دچار سخت‌ترین بی‌نظمیها گردید . از این موقع تا زمانی که فرانسویان از نو و به طور ناقص چند فوج پیاده نظام سازمان دادند معلوم نیست چه چیز مانع شد که قشون روس به سوی تهران حرکت کند و تمام ساحل چپ ارس را به تصرف درآورد . روسها سالیان متمادی برای به دست آوردن این منطقه با ایران در جنگ بوده‌اند تا بالاخره به موجب قرارداد اخیر قسمتی از آن را به دست آوردند . سپاه‌یانی که تا سال ۱۸۰۰ در مقابل قوای روس پایداری می‌کردند تعدادی سرباز پیاده‌ی غیرمنظم بودند که در جنگ هیچ گونه مهارتی نداشتند . سوار نظام

آنها هم از دسته‌هایی تشکیل می‌شد که بیشتر عملیاتشان تجاوز به گرجستان آن هم به منظور تخریب کشور و انهدام منابع آن بود تا يك جنگ واقعی • توپخانه که هنوز هم به همان شکل وجود دارد ، از چند آتشبار كوچك به كالبريك و نیم تا دو لیور تشکیل می‌شد که بر پشت شتر حمل می‌نمودند • مجموع این تجهیزات بسیار ناچیز بود و قادر نبود از ورود و حفظ مناطق اشغالی به وسیله‌ی سربازانی مانند سربازان روسی جلوگیری بنماید • چنان‌چه قوای روس تحت فرماندهی افسرانی بود که به ارزش واقعی ایرانیها و طرز محاربه و به خصوص به نوع تجهیزات آنها آشنا بودند کاری بسیار آسانتر بود ولی این شرایط هیچ‌گاه در گرجستان وجود نداشته است • به استثنای آقای زیتیانوف ، هیچ‌يك از افسران ارشد روسی که فرماندهی قوا را عهده‌دار بودند روش مناسبی به کار نبستند ، و الا می‌توانستند بدون استفاده از وسایل کلان در مدتی کوتاه و به آسانی ایرانیها را شکست بدهند • این نقطه‌ی ضعف از نظر فرمانده کنونی ، که علاوه بر خصایل نظامی به امور سیاسی هم وارد است ، به دور نمانده است •

در این دوره بود که پادشاه پسر دومش عباس میرزا را به آذربایجان فرستاد • با این که این شاهزاده — برای اداره‌ی عملیات نظامی هنوز خیلی جوان بود ، از این پس همه چیز صورت تازه‌ای به خود گرفت • عباس میرزا ابتدای آن جا که وسایلش اجازه می‌داد بین سربازان چريك نظم برقرار نمود • لازم به تذکر است که به جز سربازان مزبور ، شاهزاده قوای دیگری در اختیار نداشت • او تمام سربازان فراری روسی را به خدمت گرفت و آنها را مامور تشکیل فوجها و تعلیم سربازان نمود • عباس میرزا خود نیز فنون نظامی را با همت شگفت انگیز و فعالیت کم نظیر فرا گرفت • از این پس مهارت و خصایل درخشانی که او را از سایرین متمایز می‌نمود ، قابل پیش‌بینی بود •

تحت مدیریت شاهزاده ، سازمان قشون روز به روز به پیشرفت بود ولی در حقیقت پس از ورود ژنرال گاردان و چند افسر فرانسوی همراهش بود که افراد قشون شباهتی به

سربازان واقعی پیدا کردند ، گرچه همین گروهها هم از سهل انگاری سازمان دهندگان که کار راجدی نگرفته بودند ، متغیر و ناراضی بودند . از سوی دیگر فقدان پول و اسلحه مانع می شد که شاهزاده بتواند وضع را به طور دلخواهش سر و صورت بدهد و چون فراهم نمودن لباس متحد الشکل نظامی برایش مقدور نبود ، برای افراد لباسهایی به يك رنگ تهیه نمود که در جلو دگمه می خورد و تا اندازه ای حالت نظامی گری به آنها می داد . بر روی کلیه ی تفنگهایی که قابلیت نصب سرنیزه را داشت دستور داد سرنیزه قرار دهند و سلاحهای کهنه ای را که از زمان نادرشاه در قورخانه ها جمع شده بود و در حال از بین رفتن بود ، مرمت نمود . به جای فشنگدان هر سرباز کیسه ی چرمی کوچکی داشت که در جلوزیر کمربند قرار می گرفت و حمل آن بسیار خطرناک و ناراحت بود . کوتاه سخن تا سرحد امکان از کلیه ی وسایل ناچیزی که در دسترس بود بهره گیری می شد . این وضع تا زمانی که روابط نزدیک بین ایران و انگلستان برقرار شد ، همچنان ادامه داشت تا این که با کمکهای مالی انگلستان قشون فعلی به وجود آمد که در فصل مربوط به قوای منظم بعدا در این باره سخن خواهد رفت .

شاهزاده در موقعی که تمام قشون بسیج می شود شخصا فرماندهی آن را بر عهده دارد ، اما در قشون کشیهای کوچک که مستلزم اعزام دسته های بزرگ نباشد ، فرماندهی را به خانها واگذار می نماید . این خانها که غالبا تکبر ، حماقت ، نادانی و حتی بزدلی یکجا در وجودشان جمع شده است ، همیشه مرتکب خبطهای بزرگ می شوند . با این حال شاهزاده در موارد مختلف به اعتماد خود نسبت به آنها ادامه داده ، نه تنها از خطاهای بزرگی که از آنها سر زده چشم پوشی نموده ، بلکه آنها را بیشتر مورد التفات قرار داده است . من شخصا در باره ی يك قشون کشی که فرماندهی آن را به یکی از اقوامش واگذار نموده بود و من هم باید در آن شرکت می کردم به طور خیلی جدی ایراد گرفتم از آن جا که شاهزاده نمی خواست در این باره سخنی بشنود آخرالامر خواهش کردم که قوای

مرا به هرکس که می‌خواهد بسپارد و موکدا اظهار داشتم که حاضر نیستم زیر فرمان شخصی که چندین بار از روی ترس از مقابل دشمن گریخته، باعث هلاکت دو فوج شده است خدمت کنم. شاهزاده که متوجه تصمیم قطعی من گردیده بود در این مورد با مهربانی عقیده‌ی مرا پذیرفت و به این ترتیب مستقلا و بدون دخالت پسرعموی عزیزش فرماندهی قوای خود را در دست گرفتم.

لجاجت شاهزاده در این مورد بسیار قابل سرزنش بود، زیرا اکنون دیگر عباس میرزابه فنون نظامی آشنایی یافته بود و می‌توانست تشخیص دهد که سپردن فرماندهی به اشخاص لایق که لااقل تصویری از جغرافیای محل داشته باشند چه قدر حایز اهمیت است. اضافه می‌کنم که هیچ یک از ژنرالهای ایرانی از این موضوع اطلاعی ندارند. اغلب آنها هرگز نقشه‌های جغرافیایی را به چشم ندیده‌اند. ضمنا آن چه در نقشه نشان داده می‌شود توسط اروپاییها ترسیم گردیده، که به طور کلی نادرست و مغلوط است. علاوه براین اگرهم نقشه کامل می‌بود برای اشخاصی که ابتدایی‌ترین تصویری را از آن ندارند نمی‌تواند قابل استفاده باشد. این‌گونه اشخاص چنانچه در برابر نقشه‌ای قرار بگیرند خواهند پرسید که معنی این خطوط ناهنجار چیست و به چه دردی می‌خورد؟ روزی سردار امین‌خان پسرعموی شاه موقعی که نقشه‌ای را در برابر او قرار دادند این پرسش را نمود. این مدعیان فرماندهی که برای به دست آوردن شهرت می‌جنگند کورکورانه پیش می‌روند و حتی جهت یابی را هم نمی‌دانند. آنها از محلی به محل دیگر می‌روند بدون آن که این نقاط را بشناسند. راهنمای آنها در این قشون کشیها اشخاص بی سروپاهستند و چون وسیله‌ی دیگری در اختیار ندارند مجبورند به سادگی به قول آنها اعتماد بکنند. از این رو گاهی اتفاق می‌افتد که این راهنماها که غالبا از طرف دشمن ماموریت دارند پس از آن که چند روزی خوش خدمتی نمودند تمام قشون را به کمینگاه دشمن می‌کشانند و سپس مفقود الاثر می‌گردند. متاسفانه در سال ۱۸۱۲ چنین موردی برای ما پیش آمد نمود. در این جنگ دسته‌ای از

فوج ما که مرکب از ششصد سوار بود به میان اردوی روسها کشیده شد که به استثنای پنج یا شش نفر که خبر این فاجعه را به تبریز آوردند همگی نابود شدند .

طرز تشکیل شورای جنگ و مشورت در باره‌ی عملیات جنگی هم ویژگیهای خاص و به خصوص محرمانه بودن خود را دارد و با وجود ضررهایی که از این راه متوجه آنها شده است تاکنون موفق به تغییر روشهای معمول نگردیده‌اند .

ممکن است تصور شود نقشه‌هایی که ولیعهد طرح می‌کند، جنبه‌ی کاملاً محرمانه دارد و آنچه درباره‌ی آن گفته و شنیده می‌شود، در پشت درهای بسته صورت می‌گیرد ، اما در عمل موضوع دقیقاً برعکس است . در این موارد شاهزاده بزرگان و وزیران را گرد هم می‌آورد و با آنها وارد بحث می‌شود . صرف نظر از نتیجه‌ی مشاوره طبق رسوم کشور نوکرها دایماً پشت در و گاهی توی اتاق می‌ایستند و با وجود تذکرات مکرر حتی در موارد بسیار با اهمیت هم موفق نشد‌اند نوکرها را از محل شورا دور نگاهدارند . نتیجه آن که پس از پایان هرگرد هم آبی بسیار محرمانه که در آن نقشه‌ی عملیاتی به تصویب می‌رسد ، دو ساعت بعد خبر در تمام اردوی پیچد و سربازی نمی‌ماند که از طرح حرکت قشون آگاهی پیدا نکرده باشد . از این رو روسها از آن چه برضد آنها تصمیم گرفته می‌شود اطلاع می‌یابند و خود را آماده‌ی پذیرایی از ایرانیها می‌نمایند . ایرانیها که تصور می‌کنند روسها را غافلگیر خواهند نمود غالباً خود غافلگیر می‌شوند . تلفات بزرگی که در بسیاری موارد بر ایرانیها وارد آمده ، باعث تنبه آنها نگردیده است و کماکان به این روش ادامه می‌دهند .

ولیعهد يك بار در موقعیت وخیمی متوجه این امر شد . در ماه سپتامبر سال ۱۸۱۲ خبر رسید که يك فوج روسی به سرکردگی آقای کوتروفسکی به سوی ارس در حرکت است تا قلعه‌ی لنکران را که من چند ماه قبل به حيله تسخير نموده بودم ، پس بگیرد و وارد بیل شود . شاهزاده فوراً و علناً تصمیم گرفت با او مصاف بدهد . در آن موقع من حضور نداشتم و فقط روز بعد پس از مراجعتم از آن آگاه شدم . شاهزاده مرا احضار

نمود و به من افتخار آن را داد که نظرم را در این باره بیان کنم. تا آن جا که ممکن بود سعی کردم بیهوده بودن این تصمیم را ثابت نمایم و او را از آن منصرف کنم. توضیح دادم که روسها مجبورند برای به دست آوردن گذاری به سوی اصلاندوز از نقاط بسیار صعب العبور بگذرند که باعث خستگی آنها خواهد شد. ضمناً پس از عبور از این گذرگاهها به آسانی می توان از عقب به قشون آنها صدمه وارد نمود. به این صورت که با اعزام يك فوج قابل ملاحظه از سوار نظام می توان ارتباط آنها را قطع نمود و مانع رساندن آذوقه شد. بدین ترتیب روسها مجبور خواهند گردید قبل از آن که قشونشان در مرکز اهر مستقر بشود، عقب نشینی کنند و ظرف یکی دو روز خود را به نقاطی که شدیداً مورد مخاطره قرار گرفته اند، برسانند. شاهزاده به هیچ وجه حاضر به قبول این نظر نشد و به خشونت به من گفت که این بار به فکر خودش عمل خواهد نمود. احساس کردم که شاهزاده این تصمیم را با مشورت دو افسر جوان انگلیسی که جزو قشونش بودند، گرفته است. یکی از این افسرها فرماندهی توپخانه را برعهده داشت که مرکب از ده آتشبار اسبکش بود و چون هر دوی آنها بدون موافقت سفیرشان دست به هیچ گونه عملیاتی نمی زدند، لابد سفیر دلایلی برای این کار داشت.^۱ من به شاهزاده گفتم حال که تصمیم قطعی خود را گرفته است، باید احتیاطات لازم را به جا آورد و از این رو به من اجازه دهد که تمام افراد سوار نظام

۱ - سفیر انگلیس با این که از مدتها قبل توسط فرمانده قوای دریایی اعلی حضرت امپراتور در بحر خزر، از انعقاد رسمی صلح بین دو دولت روس و انگلیس اطلاع یافته بود، ولی با ادامه ی شرکت افسران انگلیسی در جنگ با روسها مخالفت نمی ورزید و به اعتراض مکرر روسها در این باره ترتیب اثر نمی داد. هنگامی که شاهزاده می خواست به ارس نزدیک بشود این آقایان که خیلی به فرماندهی فوجشان علاقه داشتند نزد سفیر خود رفتند، روشی را که باید در این موقعیت پیش بگیرند از او جویا شدند. سفیر دستها را جلسو چشم خود گرفت و گفت که حاضر به شنیدن چیزی در این مورد نیست و آنها را در اتخاذ تصمیم مخیر نمود. او می دانست که افسران مزبور از فرماندهی افواجشان و به خصوص از حقوق گرافی که دریافت می داشتند، صرف نظر نخواهند نمود.

را جمع کنم و بتوانم در موقع عقب نشینی که غیر قابل اجتناب خواهد بود لا اقل جناح عقب قشون را حفظ بکنم. در غیر این صورت احتمال داشت که عقب نشینی تبدیل به بی نظمی و انهدام کامل قشون بشود. شاهزاده به قدری به پیروزی خود اطمینان داشت که حرفهای مرا به مسخره گرفت و گفت که قبلا به تمام سوار نظام دستور داده است که به نقطه‌ی دیگری بروند زیرا هرگز چنین موقعیتی پیش نخواهد آمد. من که از این جواب سخت متغیر شده بودم در حالی که از اتاق خارج می‌شدم به او اطمینان دادم که در ظرف چند روز در باره‌ی نظر من بهتر داوری خواهد کرد. متاسفانه حق با من بود: آقای کوتروفسکی که از نقشه‌های ولیعهد آگاهی یافته، مسیر حرکت قشون او را پیش بینی نموده بود، به جای این که از طریق ارس به اصلاندوز برود (همان طور که قبلا در نظر داشت) از چند میل بالاتر عبور کرد و روز اول اکتبر ساعت ده صبح جناح چپ و عقب قشون ایران را مورد حمله قرار داد. بی نظمی عجیبی حکمفرما گردید و با وجود کوششهای شجاعانه‌ی مائورکریستی که فوق العاده خوب جنگید قشون ایران شکست فاحشی خورد. مائور نامبرده که مجروح شده بود به دست قزاقها افتاد و شناخته شد که انگلیسی است. مراتب مزبور را آقای کوتروفسکی طی بیانیه‌ای اعلام داشت. این ژنرال آگاهی یافته بود که افسران انگلیسی بدون اعتنا به قرارداد اتحاد جدیدی که بین دولت روس و انگلیس منعقد شده، در صفوف دشمن پیکار می‌کنند و از این رو دستور داده بود در صورت زنده بودن آنها را اسیر کنند و مرده‌ی آنها را هم از دست ندهند. کاپیتان که احتیاط کاریش برابر با شجاعت هم‌رزمش بود از ابتدای عملیات خود را کنار کشید و کلیه‌ی آتشبارهایش را رها نمود که به انضمام مهمات و تمام اردو به تصرف روسها درآمد. بازماندگان قشون ایران که نجات یافته بودند خود را به تبریز که مرکز فرماندهی من بود رساندند. شاهزاده مرا به دریافت نامه‌ای مفتخر نمود. در این نامه از این که نظر مرا نپذیرفته بود اظهار تاسف نموده، ضمنا توصیه کرده بود که سریعاً نسبت به تجدید آتشبارها که کلا معدوم شده بودند

اقدام کنم و چادرهایی نیز برایش بفرستم زیرا که حتی يك چادر هم برایشان باقی نمانده بود .

سربازان روسی در این عملیات غنایم بسیاریادی از طلا ، نقره ، جواهرات ، ظروف غذاخوری ، شال ، جامه ، سینی ، قلیان و غیره به دست آوردند . کلیه این غنایم چند روز بعد به قیمت خیلی ارزان به فروش رفت . اسباب و لوازم افسران انگلیسی و جراحشان نیز در بین غنایم بود . گرچه سرگوراولی به طور ضمنی به افسران انگلیسی این اجازه را داده بود که بدون اعتنا به قرارداد جدید اتحاد دو دولت در عملیات شرکت بکنند با این حال نامه ای رسمی برای ژنرال رتیشف و ژنرال کوتروفسکی فرستاد و با توسل به این بهانه که افسران مزبور برای انتظام بعضی امور اداری به آن جا رفته بودند ، اسباب و لوازم آنها را مطالبه نمود . البته روشن و مبرهن بود که مازور کریستی را مجروح و در حالی که در راس فوج تحت فرماند هیش قرار داشت اسیر نموده بودند .

در موقع جنگ تعداد افراد قشون ایران بستگی به دشمنی دارد که با آن می جنگند . چنانچه جنگ با ترکها باشد تعداد افراد قشون اندك است زیرا ترکهای آناتولی باعث بیم و هراس ایرانیها نیستند . ضمنا کردهایی که بین ترکها و ایرانیها حایل هستند قادرند جلو آنها را بگیرند . در تمام مدت جنگ اخیر با روسها ایرانیها بیش از پنجاه هزار سرباز به میدان فرستادند که دوسوم این عده از سوار نظام غیرمنظم تشکیل یافته بود . اما چنانچه مقتضیات ایجاب نماید ، ایران قادر است به آسانی دویست هزار سرباز کاملاً مسلح بسیج بنماید . از این عده یکصد و پنجاه هزار نفر سوار نظام خواهد بود . ضمناً چون هنگام تهاجم قشون خارجی تمام مردم باید اسلحه به دست بگیرند از این رو تعداد افراد از دو برابر هم تجاوز خواهد نمود به ویژه اگر در ایالاتی مانند خراسان که امروز سر به طغیان گذارده ، خود را مستقل اعلام نمود مانند آرامش برقرار شود خراسانیها هم به قوای دولت ملحق خواهند گردید . علاوه بر این در صورت تهاجم قشون خارجی ایران می تواند سی هزار کرد آماده ی جنگ بنماید . مطمئناً کردها

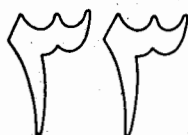
جنگجویان بدی نیستند و به عقیده‌ی من سوارنظام آنها در خوبی با مملوکها برابری می‌کند.

در بالا توضیح دادم که قشون غیرمنظم هیچ وقت به صورت دایمی نبود. باید اضافه کنم که قشون منظم هم دست کمی از آن ندارد. ولیعهد به دلیل صرفه جویی همیشه نصف افراد هر فوج را مرخص می‌کند که به خانه‌های خود بازگردند. از لحظه‌ای که آنها به خانه‌هایشان می‌رسند دیگر مواجب و آذوقه‌ی آنها قطع می‌شود. مرخصی سربازها سه، چهار یا شش ماه طول می‌کشد. در پایان مرخصی آنها باید خود را مجدداً برای خدمت معرفی بنمایند. چنان چه صلح ادامه یابد آنها را به طور قطع مرخص می‌کنند ولی در این حال باز هم سرباز باقی می‌مانند و مجبورند به اولین اخطار بسیج به صفوف خود بازگردند و از این جهت همه ساله دو یا سه خروار جنس دریافت می‌دارند.

هنگامی که جنگ شدت ندارد، در ساخلوهای زمستانی ماهی یک بار سربازها را جمع می‌کنند و دو سه روزی به آنها مشق می‌دهند اما آذوقه‌ای که به آنها داده می‌شود فقط برای این مدت می‌باشد و جیره‌ی آنها عبارت از نان و پنیر است.

مواجب افسران در زمان جنگ یا صلح تفاوتی ندارد. این کمک قاعدتاً باید در بهبود بخشیدن خدمات آنها موثر باشد، ولی عملاً در رویه‌ی آنها هیچ گونه تغییری مشاهده نمی‌شود.





درباره‌ی قشون غیر منظم و طرز جنگیدن آنها

قشون غیر منظم به طبقات مختلف تقسیم گردیده است و چون هر یک از آنها ترکیب خاص دارد، در این فصل به شرح سازمان، تعداد افراد و روشهای مختلف آنها در جنگ می‌پردازم.

قشون اصلی ایران مانند سایر کشورهای شرقی از سوارنظام تشکیل می‌گردد که تعداد افراد آن همیشه سه یا چهار برابر افراد پیاده نظام است.

اولین سوارنظام ایران قزل‌باشها یا زره دارهای چریکند. شکل سلاحشان کاملاً قدیمی است و تقریباً به سلاحهای عتیقه‌ی ایرانی و یا به بعضی نقشهای برجسته‌ی حجاری شباهت دارد. (این نقوش به منظور جاودان کردن فتوحاتشان بر روی سنگها حجاری شده است). سواران قزلباش که تعدادشان بیست هزار تن است در تمام نقاط کشور پراکنده‌اند، ولی چهار هزار نفر از آنها همیشه در خدمت شخص شاه هستند و در زمان جنگ و راه پیمایی وی را همراهی می‌نمایند. قزل‌باشها در جنگ با ترکها فوق‌العاده شجاعند، ولی چون هرگز سروکارشان با قشون اروپایی نیافتاده، از این رو نمی‌توانند خود را به صدای توپ عادت بدهند. صدای توپ آنها را به ستوه می‌آورد و باعث بی‌نظمی و پراکندگی آنها می‌شود. قزلباشها اسبهای بزرگ ترکمنی دارند و هرگز از سلاح آتشین استفاده نمی‌کنند. سلاح آنها منحصر به نیزه و شمشیر است. سلاح دفاعی آنها عبارت است از کلاه خودهایی از آهن

مطلا کاری شده که دور آن با حلقه‌های زنجیر فولادین تزئین یافته است. این حلقه‌ها که تا روی شانه‌ها پایین می‌آید، گرد نشان را حفظ می‌کند. زره آنها هم به صورت پیراهنی است که مانند دوره‌ی کلاه خود از زنجیر درست شده، منتها برای این که خیلی سنگین نشود آستین پیراهن کوتاه و تا آرنج است. سپر گردی در دست چپ دارند و بازوبندی که به دستکش آهنی منتهی می‌شود دست راست آنها را حفظ می‌کند. نیزه‌هایی که به کار می‌برند فوق‌العاده سبکند. جنس نیزه‌ها معمولا از چوب بامبوی قابل انعطاف است و در نوك آن آهن تیزی قرار دارد. طول نیزه‌ها ۱۴ تا ۱۵ پامی باشد. چوب نیزه‌ها به قدری سخت است که بریدن آنها حتی با تیزترین شمشیرها به آسانی میسر نیست. قزلباشها نیزه را مانند اروپاییها در زیر بازوی راست خود نگاه نمی‌دارند بلکه آن را طوری بالای سر خودشان بلند می‌کنند که به نظر می‌آید می‌خواهند آن را به مسافت زیادی به جلو پرتاب بکنند.

موقعی که قزلباشها با ترکها سروکار دارند از این سلاح منحصرا برای پریشان کردن آنها استفاده می‌کنند و همین که قشون ترك منهزم گردد شمشیرهای خود را می‌کشند و در این حال بسیار خطرناك هستند زیرا کمتر کسی پیدا می‌شود که بتواند شمشیر را مانند آنها به کار ببرد.

شاهزاده به قزلباشها مانند سایر سوارهای چريك يك بار برای همیشه سلاح و اسب می‌دهد. آنها مجبورند در صورت از کار افتادن اسب یا مردن آن با پول خود عوضش را بخرند مگر آن که اسب در نتیجه‌ی عملیات جنگی از بین رفته باشد که در این صورت پادشاه یا اسبهای دیگری به آنها می‌دهد و یا برای هر اسب بیست تومان می‌پردازد که عوضش را بخرند. موجب آنها بیست و چهار تومان است که برای خرج معاش و نگاه‌داری اسبهایشان پرداخت می‌شود. علاوه بر این مبلغ سالانه مقدار سه یا چهار خروار جنس هم به عنوان کمک خرج دریافت می‌دارند.

دومین افراد سوار نظام غلامها هستند که قبلادر باره‌ی آنها

سخن گفته‌ام. این کلمه معنی برده را دارد و آنهایی که سابقاً به این اسم خوانده می‌شدند بیچاره‌هایی بودند که پادشاه آنها را به کارهای بسیار پست می‌گماشت. اما امروز این عنوان محترم است. غلامهای شاه که تعدادشان به چند هزار نفر می‌رسد از میان گل سرسبد جوانهای ایرانی برگزیده می‌شوند. شاهزاده‌ها هم غلامهایی دارند که هنگام جنگ پس از غلامهای شاه قرار می‌گیرند. غلامها همگی بر اسبهای عربی سوار می‌شوند و گارد مخصوص شاه را هنگام محاربه تشکیل می‌دهند. آنها دایماً به تمرین مشغولند و مهارتشان شگفت‌انگیز است. به کلیه سلاحها آشنایی دارند ولی در موقع جنگ همیشه قره‌بینه، تپانچه و شمشیر به کار می‌برند. مواجب آنها ثابت نیست و کاملاً بستگی به نظر شاه دارد. بعضی از آنها فقط بیست تومان مواجب دارند، در حالی که بعضی دیگر تا شصت تومان مواجب می‌گیرند. این اختلاف از روی دلخواه است و ارتباطی با درجات ندارد. همه‌ی غلامها برابرند و آن‌طور که در افواج دیگر وجود دارد تابع سلسله مراتب نیستند. آنها پس از شاه فقط يك نفر را می‌شناسند و تنها در موقعی می‌جنگند که این شخص بر آنها فرماندهی بکند. به آنها مانند سایر سوارانظام علاوه بر مواجب چند کیسه گندم از محصول املاك اختصاصی شاه داده می‌شود.

سومین گروه سوارانظام که از سایرین کارآمدترند، غلامهای تفنگچی هستند. این دسته که وضع مشابهی با دسته‌ی غلامها دارد به شکل آنها سازمان داده شده است و سلاح و اسبشان مانند غلامها است. غلام تفنگچیها به تقلید از سوارانظام اروپایی که هم سواره و هم پیاده می‌جنگند به نقطه‌ی مورد نظر سریعاً حمله می‌کنند و سپس در حال پیاده تیراندازی می‌نمایند. بدین دلیل به جای قره‌بینه تفنگهای فتیله‌ای که لوله‌ی آن دارای خان است به کار می‌برند. در انتهای این تفنگها دو شاخه‌ای از چوب تعبیه شده که موقع نشانه‌گیری تفنگ را بر آن تکیه می‌دهند. چند تن از غلام تفنگچیها اسبها را نگاه می‌دارند و بقیه تا فاصله‌ی معینی برای تیراندازی پیش می‌روند. به جای تیراندازی در حال ایستاده،

همیشه بر روی پاشنه‌ی پا می‌نشینند و یا زانو می‌زنند و آن قدر بدن را خم می‌کنند که لوله‌ی تفنگ به طور افقی دویا از زمین فاصله داشته باشد. این فاصله برابر است با طول دوشاخه‌ی زیر تفنگ.

چنان‌چه وضع ایجاب نماید که سوارها به دشمن حمله ور شوند، بلافاصله براسب سوار می‌شوند، در این حالت از حیث شجاعت، قدرت و مهارت با غلامها برابری می‌کنند. در چنین مواقع غالباً غلامها به آنها ملحق می‌گردند. تعداد غلام تفنگچیها بسیار زیاد است و در جنگ اخیر و به خصوص در تسخیر مجدد لنکران به طور فوق‌العاده‌ای خودنمایی کردند. آنها که در این نبرد ساخلوی لنکران بودند در برابر سه حمله‌ی شدید روسها که به وسیله‌ی شخص سرتیپ کوتروفسکی هدایت می‌شد استقامت نمودند. به طوری که در جای دیگر متذکر شده‌ام سرتیپ نامبرده در این جنگ زخم خطرناکی برداشت و طی این عملیات چندین افسر از هنگ دلاور (نارنجک اندازان) را از دست داد. موجب غلام تفنگچیها برابر غلامها می‌باشد و مانند آنها جزو گارد شاهی هستند. دسته‌ی دیگر سوار نظام ولایات است که به طور ساده آتلی^۱ (سوارنظام) نامیده می‌شوند. ضمناً برای مشخص نمودن آنها از یک دیگر اسم ولایت و اسم خان یا بیگی که فرماندهی آنها را برعهده دارد به دنبال اسم آنها آورده می‌شود. تعداد این افواج بسیار زیاد است و تقریباً تمام قشون ایران را این افواج تشکیل می‌دهند. در راس هر فوج یک رئیس قرار دارد که فرماندهان تحت امر او می‌باشند. هر یک از فرماندهان تعداد معینی سپاهی زیر دست دارند که تابع او هستند. سلاحشان هیچ‌گونه نظم و ترتیبی ندارد. بعضیها با تفنگ و تعدادی هم با نیزه مسلحند. نوع ساز و برگ سوارنظام ولایات با مقایسه با افواج سوارنظامی که در بالا شرح آن را داده‌ام پایین‌تر از متوسط است ولی فوق‌العاده

۱- "آت" در زبان ترکی به معنی اسب و "آتلی" به معنی اسب سوار است. - م.

شجاع و سرشار از حسن نیست هستند. اشکال کار در این است که به خصوص در فصل زمستان خارج کردن آنها از کانون خانوادگی همیشه به آسانی صورت نمی‌گیرد. این سپاهیان را به کارهای گوناگون می‌گمارند ولی در مواقعی که از پشتیبانی افواج زبده برخوردار نباشند هیچ‌گاه زیاد خوفناک نیستند و تنها در این‌گونه موارد است که حس رقابت آنها برانگیخته می‌شود و با حرارت می‌جنگند. اسب و سلاح آنها مانند سایر دسته‌های سوار نظام و مواجب آنها پانزده تومان و سه خروار جنس در سال است. شغل آنها قابل انتقال به فرزندانشان می‌باشد و موقعی که نخواهند یا نتوانند به جنگ بروند کافی است که پسران، برادرزاده‌ها و یا یکی از اقوام خود را به جای خود بگمارند و از این طریق موجبات رضایت روسا را فراهم بنمایند زیرا در ایران قابلیت افراد مطرح نیست، بلکه کثرت آنها مورد نظر است.

با این حال آتلی ولایت ارومیه یعنی افشارها را باید مستثنا نمود، زیرا برخلاف سایر افواج که دچار بی‌نظمی هستند وضع آنها خیلی مرتب است. افراد منتخب این فوجها علاوه بر آن که دارای اسب و سلاح خوب هستند، فرماندهان نشان نیز شجاع و دلیرند. این وضع خاص چندین دلیل دارد: اولاً آنها از نژاد ترکمن هستند و خیلی بیشتر از ایرانیها به معنی واقعی به حرفه‌ی سپاهیگری رغبت دارند. ثانیاً چون زاد بومشان در مرز واقع است چنان‌چه نتوانند موقعیت خود را به خوبی حفظ کنند دایماً در معرض تجاوز کرد ها و ترکها قرار خواهند گرفت.

علاوه بر این، از آن‌جا که از ازمه‌ی بسیار قدیم به حق شهرت این را داشته‌اند که بهترین و شجاع‌ترین سواران ایران هستند علاقه‌ی زیاد دارند صحت این عقیده را به ثبوت برسانند و از این رو حاضرند از ضروریات زندگی صرف نظر نمایند و در عوض با اسبهای خوب و سلاحهای عالی که غالباً تمام داراییشان را تشکیل می‌دهد خود را نشان بدهند. اضافه می‌کنم که ترس از دست دادن اسبها و سلاحها غالباً تهور شجاع‌ترین سربازان را خنثا می‌کند.

افواج ارومیه به چند طبقه تقسیم می‌شوند. بدین معنی که آنهایی که به قره بینه مسلح هستند تحت فرماندهی رئیس ویژه‌ای قرار دارند و با نیزه‌داران نمی‌آمیزند. نیزه‌داران هم فوج مخصوص به خود دارند. ضمناً با تمام مهارت بی نظیری که نیزه‌داران سلاح خود را به کار می‌برند، هنگام به کار بردن ژوبین فوق‌العاده هراس انگیزتر می‌شوند. ژوبین يك قطعه آهن به طول سه پا و نیم است که در يك انتهای آن تیغی سه پهلویی شبیه سرنیزه‌های بسیار تیز قرار دارد و در انتهای دیگر آن دو برجستگی یا دگمه به فاصله‌ی شش پوس از يك دیگر تعبیه شده است. آنها همیشه دود و ژوبین که در غلاف نهاده شده، با خود دارند. ژوبینها تقریباً به طور افقی زیر ران راست قرار می‌گیرند و مانند تنگ اسب به وسیله‌ی دو تسمه‌ای که سخت کشیده شده است و از روی می‌گذرد به بغل زین متصل می‌شوند. آنها این سلاح را با موفقیت کامل در برابر ترکها که بی‌نهایت از آن واهمه دارند، به کار می‌برند. برای این که بتوان ژوبین را به درستی پرتاب نمود تمرین و نیروی فوق‌العاده لازم است. افشارها که در پرتاب ژوبین بسیار مهارت دارند، وسط ژوبین را در دست می‌گیرند و آن را به طور عمودی از جلو به عقب به نوسان درمی‌آورند بدون آن که نشانه‌گیری کنند. موقعی که ژوبین آماده‌ی پرتاب شد، آن را بالای سر خود می‌برند و به صورت افقی نگاه می‌دارند و سپس با يك حرکت سریع آن را پرتاب می‌کنند. دقت آنها در پرتاب این سلاح در فاصله‌ی بیش از چهل قدم در حالی که بر اسب سوارند و چهارنعل می‌رانند، واقعاً شگفت‌انگیز است. اکثر افشارها برای برداشتن ژوبین از اسب پیاده نمی‌شوند و با مهارت غیر قابل تصویری در حال تاخت آن را از روی زمین برمی‌دارند. ترکها برای حفظ خود در برابر این سلاح کاملاً روی اسبشان دراز می‌کشند و چشم خود را به عقب می‌دوزند و تا آنجا که می‌توانند در این وضع باقی می‌مانند. ضمناً بازوی خود را به عقب نگاه می‌دارند و سعی می‌کنند که با شمشیرهایشان ژوبین را برگردانند، ولی به ندرت در این کار موفق می‌شوند.

آخرین قسمت گروههای سوار نظام، که بدون شك بدترین آنهاست، آذری نامیده می شود. اسب و سلاح آنها را پادشاه تامین می کند و افرادی که آن را تشکیل می دهند، باید همواره اسبهایشان را آماده داشته باشند. به این افراد موجب نمی دهند و فقط هنگام جنگ آذوقه و علیق دریافت می دارند. منظره‌ی این افراد بیچاره موقعی که احضار می شوند، رقت آور است. در این گروه پیرمردهایی دیده می شوند که پارهای از اوقات متجاوز از بیست سالی است که بر اسب سوار نشده اند. سلاح بعضیها قره پینه‌های کهنه است که از زنگ پوشیده شده، قسمت چوبیش را کرم خورده است. برخی دیگر شمشیرها و نیزه‌هایی دارند که گویی از يك قرن پیش رنگ آفتاب را ندیده اند. بعضیها، به جای خود، بچه‌های ده دوازده ساله را می فرستند که بر اسب چلاق یا يك چشم ویا مادیانهای که هرگز زمین بر پشتشان قرار نگرفته است، سوارند. برخی هم نوکرهایشان را به جای خود می فرستند که در این موقعیت اربابشان را وادار می کنند اسب و سلاح خوب در اختیارشان بگذارد تا از دیگران متمایز باشند.

پادشاه برای محافظت خود يك فوج دوازده هزار نفری پیاده نظام دارد که فرماندهی آن را به يك گرجی سپرده است. این شخص توانسته تا حدی در این فوج انضباط برقرار نماید. افراد این فوج از بین خوش‌هیکل‌ترین و بهترین تیراندازهای کشور انتخاب شده است و آنها را جانباز می نامند. جانبازها به طور متحد الشکل جامه‌های سرخ خیلی کوتاه‌دربار دارند. سلاحشان تفنگهای بلند بدون سرنیزه است که بیش از بیست لیور وزن دارد. آنها از فشنگ استفاده نمی کنند و تفنگ را به سادگی با باروت و گلوله پر می کنند و با این حال قادرند با دقت کامل و از فواصل دور تیراندازی بنمایند. از آن‌جا که کلیه مخارج مسکن و لباس و غذای آنها از طرف شاه تامین می گردد موجب قابل ملاحظه‌ای ندارند و فقط در مورد افراد متاهل و به منظور کمک به معاش خانواده‌شان سالی دوازده تومان به اضافه‌ی دو تا سه خروار جنس به آنها داده می شود.

علاوه بر این شاه يك فوج زیده‌ی دیگر دارد که قسمت اعظم افراد آن از ایل قاجار هستند. تعداد افراد این فوج قریب به چهل هزار نفر است که گرچه به طور دایم زیر پرچم نیستند، ولی از آن جا که در شعاع پانزده تا بیست فرسخی پایتخت پراکنده‌اند می‌توان در مدت زمان کوتاهی آنها را بسیج نمود. پیش از برقراری صلح اخیر پادشاه فرمان داده بود که چهل گردان منظم تشکیل شود که باده فوج نیزه‌دارانی که در نظر داشت به وجود بیاورد جمعا يك لشکر احتیاط با سی هزار مرد جنگی در اختیار داشته باشد. این لشکر که در نظر بود با سی عراده‌ی توپ مجهز شود می‌بایستی به طور دایم در تهران نزد او باقی بماند. این کار آغاز خوبی داشت و توپخانه هم کاملاً تجهیز گردیده بود اما پایان جنگ و انعقاد صلح مانع اجرای کامل این دستور گردید. این لشکر چهل هزار نفری به نام تفنگچیهای شاه موسوم است و سلاحشان مانند افراد سابق الذکر می‌باشد. طرز جنگیدنشان هم مثل آنها یعنی بدون نظم و قاعده است.

این افراد با وجود شایستگی ویژه و این که از نوعی امتیاز برخوردارند غالباً فقیر و بیچاره‌اند و لباسشان ژنده و کهنه است. کل مواجبشان دوازده تومان است که آن هم فقط در موقع جنگ علاوه بر آذوقه به آنها داده می‌شود در صورتی که در زمان صلح مواجبشان شش تومان است که دو یا سه خروار جنس هم گویی محض رضای خدا بر آن علاوه می‌کنند که امورشان بگذرد.

در طرز جنگیدن قوای غیر منظم از قرون گذشته تا به حال تغییری حاصل نشده است. آنها به صورت دسته جمعی و با داد و فریادهای وحشتناك يك دیگر را تحريك و تشویق می‌کنند. دشمن هم با همان خشونت به آنها جواب می‌دهد. سپس از فاصله‌ی بسیار دور به هم تیراندازی می‌کنند، ولی هرگز دیده نشده که پیاده نظام مبادرت به جنگ تن به تن بنماید. سوار نظام در دسته‌های بسیار بزرگ به میدان می‌آیند و پس از مدتی شك و تردید هنگامی که فریادهای تحريك آمیز به اوج رسید و کلمه‌ی الله به آسمان بلند شد، فقط

در آن موقع تصمیم به حمله می‌گیرند. طرفی که حریف را شکست داده‌است، به تعقیب اومی پردازد و از این به بعد همه چیز در هم و برهم می‌شود. چنان چه حمله خوب تدارك دیده شده باشد غالبا سبب پیروزی می‌گردد زیرا قوای ذخیره‌ای وجود ندارد که مانع پیشروی قشون فاتح بشود. آنها در زیر پا کردن کمین‌گاهها مهارت فوق‌العاده‌ای دارند و شاید تنها زمانی که اندکی ساکت هستند موقعی است که در این کمین‌گاهها به سر می‌برند.

حیله‌های جنگیشان چندان خطرناك نیست و فقط در مواردی که سروکارشان با افرادی باشد که در حرفه‌ی سپاهیگری به کم‌هوشی ترکها باشند می‌توانند آنها را به دام بیاورند. ترکها در آخرین جنگی که بانادرشاه در آذربایجان کردند دچار این سرنوشت شدند. نادرشاه که خیلی ضعیف‌تر از ترکها بود برای پایان دادن به جنگ دست به حیله‌ای زد و با مهارت کامل ترکها را درگیر نمود و باعث انهدامشان گردید. نادر فقط در ظرف يك شب در فضای وسیعی گودال عریض و عمیقی حفر کرد و آن را پر از میخهای چوبی نوک تیز نمود و روی آن را با ترکه‌های نی پوشاند و خاک ریخت. ضمنا برای تسهیل عقب‌نشینی افراد پیاده نظامش که در آن سوی کمین‌گاه مستقر شده بودند به طور پراکنده چندین معبر باریك تعبیه نمود. این افراد پس از اعلامی که بین خود قرار داده بودند می‌بایستی به طور نامنظم تظاهر به فرار بنمایند. همچنین در جنگلی که در سمت جناح راستش قرار داشت تعداد کثیری افراد سوار نظام پنهان کرد و فقط تعداد کمی سپاهی و چند عراده‌ی توپ در پشت گودال مستقر نمود. هنگام غروب تفنگچیها که در جلو بودند جنگ مختصری را شروع کردند و بدین ترتیب انبوه قوای دشمن را به سوی خود کشیدند. در این موقع توپخانه به شدت شروع به تیراندازی نمود که آنها را وادار به حمله نماید. نادر چون مشاهده کرد که ترکها با وجود برتری و کثرت قوا با احتیاط زیاد جلو می‌آیند با عجله آتشبارها و پیاده نظام را به عقب کشید و تظاهر نمود که قشونش شکست خورده، به طور نامنظم

در حال فرار است. ترکها با مشاهدهی این وضعیت وبه گمان این که نادرشاه می‌خواهد برای فرار از تاریکی قریب الوقوع شب استفاده نماید با تمام قوای سوار نظام خود به سختی حمله نمودند ولی همین‌که به گودال رسیدند پانزده هزار نفر از سواران خود را از دست دادند. در این موقع قوایی که در جنگل پنهان گردیده بود ناگهان خارج شد و جناحهای راست و چپ و عقب قشون ترك را مورد حمله قرار داد. ترکها در این نبرد به سختی شکست خوردند و بیش از بیست هزار کشته و اسیر از دست دادند.

همان طور که قبلا یادآور شده‌ام، قوای غیرمنظم از روی نقشه نمی‌جنگند. آنها بدون توجه به اشکالاتی که ممکن است پیش بیاید به استقبال دشمن می‌روند و بدون این‌که از عواقب کار نگران باشند دست به حمله می‌زنند. در مواقعی هم که شکست می‌خورند باید آنها را تقریبا از بین رفته دانست، زیرا هرگز پیش بینی عقب نشینی را نمی‌کنند و وسایل تامین آن را فراهم نمی‌نمایند. با این حال باید اذعان نمود که از زمانی که شاهزاده عباس میرزا فرماندهی قشون را عهده دار گردیده، تغییرات سودمندی در طرز جنگیدن آنها حاصل شده است. عباس میرزا که از چندی پیش فقط با قوای منظم می‌جنگد، به سیستم اروپایی و تاکتیک آنها آشنا شده، مرتکب اشتباهات بزرگ نمی‌گردد و از این رو در مواردی که سروکارش با ترکها یا آسیاییها باشد برتریش حتمی و قطعی است.



درباره‌ی سازمان لشگرها و تعداد آنها

قشون منظم ایران از پیاده نظام، سوارنظام و توپخانه تشکیل یافته است. در یکی از فصول گذشته چه‌گونه‌ی تشکیل پیاده نظام را از آغاز شرح داده‌ام و اکنون به بیان چه‌گونه‌ی تحولاتی که اخیراً یعنی از پنج سال پیش رخ داده، ایران را دارای قشونی بر پایه‌ی قشون اروپایی نموده است، می‌پردازم. ضمناً شواهدی موجود است که سیاست‌هایی ایجاد چنین قشونی را مخالف منافع انگلستان تشخیص داده‌است و از این رو، دولت مزبور را ترغیب می‌کنند که با کلیه‌ی وسایل نسبت به از بین بردن آن اقدام نماید و نوری را که ممکن است از سازمان دادن مجدد آن ساطع شود برای همیشه خاموش کنند. ولی تاکنون در این مورد توفیقی نیافته‌اند و تا زمانی که شاهزاد مولی‌عهد برقرار و به تائیک اروپایی معتقد باشد موفق نخواهند شد.

دولت انگلیس با این که وانمود می‌کند که قصد حمله از طرف فرانسه به هند اساس و پایه‌ای نداشته، خیالی باطل است، نگرانی خود را از چنین اقدامی پنهان ننموده است زیرا در صورت وقوع چنین رویدادی، انگلیسی‌ها برای همیشه هند را از دست می‌دهند و ناچار می‌شوند تن به صلح شرم‌آوری بدهند. لذا تمام توجه‌شان به این بود که از تقویت قشونی که به مدیریت افسران فرانسوی می‌رفت سر و صورتی بگیرد مانعت بنمایند. این افسران به طوری که قبلاً گفته شد همراه ژنرال گاردان به ایران آمده بودند. چنان‌چه ژنرال گاردان که به سفارت به ایران آمده بود، علاوه بر

بی‌قیدی و بی‌لیاقتی باطنی مختصر اطلاعی از سنتهای کشور داشت قشون ایران به سطحی می‌رسید که ممکن بود برای دشمن بسیار خوفناک باشد .

دولت انگلیس در چنین موقعیتی چاره‌ای جز این نداشت که با صرف پول نفوذی را که فرانسویها در ایران به دست آورده بودند، خنثا کند . بدین منظور کمپانی هند ژنرال مالکم را همراه با هیاتی از افراد مبرز به ایران گسیل داشت . ژنرال نامبرده از همان ابتدا با دست و دل‌بازی شروع به ریختن پول نمود به طوری که برای يك خدمت ناقابل بیست تومان و برای يك حمام پنجاه تومان بذل و بخشش می‌کرد . او هدایای بسیار نفیس برای وزیران ، بزرگان دربار و اشخاصی که به مناسبت نزدیکی با شاه می‌توانستند خدمتی انجام دهند می‌فرستاد . واضح است که پادشاه که دلبستگی به طلا مشهور و چشمش از دیدن آن می‌درخشید ، نمی‌توانست نسبت به تمایلات انگلیسیها بی‌تفاوت بماند از این رو بدو به صورت محرمانه ولی به زودی برای شنیدن پیشنهادهای آنها مبنی بر دست به سرکردن فرانسویها آمادگی نشان داد . با این حال از ترس ترکها که نفوذ فرانسویها بر دولت آنها آشکار بود و از آن بیشتر ترس از روسها ، پادشاه برای قبول پیشنهادهای آنها مردد بود . پادشاه که اکنون برای انتخاب بین فرانسه و انگلیس بر سر دوراهی قرار گرفته بود نمی‌دانست چه‌گونه عمل کند که ضمن ادامه‌ی سازش با فرانسویها از پول انگلیسیها هم استفاده بنماید . عاقبت امر چون به این نتیجه رسید که بالاخره باید بین آنها یکی را انتخاب کند نتوانست در برابر تحف و هدایای عالی و بی‌شماری که از سفیر دریافت می‌نمود مقاومت نماید و در نتیجه تسلیم نظر انگلیسیها شد . البته وعده‌ی کمکهایی هم که قرار بود به ایران بشود در اتخاذ تصمیم پادشاه خیلی موثر بود . از این رو پادشاه با کمال اطمینان با خواستهای انگلیسیها موافقت نمود ولی ضمناً انتظار هم نداشت که برملا شدن آن اثرات چنان نامطلوبی به وجود بیاورد . ژنرال گاردان ، که از تمام خصوصیات این قرار و مدارها آگاهی یافته بود و با علم به

این که همه ی بزرگان کشور از انگلیسیها متنفرند چنان چه کمترین درایتی در حرفه ی خود داشت می توانست از این جریانات که بر روحیه ی بزرگان و لشکریان اثر بدی به جا گذاشته بود ، استفاده برد و پادشاه را از قولی که داده بود ، منصرف کند . مضافا به این که پادشاه به خوبی احساس می کرد که رفتارش در این مورد علاوه بر این که برازنده نبود ، از يك سیاست سالم هم به دور بود . اما ژنرال گاردان که می توانست برای کسب نفوذ بیشتری از اسم امپراتور خود (ناپولئون) ، که در آن زمان در اوج قدرت بود استفاده کند و با اقدامات شایسته جریان را به نفع خودش تغییر دهد ، درست برعکس عمل نمود . وی ابتدا شروع به هیاهوی مفتضحانه ای کرد و سپس با تمام قوا فریاد زد که بدون معطلی کشور را ترك خواهد نمود . این رفتار نسنجیده موجب شد که بسیاری از اشخاص بر ضد او به خشم بیایند . با وجود این ناشیگری هنوز هم امید ی باقی بود زیرا پادشاه که تا اندازه ای مرعوب شده بود ، چنان چه ژنرال گاردان ملایمت به خرج می داد و به جای روحیه ی سپاهیگری رویه ی دیپلماتی را در پیش می گرفت ، احتمال داشت که بی چون و چرا زیر قول خود بزند ، اما ژنرال با وجود اعتراض کلیه ی افسران وابسته به سفارت که بین آنها افسران بسیار کاردان هم پیدا می شد ، حاضر به شنیدن حرف هیچ کس نگردید و همان طور که اعلام داشته بود ایران را ترك گفت . قبل از عزیمت از ایران پادشاه شخصیت های برجسته ی دربار را یکی پس از دیگری به نزد او فرستاد با این دستور که به پایش بیافتند و او را از رفتن منصرف کنند . ضمنا به وسیله ی همین اشخاص قول شرف داد که از هر جهت موجبات رضایت او را فراهم نماید اما ژنرال در تصمیم لجوجانه ی خود پافشاری کرد و به فرانسه مراجعت نمود و در آن جا به سرنوشتی که سزاوارش بود دچار گردید . انگلیسیها که اکنون میدان را از رقیب خالی می دیدند دیگر خود را ملزم به صرف مخارج گزاف نمی دیدند و مدتی در حال وقفه باقی ماندند ، فقط گاه گاهی هدایای نقدی برای پادشاه می فرستادند که نظر لطف او را نسبت به خود کماکان حفظ نمایند . ژنرال مالکم

پس از مدت زمان کوتاهی احضار شد و سرهارفورد جونز با عنوان سفیر شاه و کمپانی جانشین وی گردید. در زمان سفارت این شخص بود که با پول انگلیسیها سازمان دادن به چند فوج شروع گردید. با این حال انگلیسیها تا آنجا که می توانستند با تشکیل سوار نظام منظم مخالفت می نمودند. دولت انگلیس، پس از آن که تصمیم گرفت که سفیرش باید منحصرا نماینده ی شاه باشد سرهارفورد جونز را احضار و سرگور اوزلی را به جای او تعیین نمود. سفیر جدید ماموریت یافته بود که با شاه قرارداد اتحادی منعقد بنماید. به موجب این قرارداد دولت انگلیس مبلغ دو بیست هزار لیره ی انگلیسی پرداخت می کرد که به مصرف ایجاد و نگاهداری يك لشکر مرکب از دوازده هزار پیاده و بیست و پنج عراده ی توپ اسبکش برسد. این لشکر می بایستی برای دفاع در مقابل روسها و یا هر قدرت دیگری که احتمالا قصد تجاوز به ایران را داشته باشد، به کار برده شود. ضمنا قرار بود که توپخانه از هند فرستاده شود و کمپانی وعده داده بود که تعدادی افسر و درجه دار و سرباز از کلیه ی صنفها به ایران بفرستد که این لشکر را سازمان دهند و تمرینات و فرماندهی آن را برعهده بگیرند. ولی در مورد اخیر به طوری که بعدا شرح آن داده خواهد شد به دست گرفتن فرماندهی، آن گونه که مورد نظرشان بود، به طور کامل صورت نگرفت.

پادشاه تمام این کمک را در اختیار ولیعهد قرار داد و شاهزاده آن را به مصرف تکمیل افواجی که قبلا سازمان داده شده بود رسانید. سپس تعداد افواج، از جمله افواج سوار نظام را به حدی رسانید که موجب بدگمانی سفیر گردید و آن را برخلاف نظرات دولتش که توسط سفیر پیشین اعلام گردیده بود دانست. به طوری که قبلا گفته شد انگلیسیها از تشکیل قوای سوار نظام منظم در کشورهای آسیایی واهمه دارند. آنها به شهامت افراد این صنف و قابلیت تکامل آنها و همچنین تعداد سپاهیان که می توانند بسیج کنند آشنا هستند. چنین سپاهی قادر است بی معطلی و بدون آن که با دشمن مصاف بدهد به هند حمله ور شود و تاسیسات کم اهمیت آنها

را یکی پس از دیگری منهدم نماید^۱. بدون شك این امر وسیله‌ی موثری خواهد بود که ناراضیهایی را که تعدادشان در هند زیاد است تهییج نماید. ضمناً جاذبه‌ی غارت و چپاول و به ویژه رهایی از یوغی که بر دوششان سنگینی می‌کند هند یها را تشویق به سرکشی خواهد نمود. نظام سختی که انگلیسیها در هند برقرار کرده‌اند هزار بار از انضباط اروپایی شدیدتر است. این رفتار خشونت‌آمیز موجب نومیدی این ملت ملایم اما خرافاتی گردیده است. گرچه این میحس بسیار جالب است اما چون مرا از هدفم که منحصراً شناساندن منشا و مبنای قوای منظم کنونی است دور می‌کند، از این رو به اصل موضوع می‌پردازم. البته برای آشنایی بیشتر خوانندگان از ذکر جزئیات لازم در این باره فروگذار نخواهم نمود.

پیاده نظام منظم مجموعاً دارای پنجاه گردان می‌باشد که از بیست و دو فوج ایرانی و یک هنگ روسی که جزیی از گارد ولیعهد است تشکیل می‌گردد. بعضی از فوجهای قدیمی سه یا دو یا حتی یک گردان دارند. هنگ روسها سابقاً دو گردان داشت، ولی اکنون فقط یک گردان دارد.

اسامی فوجها به شرح زیر است:

۱ - فوج تبریز	سه گردان
۲ - " ارومیه	"
۳ - " خوی	"
۴ - " مراغه	"
۵ - " ایروان	"
۶ - " مرند	دو گردان
۷ - " اهر	"
۸ - " نخجوان	"

۱ - قدرت قوای انگلیسیها در آسیا خیلی کمتر از آن است که می‌خواهند در اروپا وانمود کنند. به استثنای پانزده هزار اروپایی که در سه نقطه از تقسیمات اداری هندوستان یعنی کلکته و بمبئی و مدرس پراکنده هستند بقیه قوا از سپاهانی تشکیل می‌شود که بر خلاف انگلیسیها به هیچ وجه خوفناک نیستند. انگلیسیها به کرات اعلام داشته‌اند که با چند صد نفری از این سپاه قوای بی‌شمار اهالی بومی را شکست داده‌اند.

- ۹ - فوج اردبیل
 ۱۰ - " شقاقی
 ۱۱ - " کنگرلو
 ۱۲ - " شاهسون

دو فوج جدید التاسیس هریک دو گردان دارند و عنوان آن شاه سربازی (پیاده نظام شاه) می باشد .

هنگ روسی ، به طوری که گفته شد دارای یک گردان بود و کلا از سربازان فراری روسی تشکیل یافته ، تحت فرماندهی افسران روسی بود که از طرف ولیعهد تعیین می شدند . این هنگ امروز دیگر وجود ندارد . تعدادی از افراد آن که به وسیله قوای ژنرال کوثر وفسکی به محاصره درآمده بودند توانستند فرار کنند و بقیه پس از انعقاد صلح در سال ۱۸۱۳ به روسها مسترد شدند .

سوار نظام از بیست گردان تشکیل یافته است که چهار واحد آن بانیزه و یکی با قره بینه مجهز است . چنانچه صلح روی نداده بود هریک از این گردانها می بایستی هسته مرکزی یک هنگ را تشکیل بدهند .

توپخانه به سه اداره تقسیم گردیده است . در فصل آینده که کلا اختصاص به این صنف دارد ، به شرح آن خواهیم پرداخت .

پیاده نظام از دو طبقه متمایز یعنی قدیمی و جدید که به ترتیب به روش فرانسوی و انگلیسی سازمان داده شده ، تشکیل یافته است .

پیاده نظام قدیمی از هنگهایی که در ابتدا به وجود آمده بودند ، تشکیل یافته است که گرچه غالباً افراد آن مرخص شده اند ولی سازمان و اسامی خود را کماکان حفظ کرده اند . این هنگها عبارتند از هنگ تبریز ، ارومیه ، خوی ، مراغه ، خجوان ، مرند ، ایروان ، اهر ، و اردبیل .

پیاده نظام جدید از هنگ شقاقی ، شاهسون ، کنگرلو و ده هنگ پیاده نظام شاه تشکیل یافته است . پیاده نظام قدیمی را به این دلیل به روش فرانسوی می خوانند که تشکیلات آن را بدواً افسران فرانسوی بنیاد نهادند و مطابق نظامنامه‌ی

فرانسه به آنها مشق می دهند . اصطلاحات فرماندهی نیز قبلا به زبان فرانسه بود . این رویه ی نابه جا که از سیاست هم به دور بود پس از توضیحاتی که به شاهزاده ولیعهد دادم يك باره متروك گردید و اينك زبان فرماندهی برای کلیه ی قشون زبان ترکی می باشد که البته موجب نارضایی انگلیسیها شده است زیرا آنها به روش فرانسویها اصطلاحات انگلیسی را در دسته هایی که خود سازمان داده بودند به کار می بردند .

پیاده نظام به سبك انگلیسی توسط افسران کمپانی هند شرقی متشكل ونظام یافته بود و افسران مزبور به زبان انگلیسی فرماندهی می کردند .

موجب افراد کلیه هنگهایی که بر پایه ی نظام انگلیسی تشکیل یافته ، تا زمان صلح به میزان سربازان انگلیسی بود . اما از آن تاریخ به بعد به علت قطع کمک ، موجبشان مطابق هنگهای دیگر به پانزده تومان در سال تنزل یافته است که مبلغ سه تومان بابت مخارج لباس و کفش از آن کسر می شود .

لباس متحد الشکل آنها عبارت است از نیم تنه ای از ماهوت سبز با یقه و سرآستین قرمز و دگمه ی زرد با شلوار گشادی از کتان سفید و پوتین .

در فصل زمستان علاوه بر لباس متحد الشکل به هرسرباز نوعی روپوش کوتاه از پارچه ی پشمی ضخیمی داده می شود که سطح خارجی آن از پشم بلندی مانند پشم بز پوشیده شده است . ایرانیها این روپوش را یا پونچی می نامند . گرجیها و چرکسها هم که این لباس نزد آنها مورد استفاده ی زیاد دارد آن را بورکا می خوانند .

کلیه ی لوازم سربازی از چرم گاومیش و به رنگ سفید است . بیشتر تفنگها هم انگلیسی است که از محل کمکها از هند وارد گردیده است . پتو و بسیاری اجناس دیگر را که قبلا در باره ی آنها سخن گفته ام نیز از هند وارد می کنند .

سوارنظام منظم من حیث المجموع به سبك فرانسوی سازمان داده شده ، بی چون و چرا می تواند با بهترین سوارنظام دنیا رقابت کند . افراد آن از بین شجاع ترین مسردان ایران انتخاب گردیده است و اسبهای عربی و ترکمنی را که بهترین اسبها

برای جنگ شناخته شده‌اند در اختیار دارند. سوارهای ایرانی زین و برگهای سنتی خود را حفظ کرده‌اند و روی این زین خیلی بهتر از هر زین دیگری می‌نشینند و فقط رکابهای اروپایی را جانشین رکابهای شرقی کرده‌اند. ضمناً به آنها مهمیز هم داده شده که برایشان تازگی دارد و چون در موقع سواری عادت به نشستن روی پاشنه‌ی پا دارند فراموش می‌کنند که مهمیز به پایشان است و در نتیجه قسمت متحرک مهمیز به رانشان فرو می‌رود. موقعی که این اتفاق می‌افتد با چابکی از روی زین بلند می‌شوند و از ته قلب به این اختراع شیطانی که هم به اسب و هم به سوار صدمه می‌زند، لعنت می‌فرستند.

تجهیزات هر سوار به شرح زیر می‌باشد: نیزه‌ای که در انتهای آن نوار کوچکی به رنگ قرمز نصب شده است، يك شمشیر، يك تپانچه، و يك تفنگ که به سبب بلندی بند آن لزومی ندارد که در موقع تیراندازی تفنگ را از بند جدا کنند.^۲ نیزه از روی نمونه‌های متداول در اروپا، ساخته شده است، با این تفاوت که از نیزه‌های اروپایی خیلی سبک‌تر و بلندتر است و از این رو به کار بردن آن آسان‌تر می‌باشد. تعدادی از شمشیرها ساخت انگلیس است که توسط ژنرال ملکم، که قبلاً در باره‌ی اوسخن گفته‌ام، به ولیعهد هدیه شده است.

لباس نیزه داران نیم تنه‌ای از ماهوت آبی آسمانی است با یقه و سردست قرمز. لوازم چرمی آنها به رنگ سفید است و مانند کلیه‌ی قوای منظم ایران کلاه‌های ملی بر سر می‌گذارند. در این باره یعنی برای تغییر دادن کلاه آنها تاکنون موفقیتی به دست نیامده است.

افسران کمپانی هند پس از ورود به ایران به اتفاق سفیر انگلیس تا آنجا که ممکن بود کوشش کردند تا ولیعهد را به

۲ - از مدت‌ها پیش پیشنهاد نموده‌ام که نیزه‌داران قشون روس را با سلاح‌های فوق تجهیز بنمایند زیرا داشتن دو تپانچه مطلقاً بی‌فایده است و باعث دست و پاگیری اسب و سوار می‌شود.

تفویض فرماندهی تمام دسته‌هایی که ذکر آن در بالا رفت مصمم نمایند و ضمناً به آنها اجازه داده شود که دسته‌های مزبور را براساس وبه سبك انگلیسی تعلیم دهند؛ اما شاهزاده که در آن موقع مشاورین خوبی داشت هرگز راضی به این امر نشد، مضافاً به این که سرکردگی هنگ‌های ولایات برعهده‌ی خوانین بود که به هیچ وجه حاضر به خدمت تحت فرماندهی افسران انگلیسی نبودند. علاوه بر آن ولیعهد برای حفظ ظاهر هم شده نمی‌توانست فرماندهی را از آنها بازپس بگیرد و به بیگانگانی که از پشتیبانی افکار عمومی محروم بودند بسپارد، به خصوص که این افسران به جای جلب محبت دایماً با لحن گستاخانه‌ی خود تنفر مردم را برمی‌انگیختند و ضمناً رفتارشان با بزرگان کشور بسیار سبك و جلف و نظیر رفتاری بود که با هندیها داشتند.

انگلیسیها چون نتوانستند موافقت شاهزاده را به دست بیاورند لاجرم به شاه متوسل شدند و دخالت وی را در این امر خواستار گردیدند. اما ولیعهد لجاجت به خرج داد و ترجیح داد که به جای واگذارن دسته‌های قدیمی افراد تازه‌ای در اختیارشان بگذارد تا افواج جدیدی تشکیل بدهند. عاقبت شاهزاده ایلات شقاقی و کنگرلو و شاهسون را برای این کار تعیین نمود که تبدیل به سه هنگ شدند. انگلیسیها با تمام کوششهایی که نمودند، موفق نشدند فرماندهی سایر افواج پیاده نظام را به دست بیاورند و تا زمانی که شاه به آذربایجان سفر نمود فقط فرماندهی این سه هنگ را برعهده داشتند. شاه پس از ورود به آذربایجان، فرمان داد بیست گردان جدید تشکیل و در اختیار افسران انگلیسی گذارده شود. فرماندهی این گردانها بین افسرانی که به تازگی از هند آمده بودند تقسیم گردید.

در همین اوقات بود که برای اولین بار هنگها صاحب پرچمهایی نظیر بیرقهای نظامی اروپایی گردیدند. سابق بر این هنگها به جای پرچم نوارهای بزرگی به شکل ستاره‌ی دنباله‌دار که از پارچه‌ی الوان بسیار ضخیمی درست شده بود بر نوك نیزه می‌آویختند و در بالای آن دست‌علی (ع) یا

سرنیزه‌ی بزرگی قرار می‌دادند. گذاردن سرنیزه در انتهای نیزه هنوز در بین ترکها معمول است. ولیعهد، که همواره برای وارد نمودن آداب و رسوم اروپایی در پی فرصت می‌گردد، پرچمها را با ابهت بسیار بین هنگها تقسیم نمود. پرچمها ابتدا به وسیله‌ی بالاترین مقام مذهبی و در حضور تمام قشون که برای این منظور گرد آورده شده بود تبرک گردید. سپس مقام نامبرده در باره‌ی وظایف و تکالیف سربازان نسبت به شاهزاده سخنانی مهیجی ایراد نمود و یادآور گردید که فریضه‌ی هر سربازی است که مرگ را بر رهاکردن پرچم ترجیح دهد. زیرا این پرچمها مانند بیرق پیغمبر است و چنانچه به دست کفار بیافتد برای آنها و خانواده‌شان موجب بروز بدبختیهای بی‌شمار خواهد گردید.

آن‌گاه شاهزاده شخصا به جلو هر هنگ رفت و پس از ایراد خطابه‌ی مختصری در باره‌ی وقایع گذشته این احساس را در آنها برانگیخت که با اندک پشتکاری می‌توانند پیوسته موفق باشند. شاهزاده قویاد ر باره‌ی انضباط و اطاعت از مافوق توصیه‌هایی نمود و آن‌گاه به هر هنگ پرچمی را که تعیین شده بود تسلیم کرد. نظیر این تشریفات در هنگهای سوارنظام و توپخانه هم به عمل آمد و هریک پرچم خود را دریافت داشتند. سپس شاهزاده به وسط میدان آمد و در حالی که درباریان و افراد بی‌شمار ستادش او را در میان گرفته بودند، کلیه‌ی دسته‌ها در مقابل او رژه رفتند.

بر روی تمام پرچمهای ایران نشان کشور که شیر خوابیده در جلوی آفتاب طالع می‌باشد نقش بسته، عبارت سلطان ابن سلطان فتحعلی شاه قاجار بر روی آنها نوشته شده است. معنی این عبارت چنین است: سلطان پسر سلطان، فتحعلی شاه از ایل قاجار. ایرانیها مانند ما پرچم خود را با نوارهایی از تافته‌ی سفید و شرابه‌ی طلایی زینت می‌دهند. پرچمها به رنگ قرمز هستند که دست‌علی (ع) از نقره را در بالای آن قرار داده‌اند. بیرق سوارنظام به رنگ آبی است که به سرنیزه‌ی طلایی بسیار تیزی مانند سرنیزه‌ی نیزه‌داران قشون اتریش و آلمان و روسیه منتهی می‌شود.

پادشاه موقعی که وارد دشت اوجان شد اظهار تمایل نمود که کلیه قوای منظم را در يك جا جمع نمایند. منظره‌ی مشق‌هایی که به سبك اروپایی اجرا شد، برای اوتازگی داشت. این مناظر به قدری جلب توجهش را کرده بود که سه قسمت اعظم روزها را در ایوان برج کاخ می‌گذراند و تمام حرکات را به دقت تعقیب می‌نمود. ضمناً از ولیعهد می‌خواست که در باره‌ی این حرکات توضیح بدهد. هر بار که صفوف قشون به صورت تازه‌ای درمی‌آمدند (مشق صف جمع - م) تحسین شاه برانگیخته می‌شد و کرارا کلمه‌ی باریک الله (عالی است) را بر زبان می‌آورد. اما موقعی که نوبت به سوار نظام و توپخانه‌ی سبك رسید بر اسب سوار شد تا بهتر بتواند ببیند. این عملیات به قدری مورد پسند شاه واقع شده بود که دستور داد باز هم تکرار نمایم، ولی با کسب اجازه عرض کردم که در نتیجه‌ی فریادهایی که در مدت شش روز متوالی از حلقوم خارج شده، شدیداً از درد سینه رنج می‌برم. علاوه بر آن تذکر دادم که ادامه‌ی عملیات اسبها را از پا درخواهد آورد. شاه که از حمله و تغییر جبهه در حال تاخت بی‌نهایت خوشش آمده بود میل داشت که این عملیات سخت که جان سوارها و اسبها را به لب می‌آورد از ساعت هشت صبح تا سه یا چهار بعد از ظهر بدون وقفه و استراحت ادامه بکند. شاه به قدری از آن چه دیده بود راضی به نظر می‌رسید که فی الحال فرمان داد به فوریت دوازده هنگ نیزه‌دار دیگر ایجاد شود. این هنگها باید به تهران بروند و قسمتی از لشکر ذخیره‌ای را که می‌خواست در آن جاداشته باشد، تشکیل بدهند. چنانچه صلح برقرار نشده بود قطعاً این تصمیم به مرحله‌ی اجرا درمی‌آمد، زیرا شاه می‌خواست با این طرح پایتخت را از خطری که در زمستان گذشته متوجه آن شده بود محفوظ بدارد. محققاً اگر لشکر روسی که زبده‌ی قشون گرجستان بود تغییر فرماندهی نمی‌یافت پایتخت به تصرف روسها درآمده بود. ژنرال کوتروفسکی که فرماندهی این لشکر را برعهده داشت به طوری که قبلاً گفته شد در جنگ مجروح گردید و ژنرالی که به جای وی تعیین گردید چون کشور را نمی‌شناخت احتمالاً دچار اشتباه شد زیرا

به جای این که به سوی اردبیل که در فاصله‌ی چند فرسخی بود حرکت کند و از ثمرات پیروزی پر مشقتی که سلفش با تلفات زیاد در لنکران به دست آورده بود بهره‌گیری نماید، به ساخلوی زمستانی قشون در طالش مراجعت نمود و بدین ترتیب به شاهزاده امکان داد تا بقایای قشون شکست خورده‌ی خود را دوباره گرد آورد. قسمت اعظم قشون ایران تا ارومیه که چهل فرسخی آن سوی تیریز است فرار کرده بود و چنانچه گردان روسی گارد شاهزاده جلو قوای روس را نگرفته بود، شاید حتی يك نفر هم نمی‌توانست از چنگ آنها برهد. افراد این گردان در کمال ناامیدی جنگیدند چون می‌دانستند چه سرنوشتی در انتظارشان است و از این رو ترجیح می‌دادند که تا آخرین نفر خود را به کشتن بدهند و تسلیم نشوند.

با وجود انضباطی که در قشون ایران حکمفرما است، مذهب و از آن بالاتر آداب و رسوم ملی مانع شده است که قانون جزایی که شامل همه‌ی افراد قشون باشد به مرحله‌ی اجرا درآید و آنها را از بیم مجازات وادار به انجام دادن وظایف سربازی بنماید. خلاف‌هایی که افراد مرتکب می‌شوند از هر نوع که باشد مجازاتش چوب و فلک است، فقط در مورد جنایات تنها شاهزاده است که حق صدور حکم اعدام را دارد. ولیعهد در زمانی که مشغول سازمان‌دادن سوارنظام بودم این حق را به من اعطا نمود اما با این که مواردی پیش آمد که مجرم سزاوار چنین مجازاتی بود ترجیح دادم که از این وسیله‌ی جان فرسا چشم‌پوشی کنم. در غیر این صورت با توجه به مسیحی بودن من دشمنی بزرگان و به خصوص روحانیون را بر ضد خود برمی‌انگیختم زیرا تحمل این امر که مسلمان مومنی به دست يك خارج مذهب کشته شود برای آنها غیر ممکن و برخلاف تعالیم قرآن بود.

علاوه بر دلایل خاصی که مرا مانع از تنبیه مجرمین می‌شد، دلایل بزرگتری هم وجود داشت و آن این که می‌خواستم تنبیهات و تشویقات منحصر از جانب ولیعهد به عمل بیاید و از این رو رسم متداولی را که به موجب آن قشون هنگام ساخلو تحت فرمان مستقیم بیگلربیگیها بود ملغی نمودم. همچنین زیان

نفوذ بیگلربیگیها را در قشون هر اندازه هم که کم باشد برای ولیعهد توضیح دادم زیرا برایم مسلم بود که علاوه بر روحیهی خیانتکارانهی آنها نسبت به پادشاه، از انضباطی که در قشون حکمفرما گردیده بی‌اندازه ناراضی هستند و کوشش می‌کنند که با نفوذ خود قشون را فاسد نمایند و افراد را به سستی و گسستگی سوق دهند. در چنین وضعی اصول نظامی اروپایی که به سود شاه و ضرر آنها بود، به‌بوتی فراموشی سپرده می‌شد. این اصول چنان‌چه گفته شد بر خلاف میل بیگلربیگیها برقرار شده بود و از این رو آنها برای برانداختن آن تمام سعی خود را چه در گفتار و چه در عمل، به کار می‌بردند. با توجه به مراتب مذکور به شاهزاده توصیه کردم که برای هر ولایت یک فرمانده نظامی بلند پایه تعیین نماید تا انتظامات و رسیدگی به امور کلیه‌ی دسته‌هایی که در آن ولایت مستقر هستند حتی در مواقع ساخلو را بر عهده بگیرد. این فرماندهان گزارش فرماندهان دسته‌های تابع خود را دریافت می‌کنند و به تقاضای استانداران دایر بر اعزام قوا جهت برقراری نظم و یا وصول مالیات رسیدگی خواهند نمود. شاهزاده نه تنها نظرات مرا تایید نمود، بلکه بازرسی کل سوار نظام و فرماندهی نظامی ارومیه را به من واگذار کرد. ساخلوی ارومیه پس از تبریز و ایروان مهمترین ساخلوی آذربایجان بود و من از هر فرصتی برای تحقیر و درهم شکستن غرور بیگلربیگی استفاده می‌کردم. بیگلربیگی بدون اعتنا به دستورهای صریح شاهزاده می‌خواست رویه‌ی مستبدانه‌ی خود را در قشون همچنان ادامه دهد، فی‌المثل پای سربازها را به چوب ببندد. پسران بیگلربیگی که مانند پدرش از سوار نظام منظم تنفر داشت روزی به جای پدر بر مسند حکومت نشسته بود. اضافه می‌کنم که چون به من اجازه داده شده بود که سواران تحت امر بیگلربیگی را در هنگ خودم وارد نمایم، این امر موجب تشدید تنفر آنها گردیده بود. بنا به دستور این جوان دونفر از افسران هنگ نیزه‌داران را توقیف نموده، به کف پای یکی از آنها سیصد ضربه شلاق زده بودند. کلیه‌ی همکاران این افسر که به حق از این پیش‌آمد خشمگین شده بودند، نزد من

آمدند و از من خواستند تا در باره‌ی این عمل سخیف، که آشکارا برخلاف نیت شاهزاده بود داورى بنمایم. نظر ولیعهد این بود که افراد قشون را از بلهوسی این گستاخان برهاند و به خصوص تنبیہات بدنى را منع نماید. این قبیل تنبیہات حتى در مورد سربازها هم موهن است تا چه رسد به افسران. من به آنها وعده دادم که به فوریت موضوع را مورد رسیدگی قرار دهم و اقدام شایسته به عمل آورم. آن گاه طبق قانون قصاص که در کشور مورد عمل می‌باشد دستور دادم کاخ استاندار را محاصره کنند و این جوان ناپخته را توقیف نمایند و همان کيفرى را که به افسر شاکى داده بود، در مورد شخص وی معمول بدانند. بلافاصله بيكى به نزد شاهزاده فرستادم و او را از جریان امر آگاه نمودم. همچنین از طرف کليه افراد تحت فرماند هيم از ولیعهد تقاضا کردم که علاوه بر تاييد این اقدام به من اجازه داده شود که به عنوان ضرر و زیان پسر بیگلریگی را صد تومان جریمه بکنم. شاهزاده بدون آن که تردیدى به خود راه بدهد، بر آن چه گذشته بود، صحنه گذاشت و با تقاضای من در مورد جریمه موافقت نمود. من هم دقیقاً اوامر شاهزاده را اجرا کردم و همین امر موجب شد که از این پس دیگر با این قبیل مشاجرات و وقایع درگیر نشوم.

همان طور که در اروپا مرسوم است شاهزاده نظامیان را به وسیله‌ی ارتقای درجه، نشان و پول پاداش می‌دهد. هم او است که پدرش را به برقراری نشان شیر و خورشید ترغیب کرده است. طبقات مختلف این نشان به شرح زیر است:

- ۱ - مدال نقره برای سربازان و درجه داران (به دارندہ‌ی این مدال ماهی دو روپيه (!!) معادل پنج فرانك پاداش داده می‌شود).

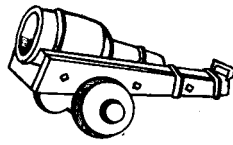
- ۲ - مدال طلا برای افسران جزء (پاداش دارندگان این مدال ده فرانك است).

- ۳ - نشان كوچك (پاداش آن بیست فرانك است).

- ۴ - نشان با حمایل که فقط جنبه‌ی افتخاری دارد و تاکنون از طرف شاه به هیچ يك از نظامیان ایرانی به استثنای سفیر ایران در دربار روسیه اعطا نگردیده است.

پادشاه از لحاظ توجهی که نسبت به آخرین سفیر انگلیس داشت وی را به نشان شیر و خورشید مفتخر نمود زیرا سفیر مزبور نمی‌خواست نشان خورشید را که قبلاً به افسران فرانسوی داده شده بود بپذیرد از این رو يك قطعه نشان عالی برای او و چند نشان كوچك برای بعضی افسران انگلیسی، که در آن زمان در ایران خدمت می‌کردند، فرستادند. سفیر نامبرده که بدون شك تصور می‌کرد این نشان منحصرابه خاطر او ابداع شده، موقعی که دریافت ولیعهد قبلاً نظیر این نشان را به من اعطا نموده‌است، مکدر شد و اظهار داشت که از این نشان هیچ وقت استفاده نخواهد کرد. من هم به نوبه‌ی خود او را مطمئن ساختم که از این بابت متأسف نیستم و از نشان خود استفاده خواهم نمود. اعلی‌حضرت پس از برقراری صلح نظیر این نشان را به افسران روسی که در مذاکرات صلح شرکت نموده بودند اعطا کرد و نشانی با حمایل که پلاك آن شصت هزار روبل ارزش داشت برای رییس هیات فرستاد. رییس هیات که صلحی چنین ارزان برای شاه فراهم کرده بود حقا سزاوار دریافت چنین نشانی بود. نوار نشانها چندین بار تغییر یافته است: فرانسویها ابتدا رنگ شقایق وحشی را برای نشان خورشیدی که دریافت داشته بودند، انتخاب کردند. سپس رنگ نارنجی و بالاخره شاه تصمیم به رنگ سبز که رنگ محبوب پیغمبر بوده است گرفت.





۳۵

درباره‌ی توپخانه‌ی قدیم و جدید ، و درباره‌ی زرادخانه و وسایل حمل و نقل نظامی

به درستی معلوم نیست که توپخانه از چه دوره‌ای در ایران معمول شده ، اما به موجب اطلاعاتی که توانستم به دست بیاورم چنین به نظر می‌آید که مدت زمانی پس از آن که ترکها صاحب این سلاح شدند استفاده از آن در ایران مرسوم شده است . در ایران مانند ترکیه این سلاح برای مدت مدیدی به طور ناقص مورد استفاده قرار می‌گرفته است و از این رو چندان خوفناک نبوده ، زیرا علاوه بر سنگینی زیاد که موجب عدم تحرك آن می‌شده ، طرز به‌کار بردن آن را هم نمی‌دانستند و در نتیجه خیلی به ندرت در عملیات مورد استفاده قرار می‌گرفته است . به نظر من توپخانه در زمان سلطنت نادر شاه به ایران وارد شده است . نادر پس از آن که چند افسر فرانسوی توپچی را به خدمت گرفت بلافاصله دستور ریختن چند عراده‌ی توپ به شکل توپهای اروپایی و به اندازه‌های مختلف را داد . بدون شك یکی از علل موفقیت‌های او در جنگها همین کثرت تعداد توپها بوده است . نادر به قدری به کاربرد توپخانه معتقد بود که همیشه در لشگرکشیها تعداد زیادی عراده‌ی توپ همراه می‌برد . هنوز چند عراده‌ی توپ که در زمان سلطنت نادر ریخته شده ، موجود است ولی از آن‌جا که قابلیت توپهایی را که امروز متداول است ، ندارند آنها را در شهرهایی مانند ایروان ، عباس‌آباد ، تبریز ، تهران ، اصفهان ، بندر بوشهر و دیگر شهرها که طرز ساختمان حصارهایشان برای به‌کار بردن این سلاح مناسب است ، قرار داده‌اند .

پس از درگذشت این کشورگشا و موقعی که اوضاع نظامی ایران به منتها درجه‌ی آشفتگی رسید، دیگر استفاده از این سلاح متروک شد و فقط عراده‌های کوچکی که بر پشت شتر حمل می‌گردید مورد استفاده قرار می‌گرفت. ضمناً چون توپها را از پشت شترها پایین نمی‌آوردند این حیوانات بیچاره علاوه بر باربری کار پایه‌های توپ را هم انجام می‌دادند. این توپخانه‌ی مهمل و بی‌مصرف که زنبورک نامیده می‌شود از موقعی که قشون سازمان پیدا کرده، تنها مورد استفاده‌ی آن حرکت کردن جلو شاه یا شاهزاده‌ها هنگام راهپیمایی است. گهگاه هم در طول جاده چند بار شلیک می‌کنند. در این جا بی‌مسئورد نمی‌دانم که به شرح چه‌گونه‌ی سوار کردن زنبورک بپردازم.

هر دستگاه بر روی پایه‌ای شبیه به شمعدان آهنی قرار گرفته است. این شمعدان به خمیدگی چوبی که قسمت عقبی پالان شتر را تشکیل می‌دهد محکم بسته شده است. قطعه چوب مزبور بسیار محکم و آهن‌کوب شده است به طوری که بتواند در برابر پس زدن توپ موقعی که آتش می‌کنند مقاومت نماید.

لوله‌ی توپ را به وسیله‌ی لولایی که به شمعدان اتصال دارد و به شکافی در زیر آن منتهی می‌شود می‌توان بالا یا پایین برد و آن را در ارتفاع مورد نظر قرار داد. در موقع جنگ یا راهپیمایی لوله‌ی زنبورک را به عقب برمی‌گردانند و توپچیها که سوار بر شتر هستند به سرعت خود را به محلی که وجودشان ایجاب می‌نماید می‌رسانند و در حال حرکت توپ را پر می‌کنند.

هر شتر در حدود بیست گلوله در دو کیسه‌ی چرمی به شکل خرچین که به پالان متصل شده، حمل می‌نماید. راننده قطعه چوبی به طول سه پا در دست دارد که به سه کار می‌خورد: شلاق برای تنبیه حیوان، سنبه برای توپ، و وسیله‌ی اتصال فتیله شترهایی که برای حمل زنبورک به کار گرفته می‌شوند سرعت بسیار دارند و می‌توانند در یک روز ده اسب را خسته کنند، بدون آن که از سرعتشان کاسته شود.

تعداد این شترها بسیار زیاد است و هر آتشبار غالباً از صد شتر تشکیل می‌شود. شترها در مواقعی که وضع زمین اجازه بدهد در جلو حرکت می‌کنند. هنگام تیراندازی آنها را در یک

خط متوقف می‌کنند و رویشان را به عقب برمی‌گردانند. در این موقع شترها زانو می‌زنند و راننده‌ها شروع به هدف‌گیری و تیراندازی می‌کنند و تا زمانی که مجبور به ترك موقعیت خود نباشند به همین حال باقی می‌مانند.

چنان‌چه از طرف سوارهای دشمن مورد تعقیب قرار گیرند در حال حرکت تیراندازی می‌کنند و به ندرت گرفتار می‌شوند. حتی سریع‌ترین اسبها هم به پای آنها نمی‌رسند، البته به شرط آن‌که تا اندازه‌ای از اسبها پیشی داشته باشند.

توپخانه‌ی منظم مانند سایر صفوف ارتش چه از لحاظ افراد و چه از نظر وسایل دوباره سازی شده‌ی امروز بسیار عالی‌واژ نظر مشق و کاربرد می‌تواند با بسیاری از توپخانه‌هایی که در اروپا می‌شناسم رقابت کند. توپخانه‌ی منظم منحصراً به وسیله‌ی اسب حمل می‌شود. ولیعهد به دلایلی که تا اندازه‌ای موجه است اجازه‌ی توپخانه‌ی پیاده را نداده است. این سلاح مانند دیگر سلاحها در طول زمان تغییرات گوناگونی یافته است. سازمان اولیه‌ی آن به وسیله‌ی افسرانی که همراه ژنرال گاردان به ایران آمدند داده شد اما وسایل آن به قدری مهمل و بی‌مصرف بود که هر بیننده را به رقت می‌آورد به طوری که مرا هم شرمسار نمود و به حق مورد تمسخر انگلیسیها واقع شد. باید اذعان کنم که در آن زمان در ایران کارگر ماهر وجود نداشت ولی عدم تناسب توپها و پایه‌ی آنها فقط به دلیل سهل انگاری نابخشودنی فرانسویها بود که اداره‌ی این کار را برعهده داشتند. از این رو توپهای مزبور به دلایلی که ذکر خواهد شد هیچ‌گاه مورد استفاده قرار نگرفت: اولاً کالیبر توپها بسیار کوچک و تقریباً به اندازه‌ی توپهایی بود که پرتغالیها در جنگهای کوهستانی به کار می‌بردند. در ایران که قسمت اعظم آن جلگه و فقط قسمتهایی کوهستانی است که آن هم قابل عبور می‌باشد^۱ استفاده از این نوع توپ بسیار مسخره و مضحك است. ثانیاً پایه‌ی توپها به قدری ناقص و بدبرش داده شده بود که به سهولت می‌شد

۱ - منظور من قسمتی از خاک ایران است که صحنه‌ی جنگ بود.

حدس زد که نمی‌تواند ساخت يك افسر توپخانه‌ی فرانسوی باشد. بالاخره نمی‌دانم به چه دلیل این آقایان توپها را بر روی چرخهایی که غلطك آن خیلی برجسته و محور آن به فاصله‌ی ده پوس از زمین بود سوار کرده بودند. فی‌الواقع این توپخانه از هر لحاظ بیهوده و غیر قابل استفاده بود. علاوه بر این در ترکیب فلزات هم بی‌توجهی شده بود و احتمالا به جای یازده لیور قلع که باید طبق اصول با سی لیور مس مخلوط شود بیش از سی لیور قلع مخلوط نموده بودند، به طوری که یکی از توپها که مورد آزمایش قرار گرفت پیش از شانزده بار تیراندازی دیگر قابل استفاده نبود.

اعضا و اجزای توپخانه هم بسیار بد بودند به طوری که توپچیها طرز به کار بردن توپ و نشانه‌گیری آن را نمی‌دانستند و فقط بلد بودند لوله‌ی توپ را پاك کنند و سنبه بزنند. آنها از مهارتهایی که يك توپچی باید واجد باشد عاری بودند. افسران انگلیسی از هر موقعیتی برای به رخ کشیدن این نواقص استفاده می‌کردند. از این رو به ولیعهد پیشنهاد کردم که تعدادی توپچی تازه که حتی از توپچیهای که به وسیله‌ی فرانسویها تعلیم یافته بودند نادان‌تر بودند، تحت تعلیم من قرار بگیرند. شاهزاده با این پیشنهاد موافقت نمود و ضمناً دستور داد که کلیه‌ی توپهایی را که میزان اختلاط فلزات آنها نامتناسب باشد ذوب نمایند. انهدام توپها بسیار مفید واقع گردید زیرا مواد مذابی که از آن به دست آمد برای ریختن توپهای جدید به کار رفت. اضافه می‌نمایم که در آن زمان در آذربایجان فلزات لازم برای توپ ریزی به‌ندرت فراهم می‌شد به طوری که چندی بعد برای ریختن شش توپ کالیبر شش ناچار شدند لوله‌نگهای مسی، دیگ و کماج‌دان و طشت و غیره‌ی اهالی تبریز را مصادره نمایند.

بنابراین تاریخ احیای توپخانه را می‌توان از دوران این تحولات به حساب آورد، ولی از آنجا که در مدت کمی فراهم نمودن تعداد زیادی توپ که با توپهای جدید تناسب داشته باشد میسر نبود، پنجاه عراده از هندوستان وارد کردند که چهل تای آنها کالیبر شش و ده تای دیگر کالیبر دوازده

بودند. هريك از توپهای مزبور دارای ساز و برگ کامل برای بستن شش اسب و هشت اسب بودند. آنگاه بسه تعلیم توپچیها پرداختند و چنانچه دستورهای سری مبنی بر جلوگیری از پیشرفت کامل توپخانه صادر نشده بود بدون شك در این امر توفیق حاصل می شد. لباس و انضباط توپچیها به سبك انگلیسی بود. طرز راه رفتن و مشق با شمشیر را در حال پیاده به آنها آموختند. برای این کار از وسایل نمایشی استفاده می کردند. اوضاع به همین منوال ادامه داشت تا زمانی که من سوار نظام منظم را سازمان دادم. در این موقع شاهزاده قسمتی از توپخانهی اسب کش را زیر فرمان من گذاشت و من هم به طرز بسیار شایسته تری به تعلیم آنها پرداختم.

چندی بعد مسالهی اصلاندوز و لنکران پیش آمد. در مورد اصلاندوز شاهزاده فرماندهی يك آتشبار کامل را به يك افسر انگلیسی وابسته به کمپانی هند به نام لیندزی محمول نمود. من قبلاً در باره ی نتایج این واقعه ی ناگوار و چه گونگی غنیمت گرفتن سیزده عراده ی توپ از طرف روسها سخن گفته ام. افسر نامبرده به جای این که از قشون که در حال عقب نشینی بود به وسیله ی توپخانه حمایت کند، از روی حماقت توپها را در قلعه ی کوچکی مستقر نموده بود و در نتیجه، عقب نشینی تبدیل به بی نظمی کامل و فرار گردید.

از دست دادن سیزده عراده ی توپ که در آن موقع تمام توپخانه ی ولیعهد را تشکیل می داد شاهزاده رادر وضع بسیار بدی قرار داده بود. برای او فقط چند عراده ی توپ کالیبر دوازده باقی مانده بود که بیشتر آنها در لنکران بود و بالاخره به دست روسها افتاد. در زیر موجودی زرادخانه را برطبق گزارشی که مسوول انبار به من داد شرح می دهم. این گزارش شگفت انگیز را به عنوان سندی که نمودار وضع نظامی ایران در آن زمان بود حفظ کرده ام.

يك عراده ی توپ کالیبر ۹ با در مارس ۱۸۱۲ در جنگ
 ۱۵ گلوله و ۵۰ گلوله ی سلطامبوز به دست روسها
 ساچمه ای افتاد.

کیسه ی استوانه ای که مقدار باروت ۸۰۰ عدد

يك تير توپ كالیبر ۶ را در آن می ریزند .	۱۵۰	عدد
کیسه‌ی مزبور با جعبه‌ی گلوله‌ی ساچمه‌ای	۳۰۰	"
گلوله‌ی توپ	۵۵	"
گلوله‌ی خالی	۳۰۰۰	"
فتیله‌ی توپ	۲۵	"
فشقه	۱۲	"
آتش بر	۱۰۰۰۰	"
سنگ چخماق		

به موجب این گزارش که درباره‌ی صحت آن شك و تردیدی نیست چنانچه قشون روس پیروزیهای خود را دنبال نموده بود ایران نفس آخر را می کشید و ناچار می شد ضمن پرداخت خسارات جنگی که بیست سال طول کشیده بود، تمام مایملک خود را در ساحل چپ ارس به روسها واگذار نماید، ولی چون روسها پس از تسخیر لنکران جنگ را متوقف نمودند (این امر موجب تعجب فوق العاده‌ی ولیعهد گردید) شاهزاده اقدام به تجدید قوا و جمع آوری جنگ افزار نمود. وی دستور داد سه عراده‌ی توپ کالیبر دوازده که در جاده‌ی اردبیل مانده بود و چهار عراده‌ی کالیبر شش که بر حسب تصادف ویژه‌ای چند روز قبل از این واقعه‌ی دردناک در عقب مانده بود و يك عراده‌ی کالیبر نه را که در زرادخانه بود، برایش بفرستند. ضمناً شاهزاده مرا مأمور کرد که نزد پدرش بروم و با احتیاط و تدبیر خبر این تلفات را به او بدهم و به خصوص تقاضای پول و چند عراده‌ی توپی را که شاه به صورت ذخیره نزد خود نگاه داشته بود بنمایم. همین که نزد شاه رسیدم دریافتم که وی قبلاً به وسیله‌ی گزارشهای غیر مستقیم و مبهم از موضوع آگاه شده، ولی اطلاع دقیقی ندارد. شاه که نگرانش حد و حصری نداشت فوراً مرا احضار نمود و سوال پیچ کرد. من که از جبن باطنی شاه باخبر بودم بهترین و مطمئن ترین وسیله را برای قبولاندن تقاضاهای مورد نظر در این دانستم که قدری او را بترسانم. از این رو بدون آنکه واقعیات را مکتوم بدارم شاه را از جریان ناگوار اوضاع آگاه نمودم و یادآور شدم که چنانچه سریعاً در صدد درمان این درد برنیاید بفروزی

با خطر رویارویی با روسها مواجه خواهد شد. این خطر تخیلی نبود و به راستی به آن معتقد بودم. همین جمله برای برانگیختن او کفایت کرد و فی المجلس دستور داد که بلافاصله آن چه را که من ضروری تشخیص می‌دهم به آذربایجان بفرستند. در نتیجه تقاضای بیست و پنج عراده‌ی توپ ذخیره را نمودم ولی وزیران که همیشه آمادگی چانه زدن و تخفیف گرفتن هستند فقط با تحویل هیئده عراده‌ی توپ موافقت نمودند و به جای صد هزار تومان که خواسته بودم هشتاد هزار تومان دادند. پس از صدور احکام لازم، یک افسر را برای ترتیب حمل توپها در تهران گذاشتم و خود با همان سرعتی که آمده بودم مراجعت کردم. این سرعت عمل بی‌اندازه موجب خشنودی ولیعهد گردید. شاهزاده که کمترین امید ی به پدرش نداشت و برعکس منتظر بود که از طرف او مورد سرزنش واقع گردد باورش نمی‌شد که آن چه را خواسته بود به دست آورده باشم. چند روز بعد نیروی تقویتی به آذربایجان رسید. در فاصله‌ی این مدت به گردآوری توپچیها پرداختند. تعداد زیادی از توپچیها زخم برداشته بودند ولی خوشبختانه تعداد کمی به اسارت درآمده بودند. تعداد زیادی اسب خریداری و زین و برگهایی فراهم گردید. به طور خلاصه در ظرف دو ماه توپخانه‌ی جدیدی که از حیث کمیت و کیفیت بر توپخانه‌ی قبلی برتری داشت تدارک دیده شد. ضمناً یک نیم آتشبار متضمن چهار توپ کالیبر شش درایروان باقی مانده بود ولی شاهزاده نمی‌خواست این مرکز حساس را از آن محروم نماید، زیرا این نقطه بیش از هر جا در معرض حملات روسها قرار داشت. روسها برای به دست آوردن احشام و به خصوص نمک که در گرجستان نایاب بود غالباً به حول و حوش این منطقه می‌آمدند. پادشاه که از چندی قبل از حکومت هند تقاضای اسلحه و بیست عراده‌ی توپ نموده بود مقارن همین ایام به دریافت آن نایل گردید. در بین سلاحهای دریافتی دوازده هزار تفنگ وجود داشت که یک باره باعث بهبودی وضع قشون گردید. در این موقع بود که پادشاه برای تشکیل لشکر سی هزار نفری که قبلاً در باره‌ی آن سخن گفتم یک افسر و چند استوار توپچی

انگلیسی برای تعلیم اجزا و اعضای صنف توپخانه استخدام نمود. کارها با فعالیت شگرفی پیش می‌رفت و از آن‌جا که افراد و پول لازم فراهم بود در ظرف سه ماه این لشکر به طور کامل سازمان داده شد. توپچیها به حرفه‌ی خود کاملاً وارد شده بودند و فقط از طرز مانور توپها اطلاع کافی نداشتند. در مورد آتشباری که ولیعهد به من سپرده بود وضع تفاوت داشت، زیرا من افراد را به طور دیگری تعلیم داده بودم و در نتیجه قابلیت تحرک آنها به طور شگفت‌آوری زیادتر شده بود. این فعالیت شدید در ابتدا به ذایقه‌ی توپچیها چندان خوش نمی‌آمد اما باید انصاف بدهم که پس از آن‌که به آنها تذکر دادم که ترکها در این زمینه پیشرفتهای بزرگی نمود هاند و از این که بر ایرانیها برتری یافته‌اند برخوردار می‌بالند، با حرارت غیرقابل تصویری دل به کار دادند. ضمناً به آنها یادآور شدم که ترکها همیشه مغلوب قشون ایران بوده‌اند حال چنان‌چه شکستی از ناحیه‌ی آنها متوجه ایران بشود از این بی‌بابت سخت احساس شرمندگی خواهند نمود. در حقیقت ترکها توپخانه‌ی اسب‌کش بسیار خوبی دارند ولی با مقایسه با توپخانه‌ی ایران در سطح خیلی پایین‌تر قرار دارد.

از سوی دیگر چون ولیعهد نمی‌خواست بار دیگر دچار چنان پایان ناگواری بشود دستور ریختن چند توپ کالیبر شش و چند خمپاره انداز هشت پوسی را داد. قالب‌ها در مدت بسیار کوتاهی آماده گردید و توپ ریزی با موفقیت کامل صورت گرفت. يك دستگاه فلز سوراخ کنی افقی را که فرانسویها ساخته بودند دوباره کار گذاشتند و در مدت کوتاهی توپها تحویل آتشبارها گردید. این تحرک فوق‌العاده به‌ویژه مدیون فعالیت‌های يك صنعتگر انگلیسی است که ولیعهد او را با حقوق گزافی از بمبی استخدام نموده بود. این شخص تعهد کرده بود که در سمت رییس کارگاه مدت شش سال در تبریز بماند و سالی پنجاه کارگر را تعلیم دهد. ساختن پایه‌های نو و تجدید پایه‌های کهنه را برعهده‌ی او واگذار نمودند و گرچه این هنرمند در تمام مدت عمرش دست به چنین کارهایی نزده بود، به بهترین وجه از عهده‌ی آن برآمد.

در خلال این احوال بود که شاه با تعداد کثیری از لشکریان و توپخانه‌اش به آذربایجان آمد ، اما پس از شروع مذاکرات صلح که بلافاصله پس از ورودش شکل گرفت ، حکم لغو قوای ذخیره را صادر نمود . این سیاست غلطی بود ، زیرا هنوز شرایط صلح تعیین نشده ، برخلاف يك ضرب المثل ایتالیایی بود که می‌گوید " اگر طالب صلحی برای جنگ آماده باش " . شاه قوای سوارنظام و توپخانه‌ای را که همراه داشت در آذربایجان گذاشت و بدین ترتیب ولیعهد دارای مهمات زیر گردید :

توپ کالیبر ۱۲	۸ عراده
" "	۱ "
" "	۳۶ "
" "	۴ "
توپهایی که در ایروان بودند	۴ "
خمپاره انداز ۶ و ۸ پوسی	۳ "
" ۴ پوسی	۱۰ "

جمعاً ۶۶ عراده

از لحاظ گلوله ، با وجود این که مقداری از هندوستان وارد شده بود هنوز کمبود وجود داشت به طوری که آنچه موجود بود به زحمت برای نیم جنگ کفایت می‌کرد . اما چنانچه جنگ ادامه پیدا می‌کرد ، ولیعهد جدا مصمم بود کوره‌هایی در حوالی اهر ایجاد نماید . به طوری که در فصول گذشته ذکر کرده‌ام معادن بسیار عالی در آنجا پیدا می‌شود .

وسایل نقل و انتقال توپها هم به خوبی فراهم گردیده بود : توپهای کالیبر ۱۲ به شش اسب ترکمنی بسیار قوی و توپهای کالیبر کوچکتر و خمپاره اندازها به چهار اسب بسته می‌شد . منتها نقص موجود موضوع حمل تجهیزات بود که هنوز هم به وسیله‌ی شتر انجام می‌گیرد . خطرات دایمی این طریقه‌ی حمل از يك سو و دیر رسیدن مهمات که معلول کمی تحرك می‌باشد از سوی دیگر باعث می‌شود که مهمات دیر به مقصد برسند و کار پر کردن توپها را که احتیاج به زمان دارد دچار اشکال بنماید . با تمام این احوال و با وجود اشکالات و موانع

متعدد دی که ذکر شد هنوز از این وسیله برای حمل و نقل استفاده می شود و در آن تغییری داده نشده است.

در جلو هر عراده ی توپ صندوقی محتوی سی تا پنجاه گلوله قرار دارد که پس از به مصرف رسیدن آن باید مدت ها منتظر بمانند تا مهمات تازه برسد. شترها خیلی به کندی حرکت می کنند. هر شتر حامل دو صندوق و در هر صندوق پنجاه گلوله ی کالیبر شش و یا سی گلوله ی کالیبردوازده نهاده شده است. شترها در دسته های پنجاه تایی حرکت می کنند و کالیبر گلوله هایی که وسیله ی هر دسته شتر حمل می شود یکسان است. هنگام شب پس از آن که بار را از پشت شترها پایین آوردند صندوقها را روی هم می چینند و روی آن را با پوشش بزرگی از چرم می پوشانند که از آفتاب و باران مصون بماند. ایرانیها این مجموعه را قورخانه (انبار باروت) می نامند.

هنگام اعلام خطر، به خصوص در موقع شب، در صورتی که مجبور باشند با عجله حرکت کنند معمولاً ناگزیر می شوند که مهمات را جا بگذارند زیرا در آن موقع گرد آوردن شترها که غالباً در چرا هستند میسر نیست. حتی اگر امکان آن هم فراهم باشد، برای بار کردن وقت کافی ندارند، چون خدمه ی هر قطار پنجاه شتری از چهار یا پنج نفر تجاوز نمی کند.

اعضا و اجزای آتشبارها هم وضع خوب و مرتبی پیدا کرده اند. برای تکمیل سازمان آتشبارها از مجموع توپچیها سه گردان تشکیل داده اند که دو تای آنها در تبریز و دو نیم گردان یکی در ایروان و دیگری در ارومیه مستقر گردیده اند. لباس افراد توپخانه عبارت است از یک نیم تنه ی آبی با یقه و سرآستین قرمز با لبه ی زرد، یک شلوار گشاد سفید، لوازم چرمی سفید و کلاه ملی مانند سایر افراد قشون.

تنها زرادخانه های که در ایران دارای کارخانه می باشد در تبریز واقع است. هنگامی که شاه طرح ایجاد لشکر ذخیره را ریخت نظرش این بود که زرادخانه ی مشابهی با کارخانه ی توپ ریزی و اسلحه سازی در تهران تاسیس نماید. گرچه زرادخانه ی تبریز واجد چندان اهمیتی نمی باشد با این حال می توانم ادعا کنم که از موقعی که من به ایران آمده ام وضع آن

کاملاً بهبود یافته است. با ملاحظه‌ی جدولی که در همین فصل ارائه دادیم و با توجه به مقدار ذخایر مندرج در آن به خوبی می‌توان در این باره داوری نمود. ولی با ورود ماشین‌ساز انگلیسی که از طرف ولیعهد عهد‌دار اداره‌ی امور زرادخانه شده، همه چیز صورت دیگری به خود گرفته است. در جوار کارخانه‌های ذوب فلزات چندین ماشین بسیار سودمند و کارگاههای گاری سازی، آهنگری، زین سازی، رنگرزی، و ریسمان بافی به چشم می‌خورد. سابقاً محلی به نام جبارخانه وجود داشت که کلیه‌ی تجهیزات قوای غیر منظم را تأمین می‌نمود. ولیعهد این محل را تبدیل به کارخانه نموده است که در آن اسلحه، طبل، شیپور، فشنگدان و لوازم چرمی تولید می‌شود. در همین محل نیز کارگاههای لباس دوزی، کفاشی، کلاه‌دوزی تأسیس شده، به طور کلی تمام وسایل قشون از قبیل لباس، سلاح و غیره در این جافراهم می‌شود. ریاست عالی‌هی این موسسه را توپچی‌باشی عهد‌دار است. این مرد شرافتمند و شجاع، عشق خاصی به رسوم اروپایی دارد و رفتار خود را به بهترین وجه با رسوم مزبور تطبیق داده است. علاوه بر اینها، ولیعهد از چندی قبل يك آسیاب باروت کوبی در فاصله‌ی يك فرسخ و نیمی تبریز دایر نموده است. آسیاب مزبور از روی نقشه‌ی آسیایی که يك افسر فرانسوی از صنف مهندس در قسطنطنیه ساخته، بنا گردیده است. این اقدام بسیار سودمند واقع شده، زیرا قبلاً به علت بی اطلاعی از میزان مواد ترکیب‌کننده‌ی باروت علاوه بر این که محصولی که به دست می‌آمد از نوع بد بود، مقدار آن هم کم بود. مضافاً به این که به کار بردن آسیاب دستی، که سابقاً مورد استفاده قرار می‌گرفت، خالی از خطر هم نبود. باروتی که امروز از آسیاب تبریز به دست می‌آید، به خوبی باروتهای فرانسه است.

با این حال ایران برای این که بتواند بدون کمک همسایه‌ها جنگ کند از سه گالای اساسی محروم است: ۱- مواد منفجره؛ چون در ایران کارخانجات ذوب فلزات وجود ندارد و جز در مواردی که بخواهند از مس استفاده بکنند، ناچارند این مواد را به قیمت گزاف از کمپانی هند خریداری بنمایند.

۲ - الیاف کف برای ساختن فتیله و طنابهای محکم: در ایران این دو قلم را از پنبه که برای این مصرف کاملاً بی ارزش است تهیه می کنند ۳۰ - سنگ چخماق: این سنگ را به قیمت بسیار گران از ارامنه و روسها که در طول مرز به تجارت این جنس مشغولند خریداری می نمایند. به نظر من در مورد اخیر، بی توجهی و سهل انگاری شده است زیرا با این که ولیعهد مدعی بود که در ایران سنگ چخماق پیدا نمی شود من خلاف آن را به ثبوت رسانده، در حوالی کردستان معادن سنگ چخماق از نوع بسیار عالی کشف نمودم و مقداری از آن را دادم تراش دادند. گرچه از نظر مرغوبیت به پای سنگهای اروپایی نمی رسید ولی قابل استفاده بود. چنانچه دنباله ای این کار گرفته شود دولت می تواند از این راه مبالغ قابل ملاحظه ای صرفه جویی بنماید. در جنگ اخیر مدت کوتاهی با کمبود سنگ چخماق مواجه شدند و ناچار هر قطعه ای آن را به قیمت يك پهناباد که تقریباً برابر ده شاهی فرانسه است از تاتارها و قزاقهایی که در طول ارس سکونت داشتند خریداری نمودند. شوره نیز یکی از موادی است که به دلیل نبودن شوره زار در ایران کمیاب است و از این رو ناچارند آن را از هند وارد کنند. علاوه بر مخارج حمل و نقل که باعث گرانی آن می شود از آن جا که این محمولات غالباً آسیب دیده، به مقصد می رسد، در نتیجه باروت تولید شده از آن، نمی تواند مرغوب باشد.

صنعت آتشبازی قبل از آمدن افسران فرانسوی برای ایرانیها کاملاً ناشناخته و برای اولین بار بود که چنین نمایشی را مشاهده می کردند. برای ایرانیها هیچ تفریحی بالاتر از تماشای آتشبازی که تا آن زمان محدود به فشفشه، ترقه، و خمپاره بود وجود ندارد. انگلیسیها بعداً طرز درست کردن فشفشه های تکامل یافته تری را به آنها آموختند. اکنون از این نوع فشفشه ها برای علامت دادن از راه دور استفاده می شود. اخیراً این فشفشه ها را با ده لیور باروت پرمی کنند که به چنان ارتفاعی بالا می رود که پس از ترکیدن چنانچه زمین مسطح باشد و پستی و بلندی کوهها مانع دید نشود، از فاصله ی ده فرسخی قابل رویت است.



درباره‌ی راه پیماییها و اردوگاهها

ارتش غیرمنظم ایران با بی‌نظمی کامل جابه‌جا می‌شود و هیچ فرماندهی قادر نیست حرکت آنها را در جاده‌ها تحت نظم درآورد. از این رو هنگامی که ارتش باید به نقطه‌ی بالنسبه دوری برود غالبا اتفاق می‌افتد که پس از آن که سرستون به محل مورد نظر رسید ته ستون يك ماه دیرتر به آن نقطه می‌رسد. در این باره هیچ‌کس را نمی‌توان مورد سرزنش قرار داد و همین اندازه که سپاهیان مطلقا از دنباله‌روی ستون سرباز نمی‌زنند، فرماندهان تا اندازه‌ای راضی هستند. این نقیصه روزبه‌روز رو به تزاید است و یافتن راهی برای رفع آن مشکل است.

برای این‌که بتوانند قوای منظم را به خصوص در فصل تابستان با آهنگ یکنواختی حرکت بدهند یا زحمت بسیار بالاخره موفق شده‌اند آنها را به این روش عادت بدهند، به طوری که امروز در تمام فصول و در کلیه‌ی جاده‌ها قوا در ستونهای فشرده حرکت می‌نمایند. در کشوری مانند ایران که موقعیت جاده‌ها در میان جلگه‌های وسیع معلوم و مشخص است و به ندرت به موانعی برخورد می‌شود این نوع راه‌پیمایی بسیار آسان می‌باشد.

در فصل تابستان برای احتراز از شدت گرما راه‌پیماییها منحصرآ هنگام شب صورت می‌گیرد و جز در مواردی که فوریت ایجاب نماید در راه توقفهای کوتاهی می‌کنند و قبل از طلوع آفتاب به اردوگاه می‌رسند و تمام روز را در آن‌جا می‌مانند.

ضمنا چنانچه وضع ایجاب نماید که با سرعت بیشتری خود را به نقطه‌ای بفرستند ، طرز حرکت آنها واقعا شگفت انگیز است . کافی است آنها را به این امر مصمم نمود تا در ظرف يك روز پانزده فرسنگ که برابر با بیست فرسخ فرانسه باشد راه پیمایی بنمایند .

در فصل زمستان راه پیمایی از کنار کوه‌های آذربایجان به علت سردی فوق العاده‌ی هوا قدری دشوارتر است و از این رو سربازها که لباس و کفش مناسبی برای این فصل ندارند ، برای گریختن از راه پیمایی به هر وسیله‌ای متشبث می‌شوند . آنها در تمام طول جنگ خود را در دهکده پنهان می‌کنند ، بدون آن که کسی موفق شود آنها را پیدا نماید .

موقعی که قوای منظم و غیرمنظم مجتمعا در حرکت هستند منظره‌ی خاصی جلوه‌گر می‌شود . بیشتر افراد قوای غیرمنظم بر پشت الاغ ، قاطر و شتر سوارند و با بار و بنه‌ی زیادی که همراه دارند به طور درهم و برهم از میان مزارع می‌گذرند و خسارات معتنا بهی وارد می‌کنند ، بدون آن که ساکنین محل جرات شکایت داشته باشند . ساکنین عاقلانه و از ترس انتقام فرماندهان یغماگر که غالبا حاصل دزدی خود را با سپاهیان تقسیم می‌کنند لب فرو می‌بندند .

هنگامی که قوا در شهرها یا دهکده‌ها متوقف می‌شود افراد هرطور که بتوانند منزلی پیدا می‌کنند ولی تقریبا هرگز درون خانه‌ها نمی‌روند و ترجیح می‌دهند که شب را در آستانه‌ی در به سر برند و برای به دست آوردن روپوش مزاحم صاحب خانه نشوند . افراد از روی تنبلی هنگام توقف در جاده‌ها نیز به همین ترتیب عمل می‌کنند به طوری که قبل از رسیدن به مقصد حتی يك بار هم فرشها و چادرهایشان را باز نمی‌کنند .

ایرانیها که ذوق زندگی چادرنشینی را از اجداد خود به ارث برده‌اند از هر طبقه و در هر مقامی که باشند ، چند ماهی از سال را زیر چادر به سر می‌برند . از این رو در فصول

گرما و علف چینی کلیه‌ی اشخاص، از شاه گرفته تا به پایین، شهرها را ترك می‌کنند و برای مدت معینی به دشت و هامون می‌روند و اردوگاههای تفریحی خود را برپا می‌کنند. در این فصل اشخاص متظاهر جرات نمی‌کنند خود را در شهرها نشان بدهند. این عادت به قدری ریشه‌دار است که در هر زمان خواه جنگ یا صلح پادشاه، شاهزادگان، درباریان، قشون و بیشتر مردم در زیر چادرها به سر می‌برند و تاموقعی که این مهاجرت موقتی ادامه دارد همه روزه بر تعداد اردوگاهها اضافه می‌شود و فقط هنگامی که بزرگان شروع به بازگشت به خانه‌هایشان می‌کنند تعداد اردوگاهها رو به کاهش می‌گذارد. در اردوگاهی که همه ساله در سلطانیه بر پا می‌شود بعضی اوقات تعداد افراد به ۱۵۰،۰۰۰ نفر می‌رسد. تعداد اسبها هم حداقل به همین اندازه است که متجاوز از سه ماه را منحصر از علفی که در این دشت وسیع به دست می‌آید تغذیه می‌کنند.

منظره‌ی اردوگاههای زمان صلح یا جنگ قبل از آن که روش اروپایی پذیرفته شود تقریباً يك شكل بود اما از آن پس تا آنجا که ممکن بوده، اصول اروپایی را در این زمینه رعایت نمودند، چادرها را تا اندازه‌ای بانظم و ترتیب برپا می‌نمایند. با این حال از آنجاکه به ندرت قوای منظم در اردوگاهها تنها هستند این وضع موجب عجیب‌ترین گرد هم آیی می‌شود. اختلاف بین نظمی که بر قوای منظم حکمفرما است بابتی ترتیبی قوای غیرمنظم وضع خاصی به وجود می‌آورد که در تمام دنیا نظیر آن را نمی‌توان یافت. از این رو با توجه به این که تغییر رویه‌ی زندگی که از دوره‌های گذشته بهجا مانده، ممکن نیست، برای این که تا اندازه‌ای رفع این نقیصه شده باشد قوای منظم را در يك انتهای اردوگاه و قوای غیرمنظم را در انتهای دیگر قرار می‌دهند.

اینك اردوگاهها را از دو جنبه که اردوگاههای جنگی و اردوگاههای تفریحی باشد مورد مطالعه قرار می‌دهیم: در مورد اردوگاههای جنگی که موقعیت آن تقریباً همیشه تابع کیفیات زمانی و مکانی می‌باشد چون ترس از دشمن مانع می‌شود

که افراد کنجکاو به پیش بروند از این رو برپا کردن چادرها در نقاطی که مزاحمین نتوانند باعث ناراحتی شوند در هر نقطه میسر است. این مزاحمین می دانند چه گونه در پشت خطوط جبهه که به نظر آنها خندقهای غیرقابل عبوری می باشد جای خود را پیدا کنند. ضمناً چنان اطمینان خاطری فارغ از خطر حمله‌ی دشمن در اردوگاهها حکمفرما می باشد که برای من غیرقابل درك است چه گونه تا به حال قوای ایران در برابر دشمن به خصوص موقعی که سروکارشان با روسها بوده، هزار بار نابود نشده است. فی الواقع هیچ چیز در دنیا شبیه به اجتماع این دسته ها موقعی که در برابر دشمن قرار دارند، نیست.

فرماندهان بدون توجه به تعداد دسته های قشون، محلی را که به نظرشان برای اردو زدن مناسب است، تعیین می کنند. افراد بار و بنه‌ی خود را بازمی کنند، زینها را از پشت اسبها برمی دارند و روی زمین به خواب می روند بدون آن که يك نفر قراول برای پاسداری آنها گماشته شود و حتی دسته‌ای گشتی به جلو فرستاده شود تا شب هنگام مانع از غافلگیر شدن آنها بشود. در این حال چنانچه در موقع شب مورد حمله قرار گیرند، چون آمادگی جنگی ندارند، نقطه‌ی معینی که افراد قشون باید در آنجا اجتماع نمایند تعیین نگردیده است و اسلحه خانه‌ای هم ندارند با بی نظمی شروع به فرار می کنند و با داد و فریادهایی که سر می دهند بر آشفتگی موقعیت می افزایند. با این داد و فریادها راه فرار خود را هم به دشمن نشان می دهند.

اردوگاههای تفریحی هم تا اندازه‌ای شبیه به اردوگاههای جنگی هستند و آنچه آنها را از يك دیگر متمایز می دارد، این است که در اردوگاههای تفریحی کمتر از اردوگاههای جنگی بی نظمی دیده می شود.

پادشاه همه ساله در ماه مه با تمام درباریان به اردو می رود و گرچه می تواند هر کجا که بخواهد اردو بزند، اما آشکارا ترجیح می دهد که به جلگه‌ی سلطانیه برود. این جلگه علفزارهای عالی و مناظر فوق العاده خوبی دارد. در نزدیکی

محلّی که همه ساله چادر می‌زنند ، پادشاه دستور بنای کلاه فرنگی زیبایی را داده که شامل دو دستگاه عمارت مجزا برای سکونت زن‌ها می‌باشد . این ساختمان‌ها به فاصله‌ی يك برد توپ از شهر بر روی تپه‌ی کوتاهی بنا شده ، که با این حال بر تمام جلگه و شهر که فوق‌العاده درگودی است ، مشرف می‌باشند . پادشاه بعضی اوقات روزها و حتی شب‌ها را در این کلاه فرنگی به سر می‌برد ، اما به زودی به چادرها برمی‌گردد . این چادرها از بسیاری از کاخ‌های شاه چادارترند و وسایل آسایش در آنها فراهم تر است . با توجه به تعداد شترهایی که برای حمل و نقل چادرها لازم است می‌توان به کثرت چادرها پی برد . چهارصد شتر به زحمت می‌توانند چادر شاه ، چادر زن‌ها و تجیرها را حمل بنمایند . قسمت خارجی چادرها تقریباً شبیه سایبان‌های اروپایی و جنس آنها از پنبه و به رنگ سفید خیره‌کننده است . در فواصل مختلف دالبرهایی از پارچه‌ی اطلس به رنگ‌های تند تعبیه شده که جلوه و زیبایی آن را افزون می‌کند . داخل چادرها با مخمل آبی یا قرمز لاک‌ی ، که به طور برجسته زردوزی شده ، آسترکشی شده است . طول چادرها صد پا و عرضشان سی پا می‌باشد که به وسیله‌ی شش ستون چوبی طلایی به ارتفاع بیست پا استوار می‌گردد . چادر شاه شامل يك اتاق پذیرایی بزرگ و تعداد زیادی اتاق‌های کوچک است که هر کدام به کاری اختصاص دارد . چادر زن‌ها اتاق‌های کوچکی دارد که اتاق خوابشان است .

تجیرهای دورادور چادرها از پارچه‌ی قرمز است که با طناب‌هایی که از داخل و خارج کشیده شده ، به میخ‌های چوبی محکم بسته شده ، برپا هستند . تنها پادشاه و شاهزادگان هستند که حق تجیر کشیدن دور محوطه را دارند . تجیرها که ارتفاعشان هشت پا می‌باشد مانع دیدن درون محوطه به وسیله‌ی اشخاص کنج‌کاو است . تجیرها مربع مستطیلی را تشکیل می‌دهند که اضلاعشان با اضلاع چادرها موازی است . پادشاه دو محوطه‌ی مشابه دارد یکی برای دیوانخانه و دیگری برای حرمسرا که دیواری آنها را از هم جدا می‌کند . در محوطه‌ی

حرمسرا علاوه بر تاسیساتی که در محوطه‌ی دیوانخانه یافت می‌شود تعدادی چادرهای کوچک برای غلامان، خواجه‌ها، حمام‌ها، آشپزخانه‌ها و غیره وجود دارد. قبلاً گفته‌ام که بیرون محوطه دایما به وسیله‌ی چهار هزار سپاه‌ی پاسداری می‌شود در صورتی که درون آن را خواجه‌ها محافظت می‌کنند و در تمام مدت شب مواظب چادرهای حرمسرا می‌باشند.

در اردوگاه شاه چادرها به طور پراکنده برپا می‌شود و مراعات نظم و ترتیب نمی‌گردد.

شاهزاده عباس میرزا معمولاً اردوگاه تفریحی خود را در دادابگو برپا می‌کند. این دهکده در چند فرسخی اهر در جلگه‌ی وسیعی واقع است که به وسیله‌ی نه‌ری که آب بسیار گوارایی دارد مشروب می‌شود. چادر وی همیشه در خیابان اصلی که قوای منظم را از قوای غیر منظم جدا می‌کند، برپا می‌شود. چادر ولیعهد کم و بیش شباهت به چادر پادشاه دارد اما خیلی کوچکتر است. ضمناً از آنجا که ولیعهد هرگز زن با خود به اردوگاه نمی‌برد، جز چادر او چادر دیگری در این قسمت دیده نمی‌شود. دو رادر چادر شاهزاده به وسیله‌ی تجیر محصور شده است و یک گردان پیاده نظام از گارد مخصوص در جلو هر قسمت محوطه به پاسداری مشغولند.

قوای منظم در سه ردیف قرار می‌گیرند: سوار نظام در سمت راست، توپخانه در وسط، و پیاده نظام در سمت چپ. در هر یک از چادرهای سربازان بیست نفر به سر می‌برند. چادر آنها بر روی دو دیرک استوار است بدون آن که بین آنها دیرک افقی قرار داده شده باشد در عوض دیرکها به وسیله‌ی دو طناب بزرگ یکی در جلو و دیگری در عقب نگاه‌داری می‌شوند. چادر افسران جزء یا ارشد به استثنای چادر سرهنگ به وسعت چادرهای سربازان است و آنها را تقریباً به همان ترتیبی که در اروپا معمول است برپا می‌کنند. اسبهاراد رقب در دو ردیف به صورتی که قبلاً شرح آن را در فصلی که به حیوانات اختصاص داشت داده‌ام، می‌بندند.

اردوگاه قوای غیر منظم در سمت چپ برپا می شود. این اردوگاه عجیب ترین گردهم آیی افراد، چادرها، اسبها، قاطرها، شترها و غیره است. افسران با سربازان باهم اند و تقریباً همیشه و بدون تشریفات زیر یک چادر به سر می برند. اردوگاهها وسیله ای برای کسب درآمدهای هنگفت است، بدین قرار که هنوز برپا نشده، بلافاصله بازاری از زمین می روید که همه چیز حتی کالاهای شهری را هم می توان در آن جا خریداری نمود. در بازارها مواد غذایی از هر قبیل و پیشه و ران از هر حرفه مانند کلاه دوز، خیاط، پینه دوز، اسلحه ساز، سراج و به خصوص نعلبند به تعداد زیاد یافت می شود. این بازارها تنها چیز مرتب در اردوگاههای ایرانی است. معابر پهن و مستقیم اند و سوداگران و پیشهوران همگی چادرهای خود را بر روی یک خط برپا می کنند، اما کالایشان را در خارج چادر و بر روی زمین عرضه می دارند. کثرت جمعیتی که در بازارها گردهم می آیند غیر قابل تصور است و به استثنای ساعاتی که اشعه ای آفتاب با قوت می تابد، غیر ممکن است راهی برای عبور در آن جا پیدا کرد.

وزیران، کارکنان دیوانخانه، و به طور خلاصه همه ی بزرگان که شاهزاده راداردوگاه همراهی می کنند چادرهای خود را در پشت چادر وی برپا می نمایند. چادرهای آنان نیز فوق العاده بزرگ و خیلی راحت است. به منظور جلوگیری از رطوبت و این که در معرض نیش خزندگان قرار نگیرند، زمین زیر چادر را به اندازه ی شش تا هشت پوس بالا می آورند و بدین ترتیب چیزی شبیه به مهتابی به وجود می آید که پس از آن که آن را با حصیر پوشانند با قالی یا نمدها مفروش می نمایند. در جلو چادرها حوضچه هایی حفر می کنند و به وسیله ی جویبارهایی که از نهرهای مجاور جدا می نمایند، در آنها آب می اندازند. اما چنانچه آب نهرها در نتیجه ی گرمای شدید به کلی خشک شده باشد ناچار برای رفع احتیاجات روزانه باید آب را از راههای دور به وسیله ی سقاها تامین نمایند. در قشون کشورهای شرقی تعداد سقاها همیشه

فوق العاده زیاد است. ولیعهد و بزرگان همه سقاهاى مخصوص به خود دارند و عجیب این که هر موقع که آب نایاب می شود آنها هوس می کنند دوبار در هفته حمام بگیرند. هر سقایابویی دارد که بر پشت آن دو کیسه ی عظیم چرمی به شکل مشک حمل می شود. انتهای مشکها به شکل روده است و این بدان جهت است که بتوان به آسانی آب را ریخت. مشکها به يك چنگك آهنی منتهی می شوند که به حلقه هایی که در پالان اسب تعبیه گردیده، متصل هستند و این برای آن منظور است که سرمشکها را بالا نگاه دارند و از ریختن آب جلوگیری شود. دهانه ی مشکها گشاد است و به وسیله ی چیزی شبیه به پیش بند بچه با دگمه بسته می شود.

اردوگاههای ایران دارای حمام عمومی نیز می باشند که عینا مشابه حمامهایی هستند که در صفحات گذشته به شرح آن پرداخته ام، با این تفاوت که محل آن در زیر چادرهای مخصوصی است که منحصر برای این منظور تدارک دیده شده است. جنس چادرهای حمام از پشم مالیده مانند نمد است و برای این که هوا یا کمترین نسیمی داخل آن نشود و بخار آبی را که در آن جا تولید می شود کم نکند دور آن را محکم می بندند. چادر حمام از دو قسمت تشکیل یافته: در يك سمت دیگهای بزرگی که در زیر آنها نوعی کوره حفر شده است قرار دارد و در سمت دیگر استحمام کنندگان حمام می گیرند. ضمنا چون نمی توانند عین همان تشریفات را که در حمامهای شهری بر روی مرمر انجام می دهند بر روی خاک به جا آورند در تمام سطح چادر دیرکهایی به شکل چهارگوش می خوابانند و در زیر آن آبروهایی تعبیه می کنند که به چاهی منتهی می شود و بدین ترتیب آب مصرفی حمام به چاه جریان پیدا می نماید. دیرکها را با تخته هایی که مانند غربال سوراخ سوراخ شده، می پوشانند و بر روی آن حصیرهایی که از نی درست شده، می اندازند و با آب جوش آن را گرم نگاه می دارند. استحمام در این حمامها خیلی گران تمام می شود زیرا بعضی اوقات باید هیزم را از بیست فرسخی به وسیله ی شتر به محل حمل نمایند و از این رو پول حمام گاهی

به سه ریال می‌رسد.

کثر سالی می‌گذرد که در اردوگاهها کسی دچار عقرب زدگی نشود. در هیچ کشوری به اندازه‌ی ایران عقرب پیدا نمی‌شود، آن هم عقربهایی با جثه‌های بزرگ و بسیار سمی. کثرت عقرب به اندازه‌ی است که در بعضی نواحی می‌توان شرط بندی نمود که در زیر هر سنگ بالنسبه بزرگی که علفزارها به آن ختم می‌شود لا اقل يك عقرب وجود دارد. با این وصف، به خصوص در فصل تابستان برای احتراز از مبتلا شدن به تبهای باتلاقی و اسهال اردو زدن در علفزارها را بر زمینهای پست و گود ترجیح می‌دهند. همچنین برای دور کردن خزندگان خاک زیر چادرها را بالا می‌آورند، اما چون غالباً از این کار نتیجه گرفته نمی‌شود اشخاصی که قدرت مالی دارند دستور ساختن تخته‌پوش را می‌دهند. تخته‌پوش عبارت از کلبه‌ی چهارگوشی است که از الوار ساخته می‌شود و بر روی چهار دیرک قرار دارد. ارتفاع این کلبه‌ها از زمین بیش از بیست پا می‌باشد و به وسیله‌ی نردبام به درون آن می‌روند. علاوه بر آن که هوای کلبه‌ها خیلی سالم‌تر از هوای چادرها است، اشخاص از شر مگس و به خصوص پشه هم درامانند. هوای چادرها به سبب مجاورت با زیاله‌دانی که غالباً کثافات برای مدتی در آن جا باقی می‌مانند، ناسالم است. حشرات هم برای کسانی که وسیله‌ی دفاع در مقابل نیش این حیوانات مودی را ندارند، يك مصیبت واقعی است. در هیچ جای دنیا به اندازه‌ی جلگه‌های ایران و به خصوص در حوالی بحر خزر حشرات و این چنین گرسنه پیدا نمی‌شود. هنگامی که عقربی داخل چادر می‌شود کسی که آن را دیده سعی می‌کند آن را بگیرد و تا آن‌جا که برایش ممکن است آن را دنبال می‌کند. حال چنان‌چه موفق به گرفتنش نشد دو دست را برهم می‌زند و به این علامت تمام افراد اردو با دست زدن پاسخ می‌دهند و به سوی سمتی که صدا از آن جا بلند شده است، متوجه می‌شوند. حتی اگر تعداد افراد اردو صد هزار نفر هم باشد در ظرف کمتر از دو دقیقه همه آگاه می‌شوند که در فلان نقطه عقربی دید شده است و همین عدم اطمینان باعث می‌شود که دیگر به خواب

نروند. از این رو در نقاطی که عقب فراوان است درسه چهار شب اول اردو صدای دست زدن قطع نمی‌شود ولی به تدریج پس از آن که زیر همه‌ی سنگهای اطراف چادرها را بازرسی کردند و اطمینان یافتند که از شر این حیوان خطرناك آسوده شده‌اند به طور محسوس صدای دست زدن کم می‌شود. باید اذعان کنم که احساس نزدیک بودن با این حیوانات غالباً مرا دچار اضطراب نموده است.



درباره‌ی طبابت ، جراحی ، و مراسم تشییع جنازه

آنچه را که در ایران علم طب می‌نامند ، تردستی و حقه بازی مستهجنی است که در کمال بی‌شرمی اجرا می‌شود . با این حال اشخاصی که این حرفه را پیش گرفته‌اند نزد مردم به خصوص در بین طبقه‌ی عوام الناس از احترامی برخوردارند که بی‌شبهت به پرستش نیست . غرور این پزشکان نادان با جهالت آنها برابری می‌کند و تنها هنرشان این است که خود را به صورت جادوگران درآورند .

به طوری که می‌دانید مذهب اسلام مطالعه در باره‌ی این علم را شدیداً منع نموده است^۱ . در قرآن از جسد مرده به صورت يك شیء نجس یاد شده است و ایرانیها چنان از مرده وحشت دارند که هرگز به آن دست نمی‌زنند . از این رو کسب اطلاعاتی درباره‌ی کالبدشناسی برایشان مقدور نیست . بدین ترتیب علم طب که در اصل مبتنی بر فرضیات و احتمالات است تبدیل به علم تجربی می‌گردد بی آن که توأم با اصول علمی و عقلانی باشد و البته این بسیار خطرناک است .

همچنین داروهای بسیار عادی هم برای آنها ناشناخته است و بدین ترتیب از داروساز و داروخانه خبری نیست .

۱- نویسنده این ادعا را در نهایت بی‌اطلاعی کرده است . العلم علما علم الابدان و علم الادیان در اسلام مشهورتر از آن است که حاجت به تکذیب رای نویسنده و تفسیر موضوع باشد ، چه که به صراحت آمده است : علم بر دو گونه است ، علم بدنیا و علم دینیا . در این جا تقدم علم بدن بر علم دین قابل توجه و امعان نظر است . - م .

هنگامی که اطبا به بالین مریض خوانده می‌شوند ، ابتدا به نوعی از کتابهایی که فهم آن مشکل و خطوطشان ناخوانا است مراجعه می‌نمایند و ضمن پیچ و تاب دادن به خود و درآوردن ادا و اصول سخنان مرموزی ادا می‌کنند و به بیمار توصیه می‌نمایند که این سخنان را تا آن جا که برایشان میسر است تکرار نمایند . سپس در روی بعضی نقاط بدن ، اجساد پوست‌کنده‌ی سگ یا گربه یا افعی یا کلاغ و یا حیوانات مشابه دیگری را می‌گذارند و معتقدند که بدین وسیله افسون مرض را از بین می‌برند . اطبا به ندرت خون گرفتن را تجویز می‌کنند ، اما در صورتی که آن را لازم تشخیص دهند به اولین دلاکی که در کوچه برخورد کنند متوسل می‌شوند و از او می‌خواهند که مریض را حجامت بنماید . دلاک فوراً دست به کار می‌شود و چنان‌چه وسیله‌ی دیگری در اختیار نداشته باشد محل حجامت را با طناب می‌بندد و نیشتر د رازی که به شکل قمه است به بدن مریض فرو می‌کند . شگفت‌آور آن که با این عمل هیچ وقت کسی ناقص العضو نمی‌شود . اطبا با تنقیه ، زالوانداختن ، به کار بردن وسیله برای سرباز کردن زخم ، بادکش ، مشمع انداختن و مرهم گذاشتن که غالباً اثرات نیکویی دربر دارد ، چندان آشنایی ندارند .

وضع جراحی ، چنان‌چه امکان آن فراهم باشد ، از طبابت هم بدتر است . در بیشتر نقاط ایران عمل جراحی را یهودیهایی انجام می‌دهند که بسیار کم اطلاع و قابل ترحمند . علم آنها محدود به گذاشتن روغن و مرهم بر روی هر نوع زخم است . نسخه‌ی این داروهای بدبو که از پدر به فرزند می‌رسد تنها پایه‌ی معلومات و منبع درآمد آنها است . این جراحان از همان دارویی که برای معالجه‌ی زخم معده به کار می‌برند برای تیر خوردگی هم استفاده می‌نمایند و از این رو آنهایی که بهبودی حاصل می‌کنند ، باید شکرگزار طبیعت باشند زیرا داروهای این جراحان جاهل تاثیری در علاجشان نداشته است . با این حال با توجه به تجربیات گسترده‌ای که جراحان با مردم می‌کنند ، می‌توانند اندکی حاذق‌تر از آنچه هستند باشند . در عین حال ادعان می‌کنم که شخصاً

در موقعیتی قرار گرفتم که توانستم در باره‌ی اثر بخشیدن این مرهمها و روغن‌ها داوری بنمایم. يك بار که به طور خطرناکی مجروح شده بودم و هیچ‌گونه دسترسی به کمک نداشتم، به ناچار خود را زیر دست آنها انداختم و به طور معجزه آسایی معالجه شدم. از آن‌جا که خیلی خون از من رفته بود، چنان ضعیف شده بودم که نفهمیدم چه کاری صورت دادند. اولین نتیجه‌ی عملشان این بود که مشاهده کردم مبتلا به غانقرایای پیشرفته‌ای شده‌ام که خوشبختانه در ظرف دو روز با بخار سرکه رفع شد. بالاخره پس از سه ماه رنج و مرارت، جلاد یهودی من افتخار معالجه‌ی مرا به خود نسبت داد، در صورتی که طبیعت و مواظبت‌های خودم سبب بهبودی شده بود، زیرا چنان‌چه به مالیدن مرهمی که ترکیبی از دنبه و چربی متعفن بود ادامه داده بودم قبل از يك ماه غانقرایا سرتاپایم را فراگرفته بود. این اشخاص از شکسته‌بندی هم اطلاع ندارند و نمی‌دانند که عضو شکسته موقع جوش خوردن کوتاه می‌شود و از این رو چنان‌چه کسی دچار شکستگی عضو بشود، به سادگی او را به امید خدا بر پشت می‌خوابانند، بدون آن که عضو شکسته را به جلو بکشند و در نتیجه پس از آن که عضو جوش خورد مشاهده می‌شود که کج و کوتاه‌تر از اولش شده است.

عضوی که در اثر اصابت گلوله شکسته شده باشد، تقریباً مرگ آفرین است. این پزشکان ناوارد اشخاصی را که از این طریق جراحت برداشته‌اند، به حال خود رها می‌کنند و اظهار می‌دارند که این عارضه را علاجی نیست.

در جنگ اصلاندوز در حدود پنجاه سرباز نگونبخت و يك سرهنگ به نام جعفر قلی‌خان که فرزند یکی از ارباب‌های بزرگ ایران بود دچار این عارضه شدند. دکتر گورینک جراح بسیار ماهر انگلیسی مامور مراقبت از آنها گردید و چون هیچ يك دچار نقص عضو نشدند همکاران ایرانی وی چنان بر سرخشم آمدند که در همه جا شهرت دادند که دکتر انگلیسی با شیطان عهد و پیمان بسته است، ولی این امر مانع مراجعه‌ی

مرضا و مجروحین نشد به طوری که صیت شهرتش حتی به اعماق حرمسرای ولیعهد هم رسید و هر بار که مریض واقعی یا ساختگی با امراضی از قبیل سردرد ، اختناق رحم ، ناراحتی اعصاب و غیره در حرمسرا پیدا می شد ، به دنبال او می فرستادند .

ضمنا از آن جا که در ایران به ندرت کسی از زیر دست طبیب جان سالم به درمی برد مقتضی دانستم در این جامقاله ای به تشییع جنازه که تشریفاتش یکی از چیزهای جالب این کشور است اختصاص بدهم .

موقعی که کسی می میرد تمام اعضای خانواده و خدمه فریادهای وحشتناکی می کشند ، بر روی زمین می غلتند ، جامه می درند ، گل به تمام سر و صورت خود می مالند و به همین شکل در کوچه ها ظاهر می شوند تا مردم از غم شدید آنها آگاه شوند . زن ها هم در حرمسرا همین کار را می کنند ، منتها چون نمی توانند به شدت مردها و به مدت طولانی ، چنان که رسوم ایجاب می نماید فریاد بکشند ، از دوستان و همسایگان خواهش می کنند آنها را در این امریاری دهند و علاوه بر آن زنهایی که این کار را حرفه ای خود قرار داده اند ، اجیر می نمایند که علاوه بر شرکت در مراسم سوگواری عین همین مراسم را هر شب جمعه بر سر قبر مرده انجام بدهند . هنگامی که فریاد و شیون قدری تسکین یافت ، به کار غسل میت می پردازند . اشخاصی هستند که شغلشان منحصر به همین کار است و از آن جا که مرده را نجس می دانند هیچ کس تمایل به نزدیک شدن به آنها را ندارد . این اشخاص را مرده شور می نامند و گرچه وجودشان لازم است ، بعضی اوقات در شهرها به سویشان سنگ پرتاب می شود . در تمام مدت يك ملا آیه هایی از قرآن در باره ای اموات تلاوت می نماید . مرده شورها خیلی با تانی و زیر نظر نزدیکترین اقوام میت که شهود واقعه هستند کار خود را ادامه می دهند . اقوام میت در تمام مدت مراسم که در میان مزارع و باغها صورت می گیرد حالت به خود فرو رفتگی مذهبی دارند . ضمنا غسل میت هیچ گاه در منازل صورت نمی گیرد . ابتدا مرده را سه یا

چهار بار با آب گرم شست و شو می دهند ، عطر آگین می کنند و سپس سر او را می تراشند و آن گاه مقدار زیادی آب سرد بر روی جسد می ریزند . عمل اخیر صورت غسل میت را دارد^۲ .

پس از آن غلامان جامه های نظیر لباسهای روزهای رسمی برتن مرده می کنند و سپس آن را بر روی صفه ای که از فرشهای عالی پوشیده شده است می خوابانند . اشك و شیون زنهای نباید تسکین پیدا کند و الا متهم می شوند که هرگز علاقه ای نسبت به مرده نداشته اند . پس از بیست و چهار ساعت تمام اعضای خانواده و آشنایان برای به خاک سپردن دعوت می شوند .

زنهای در حرمسرا گرد هم می آیند و دوباره گریه را به طوری سر می دهند که صدای آن به وضوح به گوش همسایگان برسد . مرده ها در دیوانخانه که پنجره هایش را باز گذاشته اند اجتماع می کنند . یکی از بستگان اسب محبوب میت را با زین و برگ کامل در حالی که قرآن ، سپر و سلاحهای وی به زین آویخته شده ، با خود می آورد . ملا در باره ی صفات مرده و فضل و تقوای وی با حزن و اندوه بسیار موعظه می کند . آن گاه روی خود را به سوی مستمعین برمی گرداند و به آنها یادآور می شود که مرگ پایان هر چیز و بالاترین سعادت برای کسانی است که در دوران زندگی رفتار خوبی داشته اند . این اشخاص در نتیجه ی اعمال نیکشان لیاقت بوسه های حوریهای ملکوتی را که همیشه جوان و باکره هستند پیدا می کنند . این سخنرانی که غالباً با شیون مستمعین قطع می شود پس از آن که ملا به خویشان و دوستان اطمینان داد که مرده هم اکنون اجر فضیلت و تقوای خود را گرفته است و باید به جای دلسوزی آرزوی سرنوشت او را داشته باشند پایان می پذیرد . در این موقع همگی دست راست خود را بر روی سینه می زنند و با گفتن انشاء الله به ملا پاسخ می دهند .

زنهای که در حجابند شیون و زاری را از سر می گیرند و هر يك ضمن ستایش از مرده برخی از خوبیهای او را یاد آور می شوند . در تمام مدت روز یعنی تا قبل از غروب آفتاب يك

۲- در این جا نیز اظهار نظر نویسنده دال بر ناآگاهی او است . م .

نفر هر پنج دقیقه به پنج دقیقه روی سنجی که جلودار آویزان است می‌کوبید و تا زمانی که این کار ادامه دارد زن‌ها در آن جا باقی می‌مانند. صدای این سنج روح را در غم ناخودآگاهی فرو می‌برد که نمی‌توان بر آن غلبه نمود. کمی قبل از به خاک سپردن، زن‌ها جلو می‌افتند و در حال گریه به قبرستان می‌روند. آنها به شکل دایره زانو می‌زنند و در این حال در انتظار آمدن دار و دسته‌ای که همراه مرده هستند می‌مانند. همراهان به زودی وارد می‌شوند. جسد میت که در تابوت قرار داده شده، به وسیله‌ی غلامان حمل می‌شود، در جلو و خانواده و دوستان که در سکوت حزن انگیزی فرورفته‌اند در عقب حرکت می‌کنند. همین که جسد به کنار قبر رسید لباس آن را می‌کنند و هریک آخرین وداع را با او می‌کنند و ضمن نثار ادعیه‌ی فراوان برایش سفر خوشی را آرزو می‌نمایند. آن‌گاه جسد را با کفن می‌پوشانند، آن را در تابوت مستطیل شکلی قرار می‌دهند و درون قبر می‌گذارند. جسد به پهلوی چپ خوابانده می‌شود در حالی که صورتش به سوی مکه قرار دارد. لازم به تذکر نیست آنهایی که با اطمینان گفته‌اند که مرده را در حالت ایستاده، در قبر می‌گذارند در اشتباه بوده‌اند. پس از آن که روی مرده را از خاک پوشانند بر روی آن سنگی می‌نهند و زن‌ها شتابان قبر را گلباران می‌کنند. بنای قبر در ایران خیلی ساده‌تر از ترکیه است. ترک‌ها علاقه‌ی زیادی دارند که قبر مردگان خود را به بهترین وجهی تزیین بنمایند. تقریباً تمام مقبره‌هایی که در گورستان وسیع اسکوتاری به چشم می‌خورد از مرمر یا سنگ رخام ساخته شده است که با ابزارهای طلایی زینت یافته‌اند. سلیقه‌ی ترک‌ها در این مورد قابل توجه است. در اسکوتاری درختان سرو با سایه‌ای که می‌اندازند، به این مکان منظره‌ی حزن انگیزی می‌بخشند که در عین حال موقر و با عظمت است.

ترک‌ها تمام سطح قبور خود را با قطعات سنگ مرمر می‌پوشانند و در بالای سر مرده قطعات دیگری از مرمر بر پا می‌کنند که بر روی آن دستاری شبیه به آن‌چه مرده بر سر می‌گذاشته، قرار می‌دهند. قطعات دیگری به شکل مستطیل

اسم و سن مرده را نشان می‌دهد و آیاتی چند از قرآن که با صفات خاص و ممتاز میت متناسب داشته باشد، روی سنگ حك می‌کنند.

اسلوب قبرستانهای ایران به شکوه قبرستانهای ترکیه نیست و به استثنای قبور بعضی از بزرگان که بسر روی آنها گنبدی با چهار ستون بنا شده، سایر مردم بالای قبر قطعه سنگی به بلندی دو یا سه پا از سطح زمین کنه نام و سن و آیه‌هایی از قرآن بر روی آن کنده شده است قرار می‌دهند.

در ایران هنوز هم برخی از نمونه‌های رسم عجیبی که فقط اشخاص افراط کار به آن مبادرت می‌ورزند مشاهده می‌گردد. این رسم که به تدریج دارد منسوخ می‌شود عبارت از این است که خانه‌ای را که مرده در آن می‌زیسته، به حال خود رها کنند تا ویران شود. منظور از این عمل اثبات دلبستگی نسبت به شخص درگذشته می‌باشد. آنهايي که به این عمل افتخار می‌کنند باید ثروتمند و وارث منحصر به فرد باشند، زیرا در صورتی که تعداد وارث زیاد باشد به ندرت به این بیهوشی تن در می‌دهند. امروز این تظاهر بیهوده جز این که عامل آن مورد مضحک‌های مردم واقع شود نتیجه‌ی دیگری در بر ندارد.

رسم دیگری که به همان اندازه عجیب ولی خطرناکتر است این است که بازماندگان مدت يك يا دو يا سه ماه سر و ریش خود را نمی‌تراشند، لباسهای زیر و روی خود را عوض نمی‌کنند و مدت مدیدی از استحمام خودداری می‌نمایند. غذای نامطبوع می‌خورند و فقط با آب خالص رفع عطش می‌کنند.

زنها به امید این که از آنها به عنوان نمونه‌ای از دلبستگی و وفاداری یاد شود بیشتر از مردها به خود سخت می‌گیرند. به طوری که از رفتن به حمام امتناع می‌کنند، موهای خود را در نهایت ژولیدگی باقی می‌گذارند و صبح و شب خود را با نوعی شلاق که تسمه‌های کوچکی دارد، می‌زنند و با قساوت هرچه تمامتر به پوست بدن خود آسیب می‌رسانند. عمل اخیر در مقابل

طبابت، جراحی و ...

دوستان زن اجرا می‌شود تا تمام مردم شهر از آن آگاه شوند.
زن‌ها به هر اندازه که به خشونت و سختی با خود رفتار کنند
به همان اندازه قدر و قیمتشان نزد مرد‌ها بالا می‌رود، اما
زن‌ها که کمتر انصاف و مروت دارند و ضمناً به فوت و فن کار
کاملاً واردند بدگویی را به آن‌جا می‌رسانند که می‌گویند این
ریاضت صرفاً ادا و اصولی بیش نیست و ادعا می‌کنند که این
حرکات دانه‌ها و طعمه‌هایی هستند که زن‌ها برای
جلب شوهرهای تازه و به دام انداختن آنها
می‌گسترند.



درباره‌ی کردها

امروز تقریباً تمام کردها باج‌گزار ایران هستند و به گمان من با تمایلی که نشان می‌دهند بالاخره روزی مانند ترکمنها کاملاً جزو ایران خواهند شد. از این رو مناسب دانستم درباره‌ی خصایل، عادات و طریقه‌ی زندگی کردها که با ایرانیها ذاتاً متفاوت هستند و با ترکها تفاوت بیشتری دارند، سخنی چند بگویم. ریشه‌ی نژاد کردها کاملاً نامعلوم است. گفته می‌شود که آنها از اعقاب سیتها هستند اما از آن‌جا که نمی‌توانند کوچکترین مدرکی در این باره ارائه دهند، ریشه‌ی واقعی آنها به همان اندازه که ریشه‌ی ایرانیان باستان تا زمان سلطنت کوروش بر ما مجهول است نامعلوم می‌باشد. فقط از این تاریخ است که نژاد ایرانیها تا اندازه‌ای شناخته شده است.

آنچه مسلم است این که کردها همیشه در سرزمین‌زیبایی که در گذشته بین‌النهرین را تشکیل می‌داد سکونت نداشته، همچنین در کوههای توروس که دره‌های حاصلخیزش امروز تمام ثروت آنها را تشکیل می‌دهد ساکن نبوده‌اند. مدت زمانی که در بین کردها به سر بردم با وسایلی که در اختیار داشتم توانستم آنها را ارزشیابی نمایم و با ویژگیهای آنها آشنا شوم. با توجه به عادات و رسوم و زبان و حتی لباسهایشان، به گمان من کردها ریشه‌ی عربی دارند. هنوز هم آن‌چنان تشابه

۱- از اشتباهات مکرر و فاحش نویسنده، این یکی از همه واضحتر و

و مناسبات کاملی بین آنها و اعراب بادی‌نشین برقرار است که مرا به وسوسه انداخته است که شاید آنها از اعقاب بعضی قبایل اعراب بادی‌نشین باشند که در زمان جنگ‌های مذهبی و پس از آن که اعراب بر ایرانیها پیروز شدند از فرات گذشته، در عراق عرب ساکن شده‌اند. آنها بعدا به سوی شمال در امتداد کوه زاگروس تا رودخانه‌ی مورآب که امروز آنها را از ارمنستان ترکیه جدا می‌نماید پیشروی نموده، در آن جا متوقف شده‌اند.

کردها به چندین عشیره تقسیم می‌شوند که بیگی با قدرت مطلق بر هر یک از آنها فرمانروایی می‌نماید. از آن جا که دایما در حال جنگ هستند بیشترشان خود را تحت حمایت ایران قرار داده‌اند. ایرانیها هم از آنها حمایت نموده، آنان را خراج گزار خود کرده‌اند. کردها بلند قامت و قوی بنیه‌اند و با این که رنگ صورتشان مسی است، بسیار خوش سیما هستند. آنها به دلیل کم‌اطلاعی، طبیعتی ستیزه جو دارند که اثراتش غالبا خطرناک است. کردها از ترکها هم بیشتر دروغ می‌گویند، اما این عیب رانه تنها محکوم نمی‌کنند بلکه آن را نوعی هنر و نشانه‌ای از قدرت تفکر خود می‌دانند. کردها بدون آن که صفات نیکویی داشته باشند از تمام شرقیهایی رحم تر هستند و تمام خصایل ناپسند را واجدند. آنها ستمگر، خونخوار، خاین، دورو و دزدان بی‌باکی هستند که منحصر از طریق راهزنی در سرزمینهای همسایه امرار معاش می‌کنند. تنها صفت آنها دلاوری فوق‌العاده است که این دلاوری هم نه عقلایی است و نه افتخارانگیز بلکه بی‌باکی یک حیوان سبع است که فقط شکارش را مد نظر قرار می‌دهد و به خطراتی که در نتیجه‌ی تعقیب شکار ممکن است متوجهش شود، نمی‌اندیشد. با این حال در منطقه‌ی مخصوص خود تا اندازه‌ای از خلعت میهمان نوازی برخوردارند. همین مردم که ممکن است در

دلایل وی سست تر است. زبان و آداب و سوابق کردها و تواریکی که راجع به آنان نوشته شده است، پیوستگی آنان را به اقوام هند و اروپایی و بیش از همه به قوم پارس اثبات می‌کند و در این مورد تقریبا تردید نمی‌توان داشت. - م -

مرزهای خود به لخت کردن مسافر دست بزنند ، حاضرند در سرزمینهای ایران به صورت محافظ مسافر را همراهی بنمایند . شاید هم این عملشان از ترس مجازات باشد . کردها در گروههای ده تاییست نفری برای جنگ کردن گرد هم می آیند و بعضی اوقات هم دهکده ها و شهرها را تاحدود آناتولی مورد تاخت و تاز و دستبرد قرار می دهند . در عملیات مهمتـــر چندین گروه باهم دست به یکی می شوند و آن چه را که به غنیمت گرفته اند عادلانه بین خود تقسیم می کنند . خیلی به ندرت اتفاق می افتد که از این عملیات دست خالی برگردند .

عشایر حکاری ، بلبان ، مهروان و بیلان یا کردهای جلگه که مستقیماً زیر فرمان شاهزاده ولیعهد هستند ، به دلیل طبیعت چوپانی و مواظبت از گله ها ، به اندازه ی دیگر عشایر دست به راهزنی نمی زنند . با این حال برخورد با آنها در خارج از منزلگاهشان کمتر از خطر روبه رو شدن با دیگر عشایر نیست .

کردها مانند ایرانیان از لحاظ تمول به دو طبقه تقسیم می شوند . ثروت کردها منحصر در گله ها و تملک دهکده ها خلاصه می شود . ساکنین کلیه ی این دهکده ها را تقریباً سطوریها تشکیل می دهند . درجه ی اعتبار و احترام يك کرد با تعداد افرادی که می تواند به خوبی از آنها نگاه داری کند ، بستگی دارد . ارباب غالباً افراد خود را برای دستبرد زدن به خارج روانه می نماید . آنها هم غنائم را دست نخورده نزد ارباب می برند و سهم موعود را دریافت می دارند .

منزلگاه بزرگان کرد فوق العاده بد و ناراحت است ، زیرا در تمام کردستان به استثنای قصرهای مستحکم بیگها اقامتگاه متوسطی هم پیدا نمی شود و ارزش خانه ی ثروتمندترین آنها از خانه ی روستاییان ایران بیشتر نیست . خانه ها محقر با سقف کوتاه و بدون پنجره اند و از سوراخهای گردی که در سقف تعبیه شده نور می گیرند . این سوراخها را هنگام شب با سنگهای مسطح می پوشانند .

کردها جملگی سنی‌اند و از آیین عمر پیروی می‌کنند .
 آنها بسیار خرافاتی هستند و چهار یا پنج مرتبه در روز نماز
 می‌خوانند و غیر از آن مشغله‌ی جالب توجهی ندارند و از این
 لحاظ شبیه ترکها هستند . کردها و ترکها روزهای متمادی از
 بام تا شام را بدون حرکت به حالت نشسته می‌گذرانند . آنها
 بسیار پرحرف و تشنه‌ی قصص و حکایاتند و از این رو همیشه
 تعدادی درویش غریبه نزد خود منزل می‌دهند و در اویش
 هم با نقل داستانهای گوناگون روزی خود را تامین می‌نمایند .
 کردها مردمان قانع و کم‌خوراکی هستند . غذایشان
 منحصر به برنج است که آن را به صورت کوفته با خمیر و گیاهان
 معطر در آب می‌پزند . آنها گوشت گوسفند و بز آب‌پز را بدون
 ادویه و گاهی حتی بدون نمک می‌خورند . نان آنها از نان
 ایرانیها هم نازکتر است و به ندرت آن را می‌پزند . به جای
 پختن نان را در آفتاب می‌خشکانند . کردها گوشت شتر را
 خیلی دوست دارند و در مواقعی که طی دستبرد هایشان
 موفق به گرفتن آن می‌شوند جوانترینشان را ذبح می‌کنند و تمام
 همسایگان را به ضیافت دعوت می‌نمایند . کردها هرگز لب به
 شراب نمی‌زنند و کیفر کسی که مرتکب این‌خلاف بشود، فوق‌العاده
 وحشتناک است . چنین خلافتکاری را از دوپایه‌یک درخت آویزان
 می‌کنند و غالباً دوازده ساعت او را به همین حالت در هوا
 معلق نگاه می‌دارند و چنانچه برای بار دوم دست به چنین
 کاری بزند علاوه بر آویزان کردن او را چوب هم می‌زنند .
 قبلاً یاد آور شد هام که در زمان جنگ کردها مجبورند
 تعدادی سپاهی برای ولیعهد فراهم نمایند . اما در بین
 عشایری که تحت فرمان او می‌باشند در واقع يك عشیره است که
 به درد می‌خورد و آن عشیره‌ی بیلان است که يك واحد از آنها
 با مجموع تمام واحدهای دیگر برابری می‌کند . عشیره‌ی اخیر
 در جلگه‌های وسیعی که از مشرق به یکی از شاخه‌های کوچک

۲- درست است که اکثریت قریب به اتفاق کردها سنی هستند ، ولی
 چیزی به نام " آیین عمر " وجود ندارد که کردها پیرو آن
 باشند . - م .

زاگروس محدود می باشد زندگی می نمایند. این شاخه از شمال به جنوب کشیده شده، جلگه ها را از نواحی سلماس و ارومیه جدا می نماید. اراضی دو منطقه ای اخیر موازی با جلگه ها و به همان وسعت می باشد. این عشیره سابقاً جزئی از عشیره ی حکاری بوده است. اما بیگی که بر حکاری حکومت می کند و در کوهستانها سکونت دارد قبلاً و به دفعات موجبات نارضایتی ساکنین جلگه را فراهم کرده است. بیلان از مدتها پیش به وسیله ی شخصی به نام اسماعیل بیگ که در قله ی همیسن قسمت زاگروس قلعه ی مستحکمی داشته، مسلط بر تمام جلگه بوده است، رانده شده بوده اند. در چنین موقعیتی بالاخره افراد قبیلۀ برضد بیگ حکاری دست به شورش زده، اسماعیل را به عنوان رئیس خود انتخاب کردند مشروط بر این که به هر وسیله که شده استقلال آنها را همچنان حفظ بنماید. اسماعیل که با این حیلۀ به هدف خود دست یافته بود با عجله و آشکارا خود را تحت حمایت ولیعهد قرار داد و در نتیجۀ ولیعهد او را به سمت بیگ عشیره ی تازه ی جلگه که همان بیلان باشد منصوب نمود (بیلان نام قلعه ی مستحکم اسماعیل است) مشروط بر آن که خود را تبعه ی ایران بداند و به فرامینی که از طرف شاه و یا شخص او صادر شود گردن بندد.^۳ تمام این شروط که ضرری نداشت و به سودشان هم تمام می شد، مورد قبول واقع گردید به طوری که در ظرف چند سال این ایل که دلاورترین افراد را دارد به صورت بهترین و ثروتمندترین عشایر کشور درآمد. در زمان جنگ این ایل پانزده هزار سوار با تجهیزات و سلاحهای کامل تدارک می بیند و موقعی که از

۳ - بیگ حکاری که از این وضع ناراضی بود موقع را برای گرفتن انتقام مغتنم شمرده و هنگامی که اسماعیل بیگ در رأس دوازده هزار تن از سپاهیان به قشون ولیعهد ملحق شده بود به تصور این که می تواند قلعه ی او را به آسانی تسخیر نماید به آن حمله ور شد، اما خواهر اسماعیل که یک زن شجاع به معنی واقعی کلمه بود پس از پی بردن به موضوع با عجله در حدود چهارصد سوار آماده نمود و در رأس این قوا بر باباخان پسر بیگ فرود آمد. باباخان و سه هزار پیاده نظامی که همراه وی بودند، به سختی شکست خوردند و همگی کشته، یا اسیر شدند. خان به زحمت توانست با چند تن خود را از مهلکه نجات بدهد.

حدود خود خارج می‌شوند از شاه‌موجب می‌گیرند. شاه برای اطمینان یافتن از خدماتشان حقوق فوق‌العاده خوبی به آنها می‌دهد.

اسبهای آنها از نژاد خاصی است که قدرت و سرعت فوق‌العاده‌ای دارند و از آن‌جا که هر فرد شخصا باید از اسب خود مواظبت کند تقریباً همگی مادیانی دارند که با اسب عربی یا ترکمنی جفت می‌کنند و بدین ترتیب کره‌های زیبا و کارآمدی به دست می‌آورند. قیمت این کره‌ها چندان زیاد نیست به طوری که با پنجاه ریال (صد و پنجاه فرانک) می‌توان بهترین کره‌ها را خریداری نمود.

طرز جنگیدن کرده‌ها مانند سایر قوای غیر منظم ایران می‌باشد با این حال قدری منظم‌ترند و می‌توانند خود را در دو صف آماده‌ی نبرد بنمایند (گرچه این عمل را به طور ناقص انجام می‌دهند). سرکردگان عشایر و قبایل که علی‌الاصول باید از افراد قبیله‌ی خود شجاع‌تر باشند، همیشه چند قدم جلوتر حرکت می‌کنند و اولین کسانی هستند که با دشمن مواجه می‌شوند.

موقعی که در برابر دشمن قرار می‌گیرند، باید حمله‌کنند. افراد سلاحهای خود را بازرسی می‌کنند و دقت به خرج می‌دهند که چیزی جلو دست و پایشان را نگیرد. این عمل را چنان با خونسردی انجام می‌دهند که گویی خود را برای شرکت در یک مجلس خوشگذرانی آماده می‌کنند. آن‌گاه ملای هر قبیله، در حالی که تبری را با دست راست در هوا می‌گرداند و بادست چپ بر طبل‌ی که به برگ زینش آویزان است می‌کوبد، پیشاپیش افراد می‌تازد و در تمام این مدت کلمه‌ی الله را بر زبان می‌آورد. با این علامت کلیه‌ی صفوف به جنب و جوش درمی‌آید. ملا که در پیش می‌تازد غالباً اولین ضربات را بر دشمن وارد می‌نماید. هر سوار به نیزه‌ای شبیه نیزه‌ی قزلباشها، يك خنجر، يك جفت تپانچه و دو عدد شمشیر مسلح است. یکی از شمشیرها به پهلوی آویزان و دیگری به طور افقی بر روی تنگ زین قرار داده می‌شود. شمشیر دومی در صورتی به کار برده می‌شود که شمشیر اولی بشکند و از آن‌جا که در مواردی ناچارند با شمشیر بر روی

کلاه خود ، جوشن و زره دشمن بکوبند غالبا اتفاق می افتد که شمشیر بشکنند .

به شجاعت‌ترین افراد فوق‌العاده وقع و ارزش می‌نهند به طوری که در هر موقعیت اجتماعی که باشند حق نشستن در برابر بزرگان را تحصیل می‌کنند . بزرگان از نفوذ آنها بر همقطاران خود بیمناکند و از این رو خیلی ملاحظه‌ی آنها را می‌نمایند . علاوه بر آن امتیازات دیگری نیز دریافت می‌دارند که از همه مهمتر نصب پر طاووس بر روی عمامه است که برای هر دشمن که از پا درمی‌آورند یک پر بر عمامه می‌گذارند ، به طوری که بسیاری از آنها تمام سرشان از پر پوشیده است . من شخصا روزی نه پر بر روی دستار جوانی که هنوز بیست و پنج سال نداشت شمردم . کردها نسبت به این نشانه‌ی افتخار فوق‌العاده متعصبند و موقعی که در بین خود به نزاع می‌پردازند سخت‌ترین دشنامی که می‌شود به حریف داد این است که به او بگویند عمامه‌اش از آفتاب سوخته است و هنوز به اندازه‌ی کافی ته‌ور این را پیدا نکرده که برایش سایه بانی فراهم نماید . لباس کردها شبیه جامه‌ی مملوکها است و از لحاظ دلاوری ، چالاک‌ی و به ویژه مهارت شباهت بسیاری با آنها دارند .

کردها مانند دیگر مسلمانان زنهای متعدد اختیار نمی‌کنند و با این که آیینی را که پیروی می‌نمایند به آنها اجازه می‌دهد تا چهار زن بگیرند به ندرت اشخاصی دیده می‌شوند که بیش از یک زن داشته باشند . زنهای کرد از این بابت بسیار خوشبخت‌تر از زنهای ایرانی هستند زیرا در خانه‌ی ایرانیها به ندرت روزی می‌گذرد که زن‌ها بر اثر حسادت و غیبت بین خود به جنگ و جدال نپردازند .

لباس زنهای کرد نیز زیباتر و ظاهر فریب‌تر از لباس زنهای ایرانی است . علاوه بر لباس بلند ترکی که فوق‌العاده قشنگ است نیم تنه‌ی کوتاهی نیز در بر می‌کنند که قسمتی از آن را می‌پوشاند . بر روی نیم تنه‌ی مزبور کمربند نفیسی که کاملاً خطوط اندامشان را نمایش می‌دهد و فوق‌العاده برازنده است می‌بندند . زنهای کرد مانند مردان عمامه بر سر و شلوار

برپا می‌کنند اما این ادوات سبک‌ترند و ربایندگی بیشتری از عمامه و شلوار مردان دارد. زنهای کرد مانند زنهای ایرانی و به همان اندازه علاقه‌ی وافری به جواهرات دارند و یکی از بزرگترین لذاتشان این است که خود را با جواهر بپارایند و آن را به آشنایان بنمایانند. زنهای کرد بی‌نهایت کم اطلاع هستند و مانند زنهای ایرانی اشتغال دیگری جز کشیدن قلیان ندارند. ضمناً بسیاری از ساعات روز را به تفرج می‌گذرانند. با وجود این بین آنها زنهایی هم پیدا می‌شود که زر دوزی می‌دانند و با این هنرشان جلیقه‌ها و نیم تنه‌های بی‌آستین شوهرهایشان را به صورت بسیار زیبایی می‌آرایند. در جشنهای بزرگ جلیقه و نیم تنه‌ی مردان باید فوق‌العاده فاخر و به ویژه در نهایت ظرافت زرد و زری شده باشد. با این حال قشنگی کار آنها به پای کار زنهای زرد و زقسطنطنیه نمی‌رسد. به نظر من در این رشته از هنر، زنهای قسطنطنیه در تمام دنیا بالادست ندارند. با این که زنهای کرد طبقات پایین به اندازه‌ی زنهای ایرانی در پوشاندن صورت خود دقت نمی‌کنند، هرگز بدون چادر سفیدی که تمام بدنشان را می‌پوشاند از خانه خارج نمی‌شوند. زنهای کرد برای پوشاندن صورت خود مانند زنهای ایرانی رو بنده نمی‌زنند و به جای آن از نقاب استفاده می‌نمایند. این نقابها شبیه آفتابگردانهایی است که سال‌مندی که دید ضعیف دارند و نمی‌توانند اشعه‌ی خورشید را تحمل کنند، استعمال می‌نمایند، با این تفاوت که اندازه‌اش بزرگتر و جنسش از مقوا است که به رنگ سیاه رنگ شده است. به دوران ورنقاب پارچه‌ی مویی کشیده شده، که از میان آن می‌توانند کلیه‌ی اشیاء را به خوبی تشخیص بدهند بدون آن که حتی رنگ صورتشان تمیز داده شود. زنهای کرد بیش از زنهای ایرانی آزادی دارند و غالباً از صبح تا شب را در خارج از خانه به سر می‌برند بدون آن که شوهرهایشان از این بابت نگرانی داشته باشند.

زنهای کرد مانند زنهای ترك خیلی خوش معاشرتند و مثل آنها بیشترشان معاشران مذکری دارند که با آنها در

ارتباط هستند و همه روزه درخفايك ديگر را ملاقات می نمایند. طرز برقراری ارتباطشان فوق العاده هشیارانه است، اما مشکلاتی هم دربر دارد بدین صورت که با آمیختن بعضی گله‌ها که قبلاً در باره‌ی معنای هريك توافق شده است، پیامها را مبادله می‌کنند. گله‌ها معانی متفاوتی دارند و طرز ترتیب و ترکیب آنها هم معنای مخصوص به خود را دارد. خواندن این حروف که مانند خط مصریان قدیم است موقعی باعث سرگستگی می‌شود که از طالع بد ترکیب گله‌ها برحسب تصادف به هم بخورد و یا کلید آن کشف بشود. در چنین موردی باید فوراً مفتاح عوض شود فی‌المثل گل سرخ که صبح‌گاه به معنی شادی یا عشق بوده است، هنگام غروب باید معنیش به نفرت یا انتقام تغییر یابد. شوهرها که همگی این مراحل را طی کرده‌اند به خوبی با این طریقه‌ی ارتباط آشنا هستند و از این رو تا آن‌جا که می‌توانند جلو مبادله‌ی گل را می‌گیرند ولی به ندرت توفیق حاصل می‌کنند. طرز مبادله‌ی دسته گله‌ها به قدری هشیارانه است که شوهرها هرگز موفق به یافتن کلید رمز آن نمی‌شوند و نهایت امر از تعقیب موضوع صرف نظر می‌کنند. از این رو ملاقاتها چیزی کاملاً عادی است، ولی در ضمن خطرات بزرگی هم دربر دارد. عشاقی که در خلوت غافلگیر می‌شوند، مرگ دردناکی در انتظارشان می‌باشد. ولی با تمام مخاطراتی که این ملاقاتها دربر دارد باز هم زن‌ها وعده‌ی ملاقات می‌دهند و مرد‌ها هم شتابان خود را به میعادگاه می‌رسانند. در چنین وضعیتی سود طرفین در رازداری است و همین امر موجب می‌گردد که غافلگیری به ندرت اتفاق بیافتد.

محل ملاقات معمولاً در خانه‌هایی است که دارای چندین در باشد و یهودیها که در ترتیب دادن روابط محرمانه با زنان تخصص دارند خانه‌های خود را برای این منظور اجاره می‌دهند. عشاق از درهای پشت و جلو وارد می‌شوند و مرد‌ها با لباس عوضی خود را به صورت زن درمی‌آورند. در کشوری که چادرو نقاب به طور کامل شخص را پنهان می‌کند و مانع از تشخیص جنسیت می‌گردد این کار بسیار آسان است. چنان‌چه

به دلیلی مرد یازن نتواند خود را در ساعت معین به میعادگاه برساند ، مرد یهودی فردای آن روز دسته گلی جلو پنجره قرار می دهد . این عمل جز برای دو دل داده مفهومی ندارد و فقط این دو هستند که به معنی آن آشنایی دارند و علت برهم خوردن ملاقات را درك می کنند . در ضمن روز و ساعت ملاقات بعدی را از روی همین دسته گل می فهمند . جواب این پیغام به همان ترتیب داده می شود و از این رو روابط عاشقانه غالباً چندین سال ادامه می یابد بدون آن که هرگز راز آن فاش بشود . در ترکیه در مواقعی که زن در حرمسرا تنها نباشد نه فقط به وسیله شوهر و خواجه ها بلکه توسط زنهای دیگر هم که همه رقیب او هستند تحت مراقبت قرار می گیرد . حتی کنیزها هم که حسادت خانیشان را می کنند و در آرزوی جانشین شدن در سوز و گداز هستند ، آن چه را که در قدرت دارند به کار می بندند که جای وی را بگیرند .

در مورد این نوع ملاقاتها در ترکیه ویژگیهای عجیبی وجود دارد که چون کاملاً شناخته شده اند جای شك و تردید باقی نمی گذارد . زنهایی پیدا می شوند که مدت ده تا دوازده سال با مردان روابط محرمانه دارند بدون آن که آن مردان بدانند که سروکارشان با کیست ، در حالی که زنهای کاملاً از کوچکترین اعمال و رفتار آنها آگاهی دارند و به خصوصیات آنها آشنا هستند . مواردی که زنهای نیاز معاشرانشان را برآورده می کنند ، استثنایی نیست . ضمناً یهودیهایی هم که واسطه های رساندن هدایا هستند دهند می هدایا رانمی شناسند . زیرا زنهای هیچ گاه به طور کامل آنها را محرم اسرار خود قرار نمی دهند . همچنین زنهایی پیدا می شوند که دست و دلیازی خود را به آن جا می رسانند که حتی پس از آن که مدتها از قطع روابط صمیمانه ی فیما بین هم گذشت ، باز به یاد معاشران خود هستند و آنها را از راههایی که مانند گذشته حدس زدنش غیر ممکن است از سخاوتمندی خود برخوردار می نمایند .

علاوه بر قبایلی که قبلاً در باره ی آنها سخن گفته ام و در يك مكان متوقف هستند ، کردها قبایل چادر نشینی هم دارند که می توان آنها را به دو طبقه تقسیم نمود : آنهایی که قسمتی از

سال را در زیر چادر می‌گذرانند و آنهایی که منحصرأ در چادر زندگی می‌کنند، قبایل نخست آنهایی هستند که معمولا در ناحیه‌ای سکونت دارند که مقدار علف برای تغذیه‌ی دامهای آنها کفایت می‌کند. این وضع به علاوه‌ی عشق به زندگی چوپانی آنها را مصمم به ترك خانه‌های خود می‌نماید و مدت هفت تا هشت ماه سال را در حالی که دایما در حال تغییر محل هستند در خارج از خانه می‌گذرانند. طرز حرکتشان بدین ترتیب است که دایره‌ای به محیط چند فرسخ رسم می‌کنند که سرانجام به خانه‌هایشان منتهی می‌گردد. ضمناً از آن‌جا که طرز چادر زدن و طریقه‌ی امرار معاششان عیناً مانند بادی‌نشینان واقعی است، از شرح زندگی این خانواده‌های دوره گرد که به عقیده‌ی من خارق‌العاده‌ترین طرز زندگی را دارند صرف نظر می‌کنم. آنها بدون آن‌که کمترین تشویشی به خود راه دهند با سرعت و سهولت فوق‌العاده تغییر مکان می‌دهند. با توجه به کثرت احشام و اسباب و لوازم ضروری که همیشه به مقدار زیاد همراه دارند طرز عملشان قابل تحسین است. هر خانواری معمولا از دوازده نفر تشکیل می‌شود که مردان، زنان، بچه‌ها و خدمه را در بر می‌گیرد. جنس چادرهایشان از پارچه‌های ضخیم پشمی سیاه رنگی است که با دست خود بافته‌اند. چادرها را به وسیله‌ی چند قطعه چوب که به طور غیر منظم در زمین فرو می‌کنند، برپا می‌نمایند. پدر که رئیس خانواده است هیچ‌گاه چادر را ترك نمی‌گوید. در عوض پسرها که مسلح و سوارانده‌امور رسیدگی می‌کنند یا برای انجام دادن کاری به خارج می‌روند و گاهی مدت چند هفته یا حتی چند ماه غایب هستند. آنها در مراجعت جز دود کردن، نوشیدن قهوه، خوردن، آشامیدن و خوابیدن کار دیگری انجام نمی‌دهند.

چادرها به چهار قسمت تقسیم می‌شوند: قسمت اول اختصاص به افراد خانواده دارد که به وسیله‌ی دیوارنازکی از نی به ارتفاع سه پا از سایر قسمتها جدا می‌شود. این دیوار که با رنگ سبز رنگ آمیزی شده، چون بافتش به اندازه‌ی کافی فشرده نیست مانع عبور هوا نمی‌شود و از این رو این قسمت

همیشه فوق العاده خنك است. كف این قسمت را که در عین حال اتاق تجمع خانواده، اتاق ناهارخوری و اتاق خواب می باشد با فرش می پوشانند. کرد ها مانند ایرانی های طبقات پایین همه در يك اتاق می خوابند. پدر، مادر، پسر ها، دختر ها، داماد ها، عروس ها و کودکان درهم و برهم در يك مكان به سر می برند. این رسم در گرجستان نیز متداول است. قسمت دوم اختصاص به اسب ها و مهر ها دارد. قسمت سوم که از سایر قسمت ها بزرگتر است به وسیله ی احشامی که به مزارع نمی روند و حیواناتی که شب ها در درون چادر باقی می مانند از قبیل ماده گاوها و میش هایی که بره دارند و همچنین مادیان های کره دار اشغال می شود. قسمت چهارم به آشپزخانه، نان پزی، حمام و به طور خلاصه آنچه مربوط به امور خانه داری است اختصاص دارد. زن ها که بسیار زحمتکش، ماهر و برخلاف مردان و زنان شهر نشین و ده نشین فوق العاده تمیز هستند دایما به کدبانویی اشتغال دارند. آنها هنگامی که از کار خانه فراغت حاصل نمودند به بافتن انواع و اقسام مصنوعات پشمی به خصوص نوار های پهن می پردازند. این نوار ها در تمام ایران فروش دارد و با متصل کردن آنها به يك دیگر فرش هایی به دست می آید که معمولا مورد استفاده ی مردم طبقات پایین است.^۴

لباس زن های چادر نشین با لباس هایی که در شهر ها دیده می شود، متفاوت است. زن ها لباس های بلندی در بر می کنند که چاك آن در بالا قرار دارد و به وسیله ی کمر بند سفیدی که دو سر آن در جلو آویزان است نگاهداری می شود. روسری آنها از پارچه ی نخی سفید رنگ است که از دو طرف صورت آویخته شده، تا وسط کمر به پایین می افتد. روسری به وسیله ی نوعی نوار باریك ابریشمی به رنگ قهوه ای که به دور سر پیچیده شده، بر روی پیشانی گره خورده است، نگاهداری می شود.

۴- گویا مقصود نویسنده جاجم است که بافتن آن هنوز هم در مناطق کردنشین رواج دارد. - م.

زن‌ها بلند قامت، نیرومند و بسیار زیبا هستند، ولی از آن‌جا که دایما در معرض تابش نور آفتاب قرار دارند، رنگ چهره‌شان قدری به قهوه‌ای می‌زند. زن‌های کرد با وجود این که طرز گفتار و رفتارشان تا اندازه‌ای خشن است بالنسبه ملایم و مهربانند. در برخورد اول یاس‌آمیزند ولی به زودی تغییر رویه می‌دهند به خصوص اگر هدایای کوچکی هم به آنها داده شود که در این صورت نرم می‌شوند و به انجام هر نوع خدمتی می‌پردازند.

يك خانواده‌ی چادر نشین به ندرت به تنهایی سفر می‌کند. معمولا در حدود بیست خانوار بر حسب روابط دوستی و یا نسبتی که بین خود دارند همسفر می‌شوند. آنها مناطقی را که آب خوب و بهترین چراگاه‌ها را دارد انتخاب می‌نمایند. با این حال چادرها را به فاصله‌ی چند صد تواز (معادل ۹۴۹/۱ متر) از يك دیگر برپا می‌نمایند. تا زمانی که در چراگاه‌ها علف پیدا می‌شود در آن جامی‌مانند، سپس باروبنه‌ی خود را پشت چهارپایان می‌نهند و به نواحی دیگری که امکانات بیشتری دارد نقل مکان می‌کنند. در فصل زمستان بیش از پیش به سوی شرق گرایش پیدا می‌نمایند و در ماه‌های دسامبر، ژانویه و فوریه تا آن سوی قم و حتی اصفهان پیش می‌روند.

مواظبت گله‌ها که همواره به دنبالشان در حرکت است با خدمه‌ای است که فوق‌العاده فقیر و بیچاره‌اند. این نگهبانان در هر فصل و هوایی هرگز مزارع را ترك نمی‌نمایند و غذایشان را که منحصر به نان خشك و پنیر بز است هر هشت یا پانزده روز يك بار دریافت می‌دارند. پنیر را به طور فشرده در پوست بره‌های كوچك که به شكل خيك درآورده شده است، می‌ریزند و بر پشت خود حمل می‌کنند. لباس آنها بی‌نهایت فقیرانه است و از این رو برای حفظ خود از شتم طبیعت علاوه بر لباس که تقریبا هیچ است، بدن خود را با نم‌بلندی که در وسط آن سوراخی برای خارج کردن سر تعبیه شده است می‌پوشانند. این روپوش موقعی که بر تن کرده می‌شود تا اندازه‌ای شبیه به لباس کشیش‌های کاتوليك است.

هنگامی که ایلات چادر نشین در حال نقل و انتقال از چراگاهی به چراگاه دیگری هستند چنانچه مرتعی در فاصله‌ی نزدیک پیدا نشود در روستاهای بین راه توقف می‌نمایند. آنها هیچ‌گاه به درون خانه‌های روستاییان نمی‌روند ، بالعکس ، صد قدمی هم فاصله می‌گیرند و با بار وینه و شترها سنگرمردوری ایجاد می‌کنند و هنگام شب احشام خود را که تا غروب به چرا مشغول بوده‌اند ، در میان این سنگر محصور می‌نمایند . روستاییان که در همه‌ی نقاط میهمان نوازند همیشه چیزی به آنها می‌دهند . چادر نشینان به هرکجا که می‌روند مردم به چشم خوب به آنها نگاه می‌کنند و از این رو صرف نظر از وضع اسف بار زندگیشان نباید آنها را مردمان بدبختی دانست . ایرانیها که آنها را به سبب رنگ چادرهایشان سیاه چادر می‌نامند ، نه تنها از آمدنشان به مراتع خود جلوگیری نمی‌نمایند ، بلکه خیلی هم خوشحال می‌شوند ، زیرا که تحرك و شادی با خود همراه می‌آورند و علاوه بر آن ماده گاوها و میشهایشان را به قیمت مناسب و خیلی ارزانتر از بازارهایی که اختصاص به این نوع معاملات دارد خریداری می‌نمایند .



درباره‌ی گبرها (زردشتیان)

گبرها از اعقاب ساکنین قدیمی ایران که آتش پرست بوده‌اند ، می‌باشند . پس از استقرار اسلام در ایران مسلمانان آنها را به چشم بیگانه می‌نگریستند و خیلی سخت‌تر از یهودیه‌ها و مسیحیه‌ها آنها را مورد آزار و ستم قرار می‌دادند . کلمه‌ی گبرازگیور می‌باشد که به معنی کافر است و مسلمانان این کلمه را بدون تمایز به اشخاصی که مذهبی جز مذهب خودشان دارند اطلاق می‌نمایند .

آیین آتش پرستی به وسیله‌ی زردشت که زاده‌ی آذربایجان^۱ بوده ، برپا گردیده است . این آیین بدون هیچ گونه تغییر تا زمان فتح ایران به وسیله‌ی اعراب به سرکردگی عمر دوام داشت . این فاتح بی رحم تعداد زیادی از این نگوینختهارا که زیر بار قبول مذهب جدید نرفتند به هلاکت رسانید .

از این دوران به بعد آنهایی که از مسلمان شدن امتناع ورزیدند به ناچار خود را پنهان نمودند و به ولایات شرقی ایران مانند کرمان ، دارالسلطنه‌ی کابل و سند که نسبت به آنها گذشت بیشتری داشتند کوچ نمودند . آنها در چنان فقر و مسکنتی به سر می‌بردند که مسلمانها برای بیان بدترین و پایین‌ترین سطح زندگی ضرب المثلی دارند که می‌گوید گدا مانند يك گبر .

۱ - لازم به تذکر است که مستشرقین درباره‌ی زادگاه و دوران حیات زردشت اختلاف نظر دارند . - م .

گبرها خورشید را نیایش می‌کنند و روزهای کسوف در میان آنها روزهای ماتم و عزا می‌باشد. در این مواقع پیشانی خود را به خاک می‌گذارند و تا زمانی که اشعه‌ی آفتاب دوباره نتابد به همین وضع باقی می‌مانند. پیشوایان شان که دستور نامیده می‌شوند در عین نهایت جهالت فریبکاران ماهری هستند که از ساده لوحی مردم استفاده می‌کنند. این پیشوایان در معابدی که آتشگاه می‌نامند آتش مقدس را که مدعی‌اند از بدو خلقت کروی زمین افروخته شده است، بدون انقطاع همچنان روشن نگاه داشته‌اند. یکی از مهمترین آتشگاهها در ناحیه‌ی روستایی حوالی بادکوبه قرار دارد که زمین آن چنان آغشته به مواد قابل اشتعال است^۲ که در هر نقطه‌ی آن اگر سوراخی حفر نمایند گازی متصاعد می‌شود که به محض نزدیک شدن به هر ماده‌ی مشتعل فوراً آتش می‌گیرد. این اثر طبیعی عجیب از روی شرح و توصیفی که آقای فارستر و سیاحان روسی بیان نمودند کاملاً شناخته شده است. این کیفیت عده‌ی کثیری از گبرها را مصمم نموده، که در این جلگه‌ها اجتماع کنند و به صورت عبادت تعداد زیادی از این آتشها را روشن نگاه دارند. گبرها معبد بزرگی هم در یزد دارند که مقر پیشوای بزرگ می‌باشد. امروز بیشتر خانواده‌های زردشتی که در ایران باقی مانده‌اند در این شهر و اطراف آن مستقر گردیده‌اند. گبرها همگی یا کشاورز و یا پیشه‌ورند و به ندرت کسی بین آنها پیدا می‌شود که بتواند معاش خود را بدون کار کردن تامین بنماید. آنها عموماً كوچك اندام ولی قوی‌البینه‌اند. خطوط صورتشان برجسته و رنگ چهره‌شان از مسلمانان تیره‌تر است. زنهایشان زیبا و خوش‌هیکل اما کثیف و سهل‌انگارند. گبرهایی نهایت کم خوراکند و فقط دو وعده در روز غذا می‌خورند. خوردن هر نوع گوشتی جز گوشت ماده‌ی گاو را مجاز می‌دانند. دلیل نخوردن گوشت ماده‌ی گاو این است که آنها مانند هندوها برای این حیوان حرمت خاصی قایلند. حکام

۲ - بدون شک این ماده نفت است که در اطراف شهر بادکوبه استخراج می‌گردد.

ولایات هم از این ضعف سودجویی می نمایند و با تهدید این که ماده گاوشان را خواهند کشت آنها را سرکیسه می کنند .
گبرها مانند مسلمانان روز جمعه را به استراحت می پردازند و مانند آنها می توانند چندین زن اختیار کنند و آنها را که نازا هستند طلاق بدهند .

مراسم مذهبی گبرها در درون درهای بسته انجام می گیرد و اسرار آن از محوطه‌ی معبد به خارج نمی رود . آنها هرگز پس از غروب آفتاب دعا نمی کنند . گبرها فرزندان خود را از طریق آزمایشهایی به وسیله‌ی آتش نثار خورشید می نمایند بدین صورت که پیشوا در مراسم خاصی برای تزکیه‌ی اطفال آنها را از روی آتش ضعیفی عبور می دهد .

گبرها نسبت به اموات خود احترام فوق العاده‌ای قایلند و از موقعی که در معرض ظلم و تعدی قرار گرفته‌اند مرده‌ها را دفن نمی کنند زیرا می ترسند که اجسادشان پلید بشود . از این رو به جای به خاک سپردن ، اجساد را در برج‌های ساختمانهای مخفی که در اعماق جنگلها بنا نموده‌اند قرار می دهند . کلیه‌ی مخرجهای این امکنه را مسدود می کنند ، ولی سقف آن را نمی پوشانند . برای آنها مهم نیست که اجساد مردگان چراگاه پرندگان گوشتخوار بشود . مرده را با بهترین لباسهایش ملبس می نمایند و در میان رختخوابی که در حین حیاتش می خوابیده ، می خوابانند . در کنارش نان ، شراب ، میوه ، يك چاقو و يك چوب دستی قرار می دهند . این رسم کاملاً شبیه رسم یهودیان است ، با این تفاوت که یهودیها علاوه بر اشیای فوق يك قطعه سکه هم در تابوت می اندازند .

گبرها سالخوردترین افراد بین خود را رییس می دانند و برای او احترام فوق العاده قایلند . روسا بدون آن که مقامات دولتی اطلاع حاصل نمایند اختلافات و منازعات راحل و فصل می نمایند و از این رو هیچگاه به قاضی نمی روند ، مگر آن که طرف دعوا مسلمان باشد . مراجعه به قاضی بی فایده است و خیلی به ندرت صورت می گیرد ، زیرا حتی اگر هم در دعویشان محق باشند ، اطمینان دارند که محکوم خواهند شد .
کتاب زند اوستا کلیه‌ی قوانین مدنی و مذهبی گبرها را

د ربر دارد . ترجمه‌ی این کتاب که توسط آقای آنکیوتیل دوپرن به عمل آمده ، ما را به اصول و قوانین آن آشنا نموده است . گبرها علاوه بر زند اوستا کتاب دیگری هم به نام پازند دارند که نوعی تفسیر بر کتاب اوستا می باشد . به عقیده‌ی آنها نیکوکاری قابل ستایش‌ترین عمل نزد خداوند است . زیارت یزد از واجبات حتمی می باشد که افراد باید آن را دست کم یک بار در دوران زندگی انجام دهند . در این مواقع زوار هدایای قابل ملاحظه‌ای تقدیم پیشوای اعظم که توانایی بخشش گناهان را دارد ، می نمایند .

در فصول گذشته یاد آور شدیم که آذریاجان به معنی زمین آتش است . همین امر ثابت می کند که آیین آتش پرستی در این ایالت به خصوص در تبریز از حرمت خاصی برخوردار بوده است . هنوز هم در این شهر بقایای معبد با شکوهی که به این آیین تعلق داشته ، مشاهده می شود . گبرها همچنین احترام فوق العاده‌ای برای پیرامون اردبیل قایلند و کمتر کسی است که از آن جا دیدن نکند . حتی از کرانه‌های رود سند هم زوار برای انجام این فریضه به اردبیل می آیند .

گبرها شاید به موجب بعضی اعتقادات خرافاتی (که بدون شك رمزی در بر داشته که معنی خود را از دست داده است) مردمان نیکوکار ، مهربان ، فرید ، میهمان نواز هستند و از خونریزی بی نهایت وحشت دارند . آنها صرف نظر از جهالتشان انسان را به یاد ایرانیهای باستان با آن همه روشنفکری ، بشردوستی و سخاوتمندی می اندازند در حالی که در آن دوران اروپا غرق در وحشیگریهای شگرف بود .

شرح مختصری درباره‌ی جغرافیای منطقه^۱

ابیورد :

شهر کوچکی است در شمال خراسان . این شهر مرکز حکومت ناحیه‌ی بزرگی می‌باشد که امروز مستقل است و به وسیله‌ی يك سرکرده‌ی ترکمن اداره می‌شود .

آخال تزیخ :

شهر بزرگ مین‌گرلی در کنار رود کر بنا شده است . این شهر به وسیله‌ی قلعه‌ی بالنسبه آبادی که بر تمام اطراف و حوالی مسلط است حراست می‌شود . به علت رونق تجارت تعداد زیادی ارمنی و یهودی در این شهر سکونت دارند . شهر مزبور چندین دفعه به وسیله‌ی روسها تسخیر گردیده ، بالاخره به موجب صلح اخیر به ترکها واگذار شده است . این شهر مرکز حکومت پاشانشینی می‌باشد که تابع ارزروم است .

آذربایجان :

ایالت بزرگی است در شمال ایران که در گذشته قسمت اعظم سرزمین مدی را تشکیل می‌داده است . هوای آن از سایر مناطق ایران معتدلتر است با این حال زمستانهای بسیار سختی دارد . از حیث جمعیت و محصولات کشاورزی نیز بر سایر نواحی برتری

۱ - از آقای دکتر احمد مستوفی استاد و رئیس پیشین بخش جغرافیای دانشگاه تهران که در اصلاح و تصحیح بعضی اسامی و برخی نواحی استان را از آقای داتنایم مصحح سابق سازمان جغرافیایی وزارت معادن و گسترش زمینهای کشاورزی و دامپروری و بعضی نواحی استانهای دیگر که در این کتاب و نقشه‌های قدیمی هم آمده است ، بهر دستم

دارد. معادن آهن، مس، سنگ مرمر، و نمک به حد وفور در آن جا یافت می شود. مرکز حکومت آذربایجان شهر تبریز و فرمانروایی آن را شاهزاده عباس میرزا پسر دوم شاه عهده دار است.

آران :

منطقه ای است از ارمنستان ایران که تابع ایالت آذربایجان می باشد و مرکز حکومت آن ایروان است. این ناحیه بسیار پر جمعیت، حاصلخیز و از نظر گلّه و رمه فوق العاده غنی است. در این منطقه معادن نمک و آهن و مس به حد وفور وجود دارد و تاکستانهای آن از بهترین تاکستانهای این ایالت به شمار می رود. شراب ارمنی که در تمام ایران و قسمتی از آناتولی و حتی هندوستان مصرف می شود، محصول این تاکستانها است.

آرپاجای :

مسیلی است که آب به شدت در آن جریان دارد. بستر این سیلاب که از کوههای قفقاز سرازیر می شود، ارمنستان ترکیه را از ارمنستان ایران جدا می سازد. آرپاجای در چند فرسخی بالای ایروان به ارس می ریزد. در فصل بهار شدت جریان آن غیر قابل تصور است ولی در تابستان فقط رشته ی باریکی آب در آن جریان دارد.

اردبیل :

شهر بزرگی است که به دلیل آبهای معدنی و این که قبر شیخ صفی الدین در آن واقع است شهرت دارد. این شهر که بنای آن مربوط به دوران باستانی است دایما مورد تردد زائرین می باشد و همین امر موجب رونق آن گردیده است. زائرین ندور و هدا یای خود را بر روی قبر شیخ صفی می نهند. حکومت آن با یک خان است که عنوان بیگلربیگی را دارد ولی تابع حکومت آذربایجان می باشد.

ارزروم :

حاکم نشین ارمنستان ترکیه شهر بزرگی است که در انتهای دشت وسیعی واقع گردیده، به دلیل صنایع دستی آهنی از جمله نعل و میخ و تیغه ی خنجر شهرت دارد. کوچه های آن

با این که با سنگ مفروش گردیده ، اما تنگ و کثیف است . در اطراف این شهر جنگل وجود ندارد و این خود يك محرومیت بزرگ است . ضمناً زمستانهای بسیار سختی هم دارد . ارزروم مقرر فرمانروایی پاشایی است که مقامش بالاتر از پاشاهای قارص ، آخال تریخ و بایزید می باشد .

ارس :

رود بزرگ آسیا است که در زمان قدیم کشور مدی را از ارمنستان جدا می کرده است . این رود از کوههایی که در مجاورت ارزروم واقعند سرچشمه می گیرد و سپس به وسیلهی چند رودخانه و نهر به خصوص آریاچای که از قفقاز به آن می ریزد به صورت رود بزرگی در می آید . رود مزبور از دامنه های کوههای آرات عبور می کند و در دشت مغان به رودخانهی کرملحق می شود و سپس در سالیان به بحر خزر می ریزد . در این نقطه به سبب این که ارس دارای دو مصب می باشد جزیره ای به وجود آمده است . در فصل بهار این رود بسیار پرآب و تند است اما در اواخر تابستان آب آن کم می شود به طوری که در چندین نقطه گدازهایی برای عبور پیدا می شود .

ارمنستان :

ارمنستان که سابقاً کشور آسیای صغیر بوده ، امروزه ارمنستان ترکیه و ارمنستان ایران تقسیم گردیده است . ارمنستان ترکیه از شهر سیواس تا شهر قارص گسترده شده ، ارزروم مرکز حکومت آن است . حکومت آن را يك پاشا عهده دار می باشد . ارمنستان ایران علاوه بر قسمت اعظم منطقه ای آران شامل شهر نخجوان ، قسمتی از کردستان و گرجستان نیز بوده است .

ارومیه :

تابارمای باستان شهری بزرگ ، ثروتمند و پر جمعیت است که در کنار دریاچهی شاهی که دریاچهی ارومیه نیز نامیده می شود واقع گردیده است . ارومیه امروز مرکز حکومت ایل افشار است که نادرشاه از بین آنان برخاسته است . این شهر به وسیلهی حصارهای خوب و برجهای عظیمی که به سبک ترکها بنا شده ، حفاظت می شود . حکومت شهر با يك بیگلربیگی درجهی يك می باشد که برادر زن سوگلی شاه است و با این حال و بر خلاف

میلش باید از ولیعهد متابعت نماید. بیگبریگی این مقام را به وسیله نفوذ خواهرش به دست آورده، ولی چون از ایل افشار نیست انتخاب وی باعث نارضایتی بزرگان ایل گردیده است.

استرآباد :

شهری در مازندران و مرکز حکومت آن محسوب می شود. این شهر بر روی رودخانه ای به همین نام واقع گردیده است. بندر آن که ضمناً تنها بندری است که ایران در بحر خزر دارد بالنسبه خوب است. به طوری که شایع است قسمت اعظم خزانهای شاه در این شهر نگاهداری می شود.

اسکوتاری :

شهر کوچکی در ساحل شرقی بوسفور که روبه روی قسطنطنیه واقع گردیده است و یکی از محلات آن محسوب می شود. در این شهر جز يك قبرستان عظیم چیز قابل ملاحظه ای وجود ندارد. وجود مقبره های مجللی که به تعداد زیاد در آن جادید می شود و سروهای حزن انگیزی که آن را احاطه کرده اند باعث شده که این قبرستان بی گفت و گو به صورت وسیعترین و قشنگترین قبرستان دنیا درآید. قبرستان مزبور در کنار جاده واقع شده، طول و عرض آن در حدود يك فرسخ می باشد. ترکها از این که در اروپا به خاک سپرده شوند بسیار متنفرند و آنهایی که توانایی دارند در وصیتنامه شان می خواهند که جسد شان در سرزمین مقدس آسیا که اسکوتاری می باشد به خاک سپرده شود.

اصفهان :

پایتخت ایران در گذشته یکی از بزرگترین، وسیعترین و زیباترین شهرهای دنیا بود. رودخانه ی زاینده رود از وسط آن می گذرد. دوران انحطاطش از زمان هجوم افغانه شروع گردید. در آن زمان اصفهان بیش از يك میلیون جمعیت داشت. بناهای بزرگ دولتی، کاخها، پلها، گردشگاههایش از آن چه ما در اروپا داریم برتر بوده است. اما در حال حاضر به جای آن همه آبادی چند خانه ی مسکونی در میان خرابه های شهر به طور پراکنده دیده می شود. با این حال هنوز هم بناهای دولتی، کاخها و پلهای آن بالنسبه وضع خوبی

دارد و این به دلیل مورد توجه خاص حاجی محمد حسین خان می باشد. نامبرده که سابقا حاکم این شهر و اکنون یکی از وزیران شاه است کمر همت بر تعمیر آنها بسته است و می خواهد شکوه و جلال سابق را به اصفهان بازگرداند. اما تا زمانی که شاه و دربارش در آن جا استقرار پیدا نکنند به زحمت در این امر توفیق خواهد یافت. با این حال جمعیت اصفهان به طور محسوسی رو به تزاید است زیرا هنگام دیدار آقای اولیور فقط پنجاه هزار نفر جمعیت داشت، در حالی که امروز به دلیل آرامشی که در ایران حکمفرما گردیده است جمعیت آن به قریب چهارصد هزار نفر می رسد. در بین این جمعیت تعداد زیادی خارجی هم پیدا می شوند که پس از برقراری آرامش به اصفهان هجوم آورده اند.

اصلا ندوز :

اسم گذاری از رود ارس می باشد که کمی بالاتر از نقطه ای که ارس به رود کر ملحق می شود واقع گردیده است. شهرت آن به سبب جنگی است که در ماه اکتبر ۱۸۱۲ بین قشون روس و ایران در این محل رخ داد که به پیروزی روسها انجامید. در این جنگ ایرانیها تمام مهمات و توپخانهی خود را از دست دادند.

اکباتان :

به همدان رجوع شود.

اوجان :

دشت بزرگی در نه فرسخی مشرق تبریز می باشد که ولیعهد در وسط آن قصری بنا نموده است. در فارس نیز شهرکی به این نام وجود دارد که بین یزدخواست و شیراز در کنار جادهی اصفهان به شیراز واقع شده است.

اوج میاسین :

دیر مشهور ارامنه است که در ناحیهی آران در سه فرسخی شمال غربی ایروان واقع گردیده، محل اقامت اسقف اعظم می باشد. کلیسای آن که فوق العاده مجلل و ثروتمند است در سال ۳۰۷ بنا شده، یکی از کهن ترین کلیساهای عالم مسیحیت است.

اهر :

شهر کوچکی است در آذربایجان . از معادن اطراف این شهر نوعی مرمر که به نام مرمر تبریز شهرت دارد استخراج می شود . همچنین معادن مس و آهن قابل ملاحظه ای در آن جا یافت می شود . شهر مزبور به علت موقعیت و ارتفاع آن و همچنین به دلیل این که در تقاطع تعداد زیادی از جاده ها قرار گرفته است یکی از مهمترین مراکز نظامی محسوب می شود .

ایروان :

شهر بزرگی در ارمنستان ایران که مرکز حکومت منطقه ای آران می باشد . این شهر بر روی رودخانه ای زندگی که سرچشمه اش دریاچه ای به همین نام می باشد واقع گردیده است . فاصله ای شهر تا سرچشمه ای رودخانه فقط چند میل است . استحکامات این شهر دارای دو حصار می باشد و فاصله ای حصارها تا شهر به اندازه ای نصف برد توپ است . شهر مزبور مدت مدیدی مورد اختلاف بین ایرانیها و ترکها بوده ، چندین بار دست به دست گشته است تا این که بالاخره به تصرف ایرانیها درآمده است . يك خان که عنوان بیگلربیگی را دارد حکومت این شهر را عهده دار است . سه گردان منظم و نیم آتشبار اسب کش به علاوه ای شصت توپ برای دفاع از شهر مستقر گردیده است .

بایزید :

شهر بالنسبه مهم ارمنستان ترکیه است که در کوههای زاگروس واقع گردیده است . این شهر مرکز حکومت و اقامتگاه پاشایی می باشد که تابع پاشای ارزروم است . حصارهای سنگی آن بسیار بد است و قلعه ای آن وضع رقت باری دارد .

بحر خزر :

جغرافیادانان عموماً آن را يك دریاچه می دانند زیرا با هیچ يك از دریاها ارتباط ندارد . نظریه ای هم وجود دارد که بحر خزر سابقاً با خلیج فارس یا دریای سیاه مرتبط بوده است . طول آن قریب سیصد فرسخ و پهنای آن در عریض ترین نقطه در حدود صد و شصت فرسخ می باشد . بحر خزر مانند دیگر دریاها ی باریك برای کشتیرانی بسیار خطرناک است . این خطر بیشتر از این جهت است که فقط يك بندر به معنی

واقعی دارد و تعداد اسکله‌هایی که کشتی‌ها را در برابر باد مشرق که به شدت می‌وزد پناه دهد بسیار اندک است. صید ماهی خاویار که به وفور یافت می‌شود بسیار پرمفعت است. آب دریا کم‌نمک است به طوری که در مواقع اضطراری می‌توان تا چند روزی با آن رفع عطش نمود. اسب‌ها بدون اکراه از این آب می‌آشامند. بخارا :

شهر بزرگ ثروتمند و پرجمعیت تاتارستان مستقل است که در کنار رود کی آب^۲ که به آمودریا می‌ریزد واقع گردیده است. تجارت عمده‌ی آن مشک و سنگ‌های قیمتی است. حیدرخان نامی که بر آن حکومت می‌کند عنوان امیر را بر خود گذارده است و روز به روز سرزمین خود را از سمت خراسان گسترش می‌دهد. برداسیر :

شهر بزرگی است در کرمان که در وسط رشته جبال مدر که از شرق به غرب ایالت کرمان کشیده شده، واقع گردیده است. در این شهر کارخانه‌های شال بافی وجود دارد که جنس آن با وجود مرغوبیت از شال‌های کشمیر خیلی پست تر است. حکومت این شهر و منطقه‌ی تابع آن را یک رییس بلوچ عهددار است. بسطام :

شهر بالنسبه مهمی در مغرب خراسان می‌باشد که بر سر راه بین استراباد و هرات در کنار رودخانه‌ی استرش واقع گردیده است. این شهر مرکز حکومت منطقه‌ای است که در حیطه‌ی اقتدار شاه می‌باشد و یک خان درجه‌ی دو که تابع بیگلر بیگی مشهد می‌باشد بر آن حکومت می‌کند. بصره :

شهر متوسطی که در حدود بیست فرسخی مصب رود فرات واقع شده است. این شهر مرکز تجارت می‌باشد و می‌توان آن را انبار کالاهای ایران، هند و عربستان دانست. بسیار غیر بهداشتی و دارای کوچه‌های تنگ و کثیف است. حصار ساده‌ای شهر را دربر گرفته که با وجود این که وضع چندان خوبی ندارد در زمان کریم خان در مقابل یک لشکر کامل ایرانی که

۲ - نام درست این رود کیت آب است. - م.

قریب يك سال آن را در محاصره داشت ایستادگی نمود. این شهر به ترکیه تعلق دارد و پاشایی از درجات پایین بر آن حکومت می‌کند. پاشای مزبور که عنوان امیرالبحر را نیز دارد تعدادی قایق پوسیده که نام سفینه بر آنها نهاده شده است در اختیار دارد که به علت خرابی هیچ‌گاه به دریا نمی‌روند.

بغداد :

شهر بزرگ ثروتمند و تجاری عراق عرب و بر روی دجله بنا شده است. در گذشته شهرت آن بدین سبب بود که خلفای بزرگ آن را مقر حکومت و اقامتگاه خود قرار می‌دادند. بغداد چندین بار منهدم و دوباره سازی شده است. ایرانیها و ترکها طی سالهای متمادی بر سر این شهر منازعه داشته‌اند. نادرشاه معروف در جلوی حصارهای بغداد ناکام شد و از آن تاریخ به بعد این شهر تحت تسلط ترکها قرار گرفت. حکومت آنجا را يك پاشای ترازاول عهد همدار می‌باشد و موصل و بصره تحت فرمانروایی او هستند. خرابه‌های بابل در حدود دو فرسخی شهر بغداد واقع شده است.

بلقان :

شهری در کردستان و مرکز حکومت ایلی به همین نام می‌باشد. حکومت این شهر را يك بیگ عهد همدار است که در همان جا سکونت دارد.

بلخ :

شهر بزرگ تجاری و حاکم نشین ایالت بزرگ تخارستان می‌باشد. این شهر در کنار یکی از رشته‌های جنوبی رود اکسوس (نام قدیمی آمودریا) واقع گردیده، اکنون قسمتی از مستملکات امیر کابل است.

بم :

شهر کوچکی در جنوب کرمان و سرحد مستملکات شاه می‌باشد. شهرت آن بیشتر مدیون مرگ اسف انگیز لطفعلی خان است. نامبرده که آخرین بازمانده‌ی کریم خان بود، در نتیجه‌ی خیانت اطرافیان تسلیم آغا محمد خان گردید. آغا محمد خان او و کلیه‌ی من تبعش را با قساوت به هلاکت رسانید و دستور داد که از سرهای آنها هرمی بسازند.

بندر بوشهر :

شهر کم اهمیت و بندری است که در سمت شمال خلیج فارس در انتهای زبانهای ازخاک که شبه جزیره‌ای را تشکیل می‌دهد واقع گردیده است. این شهر دارای استحکامات بالنسبه خوبی می‌باشد. بوشهر شهری غیربهداشتی و کوچه‌های آن فوق‌العاده تنگ است. بادهایی که از شرق می‌وزد تا اندازهای هوای آن را معتدل می‌کند و الا گرمای آن غیرقابل تحمل است. انگلیسیها در زمان شاه عباس کبیر يك نمایندگی تجاری در آنجا تاسیس نموده بودند و به آنها اجازه‌ی بازرگانی داده شده بود. ضمناً شاه عباس برای قدردانی از کمک‌هایی که انگلیسیها در موقع طرد پرتغالیها از جزیره‌ی هرمز نموده بودند نیمی از درآمد گمرک را به آنها بخشیده بود. این ترتیبات دیگر امروز وجود ندارد.

بندر عباس :

به گمرون مراجعه شود.

بیلان :

شهرک بالنسبه مهمی در کردستان است که در فاصله‌ی کمی از آن قلعه‌ی مستحکمی به همین نام که به رییس ایل تعلق دارد واقع است. (به ظاهر باید بلیجان باشد.)

بین النهرین :

به عراق عرب رجوع شود.

پارت :

نام امپراتوری پارتها بوده است. به عراق عجم رجوع شود.

پرس :

امپراتوری وسیعی در آسیا است که سابقاً به نام ایران شناخته می‌شده، شامل تعداد کثیری ایالت بوده است که در حال حاضر قسمتی از آن مستقل و تحت سلطه‌ی روسای یاغی می‌باشد. این امپراتوری بین مدار ۲۵ درجه و ۴۴ درجه‌ی عرض شمالی و ۶۰ تا ۸۲ درجه‌ی طول جغرافیایی واقع گردیده است. تاریخ آغاز این امپراتوری که به زمانهای بسیار گذشته برمی‌گردد، روشن نیست و در این باره مستشرقین معروف فقط توانسته‌اند فرضیات ناقص ارائه دهند.

پرسپولیس (خرابه‌ها) :

در انتهای جلگه‌ی مرودشت در چند فرسخی شمال شیراز در ایالت فارس واقع شده است. در باره‌ی این خرابه‌ها به قدری نویسندگان به شرح و بحث پرداخته‌اند که جرات از سر گرفتن آن را در خود نمی‌بینم اما از آن‌جا که بین همین نویسندگان موارد اختلافی مشاهده می‌شود به خوانندگان توصیه می‌کنم به نوشته‌ی آقای موریر که به نظر من صحیح‌ترین است رجوع نمایند مضافاً به این که کتاب مزبور از لاف و گزافه‌ایی که در بسیاری از کتابها به آن بر می‌خوریم، عاری است.

ناسوج :

شهری در آذربایجان که در گذشته بسیار مهم و پرجمعیت بوده است. ویرانه‌های وسیع و تعداد زیادی مسجد که هم اکنون در آن‌جا وجود دارد موید این نظریه می‌باشد. موقعیت عالی و باغهای زیبایش باعث شهرت آن بوده است. این شهر تقریباً در دو فرسخی دریاچه‌ی شاهی واقع شده، در این فاصله زمین شیب ملایمی دارد. ضمناً نهر کوچکی هم در آن نزدیکی است که پس از مشروب نمودن دشتی که بین شهر و دریاچه قرار دارد به دریاچه می‌ریزد.

تبت (کوچک) :

سلطان نشینی در شمال شرقی ایالت کشمیر است که تحت فرمانروایی لامای بزرگ می‌باشد. این ناحیه برای اروپاییها تقریباً ناشناخته است.

تبریز :

شهر مهم و مرکز حکومت آذربایجان است. این شهر در گذشته یکی از بزرگترین شهرهای آسیا بوده است. تبریز در معرض زمین لرزه‌های شدید قرار گرفته که چندین بار آن را ویران نموده است با این حال هر بار دوباره سازی شده، امروز بیش از پنجاه هزار نفر سکنه دارد. شاهزاده ولیعهد دربار خود را در آن‌جا مستقر نموده، همین امر موجب زیبایسی و توسعه‌ی شهر گردیده است.

تخارستان :

ایالتی از بخارای بزرگ است که ایالت بلخ در غرب آن واقع و

در شرق با تبت هم مرز است. این ایالت مستقل و تحت فرمانروایی چند سرکرد می باشد. مرکز آن شهر اودر آب است که بر روی یکی از شعبه های جنوبی آمودریا بنا شده است.

تخت قاجار ۳:

قصر تفریحی شاه که در يك فرسخ و نیمی تهران قرار دارد. این قصر با کمال سلیقه در حاشیه ی کوهی بنا شده، آبی که از کوه جاری است تمام ساختمانها را مشروب می کند.

ترکمنستان یا تاتارستان مستقل:

ایالت بزرگ و پهناوری در شمال خراسان است که تحت فرمانروایی تاتارهای ازبك می باشد. اروپاییها کمتر با این منطقه آشنایی دارند.

ترکیش:

شهری در غرب خراسان است و مرکز حکومت منطقه ای در این ایالت می باشد. این شهر به دو قسمت تقسیم شده است: شهر قدیمی که سلطان آباد نامیده می شده، شهر جدید که از آن فاصله ی زیادی ندارد. این شهر با هرات و مازندران تجارت پررونقی دارد. حاکم آن يك خان درجه ی دو است که عنوان بیگلربیگی را دارد اما تابع ولیعهد می باشد که سمست فرمانروایی خراسان را دارد.

توروس:

رشته کوههایی که از قفقاز شروع می شود و امتداد آن تمام ایران را از شرق تا غرب می پیماید. این رشته کوه دارای شاخه های متعدد با اسامی متفاوت از جمله الوند، البرز و زاگرس می باشد.

تهران:

شهر خیلی متوسط عراق عجم که امروز پایتخت ایران است. شاه به دلیل این که این شهر کمتر در معرض فتنه و آشوب قرار گرفته، ضمناً نزدیک مازندران است اقامتگاه خود را در آنجا برقرار نموده است. به طوری که می دانیم مازندران مرکز سکونت

۳- منظور همان قصر قاجار می باشد. م - م.

ایل قاجار است که شاه از آن ایل برخاسته ، بر آن ریاست دارد . دلیل دیگرش هم این است که هنگام جنگ با روسیه این نقطه‌ی مرکزی تا سرحد فاصله‌ی زیادی نداشته ، از این رو به شاه امکان می‌دهد که عملیات را تحت نظر بگیرد .
جلفا :

شهر قدیمی ارمنستان است که در کنار رود ارس واقع شده است . شاه عباس موقعی که خواست ترکها را از ارمنستان براند ، جلفا را منهدم کرد و به ویرانه‌ای تبدیل نمود . این شهر در گذشته بسیار زیبا ، غنی و پرجمعیت بوده است . رومیها در این محل پل فوق‌العاده زیبایی ساخته بودند که به علت استحکامش توانسته بود طی قرون بی شماری در برابر رودخانه مقاومت بنماید . آرامنه‌ای که از این شهر رانده شدند ، شهری به همین اسم در اصفهان بنانهادند . شهر اخیر که به حد اکثر ترقی و پیشرفت نایل شده بود در نتیجه‌ی جنگهای داخلی رو به ویرانی گذارد و به گمان من دیگر نخواهد توانست به وضع سابقش برگردد . جمعیت این شهر به هزار نفر نمی‌رسد .
جولامرک :

شهر کوچکی در کردستان و مرکز ناحیه‌ی حکاری است . این شهر در گردنه‌های کوه زاگروس واقع شده ، حاکم آن در قصر مستحکمی بر روی تپه‌ی شیب داری که در وسط شهر بنا گردیده است ، اقامت دارد ولی این قصر آب ندارد . شعبه‌ای از زاب بزرگ از پایین شهر می‌گذرد و پس از عبور از دره‌های تنگ کمی پایین‌تر از موصل به دجله می‌ریزد .
جهرم :

شهر کم اهمیتی در فارس و مرکز حکومت منطقه‌ای است که به وسیله‌ی يك خان که تابع بیگلربیگی شیراز است اداره می‌شود .
حرم باغ لری :

شهرکی در بیابانهای عربستان است که در کنار جاده‌ی کاروان رو بین بصره و مکوه واقع گردیده است .
حکاری :

ایالت یا بهتر بگوییم سلطان نشین کردستان است که از کوشال تا نزدیک محل الحاق آن با دجله گسترده شده است .

کردستان گرچه خراج گزار ایران است با این حال سرزمین مستقلی می باشد. مرد سالمندی به نام مصطفی خان بر آن فرمانروایی می کند. نامبرده قادر است چهل هزار سرباز پیاده که تقریباً همگی مسیحی و پیرو آیین نسطوری هستند، بسیج نماید. دسترسی به حکاری از سمت ایران فقط از دو جاده ی باریک میسر است که حتی شترها هم به زحمت می توانند از آن عبور نمایند.

خبوشان :

شهر مهم و مستحکمی در غرب خراسان و مرکز فرمانروایی سرکرده های است که اعلام استقلال کرد و قادر است قریب بیست هزار سرباز برای جنگ آماده نماید.

خراسان :

ایالت بزرگی در شمال ایران است که در گذشته دارالسلطنه ی بزرگی بوده، که اکنون قسمت اعظم آن از سلطه ی شاه خارج شده است. ولی شاه به تدریج در حال بازستاندن آن می باشد. افغانها و ترکمنها قسمت شمالی و جنوبی آن را در تصرف دارند. مرکز آن هرات در سلطه ی امیر کابل است. ایرانیها عموماً ایالت خراسان را زمین مقدس می نامند. طهماسب قلی خان هم موقعی که شاه طهماسب را به آن جابجایی نمود این اصطلاح را به کار برده است. بر پایهی همین اعتقاد زائرین بی شماری از تمام نقاط ایران به سوی مشهد کشیده می شوند.

خلیج فارس :

دریایی است که عربستان را از کرانه ی جنوبی ایران جدا می کند. شهرتش برای صید مروارید است که به ویژه در حوالی جزیره ی بحرین به حد وفور یافت می شود. دزدان دریایی عرب که فوق العاده خشن و قسی القلب هستند، در این خلیج به قتل و غارت مشغولند. غالب آنها از قبیله ی جوالمیس و مورد حمایت امام مسقط می باشند.

خوزستان :

سوزپان باستان ایالت کوچکی است که از شمال به رشته کوه های لرستان و از سمت جنوب به خلیج فارس محدود

می باشد . خوزستان در حال حاضر تقریباً خالی از سکنه است در صورتی که در گذشته مشهورترین ، غنی ترین و پرجمعیت ترین نقاط ایران بوده است . شهرهای شوش پایتخت آشور و شوشتر که رقیب آن شهر بودند هردو در وسط این ایالت واقعند . خوزستان با این که به وسیله یك خان که عنوان بیگلربیگی دارد اداره می شود ، تابع کرمانشاه است .

خوی :

شهر بزرگ و زیبای آذربایجان است که در وسط دشت وسیعی قرار گرفته ، رودخانه ی اوتور از آن عبور می کند . از این رودخانه نهرهای کوچکی منشعب می شود که در میان دو ردیف درخت از وسط کوچه ها می گذرد . ساکنین این شهر بیشتر ارامنه هستند . در گذشته این شهر دارای حصارهای مرتفع و برجهای عظیمی بوده ، اما ولیعهد به علت اهمیت موقعیتش استحکاماتی به سبک اروپایی در آن جابجا نموده است . هنگامی که من ایران را ترك می کردم جنبه ی حمله ی این دو کاملا پایان یافته بود . این قلعه پس از پایان طرح باید به صورت پنج ضلعی غیر منظمی درآید . حکومت این شهر با يك خان درجه ی اول است که عنوان بیگلربیگی دارد و با این حال تابع ولیعهد می باشد . حکام خوی بر چند ناحیه ی کردستان که خراج گزار دارالسلطنه ی آذربایجان هستند ، اختیارات گسترده ای دارند .

دادابگو :

شهر ك مهمی در قره باغ است که ولیعهد عادت دارد همه ی تابستانها اردوی تفریحی خود را در آن جا برپا کند . در همین نقطه بود که روسها قشون ایران را در سال ۱۸۱۰ غافلگیر کردند و هیچ نمانده بود که ولیعهد را اسیر کنند . در این رویداد شاهزاده با حضورالذهن و سرعت تمام خود را نجات داد .

داغستان :

یاکشور کوهها منطقه ای است در طول غربی بحر خزر در شمال شیروان و مرکز آن تاکو می باشد . این منطقه گرجستان در میان مستملکات روسیه احاطه گردیده ، به آنها تعلق دارد و لسی تاکنون تحت استیلای روسها در نیامده است . لنگسها که ساکنین

این منطقه هستند، خشن‌ترین و وحشی‌ترین موجوداتند و از تمام قبایل قفقاز سبع‌ترند. خلوتگاه آنها در قلل مرتفع‌ترین کوهها است و از این رو در مقابل هر حمله‌ای مقاومت می‌کنند.

دجله :

رود بزرگی در ایالت عراق عرب است که از کوههای دیاربکر سرچشمه گرفته، در الکورنا به فرات ملحق می‌شود. خرابه‌های شهر مشهور تیسفون هنوز در کرانه‌های آن باقی است.

دریابند :

شهری از ایالت شیروان که در ساحل غربی بحر خزر در مصب رود شماخی واقع گردیده است. بیشتر ساکنین این شهر را ارامنه و گرجیها تشکیل می‌دهند و تجارتش با ایران قابل ملاحظه و یکی از انبارهای محصولات ابریشمی گیلان است.

در حال حاضر این شهر تحت استیلای روسها می‌باشد.

دریای هند :

شامل تمام آن قسمت اقیانوس است که از دماغه‌ی امید در انتهای جنوبی آفریقا تا دماغه‌ی شاتام (مجمع الجزایر زلندنو)، هلند جدید (مجمع الجزایر اندونزی) تشکیل یک خلیج بزرگ را می‌دهد.

دماوند یا البرز :

رشته کوههای بسیار بلندی که تقریباً در سه فرسخی شمال شرقی تهران واقع گردیده‌اند. یکی از این رشته کوهها که مرتفع‌ترین و قله‌ی آن خیلی شیب دارد و به صورت مخروطی است دماوند نام دارد. این قله مانند دیگر قله‌ها همیشه از برف پوشیده است. در باره‌ی این کوه حکایات بسیاری نقل شده است. به موجب یکی از این قصه‌ها در قله‌ی دماوند گیاهی می‌روید که دندانهای گوسفندانی را که در آنجا چرا می‌کنند به طلا تبدیل می‌کند.

دمشق :

شهر زیبا و بزرگ قدیمی سوریه که سابقاً پایتخت کشوری به همین نام بوده، امروز مقر حکومت یک پاشا است. این شهر مرکز بزرگ تجارت ابریشم است و شهرتش بیشتر از جهت پارچه‌ای است که به همین اسم نامیده می‌شود. همچنین کارخانه‌ی

اسلحه سازی بسیار خوبی داشته ، که امروز کاملاً به پستی گراییده است .

دهلی :

پایتخت امپراتوری مغول که در جلگه‌ی بسیار زیبایی در کرانه‌ی غربی جما واقع گردیده است . گرداگرد شهر در حدود هفت فرسخ است . سابقاً شاه جهان آباد یا شهر شاه جهان خوانده می‌شده ، امپراتور در قصری که در کنار رود بنا گردیده ، می‌زیسته است . این قصر با معماری عالیش یکپارچه از سنگهای قرمز ساخته شده ، ولی در حال حاضر قسمتی از آن ویران گردیده است .

دیران :

مرکز حکومت ناحیه‌ی مستقلی در شمال خراسان است که به وسیله‌ی يك رييس ترکمن اداره می‌شود .

رشت :

شهر بالنسبه مهم در کرانه‌های غربی بحر خزر و مرکز حکومت گیلان است . تجارت ابریشم آن پر رونق و همه ساله مقدرار معتنا بهی صادرات دارد . در حال حاضر این تجارت پر منفعت در دست روسها است . هنگام تابستان هوای رشت بسیار ناسالم است و آب شهر هم ملین و شور مزه است . حکومت رشت با يك خان درجه‌ی يك است که تابع شاهزاده ولیعهد می‌باشد .

ری :

راگه‌ی باستان به سبب این که محل تولد هارون الرشید^۴ خلیفه‌ی معروف بوده ، شهرت دارد . ضمناً هارون الرشید این شهر را بر سایر اقامتگاههای خود ترجیح می‌داده است . شهر مزبور یکی از بزرگترین شهرهای دنیا بوده ، به طوری که می‌گویند جمعیت آن قریب سه میلیون نفر و حصارهای دوار دور شهر از سی فرسخ متجاوز بوده است . محیط خرابه‌هایش امروز بیش از ده فرسخ است . هنوز قسمتی از حصارهای شهر که بالنسبه

۴ - این از نشانه‌های متعدد کم اطلاعی نویسنده از فرهنگ و سوابق تاریخی ایران است که شهرت ری را به تولد هارون الرشید در آن دیار محدود می‌داند . - م .

خوب حفظ شده است به چشم می خورد . همچنین بقایای بعضی عمارت های مجلل هنوز سرپا است ولی به زحمت نقشه ی آنها تشخیص داده می شود . خرابه های ری تقریباً در دو فرسخی جنوب شرقی تهران واقع گردیده است .

زاگروس :

رشته ای از سلسله جبال توروس که از شمال به جنوب کشیده شده ، ایران را از ایالات ترکیه و کردستان جدا می نماید . زاگروس بعداً به رشته کوه های لرستان ملحق شده ، سپس با کوه های یزدکوف یکی می شود .

زنجان :

شهر بزرگ و مرکز حکومت ناحیه ی خمه می باشد که بر روی رودخانه ای به همین نام واقع گردیده است . این شهر فوق العاده قدیمی در میان دشت لم یزرع و سنگلاخی بنا شده است . زنجان چندین بار و به خصوص به وسیله ی تیمور منهدم گردیده ، ولی هر بار دوباره سازی شده است . این شهر جمعیت زیادی دارد و امروز در تیول یکی از پسران شاه است که سنش از پانزده تجاوز نمی نماید .

ساوه :

شهر کوچک بسیار قدیمی در عراق عجم است که مبدأ آن را به طوفان نوح می رسانند . در گذشته شهر بسیار بزرگی بوده ، ولی امروز فقط يك هشتم آن باقی مانده است . ساوه در میان دشت لم یزرعی واقع گردیده ، از این رو اقامت در آن جا نامطبوع است . این شهر چندین بار منهدم گردیده است و امروز وضع قریه ی متوسطی را دارد .

سجستان یا سیستان :

ایالت بزرگی در ایران که بین زابلستان ، عراق عجم ، خراسان و مکران واقع گردیده است . این ایالت کاملاً مستقل می باشد و فرمانروای آن شخصی به نام بهرام خان است که پس از غضب قدرت ، آن را به صورت کشور مستقلی در آورده ، عنوان شاهی اختیار کرده است . اقامتگاه وی زرنگ است که شهر بالنسبه مهمی در کنار رودخانه ی هیرمند می باشد . این رودخانه به دریاچه ی بزرگ زرك که در مرز خراسان واقع است می ریزد .

سلطانیه :

شهر قدیمی عراق عجم که در میان دشت وسیعی قرار گرفته است. این شهر در گذشته بزرگ و باشکوه بوده، ولی فعلاً جز مسجدی با معماری بسیار عالی که مدفن سلطان محمد خدابنده است چیز جالب توجهی ندارد. این مسجد کاملاً به ویرانه‌های تبدیل شده، ایرانیها سنگها و مرمرهای آن را برای تزیین خانه‌های خود از جا می‌کنند. در حال حاضر در شهر سلطانیه فقط چند خانه‌ی مسکونی وجود دارد. در نیم فرسختی ویرانه‌های شهر، شاه همه ساله اردوی تفریحی خود را برپا می‌کند. در وسط اردوگاه قصر کوچکی بر روی تپه‌ای که مشرف به دشت می‌باشد و منظره‌ای بسیار عالی دارد، بنا نموده است. این قصر که صورت کلاه فرنگی را دارد مختص سکونت زن‌ها است. در صورتی که چادرها به شخص شاه و درباریان‌ش اختصاص دارد.

سلماس :

شهر بزرگ پر جمعیت و مرکز حکومت ناحیه‌ی بالنسبه مهمی است. سلماس در وسط دشت وسیعی به همین نام واقع گردیده است. قسمت اعظم ساکنین آن را ارامنه و نسطوریها تشکیل می‌دهند. در حوالی شهر چند خرابه‌ی بی‌اهمیت وجود دارد. دشت سلماس یکی از حاصلخیزترین مناطق ایران و پوشیده از باغهای عالی است که میوه‌های بسیار خوشمزه و کمیاب تولید می‌کنند. جمعیت شهر در حال حاضر با مقایسه با آنچه در گذشته بوده، خیلی کمتر است. با این حال هنوز هم نزدیک سی هزار نفر جمعیت دارد. با توجه به این که سه چهارم شهر ویرانه است می‌توان به کثرت جمعیتی که سابقاً داشته است پی برد. سلماس تنها شهر ایران است که دارای کلیسای کاتولیک رمی می‌باشد که به وسیله‌ی پیرمردی نسطوری که در رم تحصیل نموده است و در همان جا به مقام اسقفی رسیده است، اداره می‌شود.

سلیمانیه :

در کنار رودخانه‌ی کرج بنا شده است. به کرج رجوع شود.
سند :

ایالت مهمی در انتهای جنوب شرقی ایران که بین مکران و رود سند واقع شده است. امروز این ایالت در حال طغیان و تحت سلطه‌ی تعدادی سرکرده‌های کوچک بلوچ است که درکار ازبین بردن يك دیگرند. محیط اغلب سرزمینهای این سرکردگان از ده تا دوازده فرسخ تجاوز نمی‌نماید. سند جزئی از مستملکات امیر کابل محسوب می‌شود که نادرشاه در مراجعت از هند به او واگذار نموده، گرچه از لحاظ ارضی به ایران تعلق دارد. با این حال سرکردگان یاغی برای شاه ایران یا امیر کابل حق حاکمیتی نمی‌شناسند.

سیرجان یا کرمان :

شهر بالنسبه مهم و مرکز حکومت ایالتی به این اسم می‌باشد.^۵ این شهر بر روی رودخانه در دابری واقع گردیده، دارای حصارها و استحکامات بالنسبه خوبی است به طوری که لطفعلی خان که به آنجا پناه برده، به محاصره درآمده بود توانست مدت بالنسبه طولانی پایداری بنماید تا این که چند نفر از افسران به این شاهزاده‌ی نگوینخت خیانت کردند و دروازه‌های شهر را به روی آغامحمدخان گشودند. کرمان تحت قدرت شاه می‌باشد و اقامتگاه يك بیگلربیگی درجه‌ی يك است. شازدان :

ناحیه‌ای همسایه‌ی طالش که مانند آن با دشت مغان هم مرز است. تیره‌ای از ایل افشار که سربازهای پیاده نظام خوبی دارد، ساکنین آن را تشکیل می‌دهد. حکومت شهر را يك خان درجه‌ی يك عهده دار است و مرکز حکومت آن اندرات می‌باشد. شیراز :

مرکز حکومت فارس است. شیراز در گذشته یکی از زیباترین و دلپذیرترین شهرهای ایران بوده، ولی امروز چندان چیزی از آن باقی نمانده است. شیراز از آن جهت شهرت یافته، که زادگاه سعدی و حافظ است. درکنار قبور این دو شاعر کلبه‌ی چوبی کوچکی قرار دارد که در آن مجموعه‌ی عالی از آثارشان

۵ - سیرجان مدتی مرکز کرمان بوده، اما سیرجان یا کرمان معنی ندارد. - م.

گردآوری شده است. شراب شیراز به حق در آسیا شهرت دارد. شیراز چندین بار اقامتگاه شاهان بوده، از جمله کریم خان زند دربار خود را در آن جا مستقر نموده بود. کریم خان شیراز را به صورت زیبایی درآورده بود و استحکامات خوبی داشت، اما آغا محمد خان سبغ و بیدادگر پس از آن که شهر را تسخیر نمود، آن را منهدم ساخت به طوری که امروز وضع شهر با آن چه شعرا در وصف آن گفته اند قابل شناسایی نمی باشد.

شیروان :

ایالتی در ایران می باشد که در ساحل غربی بحر خزر واقع شده، مرکز حکومت آن شماخی است. ایالت مزبور که از مدت ها پیش به وسیله قوای روس اشغال گردیده، در قرارداد صلح اخیر از طرف شاه ایران به روسیه واگذار شده است. برای رفتن به این منطقه از طریق قفقاز فقط يك گردنه وجود دارد که فوق العاده صعب العبور می باشد و دروازه ی خزر نامیده می شود.

طالش :

ناحیه ی بزرگی از ایالت گیلان که در کرانه ی غربی بحر خزر واقع شده، و شامل دشت مغان نیز می باشد. لنکران مرکز حکومت آن است که در صلح اخیر به روسیه واگذار گردیده است.

طیس :

شهر کوچکی در غرب خراسان و مرکز حکومت ناحیه ای می باشد که حکومت آن با يك خان است که تابع مشهد می باشد.

عباس آباد :

قلعه ی قدیمی نزدیکی نخجوان که شاه عباس کبیر موقعی که ارمنستان را تسخیر کرد دستور انهدام آن را داد. این قلعه توسط ولیعهد کنونی به سبك اروپایی دوباره سازی شده است. عراق عجم :

پارت باستان ایالت بزرگی است که در مرکز ایران واقع گردیده است. قسمت اعظم این ایالت به دلیل بی آبی و ویرانی های جنگ های داخلی به صورت بایر درآمده، برگشتن به حالت

اولیهاش مستلزم سعی و کوشش بسیار است. کویر بزرگ نمکی
نوبندجان که آن را از خراسان جدا می‌کند جزو عراق عجم
است و مرکز حکومت آن اصفهان می‌باشد.
عراق عرب:

بین‌النهرین سابق ایالتی است واقع بین دجله و فرات.
گرچه این ایالت در گذشته به سبب داشتن شهرهای زیبایش
شهرت بسیار داشته، ولی امروز تقریباً خالی از سکنه است.
چند شهر پراکنده که بهتر است آنها را روستاهای محقر
بخوانیم با چند ایل بادیه‌نشین که تقریباً همگی کرد هستند وزندگی
چادرنشینی دارند، قسمت اعظم جمعیت این استان را تشکیل
می‌دهد. مشاهده‌ی این وضع به خصوص با دیدن شیرها،
یوزپلنگها و کفتارهایی که کنام خود را در زیر خرابه‌های قصر
سمیرامیس و معبد بلوس حفر می‌کنند هر رهگذری را دچار
غم و اندوه می‌نماید.
عنیزه:

شهر کوچکی است که در وسط بیابانهای عربستان واقع شده،
جاده‌ی بصره به مکه از کنار آن می‌گذرد.
فرات:

رودخانه‌ی بزرگی است که از حوالی ارزروم پایتخت ارمنستان
ترکیه سرچشمه می‌گیرد. رودخانه‌ی مزبور در دوران باستان به
سبب شهرهای زیبا و پرشکوهی مانند بابل که در کرانه‌های
آن بنا شده بود، شهرت داشت. این رودخانه در شهرک
الکورنا که در چهل فرسخی مصبش واقع می‌باشد، به دجله
ملحق می‌گردد و سپس به خلیج فارس می‌ریزد.
قارص:

شهر بالنسیه مهم ارمنستان ترکیه است که در مرز گرجستان
واقع گردیده، دارای دژ مستحکمی است که بر روی کوه بسیار
پرشیبی قرار دارد. شهر قارص در پایین این دژ بنا شده
است. گرچه استحکاماتش منحصر به حصارها و برجها است
با این حال به علت شیب تندش تسخیر آن فوق‌العاده مشکل
است. این قلعه بارها به محاصره درآمده، ولی همیشه نجات
یافته است. شهر قارص تحت سلطه‌ی ترکها می‌باشد و يك

پاشای درجه‌ی دو که تابع پاشای ارزروم است بر آن حکومت می‌کند .

قره باغ :

ناحیه‌ای از ایران بین کرو ارس است که بسیار کوهستانی و دارای جنگل‌های فراوان می‌باشد . این ناحیه مدتها بین ایران و روسیه مورد کشمکش بود و در حال حاضر تحت سلطه‌ی روسها می‌باشد . پادشاه ایران در صلح اخیر آن را به طور قطع به روسیه واگذار نمود . مرکز حکومت آن گنجه است .

قزوین :

شهر بزرگی است که سابقا پایتخت ایران بوده ، اما امروز چهارینجم آن در حال ویرانی است . قزوین در دشت وسیعی نه چندان دور از رودخانه‌ی شاهرود واقع گردیده است . در این منطقه انگور به مقدار زیادی تولید می‌شود که پس از خشک کردن آن را به تمام نقاط ایران می‌فرستند . سابق بر این کارخانه‌ی اسلحه‌سازی بسیار عالی در این شهر بود که امروز دیگر وجود ندارد ولی صنایع دستی آن هنوز دارای قدر و قیمت است . شهر قزوین با مناطق تابع آن در حال حاضر تیول یکی از پسران شاه موسوم به محمد تقی میرزا می‌باشد . کاخ سلطنتی قزوین که اقامتگاه شاهزاده است با این که بالنسبه خوب حفظ شده ، ولی به هیچ وجه جلال و شکوه سابقش را ندارد .

قفقاز :

سلسله کوه‌های مرتفعی بین دریای سیاه و بحر خزر است و انشعابات آن از جهات مختلف به اسامی گوناگون گسترده شده است . گذرگاه‌های آن بسیار سخت و وحشتناک است و در فصل زمستان غیرقابل عبور می‌باشد . دره‌های تنگ و عمیق آن به دلیل ریزش بهمن که با سر و صدای زیاد سقوط می‌کند غالبا پر از برف است . رودخانه‌ی ترك یا بهتر بگوییم سیلاب ترك که به طور ماریچ از گردنه‌ی اصلی آن می‌گذرد غالبا تخته سنگ‌های بزرگ را می‌غلتاند . برای ادامه دادن به جاده‌ای که به گرجستان کشیده شده ، ناچار بودند در چندین نقطه صخره‌ها را بشکافند . شایع است که در این کوهها معادن

بسیار غنی از هر نوع حتی سنگهای قیمتی وجود دارد، ولی به سبب اشکالاتی که برای استخراج وجود دارد، معادن مزبور مدتهای مدیدی در زیر خاک باقی خواهند ماند.

قم:

شهر بزرگ و قدیمی عراق عجم که بر روی رودخانه‌ی چهارباغان^۶ بنا شده است مانند مشهد شهر مقدس نامیده می‌شود زیرا اعقاب علی (ع) در شهر و حوالی آن مدفونند و از این رو بسیاری از شاهان این شهر را برای مقبره‌ی خود انتخاب کرده‌اند. حصارهای بالنسبه خوب و برجهای دورادور آن دفاع شهر را تامین می‌کنند. کارخانه‌های عالی نساجیش شهرت بسیار دارد و در گذشته تیغی شمشیر هم می‌ساختند ولی از مدتها پیش این صنعت به حالت رکود درآمده است. این شهر باغهای بسیار زیبا و میوه‌های خوش طعم دارد. با این که حکومت قم را یک بیگلربیگی درجه‌ی اول عهده‌دار است، تابع بیگلربیگی اصفهان می‌باشد.

قندهار:

شهر بزرگ امیرنشین کابل که در گذشته پایتخت افغانستان بوده است. این شهر بسیار پر جمعیت است و همه نوع مواد خوراکی به طور وفور در آنجا یافت می‌شود. قیمت این مواد از همه‌ی نقاط آسیا ارزانتر است. هندوانه‌های بسیار مشهور و به اقصی نقاط هند صادر می‌شود. شهر قندهار کنونی به وسیله‌ی نادر شاه بنا شده است. شهر سابق به سبب این که قریب یک سال در برابر قوای نادر مقاومت نمود به دستور وی منهدم گردید. قندهار موطن سیروس نامدار است که افغانستان را برای اولین بار به دارالسلطنه‌ای تبدیل نمود و پسرش محمد، شاه سلطان حسین آخرین پادشاه سلسله‌ی صفویه را از تخت پایین کشید.

کابل:

شهر بزرگ و زیبا و پایتخت کشوری به همین نام است که در

۶- در کنار رودخانه‌ای که از قم می‌گذرد خرابه‌ای است از عهد ساسانی به نام چهارطاق که گویا اسم آن را به این رودخانه داده بوده‌اند. - م.

انتهای جلگهی وسیعی در کنار رود كامك واقع گردیده است.^۷
 این رود در حوالی اتوك به اندس (نام سابق رود سند)
 می‌ریزد. کابل دارای دو حصار بسیار ضخیم و خندق عریض و
 عمیقی است که هر موقع بخواهند در آن آب می‌اندازند.
 هوایش بسیار ملایم و نه‌رهای متعددی که از آن عبور می‌کنند
 علاوه بر پاکیزگی مایه‌ی خوشنودی ساکنین شهر می‌باشد. کابل
 دارای باغهای بسیار زیبا است و کلیه‌ی مواد خوراکی به حد وفور
 و به قیمت ارزان در آن جا یافت می‌شود. زمانشاه پادشاه
 کنونی در قصری که در بلندی واقع و به تمام شهر مشرف است
 سکونت دارد. با این که این قصر محقر است پادشاه از لحاظ
 امنیتی آن را بر قصرهای دیگرش که خیلی راحت ترند ترجیح
 می‌دهد.

کاشان :

شهر بزرگ عراق عجم که به سبب قبوری که در بر دارد یکی از
 شهرهای مقدس ایران است. شهرت آن بیشتر به جهت
 کارخانه‌های عالی نساجی آن می‌باشد که پارچه‌های نخی،
 مخمل، ابریشم و زری تولید می‌کنند. تجارت اشیای مسی که در
 این شهر ساخته می‌شود رونق بسیار دارد. از قرار آن که
 می‌گویند میوه‌ها به خصوص هندوانه‌ی محصول کاشان از نظر
 طعم بر هندوانه‌ی اصفهان برتری دارد. رودخانه‌ی کوروه که از
 شهر عبور می‌کند به وسیله‌ی آبراهه‌های کوچکی تمام جلگه‌ی
 وسیعی را که شهر در انتهای آن واقع گردیده است، مشروب
 می‌نماید. حکومت شهر با يك خان است که عنوان بیگلربیگی
 دارد و تابع بیگلربیگی اصفهان می‌باشد.
 کالپوک^۸ :

شهری در شمال خراسان و مرکز حکومت منطقه‌ای می‌باشد که
 در حال حاضر سر به طغیان گذارده است.

۷ - رود كامك اشتباه است. اصل رود به اسم کامل است و شاخه‌ی اصلی
 آن که در اتوك می‌باشد کمر است. - م.

۸ - شهری به این نام شناخته نشد. کلوخ قلعه‌ی مرکزی در کنار رود اترک
 در خراسان شمالی است. - م.

کرج :

رودخانه‌ی بالنسبه مهمی که در نه فرسنگی غرب تهران جاری است. اخیراً در کنار این رودخانه شاه شهر کوچکی با قصر بسیار زیبایی به نام سلیمانیه برای خود بنا نموده است. در فصل بهار جریان آب در این رودخانه شدت می‌یابد و ارتفاع و سرعت فوق‌العاده پیدا می‌کند اما در تابستان به آسانی از گداهای آن که در همه جا هست می‌توان عبور نمود.

کردستان :

محل سکونت اکراد شامل قسمت اعظم بین‌النهرین باستان. قطعه‌ای از ارمنستان و چند ایالت از ایران می‌باشد. ایالات اخیر کردستان ایران نامیده می‌شوند که جزئی از قلمرو محمدعلی میرزا هستند. در ناحیه‌ای که به طور مطلق کردستان نامیده می‌شود به تعداد ایالات و قبایل، اماراتی وجود دارد که با این که دارای استقلال هستند خراج‌گزار ایران یا ترکیه می‌باشند.

کرمان :

کارمانی باستان استان بزرگی است بین فارس و خلیج فارس. سابقاً شهرتش به سبب بندر گمبرون و جزیره‌ی هرمز بوده است که از آن فاصله‌ی زیادی ندارد. کرمان در حال حاضر جمعیت زیادی دارد. این استان بین چند سرکرده تقسیم شده است، که به خون هم تشنه‌اند. قسمت کوچکی در غرب کرمان به پادشاه تعلق دارد در صورتی که امام مسقط تمام ساحل را تحت تملك خود درآورده است. شالهای کرمان که در این استان بافته می‌شود در تمام آسیا طالب دارد و مرکز حکومت آن سیرجان می‌باشد.

کرمانشاه :

مرکز حکومت ایالت کردستان ایران است که با لرستان و خوزستان تیول محمد علی میرزا پسر ارشد شاه می‌باشد. این شهر مقر و اقامتگاه شاهزاده است که تعداد کثیری درباری که همگی نظامی هستند دور او را گرفته‌اند. نامبرده قادر است سی هزار سوار آماده نماید ولی به استثنای چند زنبورک،

پیاده نظام و توپخانه در اختیار ندارد .
کرمین :

شهر بالنسبه مهم کرمان و مقر حکومت ناحیه‌ای در مغرب این استان است که در کنار رودخانه‌ی کی‌آب بنا شده است . رودخانه‌ی مزبور در حوالی بندر گمبرون به خلیج فارس می‌ریزد . حاکم این شهر يك نفر افغانی است که از اطاعت شاه سر باز زده است .
کشمیر :

دره‌ای بزرگ و فوق‌العاده زیبا در شمال غربی هند است که دارای حکومت ویژه‌ای می‌باشد . پایتخت آن در کنار رود جلم در انتهای شمالی دریاچه‌ی دال واقع است و کوچه‌های تنگ و کثیفی دارد . آب و هوای آن سالم است با این وصف رستم‌های بسیار سخت دارد که در آن موقع برف زیادی بارش می‌کند . در گذشته در این شهر شش هزار نفر به حرفه‌ی شالبافی اشتغال داشته‌اند ولی اکنون تعداد آنها بین ششصد و هفتصد نفر است . اطراف شهر به خصوص کرانه‌های جلم و دریاچه‌ی دال فوق‌العاده زیبا و دارای مناظر بسیار بدیعی می‌باشد از این رو هندیها این ناحیه را بهشت روی زمین می‌نامند .

گرجستان :

شاهزاده نشین كوچك كوهستانی است که بین دریای سیاه و بحر خزر واقع شده است . قسمتی از آن در داخل رشته کوههای قفقاز قرار دارد . آب و هوای آن معتدل و زمینش حاصلخیز است . ساکنین آن زیبا ، نیرومند ، خوش اندام ، شجاع و دارای استعداد فطری سپاهیگری هستند اما در عوض تنبل و بی‌قیدند . گرجیها به سرزمینشان علاقه‌ی خاص دارند و به ندرت آن را برای همیشه ترك می‌گویند . گرجستان در حال حاضر یکی از دول امپراتوری روسیه می‌باشد و مرکز حکومت آن تفلیس است .

گمبرون یا بندر عباس :

شهر و بندری در ایالت کرمان است که به وسیله‌ی شاه عباس کبیر در دهانه‌ی خلیج فارس مقابل جزیره‌ی هرمز بنا شده است و

در حال حاضر تحت سلطه‌ی امام مسقط می‌باشد. جمعیت آن بسیار اندک و قسمتی از بندرگاه به علت عدم مراقبت پر شده است.

گیلان :

ایالتی در ایران که در طول کرانه‌ی غربی بحر خزر گسترده شده است. از لحاظ خاک و محصولات می‌توان آن را يك عدن واقعی دانست. سطح آن را جنگلهای انبوه پوشانده است و درختهای پرتقال، لیمو، انار و مو که در آن جا خود روهستند به وفور یافت می‌شود. شاخه‌های مو به صورت ماریچ بین شاخه‌های درختها درهم پیچیده، خوشه‌های انگور از آن آویزانند. اضافه می‌کنم که انگور گیلان طعم فوق‌العاده عالی دارد. اقلیم گیلان بسیار غیربهداشتی و هوای آن در فصل تابستان فوق‌العاده ناسالم است به طوری که اقامت در آن جا در این فصل همواره عواقب وخیمی در بر دارد. گیلان مقدار زیادی ابریشم از نوع عالی تولید و به روسیه صادر می‌کند. همچنین محصول برنج آن عالی و فراوان است. رشت مرکز حکومت آن می‌باشد.

لار :

شهر کوچکی در استان کرمان که سابقا پایتخت کشوری به نام لارستان بوده، در زمان شاه عباس کبیر به ایران ملحق گردیده است. در گذشته دارای بازارهای بسیار زیبایی بوده، تجارتش رونق فراوان داشته است. گرمای هوایش طاقت فرسا و آب فوق‌العاده کمیاب است. استحکامات شهر که با نقشه‌ی بسیار خوبی به وسیله‌ی شاه عباس بنا نهاده شده بود، امروز تقریبا به ویرانه‌ای تبدیل گردیده است. حکومت شهر با يك خان است که تابع بیگلربیگی کرمان می‌باشد.

لارستان :

نام کشور کوچکی بوده، که به ایران ملحق گردیده، در حال حاضر جزو ایالت کرمان است.

لرستان :

ایالت کوچک کوهستانی است بین عراق عجم و خوزستان. قسمت اعظم ساکنین آن را ایلات چادر نشین تشکیل می‌دهند که

مدت نه ماه از سال را در دره‌ها زیر چادر به سر می‌برند و اشتغال آنها مانند همسایگان کردشان راهزنی است. این ایالت و ایالت خوزستان جزئی از توابع حکومت کرمانشاه می‌باشد. حاکم آن يك خان درجه‌ی دو است که در خرم آباد مرکز حکومت آن اقامت دارد.

لنکران :

شهر کوچکی در کرانه‌ی غربی بحر خزر و مرکز حکومت طالش است. این شهر در ماه اوت ۱۸۱۲ به وسیله‌ی ایرانیها منهدم گردید، زیرا خانی که بر آن جا حکومت می‌کرد از اطاعت ولیعهد سر باز زده بود. در ماه دسامبر همان سال روسها شهر را تسخیر نمودند. ایرانیها اخیرا قلعه‌ی مستحکمی در آن جا بنا نهادند و روسها با دادن تلفات زیاد ضمن حمله‌ای آن را پس گرفتند. لنکران دارای اسکله‌ی بالنسبه خوبی است و گرچه در معرض بادهای گوناگون واقع شده است، ملاحان آن را به سبب خوبی و اطمینان لنکرگاهش بر دیگر بنادر بحر خزر ترجیح می‌دهند.

مازندران :

ایالت متوسطی است که در انتهای جنوبی بحر خزر و در میان رشته جبال مرتفعی واقع شده است. تنها راه آن از طرف ایران معبری است که پل رودبار نامیده می‌شود. از این معبر با تعداد کمی سپاهی می‌توان به آسانی در مقابل لشکر قابل ملاحظه‌ای دفاع نمود. راه بسیار خوبی که شاه عباس اول در طول بحر خزر ایجاد نموده، مازندران و گیلان را به هم مرتبط می‌نماید. مازندران بدون آن که آب و هوایش ناسالم باشد تقریبا به همان اندازه‌ی گیلان حاصلخیز است. ساکنین آن که تقریبا همه قجر هستند، مردمانی شجاع و زحمتکش‌اند و استرآباد از زمانی که جزو مازندران شده، مرکز حکومت آن است. قبل از آن شهر ساری مقر حکومت و محل اقامت حاکم بوده است.

مدرس :

شهری در هند در ساحل کروماندل که دارای استحکامات بسیار قوی می‌باشد. این شهر از دو قسمت تشکیل یافته : برج

و باروی آن که به نام قلعه‌ی سن ژرژ معروف است و شهر سیاه که به فاصله‌ی نیم برد تفنگ از آن واقع گردیده، و فقط حصارهای ساده‌ای دارد. مدرس مرکز اداری و محل سکونت حاکم و کلیه‌ی تاسیسات انگلیسیها در این کرانه می‌باشد.

مدی :

کشور باستانی آسیا است. به آذربایجان رجوع شود.

مراغه :

شهر بزرگ و مرکز حکومت ناحیه‌ای در آذربایجان می‌باشد. این شهر که در جنوب شرقی دریاچه‌ی شاهی واقع گردیده، سابقا پایتخت آذربایجان بوده است. شهر مراغه به سبب رصدخانه‌ی منجم نامی ایران الخ بیگ شهرت دارد و الواح جداول آن هنوز از نظر نجومی دارای ارزش بسیار هستند. در این شهر سردابهای بسیار قدیمی یافت می‌شود که در صخره‌ها تراشیده شده، به نظر می‌آید که معبد بت پرستی بوده است. این سردابها از نظر طول و عرض و شکل به معابد بعضی از فرقه‌های هندی که مورد بازدید آقای کنیر واقع شده است، شباهت زیاد دارند. حکومت مراغه را احمد خان معروف عهددار است. این مرد سالخورده‌ی محترم قبل از آن که ولیعهد به نیابت سلطنت آذربایجان منصوب شود، این سمت را داشته است.

مرند :

شهر کوچک پر جمعیت و مرکز حکومت ناحیه‌ی بالنسبه مهمی در آذربایجان می‌باشد. این شهر در جلگه‌ی زیبایی نزدیک رودخانه‌ی سه لؤلؤ واقع گردیده است و در کرانه‌های آن باغهای بسیار عالی یافت می‌شود. مراتع مرند فوق‌العاده با ارزش است و ولیعهد مالکیت آن را به سوار نظام منظمش بخشیده است که مدت سه ماه از سال را در آن جا می‌گذرانند. حکومت آن با یک خان درجه‌ی دو می‌باشد.

مرو :

شهر کوچکی در مشرق خراسان است که در حال حاضر تحت فرمانروایی یک خان یاغی که به خود لقب امیر بخارا را داده

است می باشد . برادر این شخص حکومت مرو را برعهده دارد . در گذشته شهر مهمی بوده ، ولی در نتیجهی اغتشاشات گوناگون تعداد سکنه‌ی آن به کمتر از سه هزار نفر تقلیل یافته است .
مسقط :

شهر کوچکی در عربستان و پایتخت سرزمین عمان می باشد . شهر مسقط در کنار بحر عمان واقع شده است ، بندرگاه بالنسبه خوبی دارد که به وسیله‌ی دو قلعه‌ی بسیار مستحکم حراست می شود . حکمرانی این ایالت با يك امام است و قوای بحریه‌ی که در اختیار دارد برای سرزمین کوچکی مانند عمان قابل ملاحظه است . اطراف مسقط بایر و لم یزرع و پر از تخته سنگ است و بدین جهت امام هیچ وقت در آن جا اقامت نمی نماید . نامبرده ، اقامتگاه خود را در چند فرسخی شهر در دشتی که می گویند آب و هوایش تا اندازه‌ای مطبوع می باشد قرار داده است . بازارهای بسیار زیبای این شهر رونق فراوان داشته است و کلیه‌ی کالاهای هندوستان در آن جا یافت می شود . مسقط پس از آن که پرتغالیها از جزیره‌ی هرمز رانده شدند ، مرکز داد و ستد مروارید گردیده ، که به قیمت فوق العاده ارزان معامله می شود .

مشهد :

معنی لغوی آن محل شهادت است و از این رو ایرانیها این اسم را بر کلیه‌ی شهرهایی که امامها یا اعقاب پیغمبر در آن نقاط به وضع ناهنجاری به هلاکت رسید ه اند ، گذارده اند . اما شهری که بیشتر به این اسم شناخته می شود در مرکز خراسان قرار دارد که چون مرقد امام رضا در آن واقع است عنوان شهر مقدس را دارد . ایرانیها به سبب احترام فوق العاده‌ای که برای آن قایلند غالبا به زیارت آن جامی روند . مشهد شهر ثروتمند و پر جمعیتی است . نادرشاه با برپا ساختن بناهای مجللی از قبیل مدرسه و مسجد در زیبایی شهر سهم بزرگی دارد . امروز مشهد تحت فرمانروایی شاه می باشد و حکومت آن بایکی از شاهزادگان است که در آن جا اقامت گزیده است .

مغان :

دشتی در ناحیه‌ی طالش در ساحل غربی بحر خزر می‌باشد که بین رود اَرکیاران و ارس واقع گردیده است. بلندی و انبوهی علف آن در فصل بهار حیرت انگیز است به طوری که در برخی نواحی ارتفاع آن به چهارپا می‌رسد. اما گرمای شدید تابستان آن را مشتعل می‌کند و تبدیل به دشتی از آتش می‌نماید. در نتیجه زمین خشک می‌شود و شکافهای بسیار خطرناکی به وجود می‌آید که عرض آن گاهی به دوپا می‌رسد. این دشت معلو از انواع و اقسام شکارهای بزرگ است و غالباً گله‌هایی مرکب از سه تا چهار هزار شکار دیده می‌شود. ضمناً مارهای بزرگی هم به تعداد زیاد در آن جا وجود دارد. در همین دشت بود که طهماسب قلی‌خان از طرف بزرگان کشور که برای همین منظور دعوت شده بودند به پادشاهی ایران برگزیده شد. محل چادرش هنوز قابل تشخیص است چون در یک بلندی که بر تمام دشت مسلط بوده، قرار داشته است.

مکران :

گدروزی باستان^۹ ایالت بزرگی در جنوب شرقی ایران است که سراسر آن را بیابانهای وحشتناک فرا گرفته، بدین جهت از داخل آن اطلاعات زیادی در دست نیست. مکران تحت سلطه‌ی چند شیخ عرب است که آن را بین خود تقسیم نموده‌اند و کوچکترین رابطه‌ای با ایران ندارند. چند سال قبل حکومت انگلیسی‌ها برای آگاهی یافتن از این که در صورت هجوم ناگهانی دشمن امکان عبور از این ایالت برای رسیدن به سند فراهم است یا خیر چند افسر به این محل اعزام نمود. من با یکی از آنها به نام مائور کریستی که علاوه بر شجاعت تحصیل کرده هم بود، آشنا شدم. تصویری که نامبرده برایم مجسم نمود نظر مورخین زمان اسکندر را مبنی بر این که این ناحیه لم یزرع‌ترین، خشک‌ترین و خوفناک‌ترین نقطه‌ی دنیا است، تایید می‌نمود. ساحل این ایالت در حال حاضر تحت سلطه‌ی امام مسقط می‌باشد.

۹ - گدروزی بلوچستان بوده نه مکران - م.

مکه :

شهر مهم عربستان است که حتی قبل از بعثت محمد (ص)، به سبب معبدی که مورد احترام فوق العاده ای اعراب بوده، شهرت داشته است. بنا بر ادعای مسلمانان این معبد به وسیله ای ابراهیم بنا گردیده، و سنگ سیاهی که مورد نیایش ویژه ای می باشد در یکی از کنجهای معبد که کعبه نامیده می شود نشانه شده است. مسلمانان هر بار که کعبه را دور می زنند باید آن را ببوسند. زمانی که محمد (ص) مذهب اسلام را رواج داد مردم مکه مشکلات و موانع بزرگی در برابر وی ایجاد نمودند. محمد (ص) این شهر را محاصره و بالاخره آن را تسخیر نمود و پس از آن که قبلاً به عنوان شخصیتی ناخواسته از آن جا رانده شده بود، فرمانروای مکه گردید. تقویم مسلمانان که هجری نامیده می شود از تاریخ خروج حضرت محمد (ص) از مکه آغاز می گردد. حکومت مکه فوق العاده پرفایده است و شریفی که بر آن حکومت دارد زایرینی را که همه ساله به تعداد فوق العاده زیاد از کلیه ی قاره ها به آن جامی آیند، سرکیسه می کند. قرآن زیارت خانه ی خدا را لا اقل يك بار در دوران زندگی توصیه می نماید. مسلمانان رو به سمت مکه، که قبله نامیده می شود، نماز می گزارند.

مورآب :

رودخانه ای بین ارمنستان ترکیه و کردستان است که یکی از شعبه های جنوبی فرات را تشکیل می دهد.

نخجوان :

شهر بزرگی در ارمنستان است که شاه عباس موقعی که تصمیم بر ایجاد موانعی بین سرحدات ایران و ترکیه گرفت، آن را منهدم نمود. این شهر امروز مرکز حکومت ناحیه ای آران می باشد و گرچه تا اندازه ای دوباره سازی شده، با این حال وضع اسف انگیزی دارد. سراسر شهر پر از ویرانه است و تصور نمی رود که هرگز به وضع شکوهمندی که قبل از سلطنت این پادشاه ستمگر و بی عاطفه داشته است برگردد. این شهر در آن زمان چهل هزار خانه داشت، سکنه ی آن از سیصد هزار نفر متجاوز بوده است. شهر نخجوان برحسب روایات سابقه ی

تاریخی بسیار کهن دارد. به موجب همین روایات بنای شهر به وسیله‌ی نوح موقعی که کشتیش بر روی کوه آرات که تا آنجا فاصله‌ی زیادی ندارد متوقف گردید، نهاده شده است. حکومت نخجوان را که به صورت دهکده‌ای درآمده، در حال حاضر کدخدای مفلوکی عهده‌دار است.

نرماشیر:

مقر حکومت ناحیه‌ای از کرمان در مرز مکران می‌باشد که هم‌اکنون در حال طغیان است. این ناحیه جزئی از سرزمینهایی است که سرکرده‌ای به نام رشید خان به تصرف درآورده است. نامبرده این شهر را محل اقامت خود قرار داده است.

نسا:

شهر کوچکی در شمال خراسان و مرکز حکومت ناحیه‌ای است که تا بیابان بزرگ کراواه در خوارزم گسترده شده است.^{۱۰} شهر مزبور بر روی یکی از شعبه‌های آمودریا که به دریاچه‌ی اورال می‌ریزد بنا شده است. این شهر از ایران جدا شده است و یک رییس‌یانی که اصلش ترکمن است و تابع حاکم ابیورد می‌باشد بر آن حکومت می‌کند.

نوبندجان:

کویر بزرگ نمک که خراسان و عراق عجم را از هم جدا می‌کند و جزئی از ایالت اخیر است. شهری بدین نام نیز در فارس وجود دارد که بر روی یکی از شعب بند امیر بنا گردیده است.

نهاوند:

شهر کوچکی در عراق عجم می‌باشد و شهرت آن به سبب جنگی است که در این محل بین لشکر اسلام و ایرانیان رخ داد که منجر به پیروزی مسلمانان و متعاقب آن تسلیم تمام ایران گردید.^{۱۱} از لحاظ اهمیت این جنگ را فتح الفتوح نامیدند. نهاوند مرکز حکومت ناحیه‌ای از توابع اصفهان می‌باشد.

۱۰- در ترکستان بیابان بزرگی به نام قره‌قروم وجود دارد و به نظر می‌آید که کراواه همان باشد. - م.

۱۱- اعراب در زمان پیامبر اسلام با ایرانیان جنگ نکردند. جنگ در زمان خلافت عمر در گرفت. - م.

نیشابور :

شهری بالنسبه مهم و مرکز حکومت ناحیه‌ای در ایالت خراسان می‌باشد. در گذشته شهری ثروتمند ، بزرگ و دارای بناهای مجلل بوده است. این شهر که جزو مستملکات شاه می‌باشد در حال حاضر سه چهارم آن ویرانه است. يك خان درجه‌ی دو که تابع بیگلربیگی مشهد است بر آن حکومت می‌نماید.

ولاسگرد :

شهر خیلی مهم در ایالت کرمان و مرکز حکومت ناحیه‌ای است که تحت فرمانروایی يك بلوچ مستقل می‌باشد. این شهر در کنار رودخانه‌ی فیگور واقع گردیده است.

هرات :

شهر مهم خراسان و جزئی از مستملکات امیر کابل است. شرح آن قبلاً در مقدمه‌ی کتاب داده شده است.

هرمز :

جزیره‌ی کوچکی در دهانه‌ی خلیج فارس است که در فاصله‌ی کمی از ساحل ایران رو به روی بندعباس واقع گردیده است. پرتغالیها مدت زمانی این جزیره را تحت سلطه‌ی خود داشتند تا این که شاه عباس با کمک بحریه‌ی انگلیس آنها را از آنجا بیرون راند. از آن تاریخ به بعد شهر و قلعه‌ی آن رویه ویرانی نهاده ، خالی از سکنه شده است. امام مسقط هنگامی که اغتشاشات داخلی باعث قطعه قطعه شدن ایران گردیده بود آن را به تصرف خود درآورد. در حال حاضر هم این جزیره با موافقت شاه و در مقابل دریافت نیمی از درآمد گمرک که بسیار ناچیز است در اختیار امام قرار دارد. هرمز در حقیقت صخره‌ی لم یزرعی است که در آنجا به جز آب انبارها آب دیگری وجود ندارد ، ولی اهمیت جزیره به سبب موقعیت جغرافیایی آن است که بر تمام خلیج و تجارت آن تسلط دارد.

هشترخان :

شهر یزرگ تجاری است که در کرانه‌ی بحر خزر و در
مصب رود ولگا واقع شده، مرکز حکومت یکی از ایالات
روسیه می‌باشد.

همدان :

اکباتان باستان پایتخت مدی است. این شهر امروز جزو عراق
عجم است و از لحاظ شهریت در سطح پایین قرار دارد. اطراف
و اکثاف آن بسیار زیبا است و آثار باستانی جالبی آن‌جا وجود
دارد. از جمله نقوش برجسته‌ی بیستون^{۱۲} که وقایع بزرگ
گذشته را به خاطر می‌آورد. آقای کنیر معنی
و مفهوم نقوش را کشف کرده است. بناغهای
همدان به سبب خوبی میوه‌هایشان بسیار
شهرت دارند.

هند :

امپراتوری بزرگ آسیا که قسمتی از آن را ساکنین بومی
هندوستان می‌نامند و قسمت دیگر شبه جزیره است. از سمت
شمال به تبت و تاتارستان، از جنوب به دریا، از شرق به
بیرمانی و خلیج بنگال و از سمت مغرب به رود سند و دریای
عرب (در شرق بحر عمان) محدود می‌باشد. انگلیسیها امروز
در این کشور صاحب قدرتند، ولی از آن‌جا که فشارشان بر
اهالی خیلی سنگین است ناچارند دایما در حالت آمادگی
رزمی باقی باشند. انگلیسیها در هند دارای سه منطقه‌ی
اداری هستند که مراکز آنها عبارتند از کلکته برای
بنگال، قلعه‌ی سن ژرژ برای مدرس و ساحل
کروماندل بمبی برای اداراتی که در ساحل
مالابار (قسمتی از ساحل جنوب غربی دکن)
قرار دارند.

هیرکانی :

طبق نظر بعضی جغرافیادانها سابقا تمام گیلان، مازندران و
قسمتی از جنوب غربی خراسان و حتی عراق عجم را در بر
می‌گرفته است.

۱۲- نقوش بیستون در شش فرسنگی کرمانشاه واقع است. - م.

یزد :

شهر بزرگ و قدیمی ایالت فارس که به سبب کارخانه‌های
ابریشم بافی ، پارچه‌های نخی و دیگر منسوجات شهرت دارد .
محصولات میوه‌ی این شهر نیز بسیار عالی است . در خود شهر
و حوالی آن باقیمانده‌ی گبرهایی که به هند مهاجرت
نکرده‌اند اقامت دارند . با این حال رفتاری که با آنها
می‌شود بسیار غیر انسانی است و مورد آزار و اذیت قرار
می‌گیرند . حکومت یزد با يك خان درجه‌ی دو می‌باشد که
تابع حکومت شیراز است .



شباوین منتشر کرده است

سرزمین سلاطین

نوشته‌ی رابرت لیسلی
ترجمه‌ی فیروزه خلعت‌بری
چاپ اول بهمن ماه ۱۳۶۳
چاپ دوم اردیبهشت ماه ۱۳۶۵
دوره‌ی دو جلدی ۱۳۰۰ ریال

ماهی و مروارید

نوشته‌ی مهدخت کشکولی
چاپ اول بهمن ماه ۱۳۶۳
۲۵۰ ریال

بذرهای عظمت

نوشته‌ی دنیس ویتلی
ترجمه‌ی علیرضا طاهری
چاپ اول بهمن ماه ۱۳۶۳
۷۲۰ ریال

خودآموز هزینه‌یابی

نوشته‌ی آر. مک انتگارت
و

جی. تاونزلی
ترجمه‌ی فریده خلعت‌بری
چاپ اول اسفندماه ۱۳۶۳
۶۰۰ ریال

خودشناسی

نوشته‌ی اچ. جی. ایسنگ
و
گلن ویلسون
ترجمه‌ی شهاب قهرمان
چاپ اول اسفندماه ۱۳۶۳
چاپ دوم مهرماه ۱۳۶۴
چاپ سوم دی ماه ۱۳۶۴
۴۰۰ ریال

شاهین سپید

نوشته‌ی احمد احرار
چاپ اول اردیبهشت ماه ۱۳۶۴
چاپ دوم دی ماه ۱۳۶۴
چاپ سوم اردیبهشت ماه ۱۳۶۵
۸۵۰ ریال

شیطان سبز

نوشته‌ی احمد احرار
چاپ اول خرداد ماه ۱۳۶۴
چاپ دوم آذر ماه ۱۳۶۴
چاپ سوم خرداد ماه ۱۳۶۵
۶۸۰ ریال

برادری

نوشته‌ی استیفن نایت
ترجمه‌ی فیروزه خلعت‌بری
چاپ اول خرداد ماه ۱۳۶۴
چاپ دوم اسفندماه ۱۳۶۴
۶۰۰ ریال

مردی که من شناختم

نوشته گراهام گرین
ترجمه اسدالله طاهری
چاپ اول تیرماه ۱۳۶۴
۴۸۰ ریال

ستاره‌ی پیر

نوشته جمشیدسپاهی
چاپ اول شهریورماه ۱۳۶۴
۲۰۰ ریال

بازیگران

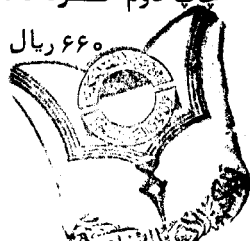
نوشته گراهام گرین
ترجمه علیرضا طاهری
چاپ اول شهریورماه ۱۳۶۴
۶۰۰ ریال

افسانه‌ی شجاعان

نوشته احمد احرار
چاپ اول شهریورماه ۱۳۶۴
چاپ دوم بهمن‌ماه ۱۳۶۴
۷۰۰ ریال

سفر در ایران

نوشته گاسپار دروویل
ترجمه منوچهر اعتماد مقدم
چاپ اول شهریورماه ۱۳۶۴
چاپ دوم خردادماه ۱۳۶۵
۶۶۰ ریال



افغانستان در زیر سلطه‌ی شوروی

نوشته آنتونی هی‌من
ترجمه اسدالله طاهری
چاپ اول آذرماه ۱۳۶۴
چاپ دوم خردادماه ۱۳۶۵
۶۷۰ ریال

خودآموز اقتصاد

نوشته لوییس فه‌یر
اقتباس فیروزه خلعت‌بری
چاپ اول آذرماه ۱۳۶۴
۷۰۰ ریال

خدا حافظ مسکو

نوشته آرکادی شفچنکو
ترجمه فاطمه ترابی
چاپ اول دی‌ماه ۱۳۶۴
چاپ دوم اسفندماه ۱۳۶۴
دوره‌ی دو جلدی ۱۳۰۰ ریال

لهستان

نوشته جیمز ا. میچنر
ترجمه جمشید نرسی
چاپ اول بهمن‌ماه ۱۳۶۴
دوره‌ی دو جلدی ۱۷۵۰ ریال

ملکه‌ی خون آشام

نوشته احمد احرار
چاپ اول بهمن‌ماه ۱۳۶۴
چاپ دوم خردادماه ۱۳۶۵
۵۰۰ ریال